

چهره عربی زن عرب

نوال السعداوی

به ترجمه
مجید فروتن - رحیم مرادی

ترجمه این کتاب از روی متن
متن انگلیسی و عربی
نشانی‌های زیر صوت گرفته
است

The Hidden Face of Eve,
Women in the Arab World,
Nawal El Saadawi,
Zed Press, London; 1980

الوجه العاری للمرأة العربیة
الدکتورة نوال السعداوی
المؤسسة العربیة للدراسات
والنشر - بیروت ۱۹۷۷

تألیف نشر کتبخانه های نوین
جهره عریان زن عرب
نوال السعداوی
به ترجمه سعید
۱۳۵۹ اول
حق چاپ محفوظ است
پخش از انتشارات روزبهانه، تهران خیابان انقلاب مقابل دانشگاه

فهرست

۳	تقدیم کتاب
۵	سخنی کوتاه با خواهران ایرانی
۹	پیشگفتار
۳۳	درباره این کتاب

بخش اول - نیمهٔ مثله شده

۴۳	۱- یک پرسش بی پاسخ
۵۱	۲- دختران خردسال، قربانیان تعرضات جنسی
۵۷	۳- اخلاق ریایی
۶۱	۴- بی عدالتی دستگاه عدل
۷۰	۵- پرده ظریفی بنام «ناموس»
۸۲	۶- ختنه دختران
۹۹	۷- جاهلیت و تضاد
۱۰۹	۸- مسئله مشروعیت اولاد و پدیده روسپیگری
۱۲۸	۹- سقط جنین
۱۴۴	۱۰- برداشت‌های نادرست از مفاهیم زنانگی، زیبایی و عشق

بخش دوم - زنان در تاریخ

۱۷۱	۱۱- دنده سیزدهم آدم
۱۸۷	۱۲- خداوندگاری مرد و گناهکاری زن
۱۹۵	۱۳- زنان در عصر فراعنه
۲۰۶	۱۴- آزادی برای بردگان، ولی نه برای زنان

سخن مترجمان

متن اصلی کتاب حاضر نخستین بار در سال ۱۹۷۷ میلادی در قاهره به زبان عربی انتشار یافت و ترجمه انگلیسی آن در آغاز سال مسیحی جاری توسط انتشارات «زده» در لندن به چاپ رسید. اطلاع ما بر این کتاب ابتدا از طریق چاپ انگلیسی آن صورت گرفت، و سپس برای دستیابی به متن عربی آن از طریق ناشر با نویسنده کتاب مستقیماً ارتباط برقرار کردیم. نویسنده کتاب از پیشنهاد ترجمه فارسی کتاب استقبال کرد و متن اصلی کتاب را در اختیار ما قرار داد.

در ترجمه حاضر، متن انگلیسی از نظر ترتیب موضوعی مأخذ قرار گرفت و جایجا با مراجعه و تطبیق آن با متن عربی سعی شد قسمت‌هایی از متن عربی، که مترجم انگلیسی آن را برای خواننده فرنگی ضرور ندیده و حذف کرده، در ترجمه حاضر بیاید. کما این که اضافات متن انگلیسی بر متن عربی نیز در این ترجمه هم چنان حفظ شده است. در این ترجمه، هم چنین علاوه بر مقدمه اصلی کتاب، پیشگفتار کتاب برای چاپ انگلیسی به اضافه مقدمه کوتاهی که نویسنده برای چاپ فارسی کتاب نوشته، آمده است.

مترجمان با توجه به پیشگفتارهای خود نویسنده، ضرورتی برای معرفی کتاب نمی بینند. این کتاب اثر مطالعات یک «شرقشناس» غربی «دلسوخته» برای «عقب ماندگی» زن عرب یا مسلمان نیست، و نه حاصل تلاش‌های توجیه گراهِ یک زن خرد بسته شرقی که بخواهد سنت‌ها و قید و بندهای تاریخی بسته بر دست و پای زن عرب را فداست آسمانی ببخشد و روحیه تسلیم پذیری را تبلیغ کند. این فریاد زنی است از عمق جامعه عرب، زنی که به دلیل مطالعات وسیع و هم تخصص و تجربه‌های حرفه‌ای خود به تار و پود ساخت اجتماعی،

اقتصادی و فرهنگی جامعه خویش راه یافته و ریشه‌های ستم مضاعف بر زن عرب را از دل خاک تاریخ کهن این قوم بیرون کشیده و به تفصیل و جزه جزه برای خواننده هم زبان و هم فرهنگ خویش به نمایش گذاشته است.

زبان کتاب صریح است و گاه پرخاشگرانه — و این البته به تعبیر قرآن از «کسی که ستم دیده» و سنگینی بار هزاران سال ستم جنسی قوم خود را بر دوش می‌کشد، طبیعی و اجتناب ناپذیر است. نویسنده هم چنین بدلیل زمینه فرهنگی خود طبعاً از منابع اسلامی به منابع اهل سنت متکی است، که این جا و آن جا احیاناً با منابع شیمی جامعه ما تفاوت‌ها و گاه تعارض‌هایی دارد. بعلاوه که در متن انگلیسی کتاب، او هیچگاه خواننده غربی و پیشداوری‌های او درباره اسلام را از نظر دور نداشته و همواره در پی پالایش این پیشداوری‌ها بوده است.

نویسنده در جای جای کتاب تصریح می‌کند که انقلاب‌های اجتماعی و آزادیبخش تأثیر مهمی در روند آزادی زن بر جای می‌گذارند. این حقیقت در ایران انقلابی امروز برای زنان ما کاملاً مشهود است. زنان وطن ما با شرکت وسیع و فداکارانه خود در انقلاب، عملاً در مسیر قدم گذاشته‌اند که سرانجام آن، بی‌تردید بیداری شعور جنسی زن و گسستن قید و بندهای هزاران ساله تاریخ بر دست و پای او نیز خواهد بود. ترجمه فارسی کتاب حاضر بعنوان توشه‌ای در این مسیر به خواننده زن ایرانی تقدیم می‌شود — با این امید که زن انقلابی و مبارز وطن ما، با توجه به نقاط اشتراک و افتراق خود با زن عرب و زوایای دید نویسنده، بتواند در بازشناسی هویت تاریخی خود و تعمیق مبارزات انقلابی خویش از آن بهره بگیرد.

برگردان پیشگفتار انگلیسی، دیباچه و فصول ۱ تا ۱۲ کتاب بوسیله م. فروتن، و برگردان پیشگفتار چاپ فارسی و فصول ۱۳ تا آخر کتاب توسط ر. مرادی، انجام گرفته است. مترجمان سپس به منظور همدست کردن زبان کتاب، ترجمه‌های همدیگر را بازخوانی کرده و مشترکاً اصلاحاتی در آن انجام داده‌اند. طبیعی است که ترجمه و انتشار این کتاب به معنای مواظقت مترجمان — و به طریق اولی، ناشر — با کلیه محتوای متن نیست؛ بلکه اینان تنها به عنوان ناقلان این روایت به زبان فارسی وظیفه خود را انجام یافته می‌دانند و تشخیص صحیح از سقیم آن را به عهده خواننده می‌گذارند.

مجید فروتن
رحیم مرادی
شهریور ۱۳۵۹

تقدیم به زینب شکری زن بزرگی که زیست و مرد
بی آنکه نام خویش را به من بدهد - مادرم.

«ممنوعیت آدمی نسبت به خویش به مراتب از ممنوعیت او نسبت به
مال زبانبارتر است، چرا که مال رفتنی و زایل شدنی است ولی ممنوعیت
نسبت به خویش، بزرگترین موهبت الهی یعنی انسانیت آدمی را به
نیستی و نابودی می کشاند...»

این سخن زیبای امام ابوحنیفه نباید که فقط درباره مرد صادق باشد،
زیرا زن نیز هم چو مرد انسان کاملی است که انسانیت او نباید پایمال و
نابود شود. نابود کردن انسانیت زن در حقیقت دشمنی با اراده خداوند و
اصول مذهبی ناظر بر حق و آزادی و مصونیت شرف آدمی است. ولی چه
فراوان انسانیت زنان و دختران که در سرزمین های عرب ما پایمال می شود
و چه نادر صدایی که به اعتراض برمی خیزد.

سیزده قرن پیش از این در زمان پیامبر محمد، زن عرب از شرف و انسانیت
بیشتری نسبت به زن عرب امروزی برخوردار بود؛ و آیا وقوف بر همین
واقعیت کافی نیست که ما را به کشف علل و عوامل واقعی افول
انسانیت زن - و مرد نیز - برانگیزد؟ اسلام ارزش های مثبت فراوانی در
خود نهفته دارد که باید آن ها را از منابع اصیل خویش باز شناخت و به

درستی درک کرد. من از کسانی هستم که با عقل خویش، ونه به عقل مردان دین، در راه درک صحیح دین تلاش می کنم - مگر نه این که در اسلام «مرد دین» وجود ندارد و این اصطلاح خاص یهودیت و مسیحیت است؟ دانش دین بر شخص من واجب است و من بشخصه نسبت به آن چه که از دین می فهمم مسئولم، چرا که در برابر خدا هیچ کس دیگری مسئولیت مرا عهده دار نتواند شد. زن یا مرد مسلمان نسبت به آن چه که از دینش می فهمد شخصاً مسئول و پاسخگو خواهد بود. اگر من به خطا بروم و خطای من از اجتهاد یک «مرد دین» ناشی شده باشد، او هیچگاه مسئولیت خطای مرا بر عهده نخواهد گرفت.

یکی از اصول اولیه اسلام آن است که مردم چون دندانهای شانه با یکدیگر برابرند و میان تر و ماده، دارا و ندار، و یا حاکم و محکوم هیچ تفاوت نیست. هم چنین از اصول اولیه اسلام این است که آدمی عقل خویش را بکار گیرد و با آزادی و راستی در پدیده ها و مسایل اطراف خویش بیندیشد - و این همان چیزی است که من در نوشتن این کتاب آنرا چراغ راه خود قرار داده ام...

با خواهران ایرانی

قصده آن داشتم که در مقدمه چاپ فارسی کتاب، با خواهران ایرانی خود به تفصیل سخن بگویم. ولی در لحظاتی که کتاب به زیر چاپ رفته، و باید در آینده نزدیکی از تاریکی چاپخانه به درآید و روشنایی چشم خواننده را به خود بسند، متأسفانه کوتاهی وقت مجال این کار را نمی‌دهد. بعلاوه، من باید به این امر اذعان کنم که از تحولات انقلاب ایران و سهم زنان ایران در آن، و هم قوانین جدیدی که درباره زن تا کنون صادر شده یا قرار است صادر شود، اطلاعات بسیار ناچیزی به دستم رسیده است.

بیشتر این اطلاعات از طریق مطبوعات و وسایل تبلیغاتی سرمایه‌داری غرب به ما می‌رسد. طبیعی است که این وسایل ارتباط جمعی نمی‌توانند بی طرف باشند، و تا آنجا که بتوانند دست آوردهای مثبت و مترقی انقلاب ایران را نادیده می‌گیرند. اینان به دلیل منافع اقتصادی خویش، که با مصالح خلق ایران و انقلاب کبیر آن مستقیماً در تضاد است، غالباً بر جنبه‌های منفی انقلاب تکیه می‌کنند و می‌کوشند نارسایی‌ها و انحراف‌های آن را عمده کنند. یکی از این موارد مسئله زن است. اینان مغرضانه تلاش می‌کنند که با پیوند دادن حجاب به اسلام، عقب‌ماندگی فرهنگی جامعه را معلول باورهای مذهبی قلمداد کنند و نقش استعمار نو و امپریالیسم جهانی را بالکل منکر شوند.

اعتقاد تردید ناپذیر من آن است که انقلاب ایران در رهایی خلق ایران، از زن و مرد، از سیطره نظام استبدادی حاکم که سالیان دراز دسترنج

توده‌های محروم را به غارت می‌برد، موفق بوده است. من در این اعتقاد نیز تردید نکرده‌ام که مردم انقلابی ایران، زن و مرد، در برابر هر نیروی داخلی یا خارجی که بخواهد انقلاب ایران را از مسیر اصلی خویش، یعنی آزادی کامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به انحراف بکشاند، با تمام توان خویش مقاومت خواهند کرد.

من یقین دارم که زن ایرانی بدلیل هوشیاری و شرکت وسیع خود در انقلاب، توانایی آن را دارد که هر اقدام و جریان خطاآمیز در جنبش زنان ایران و مبارزه آنان برای آزادی و عدالت و برابری را تصحیح کند. من تا کنون با تعدادی از زنان ایرانی در کشورهای مختلف برخورد کرده‌ام، و شخصیت زن ایرانی و هوش و استعداد او در درک خواسته‌ها و حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خویش، و تصمیم خلل‌ناپذیرش برای ادامه انقلاب تا تحقق آمال زن و مرد و کودک ایرانی، مرا به شدت تحت تأثیر قرار داده است.

مسئله حجاب که این روزها در وسایل ارتباط جمعی بارها تکرار می‌شود، مسئله‌ای عارضی است که من از اندازه درستی و اهمیت آن اطلاع دقیقی ندارم، ولی این را می‌دانم که زن ایرانی همگام با انقلاب به سوی افق‌های جدیدی از آزادی به راه افتاده است، و هیچ نیرویی قادر نخواهد بود او را به عقب بازگرداند. من این را نیز می‌توانم اضافه کنم که زنان عرب با تعلقه شدید مسیر انقلاب ایران را دنبال می‌کنند، و با امید به پیشرفت و تحول مستمر انقلاب، آرزومندند که زنان ایرانی از آزادی و رهایی هر چه بیشتر در تمام جوانب زندگی برخوردار شوند.

گرچه ایرانیان به زبان دیگری جز عربی سخن می‌گویند، ولی من هر گاه که به مرد یا زنی ایرانی برخورد کرده‌ام این احساس را که خلق ایران با خلق مصر و بلکه همه خلق‌های عرب و یا مسلمان پیوند خویشاوندی نزدیک دارد عمیقاً در خود احساس کرده‌ام. روابط فرهنگی، تاریخی، جغرافیایی و انسانی زیادی خلق ایران را با خلق‌های عرب پیوند می‌دهد. در کنفرانس جهانی زن در کپنهاگ (که اخیراً برگزار شد) در برخورد کوتاهی که با اعضای هیئت نمایندگی ایران داشتم به خوبی رابطه اخت‌ت بین یکدیگر، و

رنج مشترک ناشی از میراث استعمارهای کهنه و نو و نظام‌های استبدادی داخلی همدست استعمار و دشمن خلق‌ها، را در تاریخ مشترکمان احساس کردم. ما هم چنین از موقعیت نازلی که در جوامع ما بر زن به خاطر زن بودنش تحمیل شده مشترکاً رنج می‌بریم. بسیاری کسانی که سعی دارند موقعیت نازل اجتماعی زن را به حساب اسلام بگذارند. ولی اسلام در جوهر خویش داعی به سوی عدالت و آزادی و برابری بود، و امتیاز بین زن و مرد و یا عرب و عجم را نفی می‌کرد. این جوهر اسلام و جوهر هر دین انسانی است، و هر کس که جز این را ادعا کند به چیزی جز اصول حقیقی دین نظر دارد.

نوال السعداوی

اوت ۱۹۸۰

پیشگفتار*

سرکوب و استثمار زنان و فشارهای اجتماعی واقع بر آنان، خاص جوامع عرب و خاورمیانه، و یا ممالک جهان سوم نیست. پدیده‌های مزبور در واقع عناصر جدایی ناپذیر نظام‌های حاکم بر بیشتر نقاط جهانند، خواه آن نظامها فتودالی و عقب مانده باشند، خواه صنعتی و متأثر از ژرف‌ترین اثرات یک انقلاب علمی و فنی. مشکلات و وضعیت کنونی زنان جوامع معاصر مولود جنسیت و طبقه، و عبارت دیگر مولود آندسته از تحولات تاریخی است که مرد را بر زن، و طبقه‌ای را بر طبقه دیگر، برتری و تسلط داده است. با این همه هنوز دانشمندان، نویسندگان، رهبران اجتماعی و سیاسی‌ای که دیدگان خود را بر این واقعیت می‌بندند، کم نیستند. اینان امید

* این پیشگفتار برای چاپ انگلیسی کتاب آمده است.

آن دارند که میان مبارزات سرسختانه زنان برای رهایی از اسارت، و قیام به هم پیوسته مردان و زنان همه نقاط جهان بر علیه ساختار کنونی جوامع، شکاف و جدایی بیندازند. اما در واقع هیچ چیز جز همین تحول بنیادی ساخت جامعه استثمار طبقاتی داخلی و خارجی، و در عین حال برتری مرد بر زن را در جامعه، و در خانواده‌ای که خشت اول مناسبات پدرسالارانه طبقاتی است، پایان نمی‌دهد. خانواده پدرسالار سرچشمه تمامی ارزشها و مقدساتی است که علیرغم فراز و نشیب‌های گوناگون جوامع انسانی، نظام ستم طبقاتی و پدرسالاری را از آغاز تا امروز نیرو و تداوم بخشیده است.

محافل ذینفوذ جهان و خصوصاً وابستگان امپریالیسم غرب مسائل زنان عرب را به طبیعت اسلام و ارزش‌های خاص آن نسبت می‌دهند. آنان همچنین عقب‌ماندگی ممالک عربی در جهات گوناگون را عمدتاً محصول عوامل مذهبی و فرهنگی، و حتی خصوصیات ذاتی روحی و روانی مردمان عرب و انمود می‌کنند. بزعم آنان عقب افتادگی کشورها هیچ ربطی به عوامل اقتصادی و سیاسی، و در راس آنها استثمار و غارت وحشیانه منابع و ثروت‌های کشور عقب افتاده بدست خارجیان ندارد. آنها میان رشد و توسعه و ترقی با آزادی سیاسی و اقتصادی هیچ پیوندی مشاهده نمی‌کنند.

رشد و توسعه در اینگونه محافل به آن نوع تحول فرهنگی، الگو برداری از زندگی غربی، و پیشرفت تکنیکی اطلاق می‌شود که بهره‌برداری آسانتر از منابع طبیعی، سود و بهره‌کشی سریعتر و بیشتر، و بالاخره استخراج عظیم‌تر نفت از اعماق دریاها و صحراهای شن روان را میسر کند. یک شرط دیگر را هم بر این وضعیت بیفزایید تا این باصطلاح تعریف توسعه را کامل کنید، و آن بخدمت انداختن این منابع در مسیر منافع سرمایه‌داری جهانی، و غولهای چند ملیتی حاکم بر بخش اعظم جهان است. به بیان دیگر روند این باصطلاح توسعه را باید به اطاعت از قوانین مبادله نابرابر و استثمار بیرحمانه وادار کرد.

نتیجه این قبیل سیاستهای نوسازی را امروزه در برخی از ممالک عربی یا اسلامی که در کنترل حکومت‌های دست‌نشانده غرب هستند می‌توان مشاهده کرد. کشورهای مزبور به نوعی شبه توسعه و نظام دوگانه

دست یافته‌اند که مشتمل بر یک بخش مدرن و کوچک وابسته به منافع چند ملیتی‌ها از یکسو، و یک بخش بزرگ و سنتی زراعت صادراتی از سوی دیگر است. مردم اینگونه کشورها نیز از یکسو شامل یک اقلیت محدود و حاکم‌اند که در مکنث و ثروت بسر می‌برند و از عایدات ملی بی‌بهره نیستند، و از سوی دیگر شامل اکثریتی که در فقر و محرومیت عمیق بسر می‌برند و جز یک قرص نان یا یک کاسه برنج سهم دیگری ندارند. درآمد و منافع حاصله از این نوع توسعه تنها به گاو صندوق‌های بانک‌های غربی و شرکت‌های بین‌المللی می‌تواند راه پیدا کند، و کوچکترین تأثیری در شکاف روزافزون میان کشورهای «توسعه یافته» و «در حال توسعه» نمی‌تواند بجای گذارد. مثلاً در آمریکا سود «رسمی» ۳۶۰ میلیارد دلاری پنج تن از هفت خواهران نفتی در سال ۱۹۷۸ بمیزان ۴۴۳ درصد نسبت به سال قبل افزایش نشان داد، و این در حالی است که در ممالک عربی سالانه یک میلیون کودک قبل از رسیدن به سن یک سالگی در اثر فقر، بیماری، و سوء تغذیه جان می‌سپارند. پروتئین و ویتامین مصرفی کودکان عرب حدود یک‌دهم آن چیزی است که سگها و گربه‌های ایالات متحده آمریکا به مصرف می‌رسانند.

شکاف روزافزون میان اقلیت ثروتمند و حاکم، و اکثریت کوفته از رنج و بیماری و گرسنگی، مشکلات، و خصومت‌ها را روز بروز حادثر و کین‌توزانه‌تر می‌کند، و بر شمار طفیان‌های توده‌ای می‌افزاید. اکنون دیگر در همه جا مبارزات مردم در راه آزادی، استقلال، و عدالت اجتماعی، پایه‌های نظام امپریالیستی مبتنی بر تبعیض اجتماعی، نژادی، و جنسی را به لرزه درآورده است. تقریباً در تمامی ممالک جهان سوم جدال مخفی یا علنی، و قانونی و غیرقانونی طبقات، با هر روزی که میگذرد اوج بیشتری به خود می‌گیرد.

انقلاب بزرگ ایران^۱ که سلسله پهلوی را در آغاز سال ۱۹۷۹ از پیش پای خود کنار زد طلایه به انتها رسیدن صبر مردم همه ممالک عقب مانده‌ای است که دیگر تاب تحمل فشارهای روزافزون بحرانهای اقتصادی را از دست داده‌اند. این بحرانها بر زندگی بخشهای وسیعی از کارگران روستایی و شهری، طبقات میانی، روشنفکران، و بورژوازی ملی اثر گذاشته، و حیات

میلیونها زن و مردی را که در طول عمر خود جز یا درد و رنج آشنا نیستند، مشقت‌بازتر کرده است. در ایران شاه مدعی ابتکار و رهبری سیاستهای نوسازی ای در کشور بود که بظاهر اثرات رفاهی زیادی نیز به بار آورده بود. اما نتایج واقعی آن سیاستها صرفنظر از ثروتهای بیکران برای مثنی زورگویی پست و فاسد و خون‌آشام، چیزی جز فقر و نیستی برای زارعان، کارگران، فرهنگیان، کارمندان دولت و کارکنان بخش خصوصی کشوری که ۲۰ میلیارد دلار درآمد سالیانه نفتی داشته است نبود.

باین ترتیب انقلاب ایران، انقلابی اساساً سیاسی و اقتصادی است، انفجاری توده‌ای است که آزادی همه مردم ایران اعم از زن و مرد را تعقیب می‌کند، و درین آفت نیست که زنان را به زندان چادر و آشپزخانه و اطاق خواب بازگرداند. انقلاب ایران پرچم اسلام را به نشانه پرچم رهایی سی و هفت میلیون انسان از بند الطارت اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی امپریالیسم به اهتزاز درآورده است. واقعیت اسلام و تعالیم اساسی آن نیز آنگونه که رهبری محمد از آغاز گویای آن بود چیزی جز دعوت به آزاد کردن بردگان و به برابری اجتماعی و مالکیت جمعی ثروت نبود. شکل ابتدایی این مالکیت جمعی بیت‌المالی بود که مازاد ثروت همگان می‌باید در آن اندوخته می‌شد و به مصرف تغذیه و تامین پوشاک و مسکن بینوایان می‌رسید. دارائی‌های این بیت‌المال صرفنظر از قبیله یا طبقه مسلمانان، به تساوی به همگی آنان تعلق می‌گرفت، و از اینرو می‌توان اسلام اولیه را بنیانگذار سوسیالیسم ابتدایی دانست. اما سوسیالیسم ابتدایی اسلام، چندان بدرازا نیانجامید و زیر چرخ ثروت روزافزون طبقاتی که پس از رحلت محمد سربرآوردند، مدفون شد. نفوذ و قدرت این طبقات مذبذب‌پورس سپاهیان اسلام به بیرون از محدوده مرزهای صحراهای عربی، و پیرویشان در گشایش دره‌های سرسبز مصر و سوریه و عراق بود. سوسیالیسم ابتدایی نخستین ضربه را از عثمان بن عفان سرسلسله بنی امیه در دمشق و خلیفه مسلمانان دریافت کرد. از آن زمان نبردی در تاریخ اسلام در گرفت که هیچگاه پایان نیافت - نبرد میان کسانی که به آزادی، برابری، و عدالت اجتماعی امید بستند و در راه آن مبارزه کردند، و کسانی که دفاع از منافع طبقاتی و سرکوب

فئودالی را در پیش گرفتند و بعدها اعرابشان نیز از تسلط عثمانی، استعمار
فرانسه و انگلیس و ایتالیا و آلمان، و سرانجام امپریالیسم جهانی به سرکردگی
آمریکا جانبداری کردند. بدین ترتیب شب فئودالی محکم از پایان و استیلای
بیگانگان بر اعراب مسلمان از زمان خلافت عثمان بن عفان در قرن هشتم
میلادی آغاز شد و در امپراطوری عثمانی به ظلمت بارزترین شایعات خورد که
آکنده از فساد، پستی، جهالت، توغش، و واپس گرایی بود. بزرگ کرد،
تیره بختی زنان و محکومیت شان به زندان خرمسراهای اروپا و بیگانه گان
تیز چشم و شمشیر بدست، و هم چنین به رو بنده و مشقت نیز از همان ایام
شروع شد.

آن دسته از عربان که در پی رهایی از این وضعیت و از ستم و
سرکوب مهاجمان خارجی و حکام فئودال داخلی برآمدند چاره ای جز توطئه به
اصول آزادی، برابری، و عدالت اجتماعی که جوهر واقعی تعالیم اسلام بود
نیافتند. بی دلیل نیست که اکثریت رهبران انقلابی عرب که برچشم مبارزه
علیه استعمار یا استبداد فئودالی داخلی و خارجی را برافراشتند، و هم چنین
پیشگامان و متفکرانی که نقشی در پیشرفت فکری و فرهنگی اعراب -
خصوصاً در بیداری قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم - ایفا کردند، عموماً از
پیشگامان و رهبران دینی و اسلامی نیز بودند. از مشاهیر اینان جمال الدین
افغانی، عبدالرحمان کواکبی، عبدالله ندیم، و شیخ محمد عبده را می توان نام
برد. نکته یا اهمیت و درخور توجه این است که اعمال و اندیشه های آنها تنها
به هدف نجات اعراب از استیلای سرزبع استعمار در اشکال اقتصادی،
سیاسی، و نظامی آن محدود نمی شد، بلکه مسائل خاص زنان و نیاز به
بازگرداندن آنها به مسیر اصلی زندگی و مبارزه رهایی بخش را نیز در
برمی گرفت.

انقلاب کنونی ایران بدین ترتیب برآمد طبیعی مبارزاتی است که
اعراب هر راه آزادی و برابری اجتماعی به منظور تعالیم قرآن و محمد، و تحت
لواء اسلام، در طی تاریخ به انجام رسانیده اند. اسلام همین است که از
روزهای نخست نه فقط به لحاظ محتوای فلسفی و کلامی خود، که به دلیل
حضور در صحنه سیاست و بطوریت بر جنبه های اقتصادی و اجتماعی رفته رفته

روزمره نیز از دیگر ادیان مشخص و متمایز شده است. به این خاطر نیروهای متخصص اجتماعی - خواه فتوایسم و استبداد و ارتجاع، و خواه رزمندگان و شهدای راه رهایی - هیچیک خود را از برافراشتن پرچم این دین و توسل به تعالیم آن بی نیاز نیافتند.

در سال های اخیر ما شاهد این واقعیت بوده ایم که چگونه ترقیخواهان از یکسو، و نیروهای ارتجاع و امپریالیسم از سوی دیگر، اسلام را عرصه رویارویی خصومت های روزافزون خویش قرار داده اند. اصولاً نبرد برای غلبه بر اذهان و اعتقادات مردم به موازات رشد تضادهای جهان امروز وسعت و پیچیدگی بیشتری به خود می گیرد. این نبرد هم اکنون در همه جبهه ها جریان دارد، اما اسلام به دلیل نفوذش در مناطق مهم و غنی جهان از نظر منابع و نفوس، به یکی از عرصه های اصلی آن بدل شده، و تضادهای درون جهان اسلام بطور مستقیم به اداره و کنترل منابع نفت ارتباط پیدا کرده است. این که هم نیروهای ارتجاع، و هم جانبداران پیشرفت و آزادی، هر دو برای جلب حمایت مردم به اسلام توسل می جویند به دلیل آن است که هنوز اسلام بر قلوب بیش از هشتاد میلیون سکنه جهان عرب غلبه دارد، و اکثریت این مردم در آرا و عقاید خود در مسائل مربوط به جامعه و زندگی روزمره هنوز از اسلام الهام می گیرند.

نتیجتاً در دو قرن اخیر ما شاهد حیات و نیرو گرفتن دوباره جنبش های اجتماعی و سیاسی ملهم از اسلام بوده ایم. این جنبش ها بر این اعتقادند که اسلام هنوز نیز می تواند به سلاح موثر خلق های عرب علیه سرکوب و استثمار بدل شود. به موازات این جریان و در ارتباط با آن تلاش های روزافزونی در جهت ترویج زبان عربی بمنزله زبان ملی نیز صورت می پذیرد. انقلاب الجزایر که با بسیج نیروهای بالقوه اسلام به مقابله با استعمار فرانسه برخاست همزمان در زمینه عربی کردن نیز آتش مبارزه سرسختانه ای را شعله ور کرد. این پدیده در سایر کشورهای شمال آفریقا که زبان فرانسه بجای عربی بعنوان زبان رسمی رژیم های استعماری آنها رواج یافته بود نیز عیناً بوقوع پیوست.

در مبارزات اقتصادی و سیاسی کنونی خلق های ممالک جهان سوم،

نهضت‌های خواهان‌رهایی، استقلال، و هویت فرهنگی نیز دست در دست و بموازات آن‌ها گام برمی‌دارند. در شمال و جنوب آفریقا این قبیل نهضت‌ها از نظر عمق و پختگی روبه‌رشد گذارده‌اند و توده‌های مردم نیز در همه جا علاوه بر قیود سیاسی و اقتصادی، زنجیرهای فرهنگی در بند کشته ذهن و اندیشه را نیز آماج حملات خود قرار داده‌اند. آنان باردیگر به کاوش و شناسایی تاریخ، سوابق، و ریشه‌های خود برآمده‌اند. آنان به بازشناسی تمدن‌های خود، و جستجوی نوعی هویت خاص فرهنگی برخاسته، و طرح شخصیتی آنچنان اصیل و استوار و نیرومند را در انداخته‌اند که یارای ایستادگی در برابر هجوم منافع غرب و بازرستانی منابع طبیعی و انسانی، و ثروت‌های فکری و فرهنگی بغارت رفته در طول قرون را داشته باشد. این توده‌ها برآنند که به گذشته و میراث فرهنگی خود ریشه دوانیده و از آن تغذیه کنند، زیرا آنها می‌دانند که حیات یک جامعه در نبرد این ریشه‌ها همچون درختی که رابطه‌اش را با عمق خاک بریده باشند، ضعیف و میرنده خواهد شد و توان جسمی و اخلاقی خود را از دست خواهد داد.

با این همه این جنبش عظیم و گسترده خواهان‌رهایی از خطر شکست‌های ناشی از ضربات دشمنان داخلی و خارجی برکنار نیست. امپریالیسم همچنان سرسختانه به جنگ برای حفظ منافع خود در جهان اسلام و عرب ادامه می‌دهد و غالباً پیروزی را نیز نصیب خود می‌کند. در این جدال از هیچ سلاحی که قادر به تجدید پیشروی جنبش‌های حق طلبانه مردم باشد فروگذار نخواهد شد.

از زمره این سلاحها یکی هم مذهب، و در بحث حاضر «بیان و شمشیر اسلام» است. توطئه‌گران امپریالیسم و سیا در کمین‌آند که از هر ابهام در تعالیم اسلام، از هر خطای یک پیشوای اسلامی، از هر تعبیر نادرست اصول اسلام، و از هر سیاست ارتجاعی حکام اسلام سود ببرند و یا در تحریکات و تبلیغات خود بهره‌برداری کنند. اینگونه تعبیرها و خطاها عموماً به ابزار سرکوب نیروهای ترقیخواه بدل می‌شود، و چه بسا که از آغاز نیز به همین منظور طرح و عنوان شده باشد. همین چندی پیش مطبوعات غرب تبلیغات وسیعی را بر علیه انقلاب ایران براه انداختند، و آن را تحت این عنوان که زنان

را به سر گرفتن چادر واداشته و آنان را از حقوقی که در زمان شاه داشتند محروم کرده است، به ارتجاع متهم کردند. آن‌ها کوشیدند تا آنچه را که در ایران رخ می‌داد یک چرخش اجتماعی سنتی، خرافی، و واپس‌گرا ترسیم کنند، و واقعیت آن را که یک حرکت مترقی سیاسی و اقتصادی برانگیخته از قیام ثوفنده و ریشه‌ای مردمی مبارز بود نادیده انگارند. این قبیل دسیسه‌گری‌های ضد انقلابی عموماً بر تنوع، زیرکی، ابداع، تأمل در زوایای بفرنج هر مورد خاص، و بازی ماهرانه یا تضادها استوارند. در صحنه این «بازی ملت‌ها»، نیروهای چپ‌گرا نیز از بدام افتادن در امان نیستند و چه بسا که ناخواسته به ابزار کار نیروهای مرتجعی که در پس نقاب‌های دموکراسی، لیبرالیسم، اومانیزم، مدرنیسم، و حقوق بشر پنهان شده‌اند، بدل شوند. مثلاً جنبش‌های مترقی زنان بدون توجه به اینکه شکل و حتی محتوای حرکت آنان مایه بی‌اعتبار کردن مبارزه مردم ایران علیه مداخلات آمریکا قرار گرفته است، به جانبداری از زنان ایران پرداختند. طبعاً مطبوعات غرب نیز فریاد نقض «حقوق بشر» در ایران را از آن جانب دیگر بلند کردند. بی‌تردید در این میان برخی نیروهای محافظه‌کار و افراطی اسلامی نیز به تحریک ایادی سرمایه‌های غربی، و با رودر رو قرار دادن اسلام با سوسیالیسم و کمونیسم به مقابله با جناح‌های مترقی انقلاب برخاستند. و آنان را در یافت یک جامعه مومنان به اسلام، به رگه‌های ناقابل الحاد تشبیه کردند.

امروزه محافل سرمایه‌داری با یک دو راهی پیچیده روبرو هستند. آنان از یکسویه اسلام چون سپری در برابر نهضت‌های مترقی و سوسیالیستی نیاز دارند و از آن بهره می‌جویند، و از سوی دیگر بر این واقعیت نیز واقفند که اسلام در مراحل متعدد تاریخ خود، نقش عمده‌ای را در رهایی توده‌ها ایفا کرده است. آن‌ها نمی‌توانند این نقش اسلام را بویژه در جوامع معاصر عربی نادیده بگیرند و از آن بیم دارند که اسلام بار دیگر نقش حیاتی خود را در مبارزه علیه ظلم و استثمار از سر گیرد. موضع دوگانه و توأم با ابهام آمریکا در قبال نهضت‌های اسلامی خاورمیانه و جهان عرب را نیز ناشی از این دوراهی باید دانست. آمریکا در پاره‌ای مواقع این نهضت‌ها را حمایت و تقویت می‌کند، و در پاره‌ای دیگر به انتقاد و تضعیف آن‌ها همت می‌نهد. اساس

سیاست آمریکا در این زمینه از یکسوتقویت جناح های ارتجاعی، تنگ نظر و متعصب اسلامی است، و از سوی دیگر تضعیف و به انحزاف کشیدن جنبش هایی که توده های جهان عرب را در مسیر اتخاذ مواضع ضد امپریالیستی، ضد فئودالی، و سوسیالیستی بسیج می کنند. از خاطر نیریم که هم اینک (یعنی در اواسط سال ۱۹۷۹ میلادی) نیز نهضت های اسلامی ممالک عربی به مخالفت با «پیمان صلح» مصر و اسرائیل که ساخته و پرداخته ایالات متحده آمریکا است پرداخته اند - پیمانی که به عوض صلح، زمینه تقویت صهیونیزم، چند پارچگی اعراب، و سقوط مصر به ورطه تسلیم و بحران های فزاینده سیاسی و اقتصادی را فراهم آورده، و خاورمیانه را به صحنه مداخلات و پایگاه های نظامی آمریکا بدل کرده است.

این بازی مزورانه قدرت های غربی با اسلام البته از جانب برخی رژیم های اسلامی و رهبران سیاسی و مذهبی نیز حمایت می شود. اینان اخلاف همان کسانی هستند که به پای بوس سلطه گران عثمانی و استعمارگران فرانسوی و انگلیسی شتافتند و اسلام را چون ابزار سرکوب توده ها به کار بستند؛ همان کسانی که مذهب را حامی امتیازات طبقاتی، و مخالف سرپیچی از اقتدار حکام، پدران، و مردان قلمداد کردند و قیام و انقلاب و مبارزه برای آزادی را با بزرگ ترین گناهان برابر قرار دادند؛ و بالاخره همان کسانی که نارضایی انسان ها از فقر و فلاکت و بیماری را کفر و زندق نام نهادند. توجیه اینان آن است که مگر نه همان پروردگار قادری که مائده های حیات را به فراخور مصلحت میان بندگان خود تقسیم می کند، برخی را از حداقل ضروریات محروم، و برخی دیگر را از غنائم و لذات بیشمار برخوردار کرده است؟ و نتیجه این که ایمان آورنده راستین را جز تسلیم توأم با صبر و آرامش و رضایت عمیق به اراده خداوند چاره ای نیست.

تعالیم و تبلیغات مذهبی همواره در حفظ و تحکیم رژیم های ارتجاعی نقشی بسزا داشته است. در طول تاریخ فرمانروایان یا طبقاتی که در پی تفرقه انداختن میان توده های عرب و خلع سلاح کردن آنان بوده اند همواره حربه خطرناکی از خرافه گرایی و موهم پرستی مذهبی ساخته اند. آنان در راه اغراض خود اعتقاد به شکست ناپذیری تقدیر را به قلب و روح مردم زسوخ

می دهند و تسلیم به مقدرات را از بزرگ ترین فضایل قلمداد می کنند.
در طی قرون که از استقرار اسلام در شبه جزیره عربستان می گذرد
برخی رهبران و متفکران مذهبی بر این نکته تاکید کرده اند که اسلام را نباید
بمثابه مجموعه ای از اصول و اظهارات بی ارتباط تجسم نمود چه این امر مانع
درک صحیح آن می گردد. این افراد شجاع با شیوه کسانی که عباراتی چون
«ما بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری دادیم» یا «مردان قائم بر زنانند» و یا
«یکی برتر از دیگری» را از متن و زمینه عمومی خود و از اصول بنیادی اسلام
جدا می کنند و پشتوانه تعبیر ارتجاعی از اسلام قرار می دهند به مخالفت
برخاستند.

خصلت گسترده انقلاب امروز ایران بناچار طیف وسیعی از رهبران
اسلامی و متفکران مذهبی را در درون خود جای داده است. از اینان برخی
آگاه و مترقی اند و برخی دیگر متمایل به حفظ باورهای سنتی اسلام. گروه
اخیر منشأ فشارهای گوناگون بر زنان، و عنوان کننده تعبیری از اسلام است
که پوشش سر و بدن بوسیله چادر، و بازگشت و انزوای زنان شاغل و
رهایی یافته به محبس منزل را الزام آور قلمداد می کند. این قبیل شعارها یا ناشی از
بی خبری از اصول واقعی اسلام است و یا بخشی از یک برنامه یکپارچه
ممانعت از دگرگونی و پیشرفت، و ایجاد نفاق در صفوف مردم ایران به منظور
تسهیل پیروزی توطئه های متعددی که در خفا علیه انقلاب تدارک دیده
می شود.

حکام برخی از ممالک عربی نیز مذهب را وسیله مخالفت با منافع
مردم خود قرار داده اند. رژیم کنونی سادات در مصر از سال ۱۹۷۰ به این
طرف از هر آنچه که درید قدرت خود داشت برای احیا و تقویت جریان های
محافظه کار اسلامی بهره گرفت تا آنان را در مقابله با گرایشات مترقی و
سوسیالیستی مملکت مورد استفاده قرار دهد. دولت نه تنها از هر نوع مداخله و
ممانعت از فعالیت های محافظه کاران خودداری کرد، بلکه عملاً با گشودن
مجاری حمایت مالی و سیاسی به یاری آنان، شتافت. زنان به سر کردن چادر
ترغیب شدند، و در محیط های دانشگاهی و شهرهای مصر دخترانی که
اشکال جدید لباس ها و حجاب های اسلامی را بتن داشتند زینت بخش

صحنه‌ها گردیدند. مقالات مفصل بسیاری در مطبوعات به ستایش از فضایل نقش مادری و شرح خطرات اشتغال مزدوری زنان پرداختند و برنامه‌های ویژه رادیویی سخن‌سرایی بی‌وقفه درباره نقش زن در خانه را آغاز کردند.

اما از سوی دیگر هنگامی که همین جریان‌های اسلامی به حمله به پیمان صلح با اسرائیل و به دفاع از حقوق فلسطینی‌ها پرداختند طبقه حاکمه مصر به سرعت از این موضع پشتیبانی دست کشید و زنگ‌های خطر را به صدا درآورد. تقارن این ماجرا با قیام توفنده مردم ایران برای نابودی میراث سلسله خودکامه‌ای که بیش از پنجاه و هفت سال بر آنان فرمان رانده بود نیز ظنین‌رستاری به زنگ‌ها در انداخت. حال که بخش‌های وسیعی از نیروهای انقلابی به الهام گرفتن از اسلام روی آورده بودند، تاختن بر آنچه که پیشتر اینگونه مورد حمایت بود ضروری می‌نمود.

همزمان مطبوعات غرب نیز بار دیگر حمله به «فناتیسیم» و تعصب نهضت‌های اسلامی را شروع کردند. تلاش فعالانه‌ای برای دفاع از زنان ایرانی که به محبس سیاه چادر هجرت می‌شدند جریان داده شد. ایران یک شبه از هزاران زنی که با چادرهای سیاه خود صحنه شگفت‌آور و در عین حال نومیدکننده‌ای را خلق کرده بودند مملو شد، و دوربین‌های عکاسی غرب این منظره قرون وسطایی را به سراسر جهان مخابره کردند. جای شگفت و افسوس است که آنگاه که هزاران زن و مرد ایرانی آماج گلوله‌ها قرار می‌گرفتند و یا در زیرزمین‌های ساواک شکنجه می‌دیدند از این همه اشتیاق برای حقوق زن و یا حقوق بشر اثری دیده نشد. هم‌چنین آنگاه که در فلسطین گروه‌های بزرگ مردم اعم از مرد و زن و کودک از سرزمین‌های خود به اردوگاه‌های آوارگان می‌گریختند، و یا سکنه غیرنظامی با بمب‌های ناپالم یا خوشه‌ای می‌سوختند و قطعه قطعه می‌شدند، از این جار و جنجال خبری نبود.

عودت اجباری زنان به چادر یا چهار دیواری منزل بی‌تردید یک سیاست ارتجاعی است که در شأن انقلابی که خواهان رهایی مردم و محوققر استثمار است نیست. به اعتقاد من زنان باید در همه جا برای تقویت و توسعه حرکت خویش به سوی آزادی دست اتحاد به یکدیگر دهند، زیرا در مسیر دگرگونی‌های اجتماعی، اتحاد زنان عامل پر قدرتی است که جهت آن

دیگرگونی‌ها را نه فقط به نفع زنان، که به نفع مردان نیز می‌تواند تحت تأثیر
درآورد. در عین حال اگر این اتحاد بر درک صحیح وضعیت ممالک عقب
افتاده مبتنی نشود چه بسا که ملعبه اغراضی کاملاً متضاد با هدف آزادی و
برابری همه خلق‌ها قرار گیرد. پیوند استوار میان مبارزات رهائی بخش زنان،
و مبارزات رهائی بخش ملی و اجتماعی مردم همه مناطق «جهان سوم» علیه
استیلا ی بیگانگان و استثمار منابع طبیعی و انسانی شان توسط سرمایه‌داری
جهانی را هیچگاه نباید از نظر دور داشت. عدم توجه جنبش‌های غربی
خواهان حقوق زن به این نکته چه بسا که آنان را به عوض پیشبرد امور رهائی
زن به مشارکت در سرکوب نیروهای مترقی و آزادیخواه ممالک آسیا، آفریقا و
آمریکای لاتین سوق دهد.

آشکار است که من با انگرایش برخی از رهبران مذهبی ایران به
تحمیل چادر بر زنان و محروم کردن آنان از حقوقی که طی سال‌های متمادی
بدست آورده‌اند مخالفم. به گمان من این رهبران یا اسلام را بدرستی
نمی‌فهمند و یا اینکه نیت مشکوکی را کمر به خدمت بسته‌اند. یک رهبر
مذهبی یک خدا نیست، بلکه انسانی است در معرض درک نادرست و
ارتکاب خطا. بنابراین، گفتار و کردار او باید موضوع نظارت دموکراتیک و
سنجش دقیق مردمی که او خواهان اداره حیات آنان است قرار گیرد. او باید
از سوی مردمی که دل به رهبری او بسته‌اند مورد پرسش و سنجش مداوم قرار
گیرد. زنان ایران نشان داده‌اند که قدرت مقاومت در برابر فشار به قهقرا بردن
خویش را دارند، و تاکنون نیز به کمک رهبران مذهبی آگاه و مردان ترقیخواه
تلاش‌های ارتجاعی سلب حقوق و موقعیت اجتماعی خود را پیروزمندانه به
عقب رانده‌اند.

جنبش مذهبی ایران نمونه مشخص و بارزی از مبارزات درازمدت
داخلی اسلام میان رهبران سیاسی و متفکرین مذهبی مترقی از یکسو، و
آنانی که ارزش‌ها و برداشت‌های اجتماعی خود را بر امتیازات تنگ طبقاتی
و تعابیر سنتی اسلام بنا گذارده‌اند از سوی دیگر است. در این عرصه چه بسا
که یک رهبر برجسته خود نیز به یک تناقض باطنی چون روشن بینی در برخی

جنبه‌های مبارزات سیاسی و اجتماعی، و تنگ‌نظری و تحجر در برخی دیگر مبتلا و گرفتار باشد. او ممکن است سرسختانه برای رهایی کشورش از سلطه بیگانه نبرد کند، اما در عین حال زنان را موجودات کهنتری که باید موضوع امیال و اراده مرد قرار گیرند بحساب آورد. آیا این حقیقت ندارد که در جهان امروز ما مردانی که تساوی زن و مرد را نه فقط در اندیشه، بلکه در عمل نیز می‌پذیرند و به کار می‌بندند بسیار معدود و انگشت‌شمارند؟ هم چنین آیا صحیح نیست که بگوییم آنجا که مسائل زنان مطرح است جنبش‌های سوسیالیستی نیز دچار عقب‌ماندگی مواضع هستند، و اصولاً اندیشه و عمل سوسیالیستی و مارکسیستی نیز هنوز راه درازی را در این زمینه در پیش دارد؟

تجربه حیات بارها و بارها به ما نشان داده است که تحولات اجتماعی و فرهنگی بدلیل آن که با جریان‌های درونی عاطفی و روانی ذهن و قلب انسان پیوند دارد نمی‌تواند با تحولات سریع سیاسی و اقتصادی همگام شود. مردان در برخورد خود نسبت به زنان عموماً به این قبیل تناقضات دچار هستند. بنابراین در هر تغییری که نهایتاً به رهایی کامل زنان و برابری واقعی زن و مرد منجر شود، سازمان‌های زنان و مبارزات سیاسی آنان نقشی حیاتی برعهده خواهند داشت. دگرگونی فرهنگی و اجتماعی مطلوب تنها با فشار و اعمال نفوذ سیاسی همراه با سازماندهی کارآمد مقدور خواهد شد. این قانون پیشرفت و ترقی است، و موقعیت زنان نیز مستثنی از آن نیست. مردان باید آن تغییرات باطنی را که تا این اندازه لازمه پیشرفت است درک کنند و علیرغم بی‌میلی ظاهری خود به انجام آن تغییرات در درون خود وادار شوند.

نهضت‌های غربی خواهان حقوق زن که نیروی زیادی را در همه جا صرف اهداف خود می‌کنند تدریجاً متوجه این نکته شده‌اند که در مورد کشورهای عقب‌افتاده وجوه بخصوصی از اوضاع را از نظر دور نباید داشت، چرا که علیرغم خصوصیات مشابه و مشترک این نهضت‌ها در سراسر جهان، تفاوت‌های اساسی ناشی از مراحل مختلف تحول اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی نیز امری اجتناب‌ناپذیر است. در ممالک عقب‌افتاده عموماً امر رهایی از سلطه بیگانه هنوز مهم‌ترین هدف را تشکیل می‌دهد و این هدف محتوی و اشکال مبارزه در زمینه‌های دیگر، از جمله مبارزه برای تعیین نقش و

موقع اجتماعی زنان را، تحت تاثیر قرار می‌دهد. و یزگی های فرهنگی جوامع سرمایه‌داری غرب و ممالک اسلامی عرب نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. چنانچه همه این عوامل در نظر گرفته نشده و مطالعه نشود این امکان وجود خواهد داشت که روح اتحاد و شوق عمل به تنهایی چاره‌ساز نیفتد و به اتخاذ مواضع مخالف با منافع نهضت‌های رهایی بخش شرق منجر شود. چنین واقعه‌ای طبعاً به مبارزه رهایی بخش زنان نیز آسیب خواهد رسانید. این نکته شاید موضع بی تفاوت مخالف مشرقی زنان ایران را در برخورد با برخی شخصیت‌های آمریکائی خواهان حقوق زن که با عجله به دفاع از خواهران ایرانی خود در برابر رژیم مزدپرست و مرتجع‌ی که «زنان را به اسارت محیس سیاه چادر تهدید می‌کرد» شتافتند، تا حدودی توضیح دهد.

در اینجا درک این نکته ضروری است که امروزه خطرترین مبارزه زنان ممالک عربی جهان اسلام نبرد «اندیشه آزاد» علیه «اعتقاد به مذهب»، و یا «حقوق زنان» علیه «تفاخر و برتری طلبی مردان» نیست. از این گذشته مبارزه مزبور به خاطر کسب برخی جنبه‌های سطحی تجدد ویژه جهان پیشرفته و جوامع مرفه نیز نیست. مبارزه‌ای که هم‌اکنون در جریان است در اساس خواستار تضمین حاکمیت ملل عرب بر امکانات و منابع اقتصادی، و میراث علمی و فرهنگی خویش است تا بلکه این کشورها با بسیج حداکثر امکانات، خود را یک بار و برای همیشه از سیطره و تفوق منافع سرمایه‌داری بیگانه نجات بخشند. آنان در پی آنند که جامعه‌ای آزاد و با حقوق برابر برای همگان بنا کنند و بی‌عدالتی‌ها و سرکوب نظام‌های مبتنی بر امتیازات طبقاتی و پدرسالاری را از میان بردارند.

در این رابطه خالی از فایده نیست که توجه کنیم که دقیقاً کدام رژیم حمله به انقلاب ایران را به بهانه مخالفت آن با حقوق زنان، و ارزش‌های تمدن جدید آغاز کرد. آری، بانی حمله به انقلاب ایران رژیم مرتجع‌مغلی مصر بود که پس از پیوند زدن سرنوشت خود به منافع آمریکائی‌ها و صهیونیست‌ها در خاورمیانه، و روگرداندن از مبارزه خلق‌های عرب برای صلحی عادلانه و پایدار، به این سیاست روی آورد.

تجربه گذشته به ما نشان داده است که هر شکل تقویت حلقه‌های ارتباطی مردم عرب به منافع جهان غرب ناگزیر نوعی عقب‌نشینی در قلمرو اندیشه و عمل را به بار خواهد آورد. تحت چنین شرایطی معمولاً پیشروی اجتماعی محدود خواهد شد و مرتجع‌ترین و سنتی‌ترین محافل جامعه زمزمه بازگشت به اصول و جزم‌های اولیه را بلند خواهند کرد. حقوق اجتماعی و اقتصادی اکثریت مردم مورد هجوم قرار خواهد گرفت و زنان پیشاپیش همه قربانی این حمله سراسری علیه آزادی و پیشرفت خواهند شد. سیاست‌های سطحی و روبنایی نوسازی جای تغییرات بنیادی اجتماعی را خواهند گرفت و این جز به نفع گروه‌های ممتاز و مرفه جامعه تمام نخواهد شد. زنان متعلق به این گروه‌ها تحت تأثیر سیاست‌های مزبور به الگوی ناقص زنان غرب بدل می‌شوند اما اکثریت زحمتکش زنان شاغل در صنایع، کشاورزی، بازرگانی، حرفه آموزش و حرفه‌های آزاد دیگر، و همچنین زنان شاغل در دستگاه دولت خود را قربانی فشار روزافزون و سقوط عمومی سطح زندگی می‌یابند. این قبیل سیاست‌های روبنایی نوسازی، چه در شرق و چه در غرب، هیچگاه به برابری واقعی موقع زن و مرد در وجوه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و جنسی حیات منجر نخواهد شد. البته آن نوع حقوق جنسی هم که امروزه در بسیاری از جوامع غرب وجود دارد موجب رهایی زنان نخواهد شد، بلکه با تبدیل زنان به ابزار سوداگری سرمایه‌داری به تیره‌بختی آنان خواهد افزود.

جریان‌های تجدد طلب جهان غرب پاره‌ای اوقات به اعطای «حقوق برابر» به قشر ناچیزی از زنان طبقات مرفه و میان حال تمایل نشان می‌دهند، که در نتیجه زنان مزبور به بخش خصوصی و حرفه‌های آزاد، و نگاه حتی به نمایندگی پارلمان و منصب وزارت هم راه می‌یابند. اما این قبیل زنان عموماً از مردان طبقه خود محافظه‌کارترند و ارتقای آنان به این مناصب رهایی زنان را از موقعیت نازلی که ویژه آنان در این جوامع است همراه نمی‌آورد. حتی بعکس، در شرایطی که هیچگونه تغییر واقعی صورت نگرفته است اینان با صحنه گذاشتن بزرگ تغییر سطحی، به اختفای اوضاع واقعی و استمرار نابرابری میان مرد و زن مدد می‌رسانند.

در ماه مه ۱۹۷۹ مطبوعات غرب انتخاب مارگارت تاچر رهبر حزب محافظه کار را به مقام اولین نخست وزیر زن بریتانیا حادّه‌ای پراهمیت قلمداد کردند. با این حال بسیاری بر این اعتقادند که سیاست‌های او شاید به وخیم‌تر شدن موقعیت زنان نیز منتهی شود، چه صرف زن بودن او مطرح نیست، بلکه طبقه و سیاست‌هایی که او سخنگوی آنها است حائز اهمیت است. یک دولت محافظه کار اساساً با حقوق کارگران و با سوسیالیزم و آزادی‌های دموکراتیک تضاد دارد و این امر ناگزیر آن را به موضع مشابهی در قبال جنبش‌های رهایی‌بخش زنان هدایت خواهد کرد. نتایج کار چنین دولتی به انگلستان محدود نخواهد شد، زیرا بریتانیا هنوز نفوذ قابل توجهی را بر مسائل جهانی و خصوصاً بر بعضی از کشورهای آفریقا و تا حدودی هم آسیا حفظ کرده است.

مبارزه زنان در ممالک عقب افتاده به جنبش تنگ نظر و کوتاه بینی که نسبت به جنس مؤنث تعصب داشته و به هر قیمت به دفاع آن برمی خیزد محدود نیست. ما آگاهیم که ترقی زنان و بهبود موقعیت آنان هیچگاه بدون پیشروی همه جانبه تمامی جامعه دست یافتنی نیست. ما اعتقاد داریم که با تعصب در همه اشکال آن اعم از مذهبی، سیاسی یا اجتماعی باید مقابله کرد. پیروزی در مبارزه سخت و طولانی رهایی زنان مستلزم آن است که زنان موضعی انعطاف پذیر اتخاذ کنند و برای اتحاد و همکاری با جانبداران پیشرفت و ترقی چون نیروهای ناسیونالیست و دموکراتیک، نهضت‌های مترقی مذهبی، و سازمان‌ها و جریانات متمایل به سوسیالیزم و مارکسیزم، از خود آمادگی نشان دهند. عامل پیروزی انقلاب مردم ایران علیه سلطنت ۵۷ ساله پهلوی، و هم چنین ضامن اصلی موفقیت آتی آن نیز چیزی جز همین تلاش متحدانه تمامی نیروها نبوده و نخواهد بود. در واقع علت تمرکز دشمنان مردم ایران بر نفاق انداختن میان این نیروها هم چیزی جز این نیست. در این راه آنان از بهره برداری از هیچ شعار و نیرویی - خواه مترقی یا مرتجع، سرمایه دار یا سوسیالیست، دموکراتیک یا متحجر و متعصب، مغرور به برتری میهنی و نژادی و یا معتقد به انترناسیونالیزم (جهان وطنی) - مدام که به مقاصد نهایی

آن مدد رساند فروگذار نخواهند کرد، و جنبش‌های بخش زنان نیز از این قاعده مستثنی نیست.

در کشورهای آسیا، آفریقا، خاورمیانه و آمریکای لاتین زنان همواره عنصری اساسی از نهضت‌های رهایی بخش ملی بوده‌اند. آنان دوش به دوش مردان الجزایر علیه استعمار فرانسه جنگیدند و در مبارزه سازمان آزادی بخش فلسطین علیه سیاست‌های تجاوزکارانه امپریالیزم و صهیونیزم برای محروم کردن مردم فلسطین از حقوق ملی تعیین سرنوشت، نیز مشارکت جستند. مبارزه زنان در یمن علیه اشغال انگلیسی‌ها و دسائس مرتجعان عرب، در موزامبیک علیه استعمار پرتغال و حملات تنبیهی رودزیا، و در ویتنام علیه حملات نظامی متوالی فرانسه، ژاپن، آمریکا و اینک چین نیز مؤید همین مدعا است.

با این همه علیرغم مشارکت زنان در مبارزات رهایی بخش ملی و بازسازی اقتصادی و اجتماعی، نظام‌های حکومتی جدید، اعم از دموکراتیک ملی یا سوسیالیست، آنگاه که بر مسند قدرت استقرار می‌یابند از اقدام به بهبود موقعیت اجتماعی زنان کوتاهی می‌ورزند. این واقعیت را در رژیم‌های سوسیالیستی اروپای شرقی، در الجزایر بعد از استقلال، و در ممالک دیگر چون کره شمالی، چین و ویتنام می‌توان مشاهده کرد. این امر عمدتاً به آن دلیل است که زنان پس از انقلاب ملی یا اجتماعی جامعه موفق نشده‌اند که حضور خود را بصورت یک نیروی متشکل سیاسی در سطوح مختلف مقامات دولتی و اداری و در نهادهای سیاسی تأمین کنند. در واقع حضور زنان در بنای قدرت سیاسی، علیرغم نقش بارز آن‌ها در تمام عرصه‌های فعالیت اقتصادی و اجتماعی از قبیل کارخانه‌ها، مزارع، خدمات اجتماعی، کار منزل و حرفه‌های دیگر، و هم‌چنین علیرغم این واقعیت که آنان نیمی از جمعیت جامعه را تشکیل می‌دهند، همواره به یک اقلیت، و گاه به یک اقلیت بسیار ناچیز محدود بوده است.

طبقات حاکمه یا دولت‌های جدید که عمدتاً از مردان تشکیل می‌یابند بسیار آسان مسائل زنان را به فراموشی می‌سپارند؛ یا حداقل تلاش و

توجه لازم را صرف آن نمی کنند. روابط طبقاتی و پدرسالارانه درون خانواده نه تنها سرکوب نمی گردد، بلکه خود این روابط و ارزش های وابسته به آن ها به صورت های گوناگون حفظ نیز می شود.

تحولاتی که در ممالک عربی صورت پذیرفته، عموماً انتقال از ساخت قنودالی به سرمایه داری، و گاه حتی به مراحل اولیه سوسیالیزم بوده است. این تحولات معمولاً با پیشرفت شتاب یافته صنعتی همراه است، و چنین پیشرفتی خروج نیروی کار از خانه و جذب آن ها به سازمان ها و فعالیت های تولیدی و خدماتی رو به رشد را الزام آور می کند. مهاجرت گروهی روستائیان به مناطق شهری، جمعیت شهرها را با نرخ بین ۴ تا ۱۳ درصد افزایش می دهد. طبعاً در این میان بر شمار زنان شاغل افزوده می شود. اما در عین حال یک سلسله مشکلات جدید ناشی از تحولات اجتماعی نیز بر مسیر ایشان پدید می آید. آن ها اینک از حمایت، مساعدت و خدمات متعددی که نظام گسترده خانوادگی برای ایشان فراهم می آورد محروم می شوند. در آن نظام هرگاه که به کار زنان در مزارع و یا نقاط دیگر نیاز پیدا می شد، اطفال آن ها توسط برخی از اعضای خانواده گسترده مراقبت می شدند. در درون این نظام، حمایت اجتماعی، روانی و حتی مالی اعضا رواج داشت و برای کاهش فشار زندگی روزمره بسیاری از کارها به مشارکت انجام می گرفت. خانواده گسترده انجام طیف وسیعی از امور اجتماعی را خود عهده دار بود. امروزه مهاجرت به شهرها و دگرگونی عمومی اجتماعی تدریجاً خانواده هسته ای را جایگزین خانواده گسترده می کند؛ اما خانواده هسته ای قادر به انجام همان وظایف نیست، و به علاوه هیچ نهاد دیگری که اجانشین ساخت های قبلی شود و از عهده تأمین خدمات خانواده گسترده برای خانواده های عضو و خصوصاً برای مادر برآید نیز موجود نیست.

در قبال این وضعیت جدید مردان همچنان به سلب هر نوع مسئولیت خانگی از خود، و فرار از بسیاری از مسئولیت های اجتماعی چون تجدید سازمان حیات جامعه در جهت حل مشکلات کاری و خانگی زنان ادامه داده اند. از سوی دیگر زنان علاوه بر وظایف خانگی قبلی خود چون تیمار

شوهر، فرزندان و اقوام، سنگینی مسئولیت‌های جدید و اضافی خود در محل کار و جامعه را نیز باید تحمل کنند.

جامعه در این میانه‌ها نقشی دوگانه ایفا کرده است: از یکسو برخی ارزش‌ها را که مانع الحاق زنان به نیروی کار بود از میان برداشته، و از سوی دیگر بسیاری از ارزش‌های کهنه را که ضامن بیگاری گرفتن از زنان در امور منزل و مراقبت از شوهر و فرزندان بود با سرسختی درخور توجهی حفظ کرده است. جامعه از سویی حق زن به برخورداری از آموزش را می‌ستاید و موانع اجتماعی الحاق آزادانه او به نیروی کار را فرومی‌پاشد؛ و از سوی دیگر همچنان به تقویت ارزش‌هایی که زنان را به خدمت‌گزاری شوهر و فرزندان ملزم می‌کند ادامه می‌دهد. در رابطه با این ارزش‌ها جامعه آنی از ستایش فضایل مادری، و یا تقویت این باورها که «بهشت زیر پای مادران است» و طاعت شوهر از والاترین خصائل زنان و نشانه طاعت پروردگار است باز نمی‌ایستد. قوانین ازدواج مصر اطاعت زن از شوهر را از زمره مقدمات قلمداد کرده است و متأسفانه تا به امروز نیز یک زن مصری از هررتبه و مقام، حتی از مقام وزارت نیز از این قوانین معاف نیست. آنگاه که زنی زیر فشار مشکلات کارخانه و بیرون از پای درآید و آن‌گونه که از او انتظار می‌رود از عهده پذیرایی شوهر و فرزندان برنیاید، سیل اتهامات گوناگون بر او سرازیر می‌شود که فرضاً با بی‌توجهی به فرزندان و عدم تمکین به خواست و نیازهای شوهر به گسستن «شیرازه مقدس خانواده» یاری کرده است.

جامعه در همان حال که برای حفظ این «شیرازه مقدس خانواده» وسواس عجیبی به خرج می‌دهد از توجه به موانع حفظ آن روی برمی‌تابد. در واقع آنچه که ثبات و امنیت زندگی فرزندان و اساس زندگی خانوادگی حقیقی را فرو می‌ریزد حقوق خلل‌ناپذیر مرد در زمینه‌های طلاق زن، ازدواج با زنان متعدد، و آزادی بی‌حد و حصر جنسی در ممالک عرب اسلامی است. جامعه در عین حال که شأن مقام «مادری» را به آسمان‌ها ارتقا می‌دهد از تأمین وسایل و تسهیلات تربیت صحیح کودکان برای مادران چشم می‌پوشد. زنان عموماً از فرصت بسیار محدودی برای تربیت اطفال خود برخوردار هستند

و مدت مرخصی قبل و بعد از زایمان آن‌ها نیز بسیار ناکافی است. جامعه تا کنون علی‌رغم محروم کردن خانواده از هر نوع محتوای درخور و راستین، پافشاری زیادی در حفظ ساخت ظاهری آن از خود نشان داده است. این امر را باید با خواست طبقات حاکمه و قدرت‌های سیاسی نماینده آن‌ها به حفظ عملکردهای اقتصادی خانواده و تحمیل مسئولیت و هزینه تربیت کودکان بر دوش آن در ارتباط دید. زنان منشأ کار رایگان و خدمات متعددی هستند که انجام آن‌ها توسط هر نهاد دیگر مستلزم صرف هزینه‌های قابل توجه است. اما جامعه برای بازداشتن مردم از کشف حقایقی که در پس این علاقه خارق‌العاده به خانواده پنهان است همواره پیوند میان علاقه مادری و خانوادگی را با مراقبت و تغذیه کودکان مورد تاکید و تقویت قرار داده و این گونه وانمود کرده است که صمیمیت مادری و خانوادگی جز از راه قبول بی‌مسئولیت تأمین فرزندان قابل ابراز نیست. از جانب دیگر نابرابری، بی‌عدالتی، و فقری که مشخصه زندگی اکثریت عظیم توده‌های ممالک عربی است هرگونه امکان واقعی انجام وظایفی را که هدف اولیه تأسیس خانواده و حفظ کنونی آن است از آنان سلب کرده است. اکثریت قریب به اتفاق خانواده‌ها از تأمین نیازهای اقتصادی فرزندان خود عاجزند. اکثریت مادران به گرسنگی، فقر و نوعی کوفتگی دچار هستند که قدرت مراقبت و تغذیه کودکان را به آنان نمی‌دهد. در نبود غذا و نیازهای ابتدایی زندگی شیر آن‌ها خشک می‌شود و رمقی برای صمیمیت باقی نمی‌ماند. آسودگی و عطوفت ندیده را چه جای بذل آسودگی و عطوفت است. کار توانفرسای مزرعه و خانه، جوانی آنان را در زمانی کوتاه از میان می‌برد و کالبدی شکسته و روحی خموده از آنان بجای می‌گذارد. آن‌ها به انسان‌های بی‌فایده و فراموش شده‌ای بدل می‌گردند که جز بدور انداخته شدن در راه وصال زنی جوانتر و جذابتر نصیبی نمی‌برند.

زنان تحصیلکرده شانس بیشتری در پیدا کردن شغل و حرفه‌ای که درآمد کافی داشته باشد دارند، اما در مورد آن‌ها نیز شوهرانشان به تصاحب درآمد و سرکوب آن‌ها ادامه می‌دهند و با کم‌ترین تلاش زن برای ایستادگی

در برابر امیال یا سیطره خود او را به طلاق تهدید می کنند. معیارها و ارزش های پدرسالاری هم چنان استیلای خود را بر خانه، خیابان، مدرسه، مسجد، محل کار و حتی بر مفاهیم و برخوردهای مستتر در برنامه های رادیو و تلویزیون، فیلم ها، نمایشنامه ها، مجلات و روزنامه ها حفظ می کند.

آری وضعیت اکثر زنان ممالک عربی چنین است، اما من نمی توانم نظر آن عده از زنان اروپا و آمریکا را که میان وضعیت خود و وضعیت زنان منطقه ما شدیداً فرق می گذارند و تفاوت های اساسی بین این دو گروه قایل می شوند قبول کنم. آن ها عموماً زندگی ما را تسلیم مداوم به نظام های قرون وسطایی توصیف می کنند و برخی از آداب سنتی و مذهبی چون ختنه زنان را گناه می آورند. آن ها در دفاع از قربانیان این سنت ها جنجال پیا می کنند و مقالات طولانی و سخنرانی های متعدد تدارک می بینند. اما به گمان من تمرکز و توجه بیش از حد بر این نموده ها و عارضه ها این خطر را در بر دارد که انسان مسائل واقعی تغییر اقتصادی و اجتماعی را لوٹ و یا فراموش کند، و نتیجتاً احساس غرور و رضایتی که سد در پیچه اندیشه و درک مبارزات رهایی بخش مشخص و روزمره زنان است را به جای اقدام و عمل مؤثر بنشانند. من با ختنه زنان و دیگر سنت های وحشیانه و عقب افتاده مشابه آن

مخالفم. در واقع من اولین زن عرب بودم که در کتاب خود به نام زنان و جنسیت به توصیف ختنه پرداختم و علناً با آن به مخالفت برخاستم. با این حال من با آن عده از زنان اروپا و آمریکا که با استناد به این قبیل سنت ها فقط زنان ممالک عربی و آفریقایی را محکوم ستمی وحشیانه و غیرعادی وانمود می کنند مخالفم؛ چه اصولاً جدا کردن مسائلی از این قبیل، و نادیده گرفتن ارتباط آن ها با فشارهای اجتماعی و اقتصادی عام حاکم بر زنان همه نقاط جهان، شیوه تحقیقی درستی نیست. سرکوب زنان امری نیست که به کشورهای عقب مانده جهان منحصر باشد، بلکه این پدیده امروزه در تمامی کشورهای تحت استیلای نظام طبقاتی پدرسالار- خواه عقب مانده و خواه پیشرفته- وجود دارد.

در اروپا و آمریکا زنان اگرچه ناگزیر از قطع کلیت ریس نبستند اما

قربانیان ختنه فرهنگی و روانی هستند - «زنجیرها را از پیکرم بزرگبر و بر اندیشه ام فرو بند». در میان مردانی که ختنه جسمی و روانی زنان را تعلیم دادند شاید فروید با تئوری خود درباره طبیعت روانی زنان بیش از همه آنها شهرت پیدا کرده باشد. او کلیتریس را یک ارگان نرینه و مذکر توصیف کرد و فعالیت جنسی مربوط به آن را متعلق به دوران کودکی دانست. او به این ترتیب، و با ذکر این نکته که سلامت روحی و بلوغ زن مستلزم انتقال فعالیت جنسی از کلیتریس به فرج است زمینه را برای ختنه روانی زنان غرب آماده کرد.

شک نیست که قطع جسمی کلیتریس عملی وحشیانه تر و جانانه تر از قطع روانی آن است، اما نتیجه هر دو کاریکی است چه در نهایت هر دو روش مانع انجام وظیفه آن می شوند و نبود آن را برابر می کنند. جراحی روانی کلیتریس چه یسا که ژاپنارتر باشد. پرا نوعی توهم کامل بودن و آزاد بودن را پدید می آورد. در حالی که کمال چنین زنی شبیه کمال کودک عقب افتاده ای است که ماده مغزی اش سر جای خود باقی است و آزادی او نیز نوعی آزادی کاذب است.

برای انسان، چه زن و چه مرد، هیچ چیز خطرناک تر از ندانستن حقیقت و زندگی کردن در اوهام نیست، زیرا این وضعیت او را از مهم ترین سلاح خود در مبارزه برای آزادی، رهایی، و اداره حال و آینده خود محروم می کند. آگاهی بر این امر که انسان هنوز برده ای تحت ستم است نخستین قدم هجرت او به دیار رهایی است.

ما زنان ممالک عرب بر بردگی و اسارت خود واقفیم، اما آن را مولود عرب بودن، مسلمان بودن، یا شرقی بودن خود نمی دانیم، بلکه نظام طبقاتی یکدسالار را که هزاران سال بر جهان غلبه داشته است مسبب آن می شناسیم. گسیختن زنجیرهای این نظام تنها طریق آزادی است. آزادی زنان هرگز پیش از آن که آنان به شکل یک نیروی سیاسی متشکل و متحد که قدرت، آگاهی و تحرک کافی برای نمایندگی نیمی از جامعه را داشته باشد درآیند ممکن نخواهد شد. به اعتقاد من دلیل این که زنان حتی در ممالک

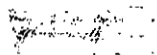
سوسیالیستی نیز زهایی خود را به پایان نرسانیده‌اند در شکست آنان در تشکیل چنین نیرویی نهفته است.

امروزه زنان عرب هرچه بیشتر به مبارزه برای دگرگونی اجتماعی ممالک خود می‌پیوندند، اما بسیاری از آنان هنوز هدف مبارزه‌رهایی بخش زنان را یک مسئله خاص زنان می‌شناسند. آن‌ها هدف این مبارزه را از مسائل مهم سیاسی جامعه، یا مبارزه در راه سوسیالیزم، آزادی و دموکراسی جدا می‌دانند و آن را به یک تحول اجتماعی مرتبط با خانواده، شوهر، و یا فرزندان محدود می‌پندارند.

اما اشتباهات و تجربیات گذشته در آبدیده کردن زنان و مردانی که در سطوح رهبری احزاب و نهضت‌های اجتماعی مرقی هستند، نقش و یژه‌ای ایفا کرده است. بسیاری از آنان اینک نیاز پل زدن میان زندگی سیاسی و خصوصی، میان مسائل عمومی جامعه و نیازهای شخصی افراد، و میان چرخش عمومی دستگاه دولت و مشارکت روزمره افراد در حل مسائل و اداره امور خویش را با وضوح بیشتری درمی‌یابند. آنان ضرورت حضور یک نیروی جدید تحول اجتماعی که اندیشه را به عمل، و قوه تفکر را به احساس و عاطفه پیوند زند، و رابطه تازه و عالی تری را میان زن و مرد در مبارزه مشترکشان برای دنیایی بهتر برقرار سازد احساس می‌کنند.

این مفهوم جدید جامعه و تحولات آن باید قادر باشد که رابطه میان استثمار عمومی مرد و زن، و استثمار خاص و انحصاری زن را دقیقاً مشخص کند. به بیان دیگر، تشخیص و تعیین رابطه میان تجدید سازمان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه، و بازآفرینی فرهنگی، اخلاقی، روانی، جنسی و عاطفی آن، و هم‌چنین تعیین راستای پیشروی آینده جامعه، به یک ضرورت فوری و حیاتی ما بدل شده است.

تشکیل یک جنبش رهایی بخش زنان در هر یک از ممالک عرب که قادر باشد زنان هر خانه، دهکده و شهر را بسیج کرده و زن بی سواد روستایی، کارگر صنعتی، و یا زن تحصیل‌کرده شاغل را به صفوف خود جذب کند سرآغاز توده‌ای شدن مبارزه اعراب در راه دموکراسی، ترقی، و سوسیالیزم



خواهد بود.

این تنها خود زنان عرب هستند که قادرند تئوری، ایشکارات و روش‌های رهایی خود را از یوغ همه‌گونه ستم طرح کنند. این تنها تلاش‌های خود آن‌ها است که قادر است زن عرب را از نو بیافریند. زنی زنده باصالت خویش، قادر به برچین راه‌آوردهای راستین و ارزشمند توشه سنن فرهنگی، و توانا به پذیرش و جذب دست‌آوردهای مترقی علم و اندیشه جدید؛ زنی آنگاه که دیگر به این خیال که آزادی از آسمان و یا از آستین مروت مردان بر زنان نازل شود دل نبندد، و بالاخره زنی که دوری و دشواری راه آزادی و سنگینی بهای آن را به خوبی درک کند. آری تنها چنین زنانی هدایت دیگران را عهده‌دار خواهند شد، و اینان در قبول این مسئولیت تردید نخواهند کرد، چه بخوبی می‌دانند که بهای آزادی اگر گزاف است، بهای بردگی صدچندان گزاف‌تر است.

نوال السعداوی

قاهره، ۱۹۷۹

درباره این کتاب

انگیزه نگارش این کتاب خاطرات جانکاه مردان و زنان بیشماری است که در طی سال‌های طولانی طبابت من در مناطق شهری و روستایی، زنگ خانه مرا بصدا درآوردند و با کوله‌باری از مشکلات جنسی و روحی بدرون گام نهادند.

بسیاری احياناً تصور خواهند کرد که این کتاب تنها به زنان و مسائل عاطفی و جنسی آن‌ها، و یا به خانواده‌ها، اطفال و شوهران زنان بسنده خواهد کرد. اصولاً مطالعه دربارهٔ مسائل زنان همواره در انتهای فهرست موضوعات با ارزش و قابل توجه قرار داشته است، چرا که این قبیل مطالعات دارای طبیعتی محدود، و ناظر بر گروهی خاص، پنداشته می‌شد که ناگزیر باید موضوعات خود را از محدودهٔ افقی تنگ برمی‌گزید. مگر نه این است که جهان زنان، به خانه، خانواده و فرزندان محدود است؟ آیا این دنیای کوچک چگونه می‌تواند با مسائل بزرگ سیاسی و انسانی زمان ما، نظیر آزادی، عدالت، و با آیند بسیارلیزم، که بر افکار و احساسات ما مستولی اند، برابری کند؟ اما در عمل هر کوششی که مطالعهٔ عمیقی موقعیت زنان در جامعه را عهده‌دار شود،

آنگاه که خود را از قید این برداشت که زن صرفاً وسیله‌ای برای تولید نسل است برهاند. مسائل بسیار وسیعتری از کلیه جوانب حیات بشری را موضوع بررسی خویش خواهد یافت. چنین مطالعه‌ای ما را به قلمرو سیاست رهنمون خواهد شد، و یا به بیان دقیق‌تر، خود به انگیزه سیاسی طراز اولی که به مبارزه پایان ناپذیر راه آزادی و حقیقت پیوسته است، بدل خواهد شد.

بنای سیاست «عالی» هر مملکت، از ترکیب خشت‌های کوچک بسیار و جزئیاتی چون امیال و مسائل افراد، و نیازهای شخصی آنان شکل گرفته است. زندگی خصوصی افراد و نیازهای آن‌ها، آن نیروی محرکه و هدایت کننده‌ای است که در تحلیل نهایی به یک خواسته سیاسی، سیاست‌ها، و سرانجام به سیاست کلی یک مملکت تلخیص و ترجمه می‌گردد. این زندگانی خصوصی طبعاً دقیقاً ظریف مسئله جنسیت، روابط میان زن و مرد، و مناسبات تولید و تقسیم کار، همه را در بر می‌گیرد. کوچک شمردن مسائل زنان و جنسیت یا از عدم درک اصول سیاست ناشی می‌گردد و یا از نادیده گرفتن آن‌ها. این واقعیت را بیش از این نمی‌توان انکار کرد که عقب‌ماندگی نسبی زنان، و موقعیت نازل آنان در اجتماع به عقب‌ماندگی بنیادی جامعه در تمامیت خود منجر خواهد شد. به این دلیل آزادی زنان را باید جزء مکمل مبارزات اجتماعی، اعم از مبارزه علیه اشکال گوناگون آحتناق، یا مبارزه برای رهایی همه طبقات و گروه‌های تحت ستم سیاسی و جنسی بحساب آورد.

هنوز بسیاری از کسانی که عقب‌ماندگی زنان عزت را در تحول و پیشروی اجتماعی منطقه ما انکار می‌کنند، و از قبول مشکلات چنانکه آنان سر باز می‌زنند، این نحو برخورد، صرفنظر از ریای باطنی آن، ضربه خطرناکی به آرمان ترقی و ترقیخواهی در ممالک عربی بشمار می‌رود. چنانچه برآستی به این آرمان پایبند باشیم، به جای اختفای نقاط ضعف خویش باید به یافتن و بر ملا کردن آن‌ها بکوشیم، چرا که غلبه بر آن‌ها جز از این راه ممکن نیست.

در چند سال گذشته، در زمینه بسیاری از بیماری‌های اجتماعی که

مداوای نهایی آن‌ها شرط ضروری دستیابی جامعه عرب به جهات اقتصادی، سیاسی، انسانی و اخلاقی آزادی واقعی است، مطالعات عمیق و با ارزشی انتشار یافته که مقدمات ریشه‌یابی آن بیماری‌ها و بلایا را تا حدودی فراهم آورده است. از آثار دانشمندان عرب در اینجا مایلم از نوشته حلیم برکت بنام رودخانه بی کناره یاد کنیم. او نشان می‌دهد که در طی جنگ‌های متوالی سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷، اسرائیلی‌ها چگونه از «ضربه‌پذیری‌ها و حساسیت‌های جنسی» اعراب پایبند سنت در فلسطین بهره جستند و ابعاد فرار آنان از سرزمین خود را گسترش دادند. از مبارزان هوایی که بگذریم، یکی از عواملی که اعراب را در ۱۹۶۷ به ترک ساحل غربی رود اردن وادار کرد، نگرانی آن‌ها از بابت حفظ «نوامیس» خود بود. به این ترتیب درک این نکته دشوار نیست که چرا برخی از مبارزان عرب اصرار می‌ورزیدند که در واژه‌نامه زبان عربی، کلمه عرض به معنی ناموس، با کلمه ارض به معنی زمین تعویض شود.

این چنین است که ما ارتباط میان یک امر شخصی چون بکارت زن را با یک واقعه سیاسی پر اهمیت چون مهاجرت گروه‌های کثیر پناهندگان عرب، که اشغال سرزمینشان توسط اسرائیل را تسهیل کرد، درک می‌کنیم. این تنها یک نمونه از نمونه‌های فراوانی است که اهمیت مطالعه مسائل زنان و دختران، و جنبه‌های گوناگون روابط جنسی و اخلاقی موجود در جامعه ما را توسط همه آن کسانی که برآستی به سرنوشت ممالک ما علاقمند هستند، نشان می‌دهد.

در طی سال‌های گذشته من چندین کتاب در رابطه با این مسائل در کشورهای عربی به چاپ رسانیده‌ام که از میان آن‌ها کتاب زن و جنسیت، بیش از همه توجه جناح‌های مختلف افکار عمومی را به خود جلب کرد. چاپ

* نگاه کنید به پیشگفتاری که صیحة الخلیل بر اثر نگارنده بنام زن و جنسیت افزوده است:

Woman and Sex, Guy Printing Press, Jerusalem, 1974.

المرأة والجنس (الموسسة) لدراسات والنشر، بیروت).

اول این کتاب بسزعت نایاب شد و از آن هنگام چندین تجدید چاپ دیگر نیز ضرورت پیدا کرده است. اما چیزی از انتشار این کتاب نگذشته بود که من خود را در مسیر سیل آتشفشان هولناکی احساس کردم که صدای غریب‌های آن لحظه به لحظه نزدیک‌تر می‌شد. شمارنامه‌ها، تلفن‌ها، ملاقات‌های زن و مرد و پیر و جوان کم‌کم رویه فزونی گذاشت. اغلب آن‌ها از روی دوستی و گاه عجز، به جستجوی راه چاره آمده بودند، اما معدودی به شمار انگشتان دست نیز به قصد تهدید و ارعاب.

تدریجاً عادات جدیدی به زندگی من افزوده شد: صدای همیشگی زنگ در صندوق پستی پر از نامه، لحن آهسته مخاطبین تلفنی، و قدم‌های مردد و خجولانه در راهروی محل کار و یا سکونت. میهمانانی از کشورهای عرب همسایه نیز کم‌کم به این فهرست اضافه شدند.

دریچه قلب و فکر من نیز هم‌چون در خانه من به روی کسانی که می‌آمدند گشوده بود، اما با گذشت زمان بر سنگینی بارزهای انباشته در آن افزوده شد و من تدریجاً به دشواری قبول مسئولیت آن‌ها واقف شدم. اساساً جل مسائل بی‌پایان زنان و مردان جامعه ما مقدور نیست، مگر آن که علل ریشه‌ای شکست‌ها و قصورهای خود را در بنیادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، جنسی و تاریخی حیات خود بجوئیم و بر ملا کنیم، و در این راه تلاشی روزافزون و مداوم بکار بندیم. افراد بسیاری توسط نامه از من خواستند که این وظیفه را عهده‌دار شوم و به راه خود ادامه دهم. این همه علاقه از سوئی مایه نگرانی، و از سوی دیگر مایه شادمانی و پشتگرمی من بود. اینک دیگر بهتر از هر زمان در یافته بودم که اکثریت قریب به اتفاق زنان و مردان جامعه ما تشنه آگاهی، دانش، و پیشرفت بیشترند.

البته طبیعی بود که اقلیت اندکی نیز بیم، و بلکه وحشت خود را از این کلمات، یا از تراوشات قلمی که چون چاقوی تیز جراحی نسوج را می‌شکافت و رگ‌ها و پی‌های پنهان بدن را آشکار می‌ساخت، ابراز کنند. هر شعاع روشنگر نور این گورزادان دلبسته به تاریکی را به وحشت و هراس وامی‌داشت.

نامه‌های اینان مرا به خودداری از انتشار حقایقی که طی سال‌های طولانی با بردباری و حوصله زیاد گرد آورده بودم، فرا می‌خواند، و این چون دستی بود که بخواهد دیدگان را از آسیب یک روشنائی غیر منتظره محفوظ نگاه دارد. اقلیت دیگری از میان «صاحبان قدرت و مقام» نیز بر آن شدند که مرا از پست مدیریت آموزش‌های بهداشتی وزارت بهداشتی مصر برکنار کنند و اجازه انتشار مجله بهداشت را نیز که من سردبیر انتخابی گردانندگان آن بودم از من بازستانند.

اما این قبیل آسیب‌ها هرگز از علاقه و فعالیت من نکاسته‌اند و در آینده نیز هر اندازه سخت و دشوار که باشند، از آن نخواهند کاست. قلم من هم چنان به افشای واقعیت‌ها و تبیین آنچه که من حقیقت می‌پندارم ادامه خواهد داد، چرا که به اعتقاد من شناخت و اشاعه حقایق مربوط به مسئله «جنسیت و زنان» هیچ نوع زیانی نمی‌تواند بهمراه داشته باشد و زیان واقعی تنها ثمره تلاش کسانی است که پرده بر این حقایق می‌کشند. حقیقت گاه انسان را تکان می‌دهد و آرامش باورهای ذهنی او را دستخوش تزلزل می‌سازد. اما چه بسا که این تکان‌ها اذهان خفته را بیدار کنند و چشمان بسته را به واقعیات بگشایند.

شک نیست که در جامعه عرب نوشتن در باره زنان— خصوصاً هنگامی که نویسنده خود نیز یک زن باشد— بمنزله تحریک حساسیت‌ها و برانگیختن عکس‌العمل هاست. اینکار با عبور از یک منطقه سبک‌گذاری شده بی‌شبهت نیست. در هر قدم ممکن است بر چاشنی یک انفجار پنهانی، یک منطقه ممنوعه و مقدس را در نوردی، و یا یک ارزش غیر قابل‌تردید را مورد سؤال قرار دهی— ارزشی از مجموعه آن ارزش‌های اخلاقی و مذهبی که هر جا مسائل مربوط به زنان طرح شود و یا دستی به یاری آنان بلند گردد، چون یک دیوار آهنین بر سر راه پدیدار می‌شوند.

حربه مذهب، رایج‌ترین حربه‌ایست که در جوامع مستی برای ممانعت از کوشش‌های محققین و روشنگران بکار گرفته می‌شود. امروزه مذهب ابزاری در دست قدرت‌های اقتصادی و سیاسی، و نهادی در خدمت

طبقات حاکم است، و این مطلبی است که من اینک با وضوح و روشنی بیشتری آن را درک می‌کنم. مذهب در این مسیر همان نقشی را ایفا می‌کند که دستگاه‌های قضایی، آموزشی، پلیسی و حتی روانی، در استمرار نظام خانواده پدرسالار، که از ابتدا از سرکوب زنان، کودکان، و بردگان ریشه گرفته و بر آن استوار بود، ایفا کردند. نتیجه اینکه در هیچ جامعه‌ای تفکیک مذهب از نظام سیاسی ممکن نیست، همچنانکه جدا کردن جنسیت از سیاست امکان‌پذیر و عملی نیست.

مثلت سیاست، جنسیت و مذهب حساس‌ترین مسئله هر جامعه‌ای بشمار می‌رود. حساسیت امر خصوصاً در ممالک در حال توسعه‌ای که فرهنگ و سابقه روستایی دارند و مناسبات فئودالی بر آن‌ها حاکم است، شکل حادثتری به خود می‌گیرد. پیشرفت‌های صنعتی، تکنولوژیک و علمی اروپا در رهنیدن فرهنگ مردمان خود از سیطره نفوذ فئودالیسم و ارزش‌های پوسیده مربوط به مذهب و جنسیت نقشی بسزا ایفا کرد، و این پیروزی تنها از طریق مبارزه سرسختانه با کلیسا میسر گردید. اختلاف و برخورد مزبور در واقع بازتابی از تضاد نیروهای بالنده سرمایه‌داری از یک سو، و وابستگان نهادهای فئودالی و قرون وسطایی از سوی دیگر بود. در این جدال نیز همچون دیگر تخصیصات اجتماعی افراد بی‌گناه بسیار، و هم چنین مردان و زنانی با فرهنگ و آگاه قربانی شدند، که بعضی از اینان حتی به اتهام کفر و الحاد زنده در آتش سوختند— مردانی چون جوردانو برونو که مدعی شد زمین در گردش مداوم خود بدور خورشید آسمان‌ها را در می‌نوردد، و همین‌طور ژاندارک معروف. اما سرانجام موعد پایان این جدال و پیروزی نیروهای سرمایه‌داری بر کلیسا و رهبران مذهبی‌اش فرا رسید. بلی منطق تاریخ بشریت چنین است— منطقی خخل ناپذیر که عوامل اقتصادی را بر همه عوامل دیگر، حتی بر مذهب، تفوق می‌دهد.

دلیل این تفوق در آن است که زندگانی مردم و نیازهای حیاتی شان اساساً به اقتصاد وابسته است و نه به مذهب. بعلاوه معیارها و ارزش‌های مذهبی سراسر طول تاریخ، خود از اقتصاد شکل گرفته و رنگ پذیرفته است. سرکوب زنان در هر جامعه بازنمایی است از ساخت اقتصادی مبتنی بر مالکیت زمین، قوانین و سنن توارث و قیمومت، و خانواده پدرسالار. تاریخ بشر کراراً به این واقعیات، و به این امر که ستم زدگی زنان و موقعیت ناگوار اجتماعی آنان در طی قرون ثمره و پژمندی‌های ساخت‌های اجتماعی و اقتصادی است گواهی داده است، اما هنوز بسیاری از نویسندگان و مفسرین مذهب را علت اصلی آن بشمار می‌آورند. این امر خصوصاً در مورد محققین غربی مسائل زنان عرب صادق است. آنان می‌کوشند تا در مقایسه با سایر مذاهب، مشکلات زنان عرب را به طبیعت اسلام، و ارزش‌ها و نقطه نظرهای آن نسبت دهند. این طرز تفکر احياناً ثمره درک ناقص و یا نادرست آنان از اسلام و نقش آن در تحولات اجتماعی است، و شاید هم محصول ارزیابی نادرست اصول و نظام‌های اسلام، و بالاخره شاید تلاشی است برای اختفای منافع طبقات حاکمه‌ای که خویشاوندی نزدیک با نیروهای نواستعمار دارند.

در بعضی از ممالک عربی جهان سوم همکاری حساب شده و مداومی را میان بسیاری از قدرتمندان بومی و نیروهای نواستعمار می‌توان مشاهده کرد که بر اساس آن مذهب و تعالیم آن بمنظور منحرف کردن و سردرگم کردن مردم مورد استفاده قرار می‌گیرد. غارت بی سابقه نفت عربستان سعودی، سرنگونی مصدق و احیای حاکمیت انحصارهای نفتی در ایران، کشتار جمعی و بی سابقه در اندونزی، قتل سالوادور آلنده و استقرار دیکتاتوری نظامی متکی به توپ، تفنگ، زندان و صدای مرگبار چکمه در شیلی، همه و همه به نحوی از انحا تحت لوای مذهب صورت پذیرفته‌اند. در ترور مجیب‌الرحمان در بنگلادش، و در جنگ برادرکشی طولانی لبنان که جز توطئه‌ای برای مهار و نابودی نیروهای بالنده ناسیونالیزم، ترقیخواهی و دموکراسی نیست نیز جای پا و نقش ویژه مذهب را می‌توان مشاهده کرد. هم‌چنین بنام مذهب است که هزاران انسان در ممالک عربی به مرگ

و چشمتاک محکوم شده‌اند، و هم امروز نیز می‌شوند. در معبر نیروهای جاهلیت، سنت گرایی، و استثمار دست به دست یکدیگر داده‌اند و تحت لوای مذهب می‌کوشند تا مردم را به نفع معدودی انگشت شمار، از نان روزانه و حیاتی‌ترین نیازهای خود محروم کنند. نیروهای مزبور در جستجوی احیای نوع تازه‌ای از حرمسراها برآمده‌اند و با صراحت بازگشت زن به خانه را خواستار می‌شوند. بعلاوه همین نیروها هستند که حتی امروزه نیز از ختنه و حشینه دختران در بعضی ممالک عربی پشتیبانی می‌کنند. قطع کلیتریس، و گاه تمامی ارگان تناسلی بیرونی دختران، عملی است که با شستشوی مغزی آنان، و با فعالیت حساب‌شده و بی‌رحمانه‌ای برای از کار انداختن قوای فکری و عقلی آن‌ها همزمان انجام می‌گیرد. دلیل این گفته، نظامی است که در طی قرون پی‌ریخته شده تا وضعیت ناگوار زنان را امری مقدر جلوه دهد، و آنان را از مشاهده و درک ریشه‌های استثمار که بر آنان روا می‌رود باز دارد. وضعیت زنان از این دیدگاه خواست آفریدگارست، چه او اینان را زن آفرید و مرتبهٔ پست‌تری در نوع بشر برایشان قائل شد.

بررسی و مقایسه عمقی مذاهب می‌تواند نشان دهد که اسلام واقعی در مقایسه با یهودیت یا مسیحیت، شأن و منزلت کمتری برای زنان قائل نشده‌است. در واقع خلاف این امر صحت دارد و سرکوب زنان در اندیشهٔ یهود و نصاری بمراتب چشم‌گیرتر است. چادر و روبندهٔ زنان ره‌آورد یهودیت است که به سال‌ها پیش از اسلام باز می‌گردد. دلیل بز این مدعا را در تورات می‌توان جست. که زنان را هنگام نیایش پروردگار به پوشانیدن سر و روی خود امر می‌کند، اما مردان را به دلیل آن که به هیأت و تصویر خداوند آفریده شده‌اند از این کار معاف می‌دارد. مردان مجاز بودند که سر برهنه در مراسم نیایش حضور یابند و از این جا اعتقاد به نقصان زن - بمنزله بدنی بدون سر که تنها به سروری شوهر می‌توانست کمال یابد - رواج یافت.

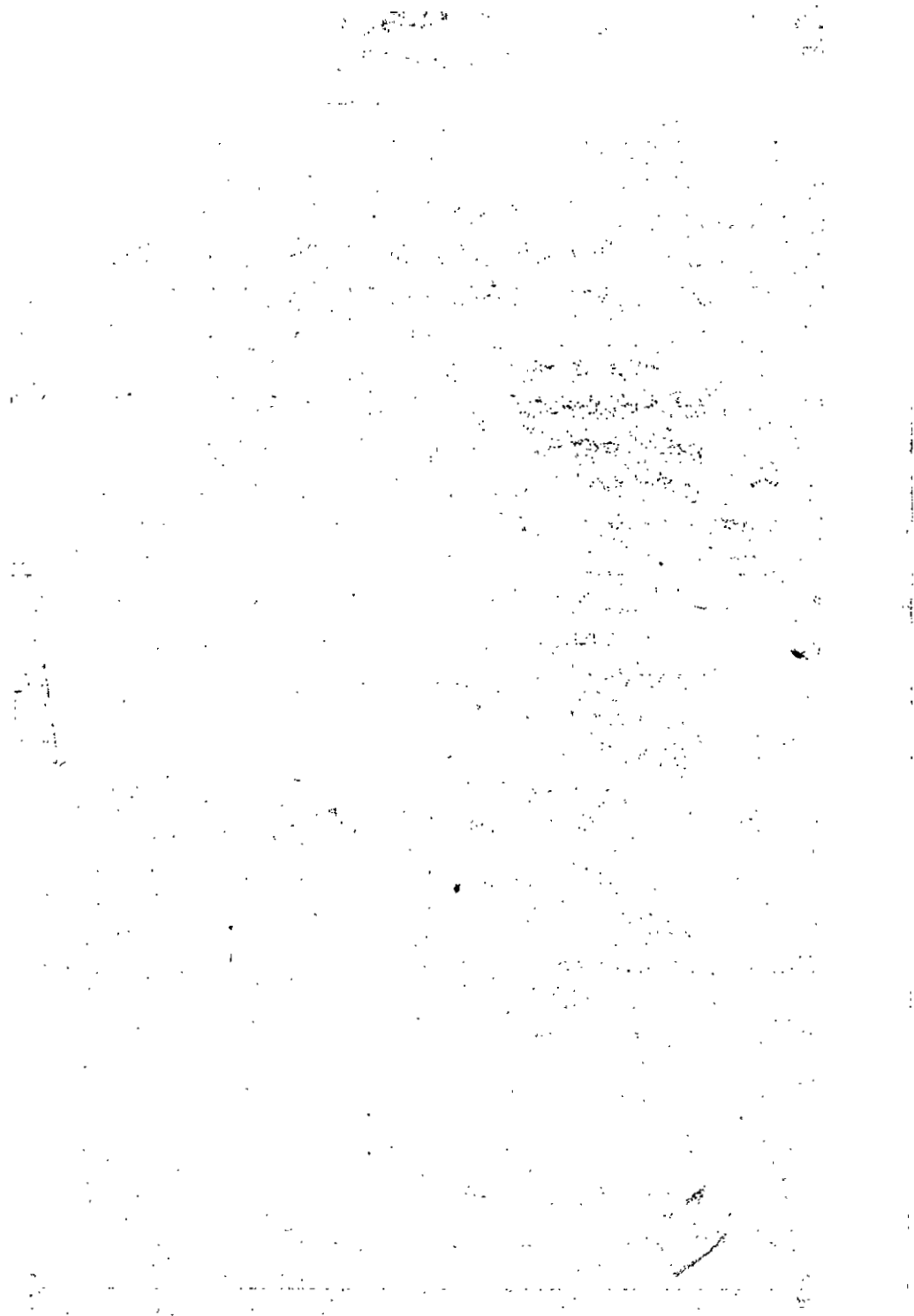
در سایه چنین اعتقاداتی بود که با ظهور خانواده پدرسالار، زنان و دختران جوامع غیر اسلامی، به اشکال گوناگون اسارت جسمی و روحی گرفتار شدند. کمر بند آهنی عفت که به قسمت زیرین شکم و بدور کمر زن

قفل می‌شد، و انواع دیگر تبعیض و فشار عموماً یادگار آن دورانند. قبل از پیدایش خانواده پدرسالار که بر مالکیت زمین، توارث، خط پدری شجره‌یابی و سرکوب زنان و بردگان استوار بود، بشر خدایان مذکر و مؤنث، هر دو را پرستش می‌کرد. در بسیاری از تمدن‌های باستانی، و از جمله در مصر باستان، زنان از موقعیت و یرای در جامعه برخوردار بودند و خدایان مؤنث بر بسیاری از امور حکم می‌راندند. اما به مجرد استیلای خانواده پدرسالار و نظام‌های تازه اقتصاد، خدایان مذکر انحصار مذاهب توحیدی را درید اختیار خویش گرفتند. خدایان مؤنث یا الهه‌های باستان ناپدید شدند و نقش پیامبری یا روحانیت به انحصار کامل مردان درآمد.

آزادی زنان عرب تنها زمانی میسر خواهد شد که زمینه و ریشه‌های عمقی اسارت آنان برچیده شود. بعلاوه آزادی واقعی نیز جز رهایی از همه اشکال استثمار، اعم از اقتصادی، سیاسی، جنسی و فرهنگی، مفهوم دیگری نمی‌تواند داشته باشد. آزادی اقتصادی به تنهایی کافی نیست و تا هنگامی که خانواده پدرسالار و کلیه عوالت ناگوار آن در زمینه روابط زن و مرد، بر جامعه مستولی است هیچ نظام سوسیالیستی که در آن زنان به ازای کار مساوی، از دستمزد مساوی با مردان برخوردار باشند، لزوماً به آزادی کامل آن‌ها منتهی نخواهد شد. تردیدی نیست که رهایی از استثمار اقتصادی گام مؤثری در راه آرمان رهایی زن است، اما آزادی واقعی زنان، و بلکه مردان، بدون رهایی از اشکال اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی ستم و سرکوب میسر نیست. آری مبارزه در جبهه‌های گوناگون رهایی را به یکدیگر پیوند باید داد.

نوال السعداوی

قاهره، ۱۹۷۷



نیمه مثله شده

۱- یک پرسش بی پاسخ

آنشب شش سالگی خود را بیاد می آورم که گرم و آرام در بستر خود غنوده بودم— در آن حالت دلپذیر نیم خواب و نیم بیدار، و با آن خواب های رنگارنگ کودکی که چون پریان خیالی با سرعت، ولی آرام و بی صدا، از برابرم می گذشتند. در درون بسترم حرکت چیزی شبیه به یک پنجه سرد و زمخت را احساس کردم که به لمس و جستجوی بدن من سرگرم بود. گویی به دنبال چیزی می گشت. همزمان با آن، پنجه ای دیگر، بهمان بزرگی، سردی و زمختی اولی، بر دهان من قفل شد تا مرا از فریاد زدن باز دارد. آن ها مرا به حمام بردند. چهره هایشان را بیاد نمی آوردم، اینکه مرد بودند یا زن، و یا تعدادشان را. به نظرم دنیا را ابر تیره ای فرا گرفته بود که مرا از دیدن باز می داشت. شاید هم آن ها چیز خاصی به روی چشم های من گذاشته بودند. همه آنچه که بخاطر می آورم این است که ترس مرا فرا گرفته بود و تعداد آن ها نیز زیاد بود. هم چنین چیزی شبیه یک گیره آهنی را بیاد می آورم که دست ها، بازوان، و ران های مرا در خود می فشرد طوریکه قدرت

هر گونه حرکت یا مقاومت را از من سلب می کرد. تماس سرد و یخ زده کاشی های حمام در زیر بدن برهنه ام را بیاد می آورم، و صداهای ناشناس و زمزمه های نامفهومی را که گاه و بیگاه با صدای فلزی ناهنجار قطع می شد. صداهایی که قصاب را هنگام تیز کردن چاقوی خود و قبل از سر بریدن گوسفند عید قربان بخاطر می آوزد.

خون در رگ های من منجمد شده بود. گمان نمی کردم که چند نفر دزد به اطاقم خزیده و مرا از بسترم ربوده اند. به نظر می آمد آن ها آماده می شوند تا حلقوم مرا ببرند و این همان اتفاقی بود که همیشه در داستان ها در کمین دختر بچه گان شیطانی چون من می نشست - داستان هایی که مادر بزرگ پیر روستایی من با اشتیاق فراوان برایم نقل می کرد.

گوش هایم را تیز کردم تا صدای ناهنجار فلز را خوب بشنوم. لحظه ای که صدا قطع شد، انگار قلب من از زدن باز ایستاد. من قادر نبودم چیزی را ببینم اما حس می کردم که نفس در سینه ام حبس شده است. چیزی که صدای سوهان از خود بیرون می داد ظاهراً بمن نزدیک و نزدیک تر می شد، اما بر خلاف انتظار من آن شی به گردن من نزدیک نمی شد بلکه قسمت دیگری از بدنم را نشانه گرفته بود - جایی در زیر شکمم، و شاید بدنبال چیزی پنهان در میان ران هایم. در همان لحظه متوجه شدم که ران هایم از یکدیگر باز شدند. پنجه های پولادینی که آنی از فشار خود نمی کاستند هر یک از آن ها را تا سرحد امکان از دیگری بدور می کشیدند. من احساس کردم که چاقوی تیز سوهانی مستقیم بسمت گلوی من پایین آمد. اما ناگهان بنظر مرسید که لبه تیز فلزی آن به میان ران هایم فرورفت و پاره گوشتی را از آن نقطه بدن من جدا کرد. من فریادی از درد زدم و دستی که دهان مرا می فشرد نتوانست مانع خروج آن شود زیرا آنچه که حس کردم فقط احساس یک درد معمولی نبود، آتش سوزانی بود که سراسر جسم مرا در خود می گرفت. چند لحظه بعد حوصجه سرخی از خون را در اطراف کمرم گسترده دیدم. من نمی دانستم که آن ها چه چیز را از بدن من جدا کرده اند، و

کوششی نیز برای پی بردن به آن نکردم. فقط گریه را سر دادم و مایه‌م تراجه کمک خواندم. اما بدترین ضربه لحظه‌ای بود که بدور خود نگاه کردیم و او را در کنار خودم ایستاده دیدم. بله اشتباه نمی‌کردم، این خود او بود که درست در وسط آن افراد غریبه، با آنان حرف می‌زد و لبخند تحویلشان می‌داد، انگار که آن‌ها همین چند لحظه پیش در مراسم تکه پاره کردن دخترش شرکت نکرده بودند.

آنها مرا به بستر باز گرداندند. سپس خواهرم را که دو سال از من کوچک‌تر بود چنگ زدند، درست بهمان ترتیبی که چند دقیقه قبل مرا چنگ زده بودند. من با تمام قدرتم فریاد زدم: نه! نه! صورت او را که در میان دست‌هایی درشت و خشن حبس شده بود می‌توانستم ببینم. رنگش مثل مرده‌ها پریده بود. چشم‌های گشاده سیاهش در یک لحظه ناتمام با چشم‌های من تلاقی کرد— نگاه وحشت‌زده‌ای که هرگز نمی‌توانم فراموش کنم. لحظه‌ای نگذشت که او نیز رفته بود، پشت درهای حمام و همان‌جا که من تازه ترک گفته بودم. نگاه‌هایی که ما می‌ادله کردیم گویی به هم می‌گفتند: «حالا می‌فهمیم که چیست. حالا می‌فهمیم که فاجعه ما از کجا ریشه می‌گیرد. ما از جنس خاصی متولد شده‌ایم— جنس مؤنث. سرنوشت ما را از آغاز به سیاهی رقم زده‌اند. به قطع تکه‌ای از بدنمان به وسیله دستانی سرد، بی‌احساس و جنایتکار.»

خانواده من یک خانواده بی‌سواد مصری نبود. بعکس با معیارهای آن زمان والدین من هر دو از تحصیلات بسیار خوبی برخوردار بودند. پدر من فارغ‌التحصیل دانشگاه بود و در آن سال (۱۹۳۹) به سمت بازرسی آموزشی استان منوفیه در ناحیه دلتا و در شمال قاهره منصوب شده بود. مادرم در مدارس فرانسویان آموزش دیده و به هنگام ازدواج پدرش مدیر کل استخدام ارتش بود. با این همه سنت ختنه دختران در آن زمان بسیار رایج بود و هیچ دختری، چه از یک خانواده روستایی و یا شهری، نمی‌توانست از قطع کلیت ریس خود فرار کند. هنگامی که پس از بهبودی به مدرسه برگشتم از همکلاسی‌ها و

دوستانم درباره آنچه که برایم اتفاق افتاده بود سؤال کردم و با تعجب متوجه شدم که همه آن‌ها بدون استثنا و صرفنظر از خامتگاه طبقاتی خود، تجربه مذکور را پشت سر گذاشته‌اند.

در مناطق روستایی نیز رسم ختنه دختران - آن طور که بعدها از اقوام خود در کفر طحله شنیدم - در میان سکنه تهیدست همچنان باقی و برقرار است. از روستائیان گذشته، بخش بزرگی از شهرنشینان نیز هنوز سرسختانه با این رسم پایبندند. با این حال رواج تحصیلات و آگاهی بیشتر اولیا، تدریجاً تعداد روزافزونی از پدران و مادران را از ختنه دختران خویش منصرف می‌کند.

خاطره آن واقعه تا این زمان نیز چون یک کابوس هولناک از من دست برداشته است. از آن روز به بعد احساسی از نا امنی به من دست داد - احساس حضور مجهولی که هر گام زندگی آینده مرا در کمین نهشته بود. من حتی از اینکه پدر و مادرم، و یا مادر بزرگ و نزدیکانم، نقشه‌های تازه‌ای برای من در سر پرورانیده باشند، مطمئن نبودم. از روزی که چشم را به جهان باز کردم، جامعه مرا مجبور کرده بود که دختر بودن خود را درک کنم و این را هم درک کنم که هر گاه کسی لفظ بنت را ادا می‌کند، معمولاً باید ابروان خود را در هم کشد.

در سنین بالاتر، و حتی هنگامی که در ۱۹۵۵ از دانشگاه بعنوان یک پزشک فارغ التحصیل شدم نیز نتوانستم خاطره آن واقعه دردناک را فراموش کنم. واقعه‌ای که کودکی مرا یکبار و برای همیشه از من گرفت و در طول جوانی و سال‌های متمادی زندگی مشترک نیز مرا از نعمت غنای زندگی جنسی، و کمال حیات که تنها از تعادل همه جانبه روانی می‌توانست پدید آید، محروم کرد. کابوس‌های مشابهی نیز در طی این سال‌ها و خصوصاً در دوره‌ای که بعنوان یک دکتر طب در مناطق روستایی کار می‌کردم، مرا دنبال کرد. در آن مناطق غالباً ناچار بودم که دختران جوانی را که پس از انجام عمل ختنه به خونریزی شدید دچار می‌شدند و به بخش بیماران سرپایی

رجوع می کردند، مورد مداوا قرار دهم. بسیاری از آنان در نتیجه شیوه غیرانسانی و ابتدایی انجام این عمل وحشیانه جان خود را از دست می دادند. بسیاری دیگر به عفونت های شدید و یا مزمنی که بقیه عمرشان آن ها را رنج می داد دچار می شدند، و اغلب آن ها - اگر نگوئیم همه آن ها - بعدها بسبب این واقعه قربانی اختلالات جنسی و یا روانی می گشتند.

هم چنین دوره دیگری از زندگی حرفه ای و طبابت من نیز به معاینه زنان کشورهای عربی گوناگون، و منجمله زنان سودانی سپری شد. مشاهده دختران سودانی که عمل ختنه ای ده چندان وحشیانه تر از عمل دختران مصری را به خود دیده بودند، مرا سخت به وحشت انداخت. در مصر به قطع کلیتریس اکتفا می کنند و معمولاً تمام آن را هم بر نمی دارند. اما در سودان عمل ختنه قطع کامل تمامی ارگان های تناسلی بیرونی را در بر می گیرد. آهاعلاوه بر کلیتریس، دولب بزرگ بیرونی، و دولب کوچک درونی را نیز قطع می کنند. تنها دهانه بیرونی مجرای تناسلی آن ها از آسیب مصون می ماند. و البته آن هم بعد از دوختن چند بخیه اضافی، و تنگ کردن آن پس از اتمام عمل ختنه به حدی که خروج خون حیض عملی باشد. نتیجتاً در شب ازدواج لازم خواهد شد که با چاقوی جراحی لب یا قیچی معمولی، یک، یا هر دو انتهای دهانه مزبور شکافته شود و راه دخول باز گردد. بهنگام طلاق دهانه بیرونی مجرای زن یکبار دیگر دوخته می شود تا مانع روابط جنسی او در آینده گردد. گشایش دهانه مزبور تنها در صورت ازدواج مجدد زن مجاز خواهد شد.

هنگامی که من به توضیحات این زنان در باره جزئیات ختنه دختران سودانی گوش می دادم سراسر وجودم از تنفر و غضب آکنده می شد. عصبانیت من بهنگام دیدارم از سودان در سال ۱۹۶۹ چند برابر شد. زیرا با خبر شدم که عمل ختنه در روستاها و یا حتی در شهرها هنوز منسوخ نشده است.

در آن ایام من علیرغم تحصیلات و آموزش طبی خود، از درک این مسئله که چرا دختران را به تحمل این عمل وحشیانه ناگزیر می کنند، عاجز بودم. بارها از خود دلیل این رسم را می پرسیدم، امام هرگز پاسخی به این

* labia minora, labia majora

سؤال که روز به روز بیشتر بر ذهنم سنگینی می کرد نمی یافتم، درست بهمان ترتیب که هرگز جوابی برای سوال هایی که در روز خسته خود و خواهرم بنقزم خطور کرد، نیافتم. این سوال با معماهای دیگر ذهن من، بنحوی مرتبط بنظر می رسید. چرا آن ها در مواردی چون خوراک و آزادی خروج از منزل، ارفاق بیشتری برای برادرم قائل می شدند؟ چرا در همه این موارد با او رفتار بهتری می شد تا با من؟ چرا برادر من مجاز بود که با صدای بلند قهقهه بزند، پاهایش را آزادانه حرکت بدهد هر اندازه که دلش می خواهد بازی کند، در حالی که من مجاز نبودم مستقیم در چشم مردم نگاه کنم، و در موقع برخورد با دیگران باید نگاهم را به پایین می دوختم؟ هنگام خندیدن می باید صدایم را آهسته پایین نگاه می داشتم که به دشواری شنیده می شد، و یا اینکه، اصلاً به تنفس معمولانه ای اکتفا می کردم. هنگام بازی پاهایم نمی باید آزادانه حرکت می کردند، بلکه می باید جفت و نزدیک به هم نگاه داشته می شدند. از وقتی که بمدرسه رفتم، درس خواندن نیز بر وظایف دیگر من، یعنی کمک به نظافت منزل و آشپزی اضافه شد، در حالی که از برادرم، و اصولاً از پسرها، انتظار دیگری بجز درس خواندن نمی رفت.

اولیای من هر دو تحصیل کرده بودند، خصوصاً پدرم که خود یک معلم بوده و نتیجتاً تبعیض میانه دختر و پسر در خانواده من هرگز به آن حدی که در خانواده های دیگر مرسوم بود، نرسید. من غالباً هنگامی که دختران جوان قایل را از مدرسه بیرون می کشیدند تا به پیرمرد صاحب ثروتی شوهر دهند، به حالشان تأسف می خوردم، و یا هنگامی که برادران کوچکترشان آن ها را تنها بدلیل پسر بودن و برتر بودن خود تحقیر می کردند و بیاد کتک می گرفتند. برادر من نیز بنوبه خود تلاش کرد تا بر من تسلط و تفوق پیدا کند، اما پدرم مرد گشاده نظری بود و تمامی کوشش خود را بکار بست تا میان فرزندان دختر و پسر خود رفتاری خالی از تبعیض برقرار کند. مادرم نیز غالباً می گفت که دختر و پسر هر دو برابرند، اما من احساس می کردم که این گفته در عمل همیشه هم صحیح نیست. هر وقت که تبعیض رخ می داد من اعتراض و گاه طعنان می کردم.

پدر و مادرم را مورد مؤاخذه قرار می‌دادم که با وجود موفقیت بیشتر من از برادرم در مدرسه، بچه دلیل امتیازاتی به او می‌دهید که از من دریغ می‌کنید. پدر و مادرم هرگز جوابی نداشتند که بدهند بجز این که «خوب اینطور است دیگه...» و من در جواب می‌گفتم «چرا اینطور است؟» و آن‌ها مجدداً همان جواب را تکرار می‌کردند «برای این که اینطور است دیگه...». آن‌ها حال لجاجت داشتم، یکبار دیگر سوالم را تکرار می‌کردم. و آنوقت صبر آن‌ها تمام می‌شد و تقریباً یکصدا جواب می‌دادند: «چون او یک پسر است و تو یک دختر.»

شاید آن‌ها این جواب را برای قانع کردن، و یا حداقل ساکت کردن من کافی می‌دانستند، اما بعکس چنین جوابی همیشه مرا به سماجت بیشتر وامی‌داشت. می‌پرسیدم: «فرق یک دختر و پسر در چیست؟» در این موقع مادر بزرگم که زیاد پیش ما می‌آمد، بحث و مجادله‌ای را که بنظر او «نقص ادب و اخلاق» بود، قطع می‌کرد و به من می‌توپید که «من هرگز در عمرم دختری به زبان درازی تو ندیده‌ام. البته که تو مثل برادرت نیستی، برادرت یک پسر است، پسر، می‌فهمی؟ یککاش تو هم مثل او پسر دنیا می‌آمدی!». هیچ کس در خانواده هرگز قادر نبود که جواب قانع کننده‌ای به سوال من بدهد. بنابراین سوال مزبور مداوم و بی‌وقفه در مغز من دور می‌زد، و وقوع هر واقعه‌ای که شیوه متفاوت برخورد با مردان را تأیید و تأکید می‌کرد، پرسش مزبور را یکبار دیگر به پیشاپیش مبهمات ذهن من جلومی‌راند. شیوه برخوردی که مردان را — انسان که گویی به نسلی و نوعی برتر از زنان تعلق داشتند — همیشه و همه جا مستحق رفتار متفاوتی می‌پنداشت.

وقتی که دوران مدرسه را شروع کردم متوجه شدم که آموزگاران نام پدرم را بر دفترچه‌هایم می‌نویسند و هرگز از نام مادرم استفاده نمی‌کنند. از مادرم در این مورد سوال کردم و او مجدداً جواب داد: «رسم است دیگه...». اما پدرم توضیح داد که کودکان را به نام پدرشان نام گذاری می‌کنند. و وقتی که من مجدداً درباره دلیل آن سوال کردم، پدرم جوابی را که اینک دیگر بخوبی با آن آشنا بودم تکرار کرد: «خوب رسم است

دیگر...». من تمام شجاعتم را جمع کردم و گفتم: «چرا رسم است؟» و این بار از چهره پدرم فهمیدم که او واقعاً جواب این سؤال را نمی‌داند. من هرگز آن سؤال را دوباره از او نپرسیدم. مگر سالها بعد که جستجوی حقیقت مرا وادار کرد تا سؤال‌ها و مطالب زیاد دیگری را که در مسیر زندگی خویش کشف کرده بودم، با او در میان نهم.

بهر تقدیر، از آن روز به بعد در یافتن آن که من می‌باید خود جواب سؤالی را که هیچ‌کس بدان پاسخ نمی‌گفت، بیایم. راهی که به نوشتن این کتاب منجر شد نیز از همان روز آغاز شده است.

۲ - دختران خردسال،

قربانیان تعرضات جنسی

هر کودک سالم و طبیعی، خود را یک انسان کامل حس می کند، اما یک دختر فاقد این احساس است. از لحظه ای که او پا به دنیا می گذارد و حتی پیش از آن که تلفظ کلمات را بیاموزد، نحوه نگاه مردم و بیان چشمهایشان اینطور حکایت می کند که او «ناقص» است، و یا عضوی از او هنگام تولد «مفقود» گردیده است. از روز تولد تا لحظه مرگ سنوالی ذهن او را اشغال می کنند: «چرا؟» چرا برادر او مورد لطف و توجه بیشتری است و حال آن که آنها تفاوتی ندارند و بلکه از بسیاری، و یا حداقل برخی جهات، او نسبت به برادر خود برتری نیز دارد؟

نخستین تهاجمی که نوزاد دختر در جامعه تجربه می کند این احساس است که مردم از تولد او استقبال نمی کنند. در بعضی خانواده ها، و خصوصاً در نواحی روستایی «سردی» استقبال ممکن است از این هم فراتر رفته و به فضایی از افسردگی و ناراحتی، و یا حتی طلاق و تنبیه جسمی مادر و یا فحاشی نسبت به او تبدیل شود. در کودکی، من خود سیلی خوردن یکی از عمه هایم را بدلیل بدنیا آوردن سومین دخترش شاهد بودم؛ و تهدید شوهرش به طلاق دادن او در صورتی که یکبار دیگر بجای پسر، فرزند دختر بدنیا آورد را نیز پنهانی شنیدم^۱. او چنان از این نوزاد متنفر بود که مراقبت، و یا حتی تغذیه کافی او را بیاد فحش و ناسزا می گرفت. آن نوزاد قبل از پایان چهلمین روز عمرش مُرد و من نمی دانم که آیا او از عدم مراقبت فوت شد یا اینکه مادرش او را شنه کرد تا با اصطلاح ما مصری ها «هم خود راحت شود و هم دیگران را راحت کند.»

درصد مرگ و میر نوزادان در مناطق روستایی، و بطور کلی در اغلب کشورهای عربی، بدلیل سطح نازل درآمد و آگاهی، بسیار بالاست. اما درصد مرگ و میر کودکان دختر بسیار بالا تر است، و این عموماً از بی توجهی و عدم مراقبت ناشی می گردد. با این حال افزایش سطح تحصیلات و رفاه اقتصادی اسباب تحول را فراهم آورده، و تفاوت نرخ مرگ و میر کودکان پسر و دختر سرعت روبه کاهش گذارده است.^۱

دختری که در یک خانواده تحصیل کرده و شهری عرب متولد شود، مهربانی بیشتری خواهد دید و با رنج ها و سختی های کمتری روبرو خواهد شد، اما باز هم از لحظه ای که شروع به چهار دست و پا رفتن و یا ایستادن روی دو پا می کند به او می آموزند که با اعضای جنسی خود - و خصوصاً آن قسمتی که بعدها با نام پرده بکارت آن را خواهد شناخت - رفتاری توأم با ترس و احتیاط در پیش گیرد. بنابراین دختران خردسال تا آنجا که به لمس و یا عریان گذاشتن اعضای جنسی شان مربوط است در محیطی مملو از تهدید و ارباب بزرگ می شوند. کودکان سالم و طبیعی برای شناختن، راهی جز حرکات جستجوگرانه اکتشافی ندارند اما بمحض این که یک دختر خردسال دست خود را برای لمس اعضای جنسی اش حرکت بدهد، دستان مراقب مادر و گاه پدر فوراً ضربه سخت و برق آسایی را نثار آن خواهند کرد. حتی بعید نیست که او را با یک ضربه سیلی غافل گیر کنند. اما پدران و مادران منطقی تر احتمالاً به یک اخطار کوتاه، و یا یک کلمه تند اکتفا خواهند کرد. تربیت و تعلیم یک دختر خردسال در جامعه عرب مشتمل بر یک سلسله هشدارهاست که او را از آنچه که عامه مردم زیانبار و خلاف مذهب و اخلاق می پندارند، باز می دارد. نتیجتاً کودک می آموزد که تمایلات خود را سرکوب کند و خود را از علائق و خواسته های اصلی که با ضمیر او پیوند دارد تهی نماید، و آنگاه خلاء حاصل را با خواسته های دیگر از نو پر کند. تربیت یک دختر خردسال به این ترتیب به یک جریان آرام انهدام، و به یک سرکوب تدریجی فکر و شخصیت تبدیل می شود، و از او آمیزه بی جانی از گوشت و خون و استخوان بجای می گذارد که تنها ظاهری شبیه انسان دارد و

حرکاتی چون آدمک‌های مصنوعی از خود بروز می‌دهد.
دختری که شخصیت خود و قدرت فکر و اندیشه آزاد را از دست داده باشد باز یچه دست دیگران و قربانی تصمیماتشان خواهد شد. اما ببینیم این دیگران که راجع به آن‌ها صحبت می‌کنیم کیستند. آن‌ها مردان خویش و یا بیگانه‌ای هستند که در هر مرحله از زندگی او ممکن است با او تماس پیدا کنند. این مردان که به سنین مختلفی از کودکی تا پیری و به محیط‌ها و سوابق متفاوتی تعلق دارند در یگانه چیز با هم مشترکند، و آن این است که آن‌ها نیز قربانیان جامعه‌ای هستند که مرد و زن را از هم جدا می‌کند و رضای غریزه جنسی را گناهی بشمار می‌آورد که پرداختن به آن تنها در چهارچوب عقد رسمی ازدواج می‌تواند میسر شود. از این مجزای مجاز روابط جنسی که بگذریم، جامعه انجام عمل جنسی را برای نوجوانان و جوانان بهر شکل، مگر احتلام‌های شبانه، ممنوع می‌شناسد. این مضمون، نقل کم و بیش دقیق آن چیزی است که در دبیرستان‌های مصر تحت عنوان «آداب و سنن» به نوجوانان مصری می‌آموزند. علاوه در تفسیر استمنای نیز توضیح داده می‌شود که منع آن بدلیل زیان‌هایی است که با زیان‌هایی همخوابگی با زنان خودفروش برابری می‌کند. با این ترتیب زاهی در پیش پای جوانان باقی نمی‌ماند مگر این که تا پس‌انداز پول کافی برای ازدواج شرعی منطبق با احکام خدا و رسول، صبر کنند و انتظار بکشند.

اما خصوصاً از آن جا که در شهرها پس‌انداز هر مقدار پول برای یک مرد جوان مستلزم چند سال تحصیل و اشتغال بکار است، سن ازدواج جوانان شهری در مقایسه با جوانان روستایی به مقدار قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است. دختران و پسران اقشار مرفه جامعه طبعاً می‌توانند که زودتر ازدواج کنند، اما این بندرت اتفاق می‌افتد. اقشار دیگر مردم علاوه بر مسئله تحصیل و اشتغال، با عوامل بازدارنده دیگری چون افزایش صعودی هزینه زندگی، کمبود شدید مسکن، و آجاره‌های سرسام‌آور نیز روبرو هستند. نتیجه این عوامل، رقم روزافزون جوانانی است که به دلایل اقتصادی قادر به ازدواج نیستند، و نتیجه دیگر شکاف دائم‌التزایدی است که میان بلوغ جسمی و

نیازهای جنسی جوانان از یکسو، و بلوغ اقتصادی و احتمال ازدواجشان از سوی دیگر بیدار می گردد. این شکاف یا فاصله زمانی بطور متوسط از ده سال کمتر نیست. در این جا طبعاً این سؤال مطرح می شود که در این دوره ده ساله مردان جوان نیازهای جنسی طبیعی خود را در جامعه چگونه باید ارضا کنند. آن ها چگونه می توانند در جامعه ای که استمنا رابه بهانه زیان های جنسی و روحی، و همخوانی با روسپیان را نیز بدلیل خطرات و زیان های جنسی آن - که خصوصاً پس از غیرقانونی شدن قحشا در بسیاری از ممالک عربی رو به افزایش گذارده است - منع می کند، نیازهای جنسی خود را مرتفع کنند. علاوه بر این هزینه همخوانی با زنان روسپی نیز برای اکثریت قریب باتفاق جوانان قابل تحمل نیست. نتیجتاً با توجه با این واقعیت که روابط جنسی بیرون از دایره ازدواج و همینطور همجنس بازی شدیداً در عرف جامعه محکوم هستند هیچ راهی در پیش پای جوانان باقی نمی ماند.

با این مقدمه تنها مؤثنی که یک مرد یا پسر جوان احتمالاً در دسترس خود می یابد، خواهر جوان خود اوست. در اغلب منازل خواهر او در تخت مجاور و یا حتی در مجاورت او در همان تخت می خوابد. دست او تدریجاً شروع به لمس بدن خواهرش در خواب، و حتی در بیداری خواهد کرد. در هر صورت تفاوت چندانی ندارد چه در صورت بیداری نیز دختر قدرت ایستادگی در مقابل برادرش را نخواهد داشت. این ناتوانی دلایل گوناگونی می تواند داشته باشد: ترس از اقتدار برادر که در عرف و قانون مقدس است، ترس از خانواده، احساس عمیق گناه از لذت حاصل از تماس های دست برادر و یا صرفاً کمی سن و عدم درک دقیق آنچه که بر او می گذرد.

دختران جز در سال اول از خطر چنین حوادثی در امان نیستند. نوع این حوادث بسته به مورد ممکن است دقیقاً یکسان، و یا بسیار متفاوت باشد. مرد مورد بحث ممکن است برادر، دایی، عمه، فرزندان مذکر اقوام نزدیک، پدر بزرگ، و یا حتی شخص پدر باشد. در خارج خانواده مرد مورد بحث می تواند سرانجام در بان خانه، معلم، پسر همسایه و یا هر مرد دیگری باشد.

یک تعرض جنسی ممکن است بدون توسل به زور انجام پذیرد. در مورد دختران بزرگ‌تر که امکان مقاومت از آنان می‌رود، مهاجم به آمیزش از دلزبانی و قریب، و در صورت عدم تاثیر به نیروی بدنی خود متوسل می‌گردد. در اغلب موارد دختر تسلیم می‌شود و از شکایت به دیگران خودداری می‌کند، زیرا اگر تنبیهی هم در کار باشد غالباً متوجه خود او خواهد شد. تنها اوست که بکارت و حیثیت خود را از دست می‌دهد. مرد هرگز چیزی را از دست نمی‌دهد و سخت‌ترین تنبیهی که در صورت عدم خویشاوندی نزدیک او یا دختر ممکن است انتظار او را بکشد اجبار به ازدواج با دختر است:

اغلب مردم فکر می‌کنند که چنین اتفاقاتی نادر و غیرمعمول اند. واقعیت عکس این است و از کثرت این نوع اتفاقات حکایت می‌کند. اما این قبیل حوادث در مخفی‌ترین زوایای ضمیر کودک پنهان می‌ماند چرا که او جرأت ابراز آنچه را که بر او گذشته است نخواهد داشت. مرد نیز هرگز به فکر قبول و افشای آنچه که انجام داده است، نخواهد افتاد.

تجاوزات جنسی از آنجا که معمولاً برای کودکان یا دختران جوان اتفاق می‌افتد، مطابق مکانیزم فراموشی خاطرات دوران کودکی به سرعت از یاد زوده می‌شود. حافظه انسان حائز استعدادی طبیعی برای از خاطر زودن آن چیز است که میل به فراموشی آن دارد— خصوصاً آن چیزی که با حوادث دردناک، و یا با احساس پشیمانی و گناه مرتبط است. این امر خصوصاً در مورد وقایع خاصی که در کودکی اتفاق افتاده، و توسط هیچکس کشف نشده است حقیقت دارد. اما این فراموشی هرگز کامل نیست و در اغلب موارد گوشه‌ای از آن در ضمیر ناآگاه مدفون می‌ماند که به هنگام بحران‌های روحی و اخلاقی، و یا در شرایط گوناگون دیگر خود را ظاهر می‌سازد.

* Infantile amnesia

ماخذ:

۱- این واقعه به حوالی سال ۱۹۴۲ مربوط می شود. که در روستای ما کفر طحله در استان کنیویه اتفاق افتاد.

۲- گزارش وزارت بهداشتی مصر، ۱۹۷۱، نرخ مرگ و میر نوزادان در سال ۱۹۵۲ عبارت از ۱۲۷ در هزار بود و این شامل اطفالی که به گام تولد در می گذشتند نمی شد. این رقم در ۱۹۷۷ به ۱۱۵ در هزار کاهش پیدا کرده است.

۳- وزارت آموزش و پرورش، کتاب درس زوانشناسی برای دانش آموزان سال سوم دبیرستان، رشته هنر و ادبیات نوشته دکتر عبدالعزیز القوصی و دکتر سید عنیم (قاہرہ ۱۹۷۶).

۴- کتاب فوق، فصل ۱۲، صفحات ۱۷۴-۱۲۳.

۳- اخلاق ریایی

شمار خارق‌العاده اینگونه اتفاقات که من در مطب خود به آن برخورد کرده‌ام مرا بر آن داشت که بخش بزرگی از وقت خود را برای نقاب برداشتن از چهره دوگانه جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم صرف کنم - جامعه‌ای که در ظاهر اخلاق و پاکدامنی را می‌ستاید، اما در خفا رفتاری دیگر در پیش می‌گیرد.

حرفه من که یک دکتر طب هستم به من آموخته است که در مورد بیماری‌های جسمی قبل از معاینه لباس از تن بیمار خارج کنم، و در مورد بیماری‌ها و اختلالات روانی نقاب‌هایی را که مردم با آن‌ها ضمیر واقعی خود را پنهان می‌کنند، کنار بزنم. در هر دو حالت، چه هنگامی که بدن بیمار عریان شود، و یا آنگاه که ضمیرش از پرده بیرون افتد، نگرانی و اضطراب بر او مستولی می‌گردد. دلیل امتناع مردم از لخت شدن جسمی و روحی نیز همین است. به علاوه در صورت رضایت به این کار نیز به سرعت ملافه را به روی خود می‌کشند، و یا نقاب‌های اجتماعی خود را بجای اولیه باز می‌گردانند تا مردم را از مشاهده واقعه و وجود خود که آن را در تاریک‌ترین زوایای ضمیرشان مدفون کرده‌اند، باز دارند. با این حال امید و تلاش برای اختفای ضمیر واقعی اغلب ناکام و نا موفق است، زیرا حقیقت گرچه در عمیق‌ترین اعماق نیز مدفون شود، باز زنده است. تا هنگامی که انسان زنده است و نفس می‌کشد، تنفس آن حقیقت نیز محسوس باقی می‌ماند. حقیقت چه بسا در همان لحظه‌ای که انسان عنان اختیار از کف نهاده است چون یک کرم مدفون سر از خاک بیرون بیاورد و خود را نمایان سازد. آدمی علیرغم همه خویششن‌داری‌ها، عنان اختیار خود را به کرات از

دست می دهد، چنان که لحظات خشم، و شور و هراس، گواه این واقعیت هستند. در چنین لحظاتی او فراموش می کند که نقاب خود را با سرعت لازم جابجا کند و نتیجتاً چشمان تیربین فرصت می یابند تا تصویر روشنی از آنچه که پنهان است بدست آورند. این امر در مورد یک فرد بیمار محتمل تر است، چرا که در حالت بیماری انسان قدرت نگاه داشتن نقاب را از دست می دهد. نقاب ناچار بزیر می افتد و جسم و روح را از پرده بیرون می اندازد. اینجا خطر عریان شدن جسم و روح، یا خطر فرو افتادن برگ انجیر و نقاب، در مقایسه با خطرات بیماری واهمه و هراس کمتری برمی انگیزد. اینک حیات و تندرستی می باید بهر بهایی که هست حفظ شود.

یکی از مواردی که بخاطر می آورم مورد دختر بلند قامتی است که نگاهی عمیق و نگران داشت. او از دردهای جسمی و روحی متعددی شکایت داشت. من قصد ندارم که جزئیات بیماری او را شرح دهم ولی داستان او در حافظه من بدقت نقش بسته است. این داستان را او در یک شب سرد زمستان در اطاق گرم و محفوظ نشیمن من برایم تعریف کرد:

بخاطر می آورم که پنجساله بودم و مادرم بسیاری اوقات مرا بدیدن خانواده اش می برد. آن ها در یک خانه بزرگ و قدیمی در ناحیه زیتون نزدیک هلیوپولیس [قاهره] زندگی می کردند.

مادرم با مادر و خواهرهایش به گپ و خنده مشغول می شد و من هم با توجه های خانواده بازی می کردم. معمولاً صدای همه و شادی خانه را فرا می گرفت و این شلوغی تا بعد در آمدن زنگ در که خبر بازگشت پدر بزرگ را می داد ادامه می یافت. با ورود او همه فرو می نشست، مادرم از آهنگ صدایش می کاپت، و بچه ها هم بسرعت ناپدید می شدند. آنگاه پدر بزرگ به اطاق مادر بزرگ می رفت و او در آن جا در حالی که ساکت و سر بریز ایستاده بود در کندن لباس و کفش های پدر بزرگ باو کمک می کرد.

من هم مثل سایر اعضای خانواده از پدر بزرگ می ترسیدم و هرگز در حضور او خنده و بازی نمی کردم. اما بعد از ناهار موقعی که دیگران به خواب می رفتند پدر بزرگ با صدایی که اندکی از معمول غلایم تر بود مرا

صدا می کرد و می گفت «بیا برویم و از باغ کمی گل بچینیم». موقعی که به دورترین انتهای باغ می رسیدیم او با صدایی که بنرمی صدای مادر بزرگ می شد از من می خواست که در کنار او بروی نیکت چوبی و در مقابل باغچه گل های رز بنشینم. او سپس چند گل سرخ و زرد بدستم می داد و موقعی که من در زیبایی و رنگ گل ها خیره می شدم او مرا بروی زانوان خود می نشاند. در این حال برایم آوازی می خواند و مرا نوازش می داد تا این که من چشم هایم را مثل یک کودک خواب آلوده می بستم. اما من هرگز بخواب نمی رفتم زیرا هر بار می توانستم دست او را که آرام و با احتیاط بزیر لباس هایم می خزید، احساس کنم. انگشتان او آنگاه به نقطه پنهانی در درون شلوارم فرو می رفتند.

من پنج سال بیشتر نداشتم، اما بگونه ای این را درک می کردم که آنچه پدر بزرگم انجام می دهد نادرست و خلاف اخلاق است. بعلاوه این را هم درک می کردم که اگر مادرم از قضیه باخبر شود روزگام را سیاه خواهد کرد. من کم و بیش این را نیز می فهمیدم که حیثاً باید از روی زانوان پدر بزرگم پایین ببرم، و اصلاً از گردش با او خودداری کنم. پنج سال بیشتر نداشتم، اما خیالات دیگری نیز ذهن مرا می آزد. احساس گناه و نادرستی تدریجاً در من رشد کرد زیرا من بر زانوان پدر بزرگم باقی می ماندم و هرگز پایین نمی پریدم. علاوه بر این تا حدودی از حرکات دست او لذت نیز می بردم. هر بار بمحض این که مادرم مرا صدا می زد او با شتاب دستش را کنار می کشید و تکانه می داد که بیدار شوم. آنگاه می گفت: «مادرت صدایت می زند». من چشمانم را انگار که تازه بیدار شده ام باز می کردم و با چهره گشاده یک کودک ملوس پنج ساله بسوی مادرم می دویدم. او از من می پرسید: «کجا بودی؟» و من با لحن معصومانه یک کودک جواب می دادم «با پدر بزرگ در باغ بودم».

وقتی که مادرم می شنید که با پدر بزرگم در باغ بوده ام احساس آرامش و اطمینان می کرد. او اغلب به من هشدار می داد که تنها به باغ نروم. و مکرر در باره «آن مرد» یعنی، باغبانی که پیراهن بلند می پوشید و گل ها را آب می داد به من اخطار می کرد. اخطارهای او سبب شده بود که من نه تنها از باغبان، بلکه از قطرات آب فوران از آبپاش او نیز واهمه داشته باشم.

از سوی دیگر پدر بزرگ به مجرد این که باغ را ترک می کرد و از راه پله به ساختمان باز می گشت، شخصیت همیشگی خود که همه و من جمله خود را بوحشت می انداخت از سر می گرفت، و مجدداً با تسیح زرد خود سرگرم می شد. در تصورات خود، من تقریباً به این نتیجه رسیده بودم که پدر بزرگی که مرا در باغ نوازش می دهد، آن پدر بزرگی نیست که در پشت میز می نشیند و مرا به وحشت می اندازد. بعضی اوقات حتی فکر می کردم که من صاحب دو پدر بزرگ هستم.

پدر بزرگم در دهسالگی من مرد. من از مرگ او متأثر نشدم، بلکه بعکس احساس شادی عجیب و مبهمی بمن دست داد. طوریکه با بچه های دیگر به بازی و خنده، و جست و خیز پرداختم. اما مادرم مرا در خانه حبس کرد و بسم فریاد کشید: «مگر نمی دانی که پدر بزرگت مرده است؟ اصلاً از ادب بویی برده ای؟» چیزی نمانده بود که از او بپرسم «آیا پدر بزرگ از ادب بویی برده بود؟» اما جرأت آن را در خود ندیدم، خاموش ماندم و آن راز را در قلب خود دفن کردم. دکتر! این اولین باری است که من آن ماجرا را برای کسی بازگو می کنم...»

سال ها از این گفتگو می گذرد و من تمامی آنچه را که زن مزبور در آن شب برایم گفت بازگو نکرده ام. او تنها هنگامی در بچه قلب خود را بر روی من باز کرد که اطمینان یافت که من به قضاوت اخلاقی درباره او نخواهم پرداخت. بسیاری از دختران و زنانی که به سلب من آمدند ابتدا از افشای رازهایی که در درون خود پنهان داشتند ایا می کردند. اما آنگاه که اعتماد و اطمینان بر فضا مستولی می شد، آن ها تدریجاً خود را از سنگینی توشه های درونایی که سال ها بدوش کشیده بودند آسوده و سبکبار می کردند.

۴- بی عدالتی دستگاه عدل

شمار تعرضات جنسی به دختران خردسال کم نیست اما فقط درصد ناچیزی از آن فرصت بروز پیدا می کند. یک کودک یا دختر جوان میر خود را از روی حجب یا هراس در درون محبوس می کند. تازه اگر او چیزی را بروز دهد، و یا مرد در حین تجاوز گرفتار شود، باز احتمال برملا شدن ماجرا نمی رود، چه خانواده دختر از بیم لکه دار شدن شرف و اعتبار خود، از افشای مآوقع و مراجعه به دادگاه اجتناب خواهند کرد.

چنانچه به ترتیب، و از جمله در جریان یک تجاوز، بکارت یک دختر قبل از ازدواج رسمی از دست برود، حیثیت و اعتبار خانواده خانواده او لطمه جبران ناپذیری خواهد دید. باین دلیل از افشای هر حادثه تجاوز جنسی به شدت جلوگیری می شود و براین قبیل حوادث بندرت می توان ایستادگی یافت. این پنهانکاری به متجاوز امکان می دهد که بدون کمترین آسیب از معرکه جان بدربرد. گناهکار واقعی دور از هر نوع مخاطره و مصون از هر نوع کیفر قانونی زندگی آسوده ای را در پیش خواهد گرفت، حال آن که قربانی او اگر کودک خردسالی بیش نباشد نیز تا پایان عمر داغ ننگ و ناپاکی را بر پیشانی حفظ خواهد کرد. بکارت او شرف اوست و آنگاه که از دست رفت دیگر بازستاندنی نیست.

در جامعه ما خطر حملات جنسی به دختران جوان واقمیت پذیرفته شده ای است که تنها شدت و ضعف آن می تواند موضوع سوان قرار گیرد. دختران خردسال کمتر از هفت سال نیز اغلب از خطر حملات غیرمنتظره مردان جوان و یا بالغ خانواده، و یا مستخدم و دربان خانه، در امان نیستند. اوج فاجعه این گونه حوادث در آنجا است که متجاوز نه تنها از حمایت

قربانی خود سر باز می زند، بلکه گاهی اوقات در تعیین مجازات قربانی، و حتی در اجرای عملی آن نیز مشارکت می کند. بمصیارت دیگر او با تظاهر به غیرتمندی و مراقبت از حیثیت خانواده سعی می کند تا هر نوع شک و ظن را از خود دور گرداند. همانطور که گفته شد این قبیل حوادث بهیچ وجه نادر نیست و علیرغم همه کوشش هایی که برای اختفای آن ها صورت می گیرد، نویسندگان و محققین از آن ها بی خبر نمی مانند. من خود به ماجراهای بسیار تأثر انگیزی برخورده ام که از جمله هولناک ترین آن ها ماجرای مردی است که سخت وسوسه دختر برادر خود شد و با او رابطه جنسی برقرار کرد. اما وقتی که رابطه برملا شد، دو برادر با هم همداستان شدند و برای جلوگیری از درز کردن موضوع به بیرون از خانواده و آبروریزی حاصل از آن، دختر جوان را مسموم کردند و کشتند.

این قبیل جنایات غالباً چون اسرار سر ب مهر از انظار پنهان داشته می شود و توجه پلیس یا دادگاه ها را نیز بندرت به خود جلب می کند. در صورت طرح ماجرا در محکمه نیز قضات عموماً به منظور حفظ حیثیت قربانی و خانواده اش، دعوی را سریعاً خاتمه می دهند. البته گهگاه نیز متجاوز ترغیب می شود که به عنوان «بهرترین راه گریز از تنگنا» دختر را به عقد خود درآورد. در مدارس دخترانه نیز مشابه این جریانات کم نیست، و ماجرا با انتقال مجرم - که معمولاً یک آموزگار مرد است - به مدرسه و یا ناحیه دیگر فیصله می یابد.

من ماجرای که به خاطر می آورم که طی آن یک معلم نه دختر هفت تا دوازده ساله را مورد تعرض جنسی قرار داد. موضوع در دادگاه مطرح شد اما قضات به منظور جلوگیری از رسوائی اجتناب ناپذیری که نصیب شماری از خانواده ها می شد جلسات دادرسی را متوقف کردند. متهم صرفاً از حرفه اش به شغل متفاوتی انتقال داده شد. تصمیم ختم دادرسی این طرز ثبت شده بود:

علیرغم این واقعیت که همه شواهد حکایت از مجرمیت متهم می کنند، و او
میر باید به جزای تجاوز به یک عده دختر خردسال محکوم و مجازات گردد.

دادگاه تصمیم به ختم دادرسی می گیرد. تعدادی از قربانیان بسیار کم سن اند و نمی بایند که به عنوان گواه به یک محکمه جنایی آورده شوند چون این امر ممکن است اثرات نامطلوبی بر روحیه آنان بجای گذارد و آینده آنان را دستخوش مخاطره کند. دادستان عمیقاً متأسف است که ناگزیر از درخواست اختتام دادرسی و تخفیف کیفرخواست به انتقال متهم از شغل آموزگاری مدرسه دخترانه به یک تصدی دیگر گردیده است.

کشور تونس در قانونگذاری مسئله تجاوز جنسی از دیگر کشورهای عربی بسیار پستی گرفته و قوانین مربوطه را تا حد زیادی اصلاح نموده است، مع الوصف باز اگر متهم به ازدواج با قربانی خود رضایت دهد، جریان دادرسی علیه او متوقف خواهد شد.^۲

در ۱۹۷۳ من یک مطالعه تحقیقاتی را در دانشکده طب دانشگاه عین السمس فاهره شروع کردم. تحقیقات مزبور ۱۶۰ زن و دختر مصری بی سواد، یا تحصیلکرده از گروه های مختلف اجتماعی را در بر می گرفت. یکی از نتایج مطالعه مزبور آمار حیرت آور حملات جنسی مردان بالغ نسبت به دختران جوان و دختر بیچگان بود. درصد موارد مثبت در خانواده های بی سواد به ۴۶٪ بالغ می شد که در خانواده های تحصیلکرده به ۳۷٪ کاهش پیدا می کرد. اما همین رقم اخیر نیز درصد کوچکی نیست زیرا نشان می دهد که بیش از یکسوم از فرزندان خانواده های تحصیلکرده نیز از آزارهای جنسی مصون نبوده اند. درصد اخیر بمراتب از رقم ۲۴٪ که مطالعه مشابه کینزی در ۱۹۵۳ در ایالات متحده آشکار کرد بزرگتر است.

مقایسه این دو مطالعه تحقیقی کاریست بسیار دشوار. از جمله دلایل متعدد این دشواری فاصله زمانی ۲۰ سال، و بزرگی های بسیار متفاوت دو جامعه و محیط های دو گروهی که در مصر و ایالات متحده تحت مطالعه قرار گرفتند، و سرانجام تفاوت شیوه برخورد و متدولوژی را می توان نام برد. اما هر دو بررسی و آمارهای مربوطه آنها، شیوع این قبیل حوادث را بطور قطع و یقین تأیید می کنند، و این کاملاً مغایر نظریه رایج کسانی است که سر در لاک خود فرو می برند و وقوع چنین حوادثی را اساساً انکار می کنند و یا اینکه

* Kinsey

بسیار نادر می شمارند. من با این نظریات شدیداً مخالفم و اعتقاد دارم که این قبیل حوادث واقعیت همه جوامع و از جمله جوامع عرب، بشمار می رود. خصوصاً اگر عامل پنهانکاری شدید این قبیل حوادث را توسط همه افراد ذینفع و مطلع در نظر بگیریم بیشتر به نادرستی نظر کسانی که بر ندرت وقوع آن‌ها پافشاری می کنند، پی خواهیم برد.

من بعنوان زنی که کوشش کرده است تا در پیچه روح و قلب خود را بروی مشکلات مردم باز کند، و بنا به تجربه‌ای که در این راه کسب کرده‌ام، از روی یقین و بی هیچ اغراق می‌توانم ادعا کنم که بسیاری از دختران جامعه ما در دوران کودکی خود به انواع مختلف تعرضات جنسی - از نوازش و بوس و کنار گرفته تا جماع کامل - گرفتار و مبتلا گردیده‌اند. یک دختر خردسال چه بسا بکارت خود را بی آنکه خبردار و دقیقاً واقف شود از دست بدهد. خاطره این واقعه ممکن است از ذهن او پاک شود و یا بصورت کابوس هولناک و عذاب‌آوری او را تا پایان عمر همراهی کند و سلامت روانی اش را به مخاطره اندازد. تازه اینها در صورتی است که او از مجازاتی که در شب زفاف در کمین اوست جان سالم بدر برد - مجازاتی که با خبردار شدن اولیا و شوهرش از فقدان بکارت او در انتظار اوست.

در طول تحقیقاتم من مدتی را در بخش پزشکی قانونی وزارت دادگستری سپری کردم. در آنجا یکی از محققین خلاصه‌ای از پرونده تعرضات جنسی گوناگون نسبت به دختران خردسال و نوجوان را برای من بازگو نمود. بهنوع نمونه از آموزگاری نام برد که با تمام دختران کلاسش روابط جنسی از درجات مختلف برقرار کرده بود. آموزگار مزبور با تعدادی از آنها به بوس و کنار اکتفا کرده بود، اما با دیگران تا مرحله جماع کامل پیش رفته بود. هم‌چنین داستان مادری را برایم تعریف کرد که روزی وحشت زده پیش او آمد و چگونگی تعرض جنسی دربان آپارتمان مسکونی خود نسبت به دختر سه ساله‌اش را تشریح نمود. دربان مزبور دخترک سه ساله را بغل گرفته بود و با او ور می‌رفت و علاوه بر این با انگشت خود مناطق حساس بدن او را نیز لمس می‌کرد.

در قاهره، طی بازدیدهای خود از موسسات روانی خواستار مطالعه سوابق برخی از موارد تجاوز جنسی که ناشی از بیماری روانی متجاوزین تشخیص داده شده بود، شدم. یک خصوصیت مشترک و حیرت آور در تمام آن پرونده‌ها بچشم می خورد، و آن اینکه اغلب بیماران از شاگردان مدارس مذهبی و یا معلمین دینی مدارس بودند. یکی از آنان که در طی مصاحبه لحظه ای نیز اشکش متوقف نشد به من گفت:

من عمیقاً مذهبی و فرد باشرفی هستم من هرگز در عمرم دقت به استمنا نکرده‌ام و شرفی که با دختری روزی می شوم روزی را مخفی می کنم تا غسل باطل نشود. این اولین خطای من در زندگی بود و بخت بد باعث لو رفتن آن شد. همه انسان‌ها اشتباه می کنند. هیچکس بجز خداوند تبارک و تعالی کامل نیست.

از میان بیماران متعدد بخش که در اطراف من جمع شده بودند. یک مرد جوان در گوش من گفت:

خداوند رحمان است و رحیم، اما مردم هیچ گذشت و رحمی ندارند. مثلاً وضع خودم را برایتان شرح بدهم. من در مزرعه و زیر درخت نشسته بودم که یک دختر کوچک به سمت من آمد و شروع به بازی با من کرد. من هم بدون این که قصد آزاری داشته باشم انگشت خود را آنجا گذاشتم. دخترک نه تنها گریه نکرد بلکه بعکس از آنچه انجام میدادم خوشحال هم بنظر می رسید. اما مردم مرا دیدند، دورم را گرفتند و کتکم زدند. بعد آن‌ها مرا به تجاوز متهم کردند و به این جا آوردند.

یکی از مواردی که در طی تحقیقاتم ارجح به عصبیت و زنان تحت مطالعه قرار دادم، مورد دختر جوانی بود که بتازگی از دانشکده طب فارغ التحصیل شده بوده او با یکی از همکارانش نامزد شده و سپس ازدواج کرده بود. در شب زفاف شوهرش متوجه شد که او باکره نیست. او برای شوهرش توضیح داد که بکارت دید را در کودکی و توسط پدرش از دست داده

است، اما شوهر تاب تحمل این ضربه را نیاورد و او را طلاق داد. دختر جوان به خانه اولیایش بازگشت، اما از ترس پدر نمی توانست که حقیقت را به مادرش بازگو کند. مادر ساده دل او را به انحراف متهم کرد. پدر نیز مشتاقانه به او پیوست و سیل سرزنش را بر او فروریخت. دختر که گیج و حیرت زده شده بود گریست و سرانجام همه آنچه را که اتفاق افتاده بود نزد مادرش اعتراف کرد. زن بیچاره از وحشت شنیدن آنچه شوهرش انجام داده بود تقریباً از هوش رفت. اما پدر دخترش را متهم به دروغگویی کرد و سخت او را بیاد کتک گرفت. در اینحال دختر تعادل روانی خود را از دست داد. پدر از این موضوع بنفع خود استفاده کرد و دختر را به بهانه بیماری به یک بیمارستان روانی فرستاد. روانپزشک مسئول نیز به داستان پدر اعتماد کرد و از قبول گفته های دختر سر باز زد. نتیجه این شد که دختر نه تنها سلامت، شرف، شوهر و تمامی آینده اش را از دست داد بلکه منطق و استدلالش نیز بی اعتبار شد، زیرا از آن پس عده ای از مردم به او به چشم یک بیمار روانی می نگریند.

در طی این سال ها من به انبوه کینه و مداومی از این قبیل حوادث و ماجراها برخورد کرده ام. بعضی از آن ها با گذشت زمان از خاطر من رخت بریستند و بعضی دیگر زنده و روشن بجای ماندند. تعدادی را هم در پرونده های خود حفظ کرده ام، مثلاً مورد آن زنی را که در کودکی در پشت بام خانه خود مورد تجاوز جنسی دائی اش قرار گرفت. او در مقابل هجوم دائی اش در حالی که از ترس بخود می لرزید تسلیم مقاصد او شد. این ماجرا در مامن رازهای زندگی او جا گرفت. هنگامی که دائی این مُرد او دختر بالفی شده بود اما هیچگونه آثار غم بر چهره اش مشهود نشد، و برغم دستورها و نصایح مادرش از عزاداری و پوشیدن سیاه خودداری کرد؛ مادرش او را بیاد کتک گرفت و غیر عادی اش خواند؛ و پدرش نیز به کمک مادرش شتاف و او را به دیوانگی متهم کرد. با این همه باز او از زنان دیگری که احیاناً در موقعیت او بودند خوش اقبال تر بود، زیرا او را به تیمارستان روانه نکردند و در شب ازدواجش نیز شوهرش از باکره نبودن او خبردار نشد. او آنقدر عقل داشت

که آسیب وارده بخود را لااقل از نظر جسمی ترمیم کند.
آنجا که آزار جنسی نسبت به دختران خردسال یا جوان شیوع و رونق
داشته باشد طبعاً خدعه‌های ضروری برای اختفای فقدان بکارت نیز امری
رایج و معمول بشمار می‌آید.

شیوه‌های مورد استفاده عبارتند از مرمّت پرده بکارت به توسط جراح،
و یا شبیه سازی خونی که هنگام بکارت زدائی بیرون می‌جهد. بداقبال‌ترین
زنان طبعاً آن دخترانی هستند که امکانات مادی عمل جراحی را ندارند، و
تجربه کافی صحنه آفرینی در شب زفاف را نیز حائز نیستند. از میان دختران
بی بضاعت، وسیع‌ترین فتر به کلفت‌های دهانی^۱ تعلق دارد. آنها دستکند نه‌ای
موطن خود را ترک می‌کنند و در جستجوی شغل - که معمولاً کلفتی
خانواده‌های مرفه و میان‌حال است - به شهرها روی می‌آورند. این دختران به
تنها وسیله جنسی موجود برای ارضای مردان جوان، و چه بسا سالمند
خانواده‌های مزبور بدل می‌شوند. پسران بالغ اینگونه دخترها را برای ارضای
خواسته‌هایشان بسیار مناسب‌تر از خواهر، دختران فامیل و همشاگردی مدرسه
و دانشکده می‌یابند. بک جوان از نزدیکی جنسی با یک کلفت احیاناً
احساس گناه کمتری خواهد کرد، زیرا او علاوه بر کلفت بودن به طبقه وی
نیز تعلق ندارد و موجودیست که از نظر اجتماعی در مرتبه بسیار پایین‌تری از او
بسر می‌برد. از سوی دیگر یک کلفت نسبت به یک روسپی نیز ارجحیت دارد
زیرا عمل جنسی با او هزینه‌ای در بر ندارد و آنان را با خطر ابتلا به
بیماریهای مقاربتی نیز تهدید نمی‌کند.

رئیس خانواده، یعنی شوهر یا پدر مورد احترام نیز بتوبه خود در ایام
بیماری، قاعدگی، بارداری و یا مسافرت همسر، سری به بستر کلفت خانواده
خواهد زد. گاه ممکن است همسر او هیچیک از حالات فوق را نداشته باشد
اما از نظر جنسی سرد و بی‌احساس باشد. در واقع اکثر زنان به سردمزاجی نیز
دچار هستند که دلیل آن را ذرتربیت آن‌ها و درسرکوب جسمی و جنسی
دوران کودکی، در فقدان عشق واقعی و صمیمیت، و فقدان تفاهم و رفتار
سنجیده میان شوهر و همسر، جستجو باید کرد. اغلب ازدواجها به دلایل

اقتصادی منعقد می شود و این خود دلیل کافی برای توضیح فقدان صمیمیت واقعی میان زن و شوهر است. براین عامل اگر طبیعت پدرسالارانه خانواده را هم که حول سیادت و حکومت مطلق مرد دور می زند بیفزاییم، هیچ آمیدی برای رشد روابط جسمی و عاطفی گرم باقی نخواهد ماند.

به این ترتیب کلفت خردسال به تنها مجرای باقیمانده ارضای جنسی مردان تشنه ای که از عطش محرومیت جنسی کف برلب آورده اند و به آرزوی ارضای خود صف کشیده اند، بدل می شود. من در طی سال ها طبابت در مطب شخصی خود در بنجه و جیزه، و یا در بیمارستان های عمومی مختلف غالباً به کلفت هایی از این قبیل بر می خوردم که گرچه سنشان از پانزده یا شانزده متجاوز نبود اما شکمشان بر اثر یک حاملگی نامشروع بالا آمده بود.

چنین طفلی از آن پس در نظر جامعه به یک زن باردار و بی شوهر، و یا بعبارت صریح تر به یک دختر فاسد و بی عفت بدل می گردد، و آینده او نیز به انزوا، خودکشی، و یا قتل بدست پدر و یا یک عضو مذکر دیگر فامیل خلاصه خواهد شد. احتمال دیگر این است که زندگی طنی یک عمل سقط جنین ابتدایی روستایی - که علیرغم خطرش مردم مکرر به آن تن می دهند - پایان پذیرد. اگر احياناً او از چنین عملی جان سالم بدر برد، بدلیل منع قانونی سقط جنین مورد تعقیب قرار خواهد گرفت، و اگر تصمیم به حفظ و پرورش کودک بگیرد زندگی سراسر با خواری و مشقت توأم خواهد شد.

از سوی دیگر ارباب خانه، پسر عزیزالشأن خانواده، شوهر و الامقام و سرشناس، و خلاصه کنیم، این مرد یا این ستون جامعه که شب هنگام بروی بدن بی دفاع دختر خزیده و با او هم آغوش شده بود، مصون از دسترس قانونی که در واقع غیر قانونی است، و عدالتی که تجسم بی عدالتی است، به زندگی فارغبال و رنگ نایافته از هیچ ننگ خود، ادمه خواهد داد. گهگاه تصور می رود که حوادثی از این دست نادر و غیر متحمل اند، اما متخصصین که به زندگی زنان و دختران جوان ذی علاقه هستند می دانند که چنین تصویری بسیار بسیار دور از حقیقت است. مساعده ترین زمینه برای رشد فشار و محرومیت جنسی، یک جامعه دونیم شده یا جامعه ایست که در آن مرد و زن

که آسیب وارده بخود را لااقل از نظر جسمی ترمیم کند.
آنجا که آزار جنسی نسبت به دختران خردسال یا جوان شیوع و رونق داشته باشد طبعاً خدعه‌های ضروری برای اختفای فقدان بکارت نیز امری رایج و معمول بشمار می‌آید.

شیوه‌های مورد استفاده عبارتند از مرمت پرده بکارت به توسط جراح، و یا شبیه سازی خونی که هنگام بکارت زدائی بیرون می‌جهد؛ بداقبال‌ترین زنان طبعاً آن دخترانی هستند که امکانات مادی عمل جراحی را ندارند، و تجربه کافی صحنه آفرینی در شب زفاف را نیز حائز نیستند. از میان دختران بی بضاعت، وسیع‌ترین فتر به کلفت‌های دهانی^۱ تعلق دارد؛ آنها دانشکده‌های موطن خود را ترک می‌کنند و در جستجوی شغل - که معمولاً کلفتی خانواده‌های مرفه و میان‌خال است - به شهرها روی می‌آورند. این دختران به تنها وسیله جنسی موجود برای ارضای مردان جوان، و چه بسا سالمند خانواده‌های مزبور بدل می‌شوند. پسران بالغ اینگونه دخترها را برای ارضای خواسته‌هایشان بسیار مناسب‌تر از خواهر، دختران فامیل و همشاگردی مدرسه و دانشکده می‌یابند. یک جوان از نزدیکی جنسی با یک کلفت احیاناً احساس گناه کمتری خواهد کرد، زیرا او علاوه بر کلفت بودن به طبقه وی نیز تعلق ندارد و موجودیست که از نظر اجتماعی در مرتبه بسیار پایین‌تری از او بسر می‌برد. از سوی دیگر یک کلفت نسبت به یک روسپی نیز ارجحیت دارد زیرا عمل جنسی با او هزینه‌ای در بر ندارد و آنان را با خطر ابتلا به بیماریهای مقاربتی نیز تهدید نمی‌کند.

رئیس خانواده، یعنی شوهر یا پدر مورد احترام نیز بنوبه خود در ایام بیماری، قاعدگی، بارداری و یا مسافرت همسر، سری به بستر کلفت خانواده خواهد زد. گاه ممکن است همسر او هیچیک از حالات فوق را نداشته باشد اما از نظر جنسی سرد و بی‌احساس باشد. در واقع اکثر زنان به سردمزاجی نیز دچار هستند که دلیل آن را در تربیت آن‌ها و در سرکوب جسمی و جنسی دوران کودکی، در فقدان عشق واقعی و صمیمیت، و فقدان تفاهم و رفتار سنجیده میان شوهر و همسر جستجو باید کرد؛ اغلب ازدواجها به دلایل

اقتصادی منعقد می شود و این خود دلیل کافی برای توضیح فقدان صمیمیت واقعی میان زن و شوهر است. براین عامل اگر طبیعت پدرسالارانه خانواده را هم که حول سیادت و حکومت مطلق مرد دور می زند بیفزاییم، هیچ آمیدی برای رشد روابط جسمی و عاطفی گرم باقی نخواهد ماند.

به این ترتیب کلفت خردسال به تنها محررای باقیمانده ارضای جنسی مردان تشنه ای که از عطش محرومیت جنسی کف برلب آورده اند و به آرزوی ارضای خود دست کشیده اند، بدل می شود. من در طی سال ها طبابت در مطب شخصی خود در بنجه و جیزه^۶، و یا در بیمارستان های عمومی مختلف غالباً به کلفت هایی از این قبیل بر می خوردم که گرچه سنشان از پانزده یا شانزده متجاوز نبود اما شکمشان بر اثر یک حاملگی نامشروع بالا آمده بود.

چنین طفلی از آن پس در نظر جامعه به یک زن باردار و بی شهره، و یا بعبارت صریح تر به یک دختر فاسد و بی عفت بدل می گردد، و آینده او نیز به انزوا، خودکشی، و یا قتل بدست پدر و یا یک عضو مذکر دیگر فامیل خلاصه خواهد شد. احتمال دیگر این است که زندگی طی یک عمل سقط جنین ابتدایی روستایی - که علیرغم خطرش مردم مکرر به آن تن می دهند- پایان پذیرد. اگر احياناً او از چنین عملی جان سالم بدربرد، بدلیل منع قانونی سقط جنین مورد تعقیب قرار خواهد گرفت، و اگر تصمیم به حفظ و پرورش کودک بگیرد زندگی سراسر با خواری و مشقت توأم خواهد شد.

از سوی دیگر ارباب خانه، پسر عزیزانشان خانواده، شوهر و الامقام و سرشناس، و خلاصه کنیم، این مرد یا این ستون جامعه که شب هنگام بروی بدن بی دفاع دختر خزیده و یا او هم آغوش شده بود، مصون از دسترس قانونی که در واقع غیر قانونی است؛ و عدالتی که تجسم بی عدالتی است، به زندگی فارغبال و رنگ نایافته از هیچ ننگ خود، ادمه خواهد داد. گهگاه تصور می رود که حوادثی از این دست نادر و غیر متحمل اند، اما متخصصین که به زندگی زنان و دختران جوان ذی علاقه هستند می دانند که چنین تصویری بسیار بسیار دور از حقیقت است. مساعدترین زمینه برای رشد فشار و محرومیت جنسی، یک جامعه دونیم شده یا جامعه ایست که در آن مرد و زن

بدقت از هم مجزا نگاهداشته شوند. آنجایی که روابط طبیعی میان دختر و پسر، وزن و مرد، منتفی و ناموجود است، یکی از راههای محدود ارضای غریزه جنسی، نقب زدن بدرون محدوده خانواده است، چرا که چنین امکاناتی به درون آن محدود گردیده اند. آسیب پذیرترین اعضای خانواده دختران جوان و یا خردسال هستند که بدلیل نادانی، ترس و تسلیم در برابر قدرتی که جرات اعتراض نسبت به هرآنچه را که برآنان روا رود، نخواهند داشت. این امر بخصوص در مورد طبقات فقیرتر جامعه، که بدلیل کثرت تعداد بصورت مختلط و درهم آمیخته زندگی می کنند، صدق و صحت بیشتری پیدا می کند. یک خانواده هشت یا ده نفره معمولاً در یک اطاق زندگی می کنند؛ پدر، مادر، برادرها و خواهرها و اغلب برخی اعضای دیگر فامیل تقریباً چسبیده و فشرده به هم حیات می گذرانند و چنین وضعیتی مشکلات جنسی فراوانی بیار می آورد.

هاخذ:

- ۱- الاخبار، دهم مه ۱۹۷۰.
- ۲- اخبار اليوم، ۲۳ فوریه ۱۹۷۴.
- ۳- قانون شماره ۲۱ تونس مصوب ۲۷ مارس ۱۹۶۹، متمم ۲۲۷ از قانون تجزا، (شماره ۱۲، ۲۵ تا ۲۸ مارس ۱۹۶۹ یا ص ۳۶۹): شخصی که بدون توسل به زور یا دختر کمتر از ۱۵ سال رابطه جنسی برقرار کند به ۱۵ سال حبس با اعمال شاقه محکوم می گردد. اگر سن متجاوز بین ۱۵ تا ۲۰ سال باشد، محکومیت او به ۵ سال حبس با اعمال شاقه کاهش خواهد یافت. در صورتیکه او به ازدواج با دختر رضایت دهد، پرونده او مختومه اعلام می گردد و هرگونه محکومیتی که قبلاً بر او مقرر شده باشد منتفی خواهد شد.
- ۴- مطالعه تحقیقی مربوط به سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۳.
- ۵- ۸۹/۳ درصد زنان شاغل در بخش «خدمات» خانگی را این قبیل دختران تشکیل می دهند. نگاه کنید به المرأة المصرية فی عشرين عاماً (۱۹۷۲-۱۹۵۲) مرکز الابحاث والدراسات السكانية الجهاز المركزي للتعبئة العامة والاحصاء.
- ۶- بنحه شهر کوچکی در ۳۰ مایلی شمال قاهره، وجزیره استان جنوبی متصل به آن است.

۵- پرده ظریفی بنام «ناموس»

هیچ دختر خردسال عرب، حتی هم امروز نیز از داشتن آن پرده بسیار ظریفی که بکارت نامیده می شود معاف و معذور نیست - پرده ای که اگر نه مهمترین عضو بدن او، لااقل یکی از مهمترین آن ها قلمداد میگردد. علاوه بر این، صرف وجود بکارت نیز بخودی خود کافی نیست. این پرده ظریف می باید قابلیت و استعداد خونریزی شدید داشته باشد - استعداد رها کردن خون سرخی که در شب زفاف دختر جوان بصورت یک لکه بزرگ بر ملحفه سفید بستر او مشهود و قابل رؤیت باشد.

سیاه بختی آن دختری که طبیعت پرده بکارتی قابل ارتجاع و انعطاف پذیر باو داده باشد قابل توصیف نیست زیرا چنین پرده بکارتی بهنگام ورود انگشت و یا آلت تناسلی مرد بسبب قابلیت ارتجاع خود، خونی رها نخواهد کرد. سرنوشت آن دختری که بدلیل فراموشی طبیعت، از ابتدا از چنین پرده ای محروم بوده باشد نیز بهتر از این نیست. هم چنین است دختری که پرده بکارت او بدلیل نازکی و ظرافت زیاد، و در اثر دوچرخه رانی یا اسب سواری مکرر استمنا، و یا یکی از حوادث کوچک و گوناگون دوران کودکی، پاره شده و از میان رفته باشد. هیچ انسانی هرگز در زندگی خود سیاه بختی و حقارتی بیش از آنچه که دختری با پرده بکارت ضخیم و فاقد دهانه متحمل خواهد شد، بخود نخواهد دید، زیرا در آنصورت رها ساختن خون از چنین پرده ای که در مقابل انگشت و یا آلت مرد چون یک پرده لاستیکی عقب کشیده می شود مقدور و ممکن نخواهد بود.

یک روز زمانی که هنوز مطبی در بنجه داشتم به بمیازی از نوع اخیر برخورد کردم. «بیمار» من دختری جوان و حدود شانزده سال بود که با

رنگ پریده و بدن لاغر خود از دوازده سال نیز کمتر به نظر می رسید. تصور من این بود که عدم تغذیه کافی از رشد متناسب بدن از جلوگیری کرده است. شوهرش که او را همراهی میکرد توضیح داد که آنها یکسال پیش از آن ازدواج کرده اند و او تصور می کند که زنش حامله است زیرا از گرفتگی و پر بودن شکم خود شکایت می کند.

در طی معاینه، من هیچ اثری از حاملگی در او ندیدم، اما متوجه شدم که دختر بطور مادرزاد صاحب بکارتی ضخیم، قابل ارتجاع و غیر مشبک است. نتیجتاً ورم شکم از ناشی از جریان خون حیض او بود که از بدو بلوغ، که ظاهراً بعد از ازدواج بآن دست یافته بود، بطور ماهانه در پشت پرده مزبور انباشته شده بود. فقدان دهانه در پرده بکارت مانع از خروج این جریان از بدن او گردیده بود. با چاقوی جراحی پرده بکارت او را باز کردم تا خون کهنه و تیره، به بیرون راه پیدا کند.

در صحبتی که پس از بلند شدن دختر از روی تخت جراحی داشتیم معلوم شد که در شب ازدواج شوهرش او را بذلیل عدم خونریزی به باکره نبودن متهم کرده بود. دخترک نیز صورت شوهر نکو کردن ممکن بود خود را در موقعیتی وخیم تر، و در مظان اتهام حاملگی قبل از ازدواج می یافت، زیرا بعید بود که پدر و مادرش متوجه ورم غیر طبیعی، شکم او نشوند.

این ماجرا مرا به یاد داستانی می اندازد که سالها بعد در روزنامه خواندم. پلیس جسد یک دختر جوان حامله را که مطابق معمول گمان می رفت که برای دفاع از «ناموس» خانواده خود به قتل رسیده است پیدا کرده بود. اما پزشک متخصصی که کالبد شکافی قانونی را انجام داد گزارش کرد که دختر حامله نبوده و ورم شکم او، همچون موردی که من معالجه کرده بودم، ناشی از تجمع خون در پشت پرده بکارت ضخیم و غیر مشبک او بوده است.

درصد نوزادانی که بکارت آنها در دوران جنینی خود آسیب دیده رقمی بالا است که توجه به این رقم ابعاد فاجعه یعنی تعداد دخترانی را که بی هیچ دلیل موجهه به مشقتی توانفرسا محکوم خواهند شد، معلوم می کند. آمار نشان می دهد که ۱۱/۲ درصد دختران با بکارتی قابل ارتجاع متولد می شوند؛

۱۶/۱۶ درصد آنها با بکارت بسیار نازکی که به آسانی پاره می شود؛ ۳۱/۳۲ درصد آنها با یک بکارت ضخیم و قابل ارتجاع، و تنها ۴۱/۳۲ درصد با بکارتی که آنرا طبیعی می توان نام نهاد.

یک شب دیر وقت مادری سرآسیمه مرا از خواب بیدار کرد. او می خواست بداند که آیا آب جوش تأثیری بر پرده بکارت دارد یا نه، زیرا دختر خردسال او در لگن گودی از آب جوش افتاده و تمام نیمه پایینی بدنش در آب سوخته بود. مادر بیشتر نگران بکارت دخترک بیچاره بود تا زندگی و حیاتش.

شمار شوهران، پدران، و مادرانی که در ایام مختلف در مطب من حاضر شده و درباره بکارت یک عروس و یا دختر جوان پرسش کرده اند از اندازه بیرون است. غالباً پدر یا مادر مراجعه کننده از من تقاضای صدور یک گواهی طبی را داشتند که بر بکارت دختر آنها و یا بر پاره شدن آن در جریان ورزش و یا حادثه ای غیر جنسی دلالت داشته باشد.

جامعه عرب هنوز نیز آن پرده نازک مسدود کننده آلت تناسلی بیرونی را مهم ترین و مقدس ترین عضو بدن یک دختر می شناسد و آنرا از چشم، دست و یا پای او با ارزش تر قلمداد می کند. یک خانواده عرب آنقدر که در غم از دست رفتن بکارت دختر خود سوگوار می شود، در از دست دادن بینایی و چشم او سوگوار نمی شود. در واقع از دست رفتن بکارت یک دختر فاجعه بزرگتری بحساب می آید تا از دست رفتن جان او و پایان یافتن حیاتش.

دختری که بکارت خود را حفظ نکند مستحق مجازاتی چون انهدام جسمی و یا اخلاقی است و اگر موضوع پس از ازدواج او برملا شود حداقل مجازات او طلاق خواهد بود. البته چنین طلاق با رسوائی و بی آبرویی همراه است و علیرغم کوشش برای مسکوت نگهداشتن و اختفای آن در خانواده، جنجال آن به همه جا درز خواهد کرد. چنین دختری چه بسا که قبلاً هیچ نوع رابطه جنسی را تجربه نکرده باشد اما در عین حال از قدرت اثبات بی گناهی خود نیز عاجز باشد. این باز دلیل است که جامعه پدر سالار و طبقاتی بکارت پیش از ازدواج را بر دختران تحمیل می کند، و حفظ آن را

بطور بی چون و چرا به شرف دختر و خانواده اش مرتبط می گرداند. از دست رفتن بکارت آنچنان لکه ای از ننگ است که بنا به مثل معروف عرب «جز با خون شسته نخواهد شد».

بکارت یک اصل تردید ناپذیر اخلاقی است که تنها از دختران انتظار می رود. اما این ایراد به ذهن می رسد که نخستین خصوصیت یک اصل حقیقتاً اخلاقی آنست که نسبت به هیچکس استثنا قائل نشود و به هیچ نوع تبعیض، اعم از جنسی، نژادی و یا طبقاتی تسلیم نگردد. ولی در واقع کمتر قاعده اخلاقی را در جوامع ما می توان یافت که نسبت به همه مردم بطور یکسان حکم کند، و این گویاترین شاهد این مدعاست که چنین قواعد و ضوابطی تا چه پایه از اخلاق و انصاف بدور است.

به شهادت تاریخ طبقات حاکمه ادوار گذشته رعایای خود را به ارزشهایی اخلاقی چون قناعت، ریاضت و پرهیز از لذات دنیوی مقید می کردند تا آنان به روزی اندک خود بسنده کنند و بهنگام جنگ برای دفاع از جاه و مال دیگران، مشتاقانه در قشون خدمت کنند. از سوی دیگر در طبقات بالا همه چیز مجاز بود و ارزشهایی چون تبذیر، آزمندی، شهوت و خوشگذرانی عرصه را باز می یافتند تا بر ویرانه های فقر توده های زحمتکش رشد کنند و شکوفا شوند.

مردان که زنان را تحت سیطره خویش داشتند، خود را نسبت به هر آنچه که بر آنان منع کرده بودند آزاد گذاردند. این چنین بود که عفت و بکارت صفات اساسی زنان قلمداد شد و حال آنکه بی قیدی، وحتى شهوترانی، در زمره صفات طبیعی مردان قرار گرفت.

بسیاری از مردم جامعه عرب هم امروز نیز اعتقاد دارند که بکارت و فقدان تجربه جنسی پیش از ازدواج تنها از دختران می تواند انتظار رود چرا که خداوند پرده ای را بهمین خاطر در آنان تعبیه کرده است. این نحو استدلال جز بازتابی از عقب ماندگی رایج در شئون مختلف زندگی ما نیست. شناخت طبیعی و بدنی انسان، اعم از زن و مرد، هیچ نوع ارتباطی با ارزشهای اخلاقی نمی تواند داشته باشد. ارزشهای اخلاقی در حقیقت محصول نظامهای

اجتماعی، و عبارت دقیق تر محصول آن نوع نظام اجتماعی اند که بتوسط طبقه حاکمه و بمنظور خدمت به منافع اقتصادی و سیاسی خاص آفریده شده اند تا سیطره و منافع آن طبقه را تضمین کنند و استمرار بخشند. ساختمان طبیعی بدن و ویژگیهای بیولوژیک آن را نه با ارزشهای اخلاقی جامعه، که با پاره ای نیازها و وظایف فیزیولوژیک ناظر بر حفظ و استمرار حیات، مرتبط باید دید.

انسان تا چه اندازه خیالپرداز و خرافی باید باشد که وجود بکارت را با هدف جلوگیری از ورود آلت تناسلی مرد به مجرای تناسلی زن در دوران پیش از ازدواج ارتباط دهد؟ چنین هدفی جز یک عرف اخلاقی و اجتماعی نیست و بهیچ وجه بانیاذهای زیستی و فیزیولوژیک آن قسمت از بدن ارتباط ندارد. در حقیقت پرده بکارت را با زائده آپاندیسی مقایسه می توان کرد زیرا پرده مزبور هیچگونه نقش فیزیولوژیک در بدن ندارد. اگر پرده مزبور نقش مهمی در بدن داشت نوزادان بیشماری بدون آن— و یا با بقایای مختصری از آن— پا دنیا نمی گذاردند. در واقع اگر پرده بکارت تا باین اندازه در مسئله حفظ بکارت و عفت دختران ذی اثر بود، خداوند یا طبیعت قطعاً دقت کافی در ظرفیت خونریزی همه آنها بهنگام نخستین عمل جنسی می کرد حال آنکه درصد بسیار بالایی از آنها ظاهراً از نوعی کم خونی ذاتی رنج می برند. بیش از ۳۰ درصد دختران بهنگام نخستین عمل زناشویی کمترین خونریزی از خود نشان نمی دهند. این چه معنایی دارد؟ قطعاً خداوند با خلق نکردن پرده سالم و پر خون که حاکی از بکارت آنان باشد قصد تیبیه و کیفر دادن آنها را نداشته است! این چه عدالتی است که یک دختر را بدلیل ساخت متفاوت بدنی اش و یا بدلیل دهانه بزرگ پرده بکارتش مورد کیفر و مجازات قرار می دهد؟

هر کس می داند که اعضای قسمتهای مختلف بدن انسان، اعم از دستگاههای تناسلی و غیر آن، در افراد مختلف از نظر شکل و اندازه تفاوت یادی یا سم دارند. هیچ بدنی با بدن دیگر شباهت کامل ندارد. هیچ بدنی قالب کامل و طرح تمام نمای بدن دیگر نیست. ساخت بدنی هر یک از ما

مشابه ندارد، و هرچه را که لمس کنیم آثار انگشت مخصوص بخود را بر آن بجای می گذاریم. آلت تناسلی یک مرد با مردان دیگر تفاوت دارد. هم چنین دهانه پرده بکارت یک زن از زن دیگر، و یا یک باکره از باکره دیگر متفاوت است. چه طنز تلخی از سرنوشت خواهد بود آنگاه که زنی با دهانه وسیع پرده بکارت به ازدواج مردی با آلت تناسلی کوچک در آید!! آیا آنچنانکه مرسوم جوامعی است که هنوز ارزش و اهمیت بی اندازه برای بکارت قائلند، چنین واقعه‌ای را نمی توان دلیل کافی برای طلاق، ناسازگاری و خشونت و یا حتی سلب حیات دانست؟

خوشبختانه افزایش سواد، خصوصاً در میان شمار روز افزونی از دختران، و هم چنین اشتغال رو برشد زنان در بیرون از منزل، تدریجاً تغییرات قابل توجهی در شخصیت زنان عرب پدید می آورد. این عوامل زنان عرب را مستقل تر بار می آورد و بر ارج و احترامی که آنها نسبت به جسم و روح خود قائلند می افزاید. مقاومت رو برشد آنها در مقابل ارزشهای اخلاقی غیر عادلانه‌ای که جامعه مرد سالار بر آنها تحمیل می کند نیز مدیون همین عوامل است. چنین تحولاتی تدریجاً نظر جامعه را نسبت به زنان تغییر داده و نسل جدیدی از جوانان عرب را پرورش می دهد که دیگر دختران را از روی پرده بکارت و یا خونی که در شب زفاف جاری می شود، قضاوت نمی کنند.

آداب و سنن دستخوش تحول اند اما باز هم اکثریت قریب باتفاق مردان عرب بر بکارت همسرشان در شب زفاف تاکید می ورزند. دختری که بکارت خود را از دست داده باشد، در صورت برملا شدن آن در شب زفاف در معرض خطر بزرگی قرار خواهد گرفت. در نواحی شمالی مصر سرنوشت چنین دختری معمولاً مرگ بدست خانواده خود اوست. جهالت، جلاد دختری خواهد بود که پرده بکارت او بطور طبیعی قابل ارتجاع باشد و در شب زفاف خونریزی نکند، چرا که آداب ازدواج ایجاب می کنند که بکارت زدایی با انگشت و توسط شوهر انجام گیرد و «خون سرخ بر ملحفه سفید نقش بندد».

تعداد بسیار کمی از مردم مطلع هستند که همانطور که آلت تناسلی همه مردان مشابه نیست، پرده بکارت دختران نیز از نظر نسج، اندازه و شکل

با یکدیگر متفاوت است. گردونه حوادث چه بسا دختری با پرده بکارت قابل ارتجاع را در سر راه مردی با آلت تناسلی کوچک قرار دهد که در این صورت چنانچه عمل بکارت زدائی با انگشت صورت نگیزد خونی ظاهر نخواهد شد. در چنین مواقعی استنباط رایج این است که دختر باکره نبوده است. یک شوهر تحصیلکره چنانچه بخواهد خود را از بکارت همسرش مطمئن گرداند احتمالاً او را برای معاینه نزد طبیب خواهد برد. اما از آنجا که معاینات مجرای تناسلی و رحم بندرت در مورد دختران باکره صورت می گیرد، پزشکان نیز غالباً امکان رؤیت انواع گوناگون پرده های بکارت را نمی یابند و از خطا و اشتباه در این زمینه دور نیستند. ماجرای پزشکی را بخاطر می آورم که داماد جوانی از او خواستار معاینه عروسش شد. خانواده عروس در بیرون اطاق معاینه انتظار می کشیدند. هنگامی که دکتر بیرون آمد و اعلام کرد که عروس باکره نیست، این گفته چون برق آنها را تکان داد. یک روز بعد دخترک علی رغم اصرار بر بیگناهی خود بدست یکی از اقوام نزدیکش بقتل رسید. جسد او توسط متخصصین معاینه و معلوم شد که تشخیص دکتر نادرست بوده است.^۲ و به این ترتیب یک بیگناه دیگر در راه «بکارت» قربانی شد.

چه بسیار شوهرائی که زنگ مطب مرا در چیزه بصداء آوردند و به همراه دختر جوان و گریانی بدرون اطاق معاینه من گام گذاشتند. آنها با صدایی خشمگین و عصبی بمن توضیح می دادند که در شب نخست ازدواج و پس از انجام عمل زناشویی خون قرمزی بچشم آنها نخورده است. چه بسیار دفعات که در طی سالهای طبایتم در نواحی روستایی مصر، شیئی را در یک خانه کوچک روستایی و یا یک کلبه خشتی در کنار دختر جوانی سحر کردم تا خونریزی او را مداوا کنم - خونریزی ناشی از جراحی که تا بخرن دراز و کثیف دایه بهنگام بکارت زدائی بر نسوج نرم مجرای دختر وارد ساخته بود. ماجرا از این قرار است که در بسیاری از روستاها مراسم خرافی خاصی به افتخار بکارت و بتوسط یک پیرزن زشت و عجوزه انجام می شود. این پیرزن که دایه نام دارد زندگی خود را از راه ختنه دختران و دریدن بکارت عروسهای جوان می گذراند. بدنبال عمل دایه، پدر عروس حوله سفید آغشته به خون را در

دست می‌گیرد و با غرور در بالای سر خود برای اقوامی که در مقابل اش گرد آمده‌اند تکان می‌دهد. حوله آغشته مزبور شاهدهی است بر این واقعیت که شرف دختر و خانواده اش مضمون از دستبرد باقی مانده است.

من معمولاً در بعضی از این مراسم ازدواج شرکت می‌کردم تا بتوانم از نزدیک جریان حوادث را تعقیب کنم. یکی از این دفعات، دایه ناخن دراز خود را در پرده بکارت فرو برد اما جز قطرات خون اندک و بسیار ناچیزی بیرون نزد. در این هنگام دایه در مقابل چشمان وحشت زده من انگشت خود را به بالای مجرا فشار داد و خون زیادی جریان پیدا کرد. حوله سفید آغشته به خون بر بالای سر پدر به حرکت درآمد؛ طبل‌ها به غرش درآمدند و زنان هلله سر دادند. من متوجه بودم که دایه جداره مجرا را شکاف داده است. در پایان آن شب او در پاسخ به سولات متعدد من توضیح داد که در اینگونه مراسم ازدواج دعوت‌های زیادی از او بعمل می‌آید. شهرت او مدیون مهارتش در بیرون آوردن خون زیاد بهنگام بکارت زدائی بود و این امر محبوبیت و درآمد خارق‌العاده‌ای را برای او به ارمغان آورده بود.

همین عمل بکارت زدائی، آنگاه که انگشت یک شوهر روستایی جانشین انگشت دایه شود، چهره‌ای موحش تر بخود خواهد گرفت. تجربه او به استفاده از دست‌هایش تنها به بدست گرفتن و چسبیدن دسته زمخت بیل و کلنگ محدود است. دایه بهر حال نوعی آشنایی با بدن جنس مؤنث دارد، حال آنکه چیزی موحش تر و خشن تر از انگشت زبر و ضخیمی که بیرحمانه بدرون مجرای تناسلی زن فرورود و در جهت نامعلومی فشار آورد نیست. بخاطر می‌آورم که در یک شب زمستانی دختر جوانی را که شنیداً در فاصله رانهایش خونریزی میکرد به مطب من آوردند. در معاینه‌ام متوجه شدم که انگشت شوهر جدار داخلی بین مجرای تناسلی و مثانه را پاره کرده است.

بخلاف همه این سنت‌ها و آداب وحشیانه که زنان بدان مبتلا و گرفتارند، مردان از آزادی عمل تقریباً نامحدودی برخوردارند. یک ضرب‌المثل عربی می‌گوید «هیچ چیز جز جیب [خالی] مرد سایه بی‌آبرویی او نیست.» بعبارت دیگر از دید جامعه ما مردان بغیر از فقر از هیچ

چیز دیگر نباید شرم و واهمه داشته باشند. غرور مرد به تناسب تعداد زنانی که فتح کرده است افزایش می‌یابد، و روابط جنسی او عاملی برای غرور و مباحات اوست.

رشد تحصیلات در جامعه عرب درک و آشنایی بیشتری را در رابطه با مسائل جنسی و وضعیت زنان به همراه آورده است، معذا هنوز بسیاری از مردان تحصیلکرده از عقاید و ارزشهای سنتی خود در این زمینه‌ها دست نکشیده‌اند. من شخصاً به مردان بسیاری برخورد کرده‌ام که ساخت روحی و عاطفی آنها در برخورد با زنان، علیرغم تحصیل در خارج و مسافرت‌های زیاد همچنان متحیر و عقب مانده باقی مانده بود. در یک مورد مهندسی که پنج سال در آلمان غربی زندگی کرده بود، در بازگشت به مصر علائمی را که بگمان او علائم حاملگی بود در خواهر هفده ساله خود مشاهده کرد. او اطاق خواهرش را بازرسی کرد و یک شیشه قرص در کمد البسه او بدست آورد که برای شناسایی آنرا به داروخانه محل خود برد. متصدی داروخانه اظهار کرد که دارویی که او جهت شناسایی آورده است بمنظور سقط جنین مورد استفاده قرار می‌گیرد. مهندس مزبور با حالتی جنون‌آمیز بخانه بازگشت و با چاقوی آشپزخانه خواهرش را بقتل رسانید. کالبد شکافی جسد روشن ساخت که دختر هنوز باکره بوده و اثری از حاملگی در او رویت نگردیده است. در دادگاه وکیل مدافع مهندس مزبور با طرح این مسئله که انگیزه ارتکاب جنایت حفظ ناموس و شرف خانواده بوده، و رفتار خواهر متهم او را دچار شک و تردید کرده است، خواستار آزادی او گردید. او همچنین عنوان کرد که صرفنظر از سوء ظن نادرست و نابجای متهم، نیت او خیر بوده است. دادگاه بدون هیچگونه ضمانتی متهم را آزاد کرد.^۲

بدین ترتیب یکبار دیگر ما شاهد نمونه‌ای هستیم که بدلیل حمایت مفاهیم سنتی ناموس و شرف، مزد از کیفر جنایتش خلاصی می‌یابد و حال آنکه همین مفاهیم زنان و دختران را هیچگاه از مجازات معاف نمی‌دارد. قانون تقریباً همیشه جانب مرد را می‌گیرد، و دادگاهها در اغلب مواردی که

عروس بکارت خود را پیش از ازدواج از دست داده باشد، رای به فسخ ازدواج می دهند.^۴

تفسیر قانون و اجرای آن در هر کجا که سرنوشت زنان در میان باشد، چهره‌ای سخت و خشونت بار بخود می گیرد. من از موردی اطلاع دارم که دادگاه یک معلم زن را بدلیل وارد شدن بدون اطلاع به حمامی که یک همکار زن او در وان آن عریان خوابیده بود، به مجازات محکوم کرد. مورد دیگر ماجرای کیفرهای قانونی متعددی است که یک معلم زن تنها بدلیل آنکه شاگردان کلاس خود را برای تفریح به کافه ساحلی برده است، به آنها محکوم شد.^۵

دختری که بکارت خود را از دست داده باشد از بیم سرنوشت تیره ای که در کمین او است به جستجوی راه چاره ای وادار می شود. دختر یک خانواده متمول از این امکان برخوردار است که مبلغ هنگفتی پول بابت جراحی پلاستیک و مرمت بکارت خود توسط یک پزشک متخصص زنان بپردازد، اما یک دختر روستایی محروم ناگزیر به حيله‌ها و تدابیر دایه متوسل خواهد شد— تدابیری از قبیل تعویق تاریخ ازدواج به ایام قاعدگی، و یا تعبیه کیسه کوچکی از خون مرغ در دهانه ورودی مجرای تناسلی بمنظور روان کردن یک مایع سرخ رنگ در لحظه بکارت زدائی.

دختر جوانی را بخاطر می آورم که یک روز برای معاینه و مشورت به مطب من آمد. او پنج ماهه حامله بود اما در معاینه خود متوجه شدم که بکارت او سالم و بی عیب است. او برای من توضیح داد که حاملگی اش نتیجه اعمال جنسی متعددی است که بطور سطحی انجام شده، و از من خواست که با یک عمل سزارین جنین او را از رحمش خارج کنم. من با این درخواست موافقت نکردم و او مطب مرا ترک کرد. سالها بعد بطور تصادفی با او برخورد کردم و او برایم شرح داد که چگونه پس از امتناع من به پزشک دیگری رجوع کرده، و او عمل سزارین را برایش انجام داده است. او بعداً یا مهندسی موفق ازدواج کرده و از او صاحب دو فرزند شده بود. در تخیلات خود من اغلب چهره آن مهندسی را که هرگز ملاقاتش نکرده‌ام مجسم می کنم، چهره راضی مردی

که با دقت و احتیاط سنت بکارت زدائی را بمنظور اطمینان از عفت همسرش بانجام می‌رساند، و بکارت او را دست نخورده می‌یابد. برای او برشی که بر طول شکم هم روش بطور قائم خط انداخته بود اهمیتی نداشت، درست بهمان گونه که برشی بر قلب، کبد و یا مغز او کم اهمیت بود، اما یک پارگی کوچک چند میلی متری در پرده بکارت همسرش می‌توانست تمام زندگی او را منقلب و زیرورو کند.

ناموس در جامعه عربی ما مفهوم قلب شده‌ای دارد، ناموس یک مرد تا زمانی که اعضای مونث فامیل او بکارت‌های خود را سالم نگهدارند، محفوظ و مصون خواهد ماند. عبارت دیگر ناموس او بیشتر به رفتار زنان خانواده او بستگی دارد تا به رفتار شخص خودش. حتی یک زن باره حرفه‌ای نیز تا زمانی که زنان خانواده‌اش بکارت‌های خود را حفظ کنند، مرد محترم و شرافتمندی محسوب خواهد شد. جامعه ما از قواعد دوگانه اخلاقی آکنده است و مردان و زنان مشمول قواعد اخلاقی متفاوتی هستند. ریشه این دوگانگی و انحراف را در این واقعیت جستجو باید کرد که تجربه جنسی در زندگی یک مرد سرچشمه غرور و نشانه مردانگی او بشمار می‌رود، و حال آنکه تجربه جنسی یک زن مایه خفت و نشانه خواری او تلقی می‌گردد.

درک و تجسم عواقب این قواعد اخلاقی چندان دشوار نیست. مردان آزاد گذارده می‌شوند تا در تلاش برای اثبات مردانگی، وارضای غرور مردانه خود که هر دو انگیزه‌هایی به قوت غریزه جنسی‌اند، به هر طریق و قیمت ممکن به تجارب و فتوحات جنسی خود بیفزایند. آنها تعقیب دائمی زنان را پیشه خود می‌کنند و در این راه از ابراز عشق آتشین به آنان، و یا هدیه باران کردنشان دریغ نمی‌کنند. در این تلاش مداوم برای تصاحب زنان، مرد از هیچ چیز از جمله تحریک و فریب کلفت بیچاره، همخوابگی با فاحشه سفلیسی، تجاوز به کودک خردسال، و یا فریفتن دختران به وعده‌های ازدواج، فروگذار نخواهد کرد. چنانچه چنین دختری به وعده‌های او باور آورد و به او تسلیم شود، در دام محکمی گرفتار خواهد شد. در چنین صورتی مرد از ازدواج با او طفره خواهد رفت زیرا او بکارت خود را از دست داده است و

جامعه اینک به او بدیده زنی سقوط کرده می نگرد. آنگاه او در کام سرنوشت تیره خود به صورت زنی باردار و بی عفت رها خواهد شد و در سوی دیگر مرد راه فتوحات جدید را در پیش خواهد گرفت.

آنچه گذشت تصویر گویای موقعیت بخش بزرگی از مردان جامعه شهری و طبقاتی فوقانی جوامع روستایی است. اما در میان کارگران شهری و روستایی، و هم چنین دهقانان و رعایا چنین پدیده‌هایی را بندرت می‌توان سراغ گرفت. ازدواج زودرس، کار دائمی و توانفرسا، و مشکلات گوناگون زندگی، امکانی برای بی‌قیدی و زیاده‌روی جنسی مردان باقی نمی‌گذارد؛ اما تمامی آنچه که درباره سرکوب جنسی و تبعیض بر علیه زنان گفته شد در این جا نیز چون جزء لاینفکی از رفتار اجتماعی، پا برجا می‌ماند.

با این ترتیب درک این مسئله که چرا تحت این شرایط دختران در هراس دائمی از دست دادن بکارت خود بسر می‌برند، دشوار نیست. تربیت دختران در خانواده‌های عرب بر مبنای جدا نگاهداشتن آنان از مردان، و هشدار نسبت به خطرات و دامهایی که هر لحظه انتظار آنان را می‌کشد، استوار است. ختنه جسمی بدین ترتیب به شکل دیگری از ختنه که می‌توان آنرا «ختنه آموزشی» نامید و اکنون به آن خواهیم پرداخت، منتهی می‌شود.

مآخذ:

- ۱- آثار سیل‌های ۱۹۷۰-۱۹۴۰ مؤسسه پزشکی قانونی بغداد، که در ژورنال طبی عراق مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۷۲ درج شده است.
- ۲- همان نشریه فوق، مقاله‌ای بقلم متخصص پزشکی قانونی دکتر وهب محمدعلی.
- ۳- اخبار الیوم، چاپ هفتگی، ۱۸ مه ۱۹۷۴، ص ۹۰.
- ۴- نشریه فوق، ۶ مارس ۱۹۷۶، ص ۱۰.
- ۵- نشریه فوق، ۹ اوت ۱۹۷۵، ص ۱۰.

۱- ختنه دختران

ختنه دختران در پاره‌ای از کشورهای عربی چون مصر، سوئان، یمن و برخی از امارات خلیج، به رغم گرایشات روبه‌رشته‌ای که خصوصاً در نواحی شهری مصر برای کنار گذاشتن آن بعنوان سنتی فقهیمی و زیانبار پدید آمده، هنوز عملی رایج و مرسوم است. دلیل این پایداری و رواج را در اهمیتی که جوامع مزبور به بکارت و دست‌نخوردگی پرده‌بکارت می‌دهند جستجو باید کرد، زیرا منشأ اعتقادی ختنه دختران این است که بریدن ارگانهای تناسلی بیرونی دختران میل جنسی آنانرا به حداقل کاهش می‌دهد و به این ترتیب دختری را که به «سن خطرناک» بلوغ رسیده است قادر می‌سازد تا با سهولت بیشتری بکارت، و در نتیجه عفت و پاکدامنی خود را حفظ کند. ختنه دختران در واقع با کاستن از میل جنسی آنان سعی در حفظ بکارتشان می‌کند، و این امر ختنه کردن نوکران حرم را بیاد می‌آورد. که بکارت با چنین شیوه‌ای بر آنان تحمیل می‌شد و آنها را به خواجگانی بی‌آزار بدل می‌کرد.

ختنه دختران عموماً در سنین هفت یا هشت و پیش از شروع دوره‌های قاعدگی آن‌ها صورت می‌گیرد. دایه و یا مامای محله حاضر می‌شود، و دوتن از زنان فامیل رانهای دخترک را از دو طرف می‌گیرند و آنها را به طرفین می‌کشند تا بخش تناسلی بیرونی او نمایان گردد، و بعلاوه چون مرغ در حال ذبح از حرکت باز ایستد. تیغ برنده دایه آنگاه کلیتریس را به یک چشم برهم‌زدن قطع می‌کند.

در طی دوران خدمت بعنوان یک طبیب روستایی، بسیار اتفاق می‌افتاد که برای درمان عوارض ناگواری که از این جراحی ابتدایی بروز می‌کرد و غالباً جان دختران خردسال را به خطر می‌انداخت، در یکی من فرستاده

شود. تصور دایه بیسواد این بود که تاثیر قطعی ختنه در گروبرش عمیق و قطع کامل کلیتریس است بنحویکه اثری از این زایده حساس جنسی بر جای نماند. نتیجتاً خونریزی شدید که گاه به مرگ طفل منجر می شد، رویدادی معمولی و روزمره بشمار می رفت. دایه ها کوچکترین درکی از عفونت زداتی نداشتند، و در نتیجه، تورم و عفونت از عوارض عادی آن گونه جراحی ها بحساب می آمد. مهم تر از همه ضربه روانی ناشی از این عمل وحشیانه بود که تاثیر خود را بر شخصیت کودک بجای می گذاشت و در طول زندگی از او دست بر نمی داشت. سرد مزاجی جنسی از جمله این عوارض است که عوامل اجتماعی و روانی موثر در شخصیت و تربیت فکری و روحی زنان جوامع عرب نیز آنرا تشدید می کنند. به این ترتیب مفاهیم و ارزشهای سنتی مربوط به بکارت، که هنوز نیز معیار اصلی پاکدامنی یک دختر محسوب می شود، دختران را در معرض یک رشته تیره بختی ها و پیش آمدهای شوم قرار می دهد. خوشبختانه در سال های اخیر خانواده های تحصیل کرده تدریجاً زبان های عمل ختنه دختران را درک کرده اند.

با این حال هنوز نیز اکثریت خانواده ها این عمل وحشیانه و خشونت بار را بر دختران خردسال تحمیل می کنند. آماری که من از تعداد ۱۶۰ دختر و زن مصری گردآوری کرده ام نشان می دهد که ۹۷/۵ درصد خانواده های بی سواد هنوز بر حفظ این سنت اصرار می ورزند، اما در بین خانواده های تحصیل کرده این رقم به ۶۶/۲ درصد کاهش یافته است.

وقتی که مسئله را با این زنان و دختران در میان می گذاشتم، روشن می شد که اکثر آن ها کوچکترین اطلاعی از زیانهای ختنه ندارند و بعضی از آن ها حتی گمان می کنند که عمل مزبور برای سلامت آنها مفید است و به بهداشت و «پاکی» آنها کمک می کند. (در واقع عمل ختنه در زبان عامیانه مردم تنظیف و تطهیر نامیده می شود) با وجود اینکه در مقایسه با ۹۷/۵ درصد زنان بی سواد تنها ۶۶/۲ درصد زنان تحصیل کرده تحت عمل ختنه قرار گرفته بودند، همین گروه اخیر نیز از عوارض قطع کلیتریس بر سلامت جنسی و روحی خود بی اطلاع بودند. گفتگویی که بین من و این زنان انجام شد

تقریباً به مضمون زیر بود:

- آیا شما ختنه شده اید؟

- بلی

- آنموقع چند سال داشتید؟

- بچه بودم، تقریباً هفت یا هشت سال.

- جزئیات عمل ختنه را بیاد می آورید؟

- البته. چطور می توانم فراموش کنم؟

- ترسیده بودید؟

- بله خیلی ترسیده بودم، بالای کمد مخفی شدم [یا زیر تختخواب و یا در

خانه همسایه]، اما آنها مرا گرفتند، حس می کردم که بدنم در دست های

آنها می لرزد.

- دردی احساس کردید؟

- بله آنهم چه دردی، مثل آتش سوزنده بود. فریادم بلند شد. مادرم سرم را

نگه داشت تا تکانش ندهم، خاله ام بازوی راست، و مادر بزرگم بازوی چپم

را نگه داشتند. دوزن غریبه که قبلاً آنها را ندیده بودم زانهای مرا تا آنجا که

امکان داشت بطرفین می کشیدند تا نتوانم آنها را تکان دهم. دایه در میان این

دوزن نشست و با تیغ برنده ای که در دست داشت کلیتیس را قطع کرد.

من وحشت زده بودم و از درد و سوزش حاصله بی هوش شدم.

- بعد از عمل ختنه چه اتفاق افتاد؟

- دردهای وحشتناکی بر من عارض شد. قدرت حرکت را از دست دادم و

مدتها بیشتری شدم. درد قسمت بیرونی آلت تناسلی ام سبب بند آمدن ادرار

شد. سوزشی که موقع ادرار احساس می کردم آنقدر طاقت فرسا بود که

نمی توانستم خود را به ادرار کردن راضی کنم. جراحی محل عمل تا مدتی

خونریزی میکرد و مادرم روزی دوبار پانسمان آنرا عوض می کرد.

- وقتی که فهمیدی یک عضو کوچک از بدنت برداشته شده است چه

احساسی کردی؟

- آنموقع راجع به آن عمل جز اینکه بسیار ساده است و بمنظور نظافت، پاکی

و حفظ آبرو بر روی همه دختران انجام می شود، چیز دیگری نمی دانستم. معروف بود که دختری که ختنه نشده باشد، مردم پشت سرش حرف خواهند زد و رفتار خود او ناپسند خواهد شد، دنبال مردان خواهد افتاد و در نتیجه هنگامی که بزرگ شد کسی به ازدواج با او راضی نخواهد شد. مادر بزرگم برایم توضیح داد که عمل ختنه شامل برداشتن قطعه گوشت بسیار کوچکی از میان رانهایم بود که بودن آن در آنجا مرا ناپاک و نجس می ساخت و مردی را که با من ازدواج میکرد از من گریزان می نمود.

— آیا آنچه که بتو گفته شد باور کردی؟ —

— البته که باور کردم. روزی که عوارض عمل برطرف شد و بهبود پیدا کردم، خوشحال بودم و احساس می کردم از شر چیزی که می بایست برداشته می شد آسوده و مطهر شده ام.

اینها نمونه پاسخهایی بود که از مصاحبه شدگان، اعم از بی سواد و باسواد، دریافت کردم. یکی از آنها دانشجوی مدرسه طب عین الشمس بود که خود را برای امتحانات نهایی آماده می کرد. انتظار داشتم که پاسخهای او متفاوت از دیگران باشد. اما او تقریباً همان پاسخ ها را تکرار کرد. ما بحث مفصلی با هم انجام دادیم که آنرا آنطور که در خاطرمان مانده است نقل می کنم:

— شما که تا چند هفته دیگر یک دکتر طب خواهید شد چگونه فکر می کنید که قطع کلیترین از بدن یک دختر برای سلامتی او مفید است و یا اینکه لااقل زیانی در بر ندارد؟

— این آن چیزی است که همه به من گفته اند. همه دختران فامیل ما ختنه شده اند. من طب و تشریح خوانده ام اما هرگز از هیچ یک از استادانی که به ما درس می دادند نشنیدم که برای کلیترین نقش معینی در بدن قائل شده باشند، و چنین مطلبی را در هیچ یک از کتب طبی هم ندیده ام.

— بله درست است، کتب پزشکی تا زمان حاضر جنسیت را موضوع علم خود قرار نداده اند. تنها اعضائی چون مجرای تناسلی، رحم و تخمدان که مستقیماً با تولید نسل در ارتباطند، قابل بررسی قلمداد شده اند، حال آن که

کلیتریس عضوی است که بهمان ترتیب که توسط جامعه طرد و فراموش شده، در علم طب نیز مورد فراموشی و بی‌توجهی قرار گرفته است. دانشجویی را بناظر می‌آردم که یک روز از استاد در باره کلیتریس سؤال کرد. چهره استاد قوز شد و بکوتاهی جواب داد که آن قسمت از بدن زن اهمیتی ندارد و کسی در امتحان درباره آن سؤال نخواهد کرد.

مطالعات من مرا بر آن داشتند که تأثیر ختنه و نتایج آن بر زندگی جنسی و روانی زنانی را که تحت عمل مزبور قرار گرفته بودند، بررسی و آشکار کنم. اکثریت افراد طبیعی مورد مصاحبه پاسخ دادند که عمل مزبور تأثیری بر آنان نداشته است. برای من روشن بود که شرم و واهمه آنان در مقابل چنین پرسش‌هایی بیش از افراد غیر طبیعی و عصبی است. اما من خود را با چنین پاسخ‌هایی قانع نکردم و به طرح پرسش‌های دقیق‌تری در مورد زندگی جنسی قبل و بعد از عمل ختنه آن‌ها پرداختم. مجدداً کوشش خواهم کرد که نمونه گفتگویی را که معمولاً صورت می‌گرفت با دقت نقل کنم.

— آیا پس از ختنه تغییری در احساس و یا در میل جنسی خود مشاهده کردید؟
— من یک بچه بودم و بنابراین چیزی احساس نکردم.

— آیا موقعی که خردسال بودید هیچگونه میل جنسی در خود تجربه نکردید؟

— نه هرگز، مگر کودکان هم میل جنسی را احساس می‌کنند؟

— کودکان موقعی که آلت جنسی خود را لمس می‌کنند و یا نوعی بازی جنسی میانشان اتفاق می‌افتد، لذت احساس می‌کنند، مثلاً هنگام بازی عروس و داماد که معمولاً در زیر تخت انجام می‌گیرد. آیا شما در ایام کودکی هرگز این بازی را با دوستان خود انجام نداده‌اید؟

با شنیدن این کلمات چهره دختر جوان یا زن قرمز و پرا فروخته می‌شد و نگاهش به قصد پنهان ساختن سردرگمی خود، از نگرستن در چشم‌های من می‌گریخت. اما بعد از ادامه صحبت و برقراری فضایی از اطمینان متقابل، او بازگویی خاطرات کودکی را آغاز می‌کرد. معمولاً به تماس‌ها و بازی‌های جنسی برخی مردان فامیل، و لذتی که از آن‌ها حاصل می‌شد اشاره می‌کرد. پیشنهاد کننده چنین بازی‌هایی گاه پیشخدمت و دربان

منزل، گاه معلم خصوصی و گاه پسر همسایه بودند. یک دختر دانشجوی کالج
برایم شرح داد که برادرش عادت به لمس و نوازش اعضای جنسی او داشت و
این کار به اولدت بی اندام می بخشید، اما بعد از عمل ختنه دیگر آن احساس
خاص تکرار نشد. یک زن شوهردار به این مطلب اذعان کرد که هیچگاه در
طی عمل زناشویی با شوهرش کوچکترین لذت جنسی احساس
نکرده است و تنها خاطراتی که از احساس لذت و تحریک بیاد می آورد به
سن شش سالگی و قبل از انجام عمل ختنه مربوط می شود. دختر جوان
دیگری از اعتیاد خود به اسمنا که پس از قطع کلیتریس در سن دهسالی،
آنها ترک گفته بود، سخن گفت.

هرچه صحبت ما گرم تر می شد و من به زوایای زندگی آنان نقب
می زدم، آنها نیز مشتاقانه تر سفره دل باز می کردند و رازهای دوران کودکی
و بلوغ را، که شاید خود نیز فراموش کرده بودند و به سختی بخاطر می آوردند،
از پرده بیرون می انداختند.

کسب اعترافات که من بدلیل زن بودن و طیب بودن خود می توانستم
از این زنان و دختران بدست بیاورم، غالباً برای یک مرد غیر ممکن بود.
تربیت خشک و متحجریک زن مصری که بر نفی کامل حیات جنسی پیش
از ازدواج مبتنی است، او را از قبول این واقعیت که پیش از نخستین
نوازش های شوهرش تجربه و یا شناختی درباره مسائل جنسی داشته است،
بشدت باز می دارد. نتیجتاً او از صحبت در باره چنین مسائلی با یک مرد—
حتی اگر آن مرد دکتر معالج او باشد— دچار شرم و حیا می شود.

گفتگوهای من با تعدادی از روانپزشکانی که شماری از زنان و
دختران جوان تحت مطالعه مرا معاینه کرده بودند، مرا متقاعد ساخت که
جنبه های بسیاری از زندگی این بیماران عصبی از انظار آنها پنهان مانده
است. این بدو علت می توانست باشد: نخست کوشش ناکافی روانپزشک
برای نفوذ عمیق به زندگی زنی که تحت معاینه اش بود، و دوم اجتناب خود
بیمار از علنی کردن مسائلی که بنا به تربیت خود، آنها را قابل طرح آزادانه و
علنی— خصوصاً با یک مرد— نمی دانست.

حقیقت امر این است که گفتگوهای طولانی و گوناگونی که در طی سال‌های زیاد با اکثریت روانپزشکان شاغل به حرفه خود در مصر داشته‌ام، هم چنین ارتباط نزدیکی با شمار بزرگی از همکاران طبی خود در طی دوره‌های طولانی کار در مراکز پزشکی و بیمارستان‌های عمومی و تخصصی، و بالاخره چهارسال عضویت در هیأت مدیره سرتاسری سندیکای پزشکان، همه و همه مرا متقاعد کرده‌اند که در جامعه ما حرفه پزشکی هنوز از درک مشکلات و مسائل اساسی بیماران بی‌طرح‌تر اعم، و بیماران زن بطور اخص، عاجز و غایب است. این از آن روست که حرفه پزشکی نیز مانند هر حرفه دیگر جامعه ما مغلوب ارزش‌های سیاسی، اجتماعی و اخلاقی مسلط است، و در جمع‌بندی نهایی، جز نهادی در خدمت حراست و تداوم ارزش‌های مزبور نیست.

در حرفه پزشکی نیز چون حرفه‌های دیگر، اکثریت بزرگ شاغلین را مردها تشکیل می‌دهند. اما مسئله عمده روحیات و طرز تفکر پزشکان زن است که اساساً تفاوتی با پزشکان مرد ندارد، و یا اینکه تفاوت آن چشمگیر و درخور تأکید نیست. من خود با تعداد قابل ملاحظه‌ای از پزشکان زن که از نظر برداشت و نقطه نظرها خشک‌تر و عقب مانده‌تر از همکاران مرد خود بوده‌اند، برخورد و ملاقات داشته‌ام.

حرفه پزشکی و خصوصاً دانشکده‌های پزشکی دانشگاه‌ها را فضای انعطاف ناپذیر و عقب مانده‌ای نسبت به اکثر مسائل، و خصوصاً مسائل مربوط به زن و جنسیت، فرا گرفته است. من پیش از شروع تحقیقات مربوط به کتاب «زنان و ناراحتی‌های عصبی» در دانشگاه عین‌الشمس، قصد داشتم که آن را در کالج پزشکی قصر العین دانشگاه قاهره بانجام برسانم. اما در اثر موانع متعددی که با آن‌ها برخورد داشتم ناگزیر از انصراف از آن شدم. مهم‌ترین مانع، روحیه شدیداً سنت‌گرایانه اساتیدی بود که در نظرشان واژه «جنسیت» با کلمه «شرم» برابری داشت. از دیدگاه آنان جنسیت نمی‌توانست موضوع یک «کار تحقیقی در خور احترام» قرار گیرد، و چنین تحقیقی نمی‌بایست تحت هیچ شرایطی اندیشه‌ها را بر زمینه‌هایی که حتی

ارتباط کوچکی با این موضوع داشته باشند را از سر بگذرانند. هنگامی که من ناگزیر از مراجعه به دانشگاه عین‌الشمس شدم، یکی از همکاران من در کمیته تحقیقات بمن توصیه کرد که از اشاره به مسئله جنسیت در عنوان مقاله تحقیقی خود اجتناب کنم. او بمن هشدار دارد که هر اشاره‌ای از این نوع احیاناً اعتراضات سختی را بدنبال خواهد آورد و شانس مرا در ادامه کارم به مخاطره خواهد انداخت. در نتیجه پس از گفتگوهای زیاد قانع شدم که از عنوان کار تحقیقی‌ام که «مسائل حیات جنسی زن امروزی مصر» بود، کلمه «جنسی» را حذف، و با کلمه «روانی» جایگزین کنم. این تنها چاره برزینگیختن حساسیت استاذان عین‌الشمس و جلب موافقتشان برای انجام تحقیقات بود.

من پس از وقوف بر کثرت زنان و دخترانی که به عمد ختنه و اِدار شده، و یا در کودکی در معرض اشکال مختلف تجاوزات و سلمات جنسی قرار گرفته بودند، جستجو برای تحقیقات دیگر مربوط به این دو موضوع را آغاز کردم، اما حاصلی از اینکار کسب نکردم. کمتر پزشک یا محقق بدلیل حساس بودن طبیعت مسائل مربوط به این موضوعات، عهده‌دار انجام کار در این زمینه‌ها شده بود. عامل دیگر البته این واقعیت می‌تواند باشد که اغلب تحقیقات این قبیل مؤسسات تنها به قصد اخذ مدرک و یا ترفیع انجام می‌پذیرند، و این هدف طبیعتی ضروری و یا سطحی به آن‌ها می‌بخشد. چنین هدفی طبعاً ایجاب می‌کند که طریق احتیاط و سلامت در پیش گرفته شود، و سلامت نیز جز اجتناب اکید از موضوعات بحث‌انگیز و جنجالی معنایی ندارد. نتیجتاً هیچکس علاقه‌ای به تیره کردن روابط خود و مقامات مسئول علمی و دانشگاهی، و یا به مقابله با آن‌ها و عقایدشان، از خود بروز نمی‌دهد. بعلاوه هیچ کس نیز حاضر به رویارویی با کسانی که معیارهای فضیلت، اخلاق و رفتار مذهبی را در جامعه معین می‌کنند نیست. تمامی سردمداران و رهبران شناخته شده این قبیل مسائل به حساسیت شدیدی نسبت به کلمه «سکس» و عواقب آن — خصوصاً اگر به کلمه «زن» مربوط شود — مبتلا هستند.

با این همه من این اقبال را داشتم که با معدودی از پزشکان که شهامت متفاوت بودن، و بررسی کردن برخی مسائل مربوط به زندگی جنسی زنان را داشتند، ملاقات کنم. من در این جا مایلم تنها مطالعه‌ای را که در مضمون درباره مسئله ختنه زنان و اثرات زیان‌بار آن انجام شده است بعنوان یک نمونه نادر معرفی کنم. این کتاب اثر مطالعه مشترک دکتر محمود غریب و دکتر رشیدی عمّار از دانشکده طب عین‌الشمس است که در ۱۹۶۵ انتشار یافته است. کتاب مزبور متشکل از دو بخش است که بخش اول تحت عنوان ختنه زنان و میل جنسی^۱، و بخش دوم تحت عنوان مسائل و پیچیدگی‌های ختنه زنان^۲، چاپ شده است. نتایج مطالعات تحقیقی این کتاب در مورد ۶۵۱ زنی که در کودکی تحت عمل ختنه قرار گرفته‌اند را می‌توان به قرآن زیر خلاصه و جمع‌بندی کرد:

(۱) ختنه اثراتی زیان‌بخش برای سلامتی زنان در پی دارد و ضربه‌ها و شوک‌های جنسی در دختران جوان ایجاد می‌کند. عمل مزبور از استعداد زنان برای دستیابی به اوج لذت می‌کاهد، و اثر معین - هر چند خفیف‌تری - نیز در کاهش میل جنسی بجا می‌گذارد.

(۲) آموزش و تحصیلات از رواج عمل ختنه زنان می‌کاهد زیرا اولیای تحصیل کرده بطور روز افزونی به اجتناب از انجام عمل مزبور در مورد دخترانشان گرایش پیدا می‌کنند. از سوی دیگر خانواده‌های بی‌سواد هنوز در تمسکین به سنت‌های رایج، و یا بدلیل اعتقاد به این امر که قطع کلیتریس میل جنسی دختر را تخفیف داده و از این راه به حفظ بکارت او تا زمان ازدواج کمک می‌کند، از سنت ختنه زنان جانبداری، و به آن عمل می‌کنند.

(۳) کوچک‌ترین حقیقتی در این توهم که ختنه دختران به کاهش وقوع بیماری سرطانی اعضای تناسلی بیرونی کمک می‌کند، نهفته نیست.

(۴) همه اشکال و درجات ختنه زنان، خصوصاً درجه چهارم معروف به ختنه فرعون یا سودانی، ناراحتی‌های فوری و یا تأخیری چون تورم، خونریزی، اختلال در مجاری ادرار، کیست‌ها و یا ورم‌های بند آورنده جریان ادرار و یا دهانه مجرای تناسلی را موجب می‌شوند.

(۵) استمنا در دختران ختنه شده نادرتر از دختران ختنه نشده است که کینزی مورد مطالعه قرار داده است.

من در جلسات و ملاقات‌های متعددی در قاهره امکان یافتیم که با دکتر محمود غریب تبادل نظر کنیم و مطلع شوم که او در انجام این تحقیق با مشکلات زیادی روبرو شده، و آماج انتقادهای سختی از جانب برخی از همکاران، و همینطور رهبران مذهبی قرار گرفته است. رهبران اخیر کسانی بودند که خود را مسئولین الهی حفظ اخلاق می‌پنداشتند. و تلاش می‌کردند تا جامعه را از این گونه تحقیقات غیر اخلاقی که تهدیدی به قواعد اخلاقی و ارزش‌های مورد قبول بشمار می‌رفت، جراست کنند.

نتایج تحقیقات من در پاره‌ای موارد با نتایجی که دو همکار نامبرده‌ام به آن‌ها دست یافتند، یکسان بود. مثلاً دیگر نمی‌توان تردید کرد که ختنه عامل ضربات جنسی و روانی در زندگی یک دختر است، و بسته به مورد و شرایط، درجات مختلفی از سرد مزاجی جنسی را به همراه می‌آورد. آموزش نیز در درک زیانبخش بودن این عمل و لزوم ترک آن به اولیا کمک می‌کند، اما من این را هم دریافته‌ام که آموزش سنتی مدارس و دانشگاه‌های ما که بعضی ترویج دانش و فرهنگ مفید، صدور مدرک و درجه را هدف قرار داده است، اثر چندانی در خنثی کردن سنت‌های کهنه و جا افتاده حاکم بر جامعه مصر، خصوصاً سنن مربوط به جنسیت، بکارت دختران، و عفت زنان، نمی‌تواند داشته باشد. این زمینه‌ها به ارزش‌های اخلاقی و مذهبی‌ای که صدها سال در جامعه ما رواج و تسلط داشته‌اند، سخت پیوند خورده است.

از آنجا که عمل ختنه زنان عمدتاً بمنظور اطمینان از بکارت قبل از ازدواج، و عفت بعد از ازدواج زنان صورت می‌گیرد، نباید انتظار داشت که سنت آن بهسوی و در کوتاه مدت از جامعه مصر رخت بر بندد. شمار روزافزونی از خانواده‌ها برای اولین بار به زیان‌های این رسم برای زنان پی می‌برند و نتیجتاً سعی دارند دختران خود را از قربانی شدن به این سنت حفظ کنند. بموازات این تحولات، خود عمل ختنه نیز دیگر کمتر به شیوه‌های ابتدایی و قدیمی انجام می‌شود، و درجات شدید و عمقی عمل مزبور با

سرعت بیشتری منسوخ می شود. امروزه حتی در سودان و نواحی شمال مصر نیز عمل مزبور تنها به قطع کامل، و یا بیشتر اوقات ناقص کلیتریس محدود گردیده است. اما با این همه من در طی تحقیقات خود، برخلاف آنچه که بیشتر فکر می کردم با حیرت دریافتم که بیش از ۵۰ درصد خانواده های تحصیل کرده هم هنوز ختنه را عملی اساسی برای حفظ بکارت و عفت زن بحساب می آورند.

بسیارند کسانی که گمان می کنند ختنه با ظهور اسلام آغاز شد. اما در واقع سنت مزبور در عصر پیش از اسلام نیز در برخی نواحی جهان، و از جمله در شبه جزیره عربستان، رایج و شناخته شده بود. محمد پیامبر بدلیل زیانبار دانستن این رسم برای سلامت جنسی زنان کوشید تا با آن مخالفت کند. در یکی از احادیث پیامبر توصیه ای بر این مورد وجود دارد که ظاهراً به ام عطیه خطاب گردیده است، و او زنی بود که از راه ختنه کردن و خیال انداختن گذران حیات می کرد: «هر وقت که ختنه می کنی، تنها تکه کوچکی برگیر و از قطع کامل کلیتریس اجتناب کن... آن زن بعدها چهره ای روشن و بشاش خواهد داشت، و اگر لذتش کامل باشد به شوهر خود گرمی بیشتری نشان خواهد داد»^۱.

به این ترتیب ختنه دختران رسمی نیست که از ابتدا به اسلام و یا سایر مذاهب توحیدی منحصر بوده باشد، بلکه رسم مزبور در جوامعی از ممالک شرق یا غرب، و اقوامی از مسلمانان، مسیحیان، یا ملحدین نیز وجود داشته و به آن عمل می شده است. ختنه بغیر از ممالکی چون مصر، سودان، سومالی، اتیوپی، کنیا، تانزانیا، غنا، گینه و نیجریه، در اروپا نیز تا قرن نوزدهم شناخته شده، و تا حدودی معمول بود. بسیاری از ممالک آسیایی نظیر سری لانکا، اندونزی، و همینطور بخش هایی از آمریکای لاتین نیز از این قاعده مستثنی نبودند. هرودوت وجود ختنه زنان را در هفتصد سال پیش از میلاد گزارش می دهد، و سوابق این رسم در تاریخ تا عصر پادشاهی فرعون در مصر باستان نیز موجود است. باین دلیل است که شیوه مرسوم ختنه در سودان را «پرش فرعون» نام گذارده اند.

سالیان بسیار من در جستجوی مطالعات مردم شناسی و جامعه شناسی مناسبی که شاید اندک توضیحی در باره دلایل انجام این عمل وحشیانه بر روی زنان ارائه کرده باشد، تلاش کردم، اما نتیجه‌ای بدست نیاوردم. با این حال در جریان این تلاش به اعمال مرسوم دیگری در باره دختران جوان و خردسال برخورد کردم که حتی از ختنه نیز وحشیانه‌ترند. یکی از این رسوم زنده بگور کردن تقریباً فوری نوزاد دختر بعد از تولد، و یا چند سالی پس از آن بود. کمربند عفت، یا بستن دهانه مجرای تناسلی با سوزن‌های فولادی و نوعی قفل آهنی نیز از رمره همین رسوم بشمار می‌روند. این رسم آخر بسیار بدوی و شبیه به ختنه سودانی است. بر طبق این رسم کلیتریس و لبهای بیرونی و درونی بکلی برداشته شده و دهانه مجرای تناسلی با روده گوسفند دوخته می‌شود، و از آن تنها به اندازه‌ای که نوک یک انگشت بزرگت امکان دخول پیدا کند باز می‌گذارند تا راه ادرار و جریان قاعدگی بسته نشود. دهانه بار یک مزبور بهنگام ازدواج شکافته و باز می‌شود تا آلت تناسلی مرد امکان دخول پیدا کند. بهنگام زایمان یک بار دیگر دهانه مزبور باز و سپس مجدداً بسته می‌شود. در مورد یک زن مطلقه دهانه مزبور بکلی بسته شده، و او عملاً و برای بار دوم به یک باکره تبدیل می‌شود. او از آن پس امکان هیچ گونه آمیزش جنسی نخواهد داشت مگر بهنگام ازدواج مجدد که در آن صورت دهانه یکبار دیگر باز می‌شود.

مشاهده تمامی این شیوه‌های غریب و پیچیده ممانعت از آمیزش جنسی زنان در غیر مواردی که شوهرانشان امکان کنترل آنان را دارند، این سؤال را بطور طبیعی بر می‌انگیزد که چرا خصوصاً زنان به این شکنجه و سرکوب وحشیانه محکوم گردیده‌اند. ظاهراً تردیدی وجود ندارد که طبقات مسلط جامعه، و ساختار مردانه آن، بسیار زود این نکته را دریافتند که میل جنسی زنان بسیار قوی است و زنان، چنانچه با توسل به تدابیر گوناگون تحت اداره و انقیاد آورده نشوند، به محدودیت‌های اخلاقی، اجتماعی، حقوقی و مذهبی‌ای که آنان را فرا گرفته است تن در نخواهند داد و تسلیم نخواهند شد.

محدودیت تک همسری نیز در این میان نقش ویژه‌ای را دارا است. نظام پدرسالاری، که در مرحله معینی از پیشرفت جامعه ظهور یافت، مردان را در گزینش زنان متعدد مختار دانست ولی زنان را به قبول یک شوهر ناگزیر کرد. چنین نظامی، چنانچه به انواع شیوه‌های بدیع و خشونت بار مهار جنسیت زن و تحدید روابط جنسی اش به یک مرد - که لزوماً می‌بایست شوهرش بوده باشد - توسل نمی‌جست، امکان ظهور و ادامه حیات تا به امروز را نمی‌یافت. آری، دلیل دشمنی خصمانه جامعه در برابر جنسیت زن، و سلاح‌های مورد استفاده برای مقابله و سرکوب نیروهای سرکش و درونی آن را در اینجا جستجو باید کرد. هرگونه نرمش و انعطاف در مقابل این «خطر بالقوه» با یورش زن برای درهم شکستن میله‌های زندان ازدواج، و گریز از قراز دیوارهای پولادین رابطه تک همسری به قلمرو رابطه نامشروع با یک مرد بیگانه، معادل و برابر بود. چنین حادثه‌ای ناچار به ابهام در مسئله توارث و جانشینی منجر می‌شد، زیرا در آن صورت دیگر تضمینی برای ممانعت از ورود فرزند یک مرد بیگانه به صف اخلاف واقعی یک مرد باقی نمی‌ماند. ابهام میان فرزندان شوهر قانونی و مشروع از یکسو، و فرزندان فاسق بیگانه از سوی دیگر، سقوط حتمی خانواده پدرسالاری را که بر محور نام پدر استوار بود، بدنبال می‌آورد.

تاریخ نشان می‌دهد که پدر تنها از آن جهت که زمین‌هایش به فرزند واقعی اش تعلق بگیرد، اصرار در شناختن او داشته است. خانواده پدرسالاری به این ترتیب تنها در پاسخ به دلایل اقتصادی پا به عرصه حیات گذارد. در عین حال برای جامعه نیز بر پایی نظامی از ارزش‌های اخلاقی و مذهبی، و همین‌طور یک نظام قانونی مناسب برای حفظ و حمایت این منافع اقتصادی، ضروری بود. باین ترتیب ما با اطمینان می‌توانیم اظهار کنیم که ختنه زنان، کمربند عفت، و دیگر رسوم وحشیانه از این نوع، اساساً و در تحلیل نهایی از منافع اقتصادی حاکم بر جامعه ریشه می‌گیرند. بعلاوه ادامه روش‌های مزبور در جامعه کنونی ما نیز از جاکمیت همان منافع اقتصادی حکایت می‌کند. هزاران دایه، پرستار، پزشک و کارکنان دیگری که از قیل ختنه دختران پول بدست می‌آورند، نسبت به هر تفسیر در آداب و ارزش‌هایی که سرچشمه

درآمدشان بشمار می رود بطور طبیعی مقاومت بخرج خواهند داد. در سودان لشکر عظیمی از دایگان وجود دارد که از راه جراحی های مکرر بر روی زنان ارتزاق می کنند: ارگان های تناسلی بیرونی را می برند و قطع می کنند؛ دهانه مجرای تناسلی زن را بسته به این که در حال ازدواج، طلاق، ازدواج مجدد، حاملگی، و یا بهبود از حاملگی است، بازمی کنند و دوباره می بندد.^۶

عوامل اقتصادی، و به همراه آن عوامل سیاسی، پایه هایی هستند که رسمی از قبیل ختنه زنان بر آن ها استوار گردیده اند. اینکه ما واقعیت ها را بدرستی یشناسیم و دلایل وجودی آن ها را درک کنیم، حائز اهمیت بسیار است. بسیاری کسانی که قادر به تمیز میان عوامل مذهبی و سیاسی نیستند؛ و یا کسانی که بقصد مخفی کردن نیروهای واقعی محرک جامعه و تاریخ، انگیزه های اقتصادی و سیاسی را در پوششی از استدلال های مذهبی پنهان می کنند. این ادعا کراراً شنیده می شود که ریشه ختنه زنان در اسلام نهفته است و مسئولیت موقعیت نازل و عقب مانده زنان مصر و سایر ممالک عربی نیز بر دوش اسلام است. این چنین اعتقاد و موضعی از حقیقت برخوردار نیست. اگر مسیحیت را مطالعه کنیم آن را در مورد زنان بسیار سخت گیرتر و سنتی تر از اسلام خواهیم یافت؛ با این حال بسیاری از ممالکی که مذهب مسیحیت در آن ها اکثریت داشته است، رشد بسیار سریعی از خود نشان داده اند. پیشرفت آنان عمدتاً اجتماعی، اقتصادی، و علمی بود، اما موقعیت و زندگی زنان را نیز دستخوش تحول کرد.

بموجب چنین زمینه ایست که من قویاً اعتقاد پیدا کرده ام که دلایل موقعیت نازل زنان در جوامع ما و فقدان امکانات پیشرفت آن ها را نه در اسلام، که در پاره ای نیروهای معین اقتصادی و سیاسی جستجو باید کرد. این نیروها باعتقاد من عبارتند از امپریالیسم بیگانه ای که بطور عمده از بیرون عمل می کند، و طبقات مرتجعی که از درون این دو نیرو همکاری نزدیکی با هم دارند و متحداً می کوشند که مذهب را سوء تعبیر کنند، و آن را بمثابه ابزار ارباب، سرکوب و استثمار مورد استفاده قرار دهند.

مذهب، چنانچه در مواضع خود اصالت داشته باشد، خواستار حقیقت، مساوات، عدالت، عشق، و زندگی کامل و سالمی برای همه مردم، اعم از زن و مرد است. هیچ مذهب راستینی خواستار بیماری، بریدن اعضای بدن دختران خردسال، و قطع یک عضو اساسی ارگان‌های تناسلی نمی‌تواند باشد. اگر مذهب پیام خداست، چگونه پیش از آن که عضوی که آفریده خداست به بیماری یا اختلال دچار شود، حکم به قطع آن می‌دهد؟ خداوند اعضای بدن را بدون هدف و بطور اتفاقی خلق نمی‌کند. غیر ممکن است که او کلیتریس را در بدن زن صرفاً برای این بوجود آورده باشد که در اوائل زندگی‌اش بریده و قطع شود. این تناقضی است که مذهب واقعی و یا پروردگار قطعاً به آن دچار نمی‌تواند باشند. از این نکته که خداوند یک عضو حساس جنسی چون کلیتریس خلق کرده است که ظاهراً نقشی جز تأمین لذت جنسی زنان ندارد، نتیجه می‌توان گرفت که او نیز چنین لذتی را برای زنان امری طبیعی و مشروع، و نتیجتاً عنصری مکمل سلامت روح بحساب می‌آورد. سلامت روحی و روانی زنان بدون کسب لذت جنسی هرگز تکمیل نخواهد شد.

هنوز نیز بسیاری از پدران و مادران از سلامت کلیتریس و بجا ماندن آن در بدن دختران خود واهمه دارند. آن‌ها بدفعات بمن گفته‌اند که عمل ختنه خایلی است که از کشیده شدن دختران به اشتباهات و انحرافات جلوگیری بعمل می‌آورد. این طرز تفکر نادرست، و حتی خطرناک است، چه آنچه که یک دختر یا پسر را از ارتکاب اشتباهات مصون می‌دارد کندن یک قطعه گوشت از بدن آن‌ها نیست، بلکه شعور و درک افراد نسبت به مسائل، و داشتن هدفی با ارزش در زندگی است که به زندگی آنان معنی دهد و فکر و توان آنان را پیکار اندازد. هر چه که سطح آگاهی ما افزایش می‌یابد، اهداف ما به انگیزه‌ها و ارزش‌های انسانی نزدیک‌تر، و تمایل ما به بهبود سطح زندگی و کیفیت آن نیز افزون‌تر می‌گردد؛ و این بهبود علیرغم نقش ارضای غرایز و کسب لذت بعنوان اجزای اساسی حیات، به غرقه شدن در آن‌ها خلاصه نمی‌شود. آزادترین دختران، و آزاده‌ترین آن‌ها بمفهوم واقعی

٣- بيچيد گني ها و عوارض ختنه زنان، نويستدگان نامبرده فوق، (قاهره ١٩٦٥).
٤- دولت النساء عبدالرحمن البرققي، چاپ اول (انتشارات ريسانس، قاهره،
١٩٦٥).

5. Desmond Morris, *The Naked Ape*. Corgi 1967, p. 76.
6. Rose Oldfield, 'Female genital mutilation, fertility control, women's roles, and patrilineage in modern Sudan', *American Ethnologist*, Vol. II, No. 4, November 1975.

آزادگی، کمترین اشتغال را در ذهن خویش نسبت به مسئله جنسی دارند زیرا که این امر برای آن‌ها چهره‌یک مسئله را بخود نمی‌گیرد. یک ذهن آزاد مجال و فرصت بیشتری برای علائق بیشمار و تجارب غنی و فراوان یک زندگی با فرهنگ اختصاص می‌دهد؛ حال آن‌که دخترانی که به سرکوب جنسی گرفتار هستند، شدیدترین اشتغال ذهنی را از خود نسبت به مسئله مرد و جنسیت بروز می‌دهند. مشاهدات روزمره اغلب مردم به آن‌ها نشان داده‌است که یک زن آگاه و با فرهنگ بسیار کمتر از زنان معمولی که چیز زیادی برای پر کردن زندگی خود ندارند، درگیر مسائل مربوط به سکس و مردان هستند. اما چنان زنی در همان حال ابتکار بیشتری برای برخورداری از سکس و لذت بخرج می‌دهد و با گستاخی بیشتری از دیگران عمل می‌کند. به این ترتیب آنگاه که ارضای جنسی حاصل شد، او قادر خواهد بود که تلاش بیشتری را به جنبه‌های پراهمیت دیگر زندگی معطوف کند.

سکس در زندگی یک زن آزاد و آگاه فضای بزرگ و غیر متناسبی را اشغال نخواهد کرد و خود را به حدود و مرزهای طبیعی محدود خواهد نمود. در مقابل، ناآگاهی، سرکوفتگی، ترس و قیود گوناگون، نقش سکس را در زندگی زنان و دختران افزایش می‌دهند و از حدود و ابعاد معقول آن چنان فراتر می‌برند که سکس تدریجاً سراسر زندگی آنان، و یا بخش عمده آن را به تصرف خویش در می‌آورد.

مآخذ:

- ۱- این مطالعه تحقیقی در مدرسه طب دانشگاه عین الشمس و در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ تحت عنوان زنان و ناراحتی‌های عصبی انجام گرفت.
- ۲- ختنه زنان و میل جنسی، نوشته محمود عظیم و رشیدی عمار، (انتشارات دانشگاه عین الشمس، قاهره، ۱۹۶۵).

۷- جاهلیت و تضاد

یک کودک در مراحل نخست زندگی، توانایی اتکای به خود را ندارد، اما در تعقیب نیازهای خود بتدریج می آموزد که چگونه بدون کمک دیگران به رفع آن نیازها بپردازد. به این ترتیب او مسیر دستیابی به استقلال را با از کف نهادن انفعال، و کسب تدریجی اتکای به خویش، طی می کند. این روند بناچار به رشد عکس العمل های مثبت، به قوه انتخاب، و به اختیار در تصمیم و عمل، منتهی می شود. این تغییرات در مجموع خود، رشد و تکامل جسمی و روحی را تشکیل می دهند. رشد روحی و روانی در اصل حرکتی ست بسوی استقلال بیشتر شخصیت، قدرت گزینش و انتخاب، آزادی شخصی، و حسن مسئولیت.

اما روابط پدرسالاری قوی در جامعه عرب، همراه با ساخت طبقاتی و موروثی آن، زنان را به تبعیض بسیار محکوم، و به فشار جسمی و روحی شدید قربانی کرده است. جامعه عرب کودکان و حتی مردان را نیز تحت فشار و سرکوب قرار می دهد، اما در مورد زنان، محدودیت های جسمی و روحی بسیاری که زندگی آنان را فرا گرفته است، سنگینی بار این فشار را بمراتب زیادتر می کند. نتیجتاً رشد روحی و روانی یک زن دچار کندهی و عقب ماندگی فوق العاده می شود، به طوری که او قدرت رهایی از خوی اتکای به دیگران، و همین طور رهایی از حالات انفعالی را از دست می دهد. او ممکن است به سن سه، چهل، و یا حتی پنجاه سالگی رسیده باشد اما علیرغم این رشد بدنی همان حالات مراحل نخستین کودک را حفظ کند. شیوه های سرکوب زنان و یا فشار بر آنان، متعدد و گوناگون است. اکثر این شیوه ها بر ترس و اعراب، بر اشکال پنهان و آشکار خرافه گرایی و فریب، بر محرومیت او از دانش حقیقی و محبوس کردنش به زندان جهل و

تاریکی، استوارند. یک زن، از نخستین مراحل کودکی، ودر طی سال‌های
رشد، بلوغ و جوانی، از جزئی‌ترین دانش واقعی نسبت به خود و بدن خود
محروم نگاه داشته می‌شود.

نادانی زنان و دختران نسبت به بدن و کارکردهای آن، نشانه وقار
پاکی و اخلاق پسندیده آن‌ها تلقی می‌گردد، و بعکس آگاهی یک دختر
نسبت به بدن خود و مسئله جنسیت امری نامطلوب و حتی شرم‌آور بحساب
می‌آید. زن بالغی که به تجربه و دانش زندگی دست یافته باشد در انتظار
عمومی از ارزش کمتری در مقایسه با یک زن ساده، کم تجربه، و بی سواد
برخوردار است. تجربه نه به مثابه یک ارزش باطنی انسانی، بلکه همچون
نقیصه بد منظری که پنهان باید نگاه داشته شود، قلمداد می‌گردد.

نتیجه این است که زنان به حفظ و تداوم نادانی و سهل‌پنداری خود
متمایل می‌شوند تا جامعه هم‌چنان آنان را بدیده پرهیزگاری و پاکدامنی
بنگرد. والدین نیز نادانی را در دختران خویش تجسین می‌کنند و از آنان
سادگی و بی تجربگی می‌طلبند تا آن‌ها آنگونه که میان مصریان معروف
است «گره‌ای ملوس و ناپینا» باقی بمانند، زیرا این آن نوع دختر است که
یک مرد میان حال مصری پاو بدیده یک عیال شایسته می‌نگرد.

این کیش نادانی و تعلق بآن، تنها به مسائل مربوط به جنسیت و
مردان محدود نمی‌شود، بلکه در زمینه همه مسائل مربوط به بدن زن ترغیب و
تشویق می‌گردد. در نتیجه دختران عرب تا آنجا که به خصوصیات بدن و
کارکردهای آن مربوط است در محیطی از تاریکی و سکوت پرورش می‌یابند
و رشد می‌کنند. صبح روزی که این دختران چشم باز می‌کنند و برای اولین
بار آثار خون را در میان ران‌ها و در زیر کمر خود بروی ملحفه سفید می‌بینند،
عموماً به شوک‌ها و ضربه‌های عصبی دچار می‌گردند.

شما نمی‌توانید تصور کنید که آن صبحی که من از خواب بیدار شدم
و قطرات خون را در میان ران‌هایم روان یافتیم، چه وحشتی بمن دست داد.
هنوز سفیدی هرگبار آن روز صورتم را در آینه می‌توانم بخاطر بیاورم. دستها
و پاهایم بشدت می‌لرزید. بنظرم می‌رسید که گویی آن فاجعه‌ای که همواره

از آن وحشت داشتم اینک بوقوع پیوسته، و مردی در سیاهی شب، هنگامی که من در خواب بودم، بدرون اطاقم خزیده و بمن آسینب رسانیده است. احتمال وقوع این حادثه هرگز ذهن مرا آسوده نمی گذاشت و من عادت کرده بودم که هر شب قبل از خواب پنجره رو به خیابان را محکم ببندم.

مضحک آن بود که روز قبل از وقوع این ماجرا در مدرسه درسی راجع به بیماری بیلهارتسیا بما داده بودند. این نوعی بیماری انگلی مجرای ادرار است که در میان روستائیان مصر شیوع دارد. انگل این بیماری در یکی از مراحل دوره زندگی خود در نسوج نرم جلزون آبی جای باز کرده و از آنجا به آب کانال ها و جویبارها راه پیدا می کند. انگل مزبور سپس پوست پا را شکافته و بداخل بدن نفوذ می کند. یکی از عوارض این بیماری وجود خون در ادرار است و من اینطور بنظرم رسید که شاید خون جاری در میان ران هایم نتیجه ابتلاء به این بیماری بوده باشد.

در آن زمان من دهسال بیشتری نداشتم و پیش خود اینطور فکر کردم که اگر واقعاً به این بیماری دچار شده باشم، تنها کار لازم این است که صبر کنم تا بیماری خود بخود بهبود یابد و بر طرف شود. اما بخلاف تصور من جریان خون ساعت به ساعت بیشتر شد. طوریکه روز بعد ناچار شدم بر خجالت خود غلبه کرده و موضوع را با مادرم در میان بگذارم. من از او خواستم که مرا برای معالجه نزد پزشک ببرد، اما با تعجب زیاد دیدم که او بنظر از وضعیت خطرناک دخترش هیچ نگران نشده و آرامش و خونسردی اش را حفظ کرده است. او برای من توضیح داد که این چیز نیست که برای همه دختران اتفاق می افتد و هرماه نیز چند روزی تکرار می شود. روز آخر، هنگامی که جریان خون قطع شد من می بایست یک حمام داغ بگیرم و خود را از این «خون نجس» پاک کنم. کلمات او در گوشم طنین می انداختند: «وضعیت ماهانه»، «حمام داغ» برای خلاص شدن از «خون نجس». باین ترتیب این تصویر به من تلقین شد که چیز نکبت باری در درون من نهفته است که هرماه بصورت این خون ناپاک، ظاهر می شود، چیزی که مایه شرم و سرافکندگی است و باید از دیگران پنهان شود. با این توضیحات من قدرت رو برو شدن با

هیچکس را نداشتم و چهار روز متوالی در اطاقم باقی ماندم.

روز چهارم هنگامی که در اطاقم را باز کردم تا به حمام بروم، دوروبرم را نگاه میکردم تا کسی در آن اطراف نباشد. هم چنین قبل از بازگشت نیز کف حمام را طوری بدقت شستم که گفتم آثار یک جنایت تازه را از میان برمیدارم. زیر بازوان و میان رانهایم را نیز بدفعات شستم تا کوچکترین بویی از این خون ناپاک باقی نماند.

این حوادث نمونه های تکراری زندگی دختران عرب است که در فضایی از هراس جنسی پرورش می یابند و نسبت به ارگانهای تناسلی خود و وظایف زیستی و طبیعی اعضای مختلف بدن بی اطلاع و نادان بار می آیند. دختران از نخستین روزهای کودکی خود به دزک تفاوت میان خود و پسرها وادار می شوند. یک پسر می تواند از منزل خارج شود و بازی و جست و خیز کند، اما دختر ناگزیر از ماندن در خانه است. اگر دامن او یک سانتیمتر از حد مجاز بالاتر رود مادرش نگاه های خشم آگینی به او می افکند و او را سرافکننده می کند. ران او مامن زشتی و پلیدیست، شیئی ممنوعه ایست که باید از انظار پنهان گردد. از سنین نوجوانی یک دختر وادار به این احساس می شود که بدن او چیز ناپاک و پلیدیست که باید دور از رؤیت دیگران نگاهداشته شود. روزنامه ها، مجلات، و وسایل ارتباط جمعی نیز آن دسته از مفاهیم مذهبی را که تصویر مشابهی از بدن زن را ترسیم می کنند موضوع تبلیغ و اشاعه خود قرار می دهند. دلیل چاقتر سر کردن دختران و زنان نیز در این است که نمایان شدن هر قسمت بدن بجر صورت و کف دستهای او ممنوع است.

در جوار این آموزشهای سنتی متعجب که تمتع جنسی را در زندگی یک دختر منع می کند و می کوشد تا او را به یک موجود فاقد تمایل جنسی بدل کند، پروسه آموزشی متضاد دیگری نیز جریان دارد. پروسه مداوم اتخیر تلاش دارد تا دختر را به یک ابزار جنسیت، و یک جسم مطلق بدل کند که فایده آن ستوده شدن، و دلربایی و تحریک مردان و تمایلات آنان باشد. یک دختر از اوان کودکی آموزش می بیند که به عوض اندیشه، افکار و آینه

انسانی اش، تقریباً همیشه در فکر بدن، مژه های چشم، موی سر و البسه خود باشد. تربیت دختران عرب بر ایفای نقش ازدواج، که مهم ترین نقش یک زن در جامعه تلقی می شود متمرکز است، و مسایلی چون تحصیل، کار و اشتغال نکاتی فرعی بحساب می آید که به هیچ وجه نباید توجه او را از وظایف اصلی یک زن که آشپزی و تیمار شوهر و فرزندان است منحرف کند.

در کودکی برای اینکه اجازه مطالعه و رشد فکری بمن داده شود، مجبور بودم که با همه افراد خانواده به رویارویی و جدال بپردازم. من از آشپزی و نظافت در منزل سرباز می زدم و در مقابل برای رفتن به مدرسه اصرار و سماجت می کردم. من از موی بلند بافته و روبانهای رنگی بیزار بودم و از توجه زیاد مادرم به لباسها و پیراهن های خود حیرت زده می شدم، من همیشه در مدرسه از برادرم بهتر بودم و نمرات عالی می گرفتم، اما هیچکس از این موضوع خوشحال بنظر نمی رسید و بفکر تشویق من نمی افتاد. اما اگر یکبار هم غذا را بد می پختم، همه مرا سرزنش می کردند. هر بار که می خواستم در دنیای کوچک کتابهای مصور و مدادهای رنگی خود پناه بگیرم، مادرم فوراً مرا به درون آشپزخانه می کشید و غرولند کنان می گفت: «آینده تو در شوهر کردن است و تو باید آشپزی را یاد بگیری.» آینده ات در ازدواج است، ازدواج! این واژه کرهیی بود که مادرم هرگز از یزبان آوردنش خسته نمی شد، و آنقدر گفت و گفت تا من با تمام وجودم از آن بیزار شدم. به محض شنیدن این کلمه مردی را در نظرم مجسم می کردم که شکمش از زیادی خوردن متورم شده و بالا آمده است. آشپزخانه به مشام من بوی مردها را می داد و من هم از بوی مردها، و هم از بوی غذا متنفر شده بودم.

در ذهن من همه عرفهای مادرم ضد و نقیض بنظر می رسید. او که همیشه در مورد جنسیت و مردها به من هشدار می داد، چرا در عین حال بخاطر مطبوع کردن من در مقابل آنها آنقدر در سرو وضع دقیق می شد؟ من از مردها تا سرحد مرگ می ترسیدم و مثل طاعون از آنها فرار می کردم. من تنها نتیجه نزدیکی به یک مرد را بی آبرویی، و به مخاطره انداختن شهرتم، که بعنوان یک دختر نجیب کسب کرده بودم می پنداشتم. اما با همه اینها، در

اعماق وجود نیروی عظیمی را حس می کردم که مرا بسوی جنس مخالف جذب می کرد. فیلمهایی که گاه گاه می دیدم، و همینطور ترانه های پرسرزوگداز عاشقانه نیز امیال ناشناخته مرا دامن می زدند. بسیاری اوقات صحنه ای را در فکرم مجسم می کردم که در آن مرد ناآشنایی مرا در بازوان خود گرفته است اما بلافاصله احساسی از شرم و گناه وجودم را فرامی گرفت. احساسی که لذت ناشی از آن رویای روزانه نیز بر شدت آن می افزود. من قادر به درک خود نبودم و نمی توانستم تضاد ذاتی میان افکرو رفتار خود را رفع کنم. در درون من قطعه ای گدازان وجود داشت، اما در بیرون تصویری از سردی و بی تفاوتی. در عین حال این سردی و بی تفاوتی تنها یک شکلک ساختگی نبود. من از مردها متنفر بودم، اما مرد رویاهای من بنحوی مرموزی با دیگران تفاوت داشت. من نمی توانم توضیح دهم که او به چه نحواز دیگران متفاوت بود، زیرا از نظر ظاهر کاملاً شبیه بقیه بود.

آنچه که من بعنوان یک دختر تجربه کردم، با اندک تفاوت، همان چیزی بود که همه دختران جامعه ما تجربه کردند و طعم اش را چشیدند. عشق و تمنای وصال، موضوع ثابت و همیشگی ترانه ها و فیلمهای عربی است که طبعاً تأثیر عمیقی بر ساخت روحی و عاطفی یک دختر بجا می گذارد. همین دختر در عین حال در احاطه مجموعه کثیری از ارزشهای سنتی و مذهبی قرار گرفته است، و به مجرد آنکه به عشق مرد جوانی گرفتار شود، آبروی او به خطر می افتد و نامش به زسواپی در شهر پراکنده می شود. او بدینسان قربانی ارزشهای یک جامعه فاسد و زهدگرا خواهد شد.

اگر مرد مورد بحث یک مرد فقیر باشد سرنوشت دختر که مند چندان سیاه تر خواهد بود، اما در صورت متمول بودن او خانواده دختر که نیز ماجرای عشقی را دامن می زنند و دختر را در بدم انداختن شوهر یاری می کنند، تصمیم گیری در مورد ازدواج هنوز بطور عمده از اختیارات خانواده است، و پدران حتی در زمان کنونی نیز از شوهر دادن دخترانشان در ازای یک کتربهای مناسب رویگردان نیستند. اختیار حاکمیت پدر در مورد دختران بطور سنتی مورد بهره برداری قرار می گیرد. در یک خانواده عربی که از نظر اجتماعی و

حقوقی قویاً پدرسالار است، پدر از اختیار حاکمیت مطلق نسبت به دخترانش برخوردار است. دختران جوان به بهانه یک ازدواج فناناسب، اما در واقع به شوق دریافت یک مهریه کلان، به پیرمزدان از کار افتاده شوهر داده می شوند.

در سالهای اخیر همراه بارش ارزشهای مصرفی و تجمع پول در دست بورس بازان، محتکران، اربابان نفتی و نظایر آنها بسیاری از دختران فقیر تحت لوای قانونی ازدواج به فاسادگی فروخته شدند. مورد دختر جوان دوازده ساله ای که پدرش بخاطر شوهر دادن او به یک مرد پیر و دریافت مبلغ معتدایی پول، سن او را در شناسنامه به هجده سال تغییر داد، یک مورد استثنایی نیست^۱. اقتدار مطلق پدر به او جرأت می دهد که حتی در مواردی که حق به جانب دختر است، با اطمینان از حمایت قانون و بدون ترس از مجازات عمل کند.

من در اینجا مایلیم بعنوان نمونه ماجرائی را که در یکی از روزنامه های صبح تحت عنوان «رای طلاق بخاطر عدم رضایت پدر» درج گردید، نقل کنم. در این ماجرا عروس که بیش از بیست و یکسال داشت تصمیم گرفته بود که بدون موافقت قبلی پدرش، با مرد مورد علاقه خود ازدواج کند. مراسم عقد ازدواج بر طبق احکام اسلام با نظارت یک مقام روحانی بنام مأذون و حضور دو شاهد انجام پذیرفت که نتیجتاً با عرف حقوقی و شرعی مطابقت داشت. اما متعاقب آن پدر عروس به دادگاه شکایت برد، به دلیل عدم جلب موافقت خود خواستار فسخ عقد ازدواج شد. دادگاه علیرغم این واقعیت که دختر به سن قانونی رسیده و در انتخاب همسر آزاد بود، با تقاضای پدر موافقت کرد. دادگاه رای خود را بر این واقعیت که موافقت پدر بنا به عرف و سنت مملکت عاملی اساسی است استوار کرد، و همین یک عامل را برای فسخ ازدواج که کاملاً با احکام مذهبی و منعی مطابق بود کافی دانست. (علاوه بر توافق پدر، رسم رایج دیگری نیز وجود دارد که آن شرکت پدر یا یک عضو مذکر خانواده نظیر برادر، دایی و عمو، بنماینده گی دختر در مراسم ازدواج است.)^۲

در واقع تنها دلیلی که پدر را به مخالفت با این ازدواج واداشت این

بود که داماد به خانواده فقیری تعلق داشت و پیوند مزبور برنامه اصلی و اولیه یافتن یک شوهر ثروتمند را با ناکامی مواجه کرده بود. چنانچه پدر برآستی به ارزشهای انسانی مقید و وفادار بود می باید از اندیشه سوداگرانه خود که دخترش را به سطح کالای قابل فروش تنزل داده بود، سرا فکنده می شد. باین ترتیب ازدواجی که بر مبنای عشق و تفاهم، و عقد کاملاً قانونی استوار بود، بوسیله دادگاه بطور خودسرانه فسخ شد و به مضحکه بدل گردید. انگیزه این عمل در واقع چیزی جز حمایت از اقتدار یک پدر و حفظ نظام اجتماعی مبتنی بر تبعیضات طبقاتی و جنسی، و روابط کالایی نبود.

اولیا و دستگاههای آموزشی در حرف اهمیت زیادی برای ارزشهای انسانی، آزادی و کار قائلند؛ اما اکثریت قریب به اتفاق خانواده ها در عمل و به هنگام تصمیم گیری در باره ازدواج یک دختر توجه چندانی به این قبیل ارزشها نمی کنند. در این قبیل موارد معیارهایی چون سنت، عرف، طبقه، و پول نقش اصلی را ایفا می کنند.

از دهه پنجاه میلادی به اینسو مردان و زنانی آگاه، تلاشهای فراوان به خرج داده اند تا سنن غیر عادلانه و کهنه ای را که بر زندگی و سرنوشت زنان حاکمند، تغییر دهند. تمامی حقوقی که زنان امروزه از آن برخوردارند نتیجه تلاشهای ترقیخواهانه آنان است. با اینحال هنوز راه درازی در پیش است، زیرا زنان هم اینک نیز از بسیاری از حقوق اساسی بشر محروم و بی بهره اند.

آندسته از نیروهای اجتماعی که با برابری حقیقی برای زنان مخالفت می ورزند، هنوز نیز به ارزشهای اخلاقی و مذهبی متوسل می شوند. اما همین ارزشها نیز هر روز بر صحنه سینما و تلویزیون، در پوستریهای تبلیغاتی و تجارتی، در صفحات تحقیقات اجتماعی و سیاسی، در سیل نشریات سکسی، و در جریان بی وقفه ترانه های رادیویی، به مسخره گرفته و نقض می شوند. و ما در اینجا افرادی از نیروهای اجتماعی مخالف با برابری زنان را می بینیم که سکوت اختیار می کنند و گاه حتی علناً، و یا بنحو غیرمستقیم، در اشاعه افکاری که نقض اصول اعتقادی بیان شده خود آنها است مشارکت می جویند.

این دوگانگی معیارهای جامعه عرب در زمینه آرا و ارزش های اخلاقی مشخصه زمان کنونی است. حیات تمامی جامعه و یکایک افراد آن را تضادهایی عمیق به دو نیم تقسیم کرده است:

۱- هجوم فیلمهایی که رونق خود را مدیون تحریک جنسی، رقصهای مبتذل، و پورنوگرافی پنهان هستند؛ که همین گرایش ها در مجلات، آگهی های تبلیغاتی و برنامه های تلویزیونی نیز مشهود است.

۲- مبارزه مذهبی سازمان یافته ای که بسرعت تمام وسایل ارتباطی را در برمی گیرد، و به تمام شئون فعالیت های آموزشی، فرهنگی، و اطلاعاتی راه می یابد. رواج دوباره چادر در میان دختران جوان مصری، و جنجال های روزافزونی که با خواست «بازگشت به احکام اسلام»، «نهی از منکرات»، «عودت زنان به جای اصلی خود یعنی خانه»، و «مجازات زنان فاسد» برپا می شود، جلوه هایی از این مبارزه است.

۳- سستی و تزلزل مبانی اخلاق، که در جواز فعالیت و مبارزه مذهبی فوق به نحو بارزی بر همه شئون زندگی تأثیر می گذارد. در این زمینه از اشکال پنهان فاحشگی که به مدارس و دانشگاهها نیز راه یافته، و از رونق قابل ملاحظه تجارت بردگان سفید که گهگاه به قباله های جعلی ازدواج نیز مزین گردیده است می توان نام برد. دلیل این رونق آن که پیکر زن کالای ذیقیمتی است که در عرصه رقابت های سوداگران نوید سودهای کلان می دهد، و به علاوه تاخست و تاز ارزشهای سوداگرانه نیز در این عرصه به هیچ مانع اخلاقی یا مذهبی مجال پایداری نخواهد داد.

این دو رویی بزرگ جامعه کنونی عرب، بناچار قربانیانی بجا باید گذارد، که جور این مشقت را نیز بیش از همه، و شاید بیش از هر زمان، زنان بدوش می کشند. آسیاب تضاد آنان را در خود خرد و نابود می کند- تضاد میان حمایت لفظی جامعه از قواعد اخلاقی و مذهبی کهنه از یکسو، و هجوم نیروهای مسلط سیاسی و اقتصادی جامعه که جز به کسب سریع تر و آسان تر سود نمی اندیشند، از سوی دیگر.

زنان عرب از لحظه تولد تا زمان مرگ قربانیان قربانگاههای خدا و

پول اند. کودکان بیش از بزرگسالان بار رنجها را بدوش دارند و تپه‌ی دستان
بیش از اغنیا، زنان بیش از مردان، و فرمانبران بیش از فرمانروایان قدرتمدار
در جامعه‌ای که از اینگونه تضادها آکنده است میارزه متقابل تنها برای
مستظهرین به قانون، صاحبان پول و قدرت، مردان و بزرگترها میسر است.
کسانی که از این سلاحها محرومند، در مقابل نیروهای خشمگین و پر قدرتی
که بیرحمانه بر افراد بی دفاع می تازند و ضربه می زنند راه گریزی نخواهد
یافت.

در جامعه‌ای که این قبیل نیروهای کور را در سرکشی آزاد گذارده
است، تجسم سرنوشت نوزادی که علاوه بر دختر بودن نامشروع و متعلق به یک
مادر تهیدست نیز باشد چندان دشوار نیست. برای چنین کودکی که به
خواست خود تولد نیافته است شاید مرگ برآینده‌ای که انتظار او را می کشد،
رحمان داشته باشد. یک نوزاد دختر در صورت مشروع بودن نیز با استقبال
کمتری از یک فرزند پسر روبرو می شود، چنانچه تا به امروز نیز اکثر
خانواده‌های شهری و روستایی، از تولد نوزاد پسر شادمان، و از دختر بودنش
افسرده می شوند. یک دختر امتیازات یک پسر را با خود به دنیا نمی آورد. پسر
نام فامیل را حفظ می کند و به آن تداوم می بخشد، در صورتی که دختر به
عضوی از خانواده شوهرش بدل می گردد. بعلاوه دختر ممکن است اسباب بی
آبرویی را فراهم کند زیرا آبرو و حیثیت هنوز با بکارت پیش از ازدواج و
وفاداری و پاکدامنی پس از آن، ارتباطی نزدیک و ناگسستنی دارد.

مآخذ:

۱- اخبار الیوم، چاپ هفتگی، اوت ۱۹۷۵، ص ۱۰.

۲- نشریه فوق، ۵ ژانویه ۱۹۷۴، ص ۱۰.

۸- مسئله مشروعیت اولاد و پدیده روسپیگری

جوهر واقعی شرافت با اشکال گوناگون بردگی، فشار و انقیاد، و با صور مختلف سوداگری با سرنوشت انسانها، اعم از بردگان، زنان و کودکان، در تضاد است. شرافت واقعی با تبدیل افراد بشر به شیء، به وسیله یا به کالای قابل فروش، از اساس مخالف است. قوانین و سنن مرسوم ازدواج در جامعه پدرسالاری و طبقاتی ما نفی شرافت واقعی اند چه زن را به کالایی بدل کرده است که به مهریه می توان او را خرید و به نفقه فروخت. پاره ای اوقات او را به هیچ نیز می توان فروخت. برای این که شائبه هر نوع اغراق در مورد جمله آخر از میان برداشته شود کفایت که متن ماده ۶۷ قانون عادی ازدواج را در اینجا نقل کنیم:

زنی که از روی اراده و به عمد از تمکین به شوهرش خودداری کرده، و یا به علتی که ناشی از ذات شوهر نیست ناچار به عدم تمکین شده باشد، مستوجب دریافت نفقه نیست. هم چنین اگر او بازداشت شود و بزندان بیفتد (حتی بناحق)، یا اگر قربانی یک تجاوز جنسی شود، یا مذهب خود را تغییر دهد، یا توسط اولیای خود از زندگی با شوهر مضامنت شود، و یا اگر به هر عارضه ای که احیاناً مانع بهره برداری شوهرش از او بعنوان یک زن باشد [کذا] گرفتار گردد، باز مستحق دریافت نفقه نخواهد بود.

عبارت «غیر قابل استفاده بعنوان یک زن» ماهیت حقیقی رابطه ای را که پس از ازدواج میان یک زن و شوهر وجود دارد برملا می کند، و آن رابطه ایست مبتنی بر بهره برداری و استثمار بوسیله مرد، استثمار غیر انسانی تراز استثمار مالک از کارگران و ارباب از بردگان. برده دار لاقبل مشمول این توقع بود که برده اش را در صورت بیماری معالجه کند؛ اما یک زن از هیچ

حقی برخوردار نیست و با او چنانچه عموماً نیز مشاهده می شود، می توان بدتر از یک برده یا کارگر رفتار کرد، چرا که او بدون دریافت دستمزد در خانه شوهرش کار کرده و فرزندان او را تیمار می کند. بنا به قانون ازدواج، شوهر ضامن مداوای لازم همسر خود نیست و چنانچه او به بیماری شدیدی مبتلا شود، شوهر می تواند او را به منزل والدینش باز فرستد.

* * *

یکی از جنایات بارز نظام طبقاتی و پدرسالار در طی تاریخ پدیده کودکان «نامشروع» است. در برخورد با این مسئله برخی از کشورهای پیشرفته تر سرمایه داری ناگزیر از قبول و ترویج شیوه فرزند خواندگی شده اند، و این امر اکنون در آن ممالک رواج فراوان یافته است. این تحول بموازات، و شاید به تعاقب مشارکت بیشتر زنان در نیروی فعال کار، و تمایل آنان به ترک منازل و قبول بیشتر کار دستمزدی صورت پذیرفته است. نتیجتاً قانون در بعضی از این کشورها به زنان اجازه می دهد که با نامگذاری فرزندان نامشروع خود به نام فامیل خویش، آنان را از سرنوشت اندوه باری که پیشتر انتظار این قبیل اطفال را می کشید، نجات بخشند. حقوق اقتصادی، موقع و مقام زنان را تغییر می دهد و آنان را با مردان برابر می کند تا آنجا که حتی نام آنها نیز از اعتبار معادل مردان برخوردار می گردد. این نام آنگاه شایستگی اعطای «اعتبار»، پذیرش اجتماعی، و امتیازات قانونی را به فرزندان، کسب می کند.

جوامع اسلامی فرزند خواندگی را مجاز نمی شمارند و یک طفل با استناد به آن هرگز نمی تواند وجود اولیای خود را ثابت کند. اسلام بر این نکته مصر است که هر کودک به پدر واقعی اش منتسب شود، و فرزند خواندگی را امری لفظی و غیر واقعی بیش نمی شمارد: «خداوند پسر خوانده هایتان را پسران شما قرار نداده است... این گفته زبانی شماست... پسر خواندگان را به اسم پدرهاشان بخوانید که آنطور خواندن عادلانه تر است نزد خدا. پس اگر ندانید پدرهاشان را پس برادران دینی شما هستند.»

بجز تونس که با قبول و تأیید سیستم پدرخواندگی در این راه پیشقدم شده است، دیگر کشورهای اسلامی هنوز فرزندخواندگی را ممنوع می شمارند. بعنوان نمونه از قانون خانواده مراکش می توان نام برد که بر طبق آن «فرزندخواندگی هیچگونه ارزش و اعتبار حقوقی ندارد و به هیچیک از آثار انتساب [دختر یا پسر] منجر نمی گردد.»^۲

در جوامع اسلامی به لحاظ آزادی جنسی مردان، اطفال نامشروع زیادی چشم بدنیا گشودند. در نتیجه قوانین انتساب که خطوط انتساب اولاد به پدران بتوسط آنها تنظیم می شود ناگزیر می باید شمار کثیری از این قربانیان را به درون دایره مشروعیت راه می دادند. این ایجاب می کرد که علاوه بر نص صریح و ظاهری قوانین ازدواج، جوهر باطنی و شالوده منطقی و حقوقی آنها نیز زیر پا گذارده شود. با این توضیح انتساب یک کودک به پدرش در شریعت امروزی اسلام در هر یک از چهار صورت زیر قابل قبول است:

- ۱- عقد صحیح شرعی
- ۲- وطی به شبهه
- ۳- اقرار یا قبول مرد
- ۴- گواهی شهود عادل باینکه طفل به مرد معینی تعلق دارد.

عقد صحیح شرعی

اگر مردی با همسرش به نحوی که احتمال رسیدن منی به رحم برود، نزدیکی و انزال کرده باشد، (یا اگر بطور کلی مدتی را با او در شرایطی که فقه اهل سنت معین می کند، خلوت کرده باشد)، و اگر پس از عمل زناشویی حداقل شش ماه از شروع حاملگی گذشته باشد، اما حداکثر دوره حاملگی - یعنی یکسال - هنوز سپری نشده باشد، آنگاه نوزاد متعلق به آن مرد است: (حداکثر دوره حاملگی در مذهب حنفی دو سال و در مذاهب شافعی و مالکی چهار سال است!)^۳

با وضع این قوانین جامعه اسلامی کوشش نمود که تا سرحد امکان از شمار اطفال نامشروع بکاهد. علاوه بر این، مفهوم «طفل خفته» که در حدیث نبوی و ضرب المثل اسلامی «الولد للفرش» [طفل فرزند فرش است] ریشه دارد نیز به یاری این گرایش شتافت. از این حدیث دو تعبیر موجود است. تعبیر نخست اینکه این گفته در زمانی که انتساب طفل به مادر تعیین کننده شجره بود، حکایت از ضرورت تحول و انتساب طفل به پدر می کند. تعبیر دوم بر این فرض استوار بود که طفلی که از یک زن شوهردار تولد می یابد، خود بخود باید فرزند شوهر او قلمداد گردد. امام ابوحنیفه معتقد بود که عقد ازدواج بتنهایی، و صرفنظر از عمر سپری شده آن، برای انتساب نوزاد یک زن به شوهر او کافی است، و او پدر شرعی طفل بشمار می رود حتی اگر طفل در غیبت او که تا چهار سال هم بدرازا کشیده است تولد یافته باشد. هم چنین است طفل زنی که تنها سه یا چهارماه پس از ازدواج چشم به جهان بگشاید. یک چنین طفل را در اصطلاح «طفل خفته» نامیده اند.

تا سال ۱۹۲۹ جامعه مصر از تعالیم ابوحنیفه که نوزاد هر زن شوهردار را فرزند شوهر او، و عقد ازدواج را دلیل کافی انتساب طفل به شوهر می دانست، پیروی می کرد. این دستورالعمل بعد ها تغییر یافت و شرط سه امام دیگر یعنی احمد بن حنبل، الشافعی، و مالک نیز بر شرایط قبلی تعیین پدر طفل افزوده شد. شرط جدید، اثبات وقوع دخول، و یا احتمال وقوع آن میان زن و شوهر بود.

تونس و مراکش نیز در قوانین جدید خود نظریه «طفل خفته» را کنار گذاشته اند. یکی از مواد قانون خانواده مراکش مقرر می کند:

حداکثر دوره حاملگی یکسال از تاریخ طلاق و یا فوت [شوهر] است. چنانچه در پایان این دوره هنوز تردیدی نسبت به حاملگی وجود داشته باشد، موضوع توسط مدعی به محکمه تسلیم خواهد شد. قاضی سپس با متخصصین حرقه پزشکی مشورت خواهد نمود.^۱

انتساب به استناد وطی شبهه

چنانچه نزدیکی یک مرد با یک زن به حاملگی زن منجر شود، این واقعه در هیچیک از حالات مشروحه زیر زنا قلمداد نمی شود زیرا طرفین در زمان برقراری رابطه جنسی از این واقعیت که رابطه آن ها غیر مشروع بوده است بی اطلاع بوده اند.^۵ نخست در حالتی که مرد زن را به بجای همسر شرعی خود اشتباه گرفته باشد. ثانیاً در حالتی که عقد میان مرد و زن از نظر شرعی صحیح نبوده، ولی مرد از این واقعیت بی خبر بوده باشد. ثالثاً در حالتی که مرد زن را بدون اطلاع از ایراد شرعی ازدواج با او به عقد خود در آورده باشد. نوزاد حاصل از این بازدارى شرعاً به مرد مزبور منتسب می شود، و او پدر شرعی و قانونی طفل شناخته خواهد شد. [البته فرض ضمنی تمام این حالات این است که مرد مزبور ازدواج یا رابطه خود با آن زن، و طفل مولود این ازدواج یا رابطه؛ هر دو را برسمیت بشناسد.]

شرایط مقرر فوق نشان می دهند که قوانین اسلامی نسبت به آزادی جنسی مردان تا چه اندازه ملایم و انعطاف پذیر است. مرد می تواند بدون آنکه زنا کار قلمداد شود با هر زنی که همسر او نیست رابطه برقرار کند، و پدر قانونی طفل مولود این رابطه شناخته شود؛ و این همه تنها بآن شرط که بهنگام عمل زناشویی زن مزبور راهمسر واقعی خود تصور نموده باشد! آیا وقوع چنین چیزی امکان پذیر است؟ درست است که وقوع هیچ چیز غیر ممکن نیست، اما لااقل باید قبول کنیم که وقوع چنین موردی بسیار بسیار غیر محتمل است. آیا امکان دارد که مردی با زنی نزدیکی کند و با خبر نباشد که آن زن همسر او هست یا نه؟ شاید در حالت مستی چنین چیزی ممکن باشد اما در اسلام نوشیدن مسکرات حرام است و نتیجتاً پیش بینی بخصوصی برای این مورد پیدانمی توان کرد.

اگر بپذیریم که یک مرد تحت شرایط خاصی ممکن است قادر به تشخیص همسرش از یک زن دیگر نباشد، آیا تصور حالتی که یک زن نیز قادر به تمیز شوهرش از یک مرد دیگر نباشد، امکان پذیر نیست؟ آیا امکان وقوع

چنین خطایی در مورد زنان که بنا به تعالیم مذهبی دارای شعوری ضعیف تر و ایمانی سست تر از مردان هستند، بیشتر و قابل قبول تر نیست؟ بعلاوه بنا به همین تعالیم، مردان از قوه منطق و تعقل قویتری برخوردارند که آنانرا از خطر ارتکاب اشتباه و رها کردن عنان اختیار مصون می دارد.

اگر نحوه استدلال قانون فوق را دنبال کنیم نتیجه منطقی حاصل از آن اینست که هر مردی که با زن دیگری جز همسر خود رابطه جنسی برقرار کند ملزم خواهد بود با این بهانه که بهنگام ارتکاب عمل جنسی متوجه هویت واقعی زن نشده است، از اتهام زنا تبری جوید.

اقرار به قبول مرد

انتساب طفل به پدر از طریق تمکین پدر نیز قابل تعیین است به این صورت که مرد اعلان کند که پدر طفل است و کس دیگری نیز ادعای مشابهی در مقابل اظهار او مطرح نکند. جلب توافق کودک با این انتساب در صورت خردسال بودن او ضروری نیست، اما در سنین بالاتر از بلوغ اینکار ضرورت دارد.

باین ترتیب مشاهده می شود که یک مرد غیر متاهل این امکان را دارد که صاحب فرزندان مشروع شود، حال آنکه یک زن در شرایط او از چنین امتیازی برخوردار نیست. در مورد یک زن، اطفالی که از همخوابگی او با یک مرد متولد شوند نامشروع قلمداد می شوند مگر آن که مرد به پدری آنها اعتراف کند و مرد دیگری نیز با او بر سر این عنوان به رقابت برنخیزد!

گواهی دو شاهد عادل

تعیین شجره افراد بطور اعم، و هویت پدر یک فرد بطور اخص، از طریق دو شاهد عادل نیز عملی و قابل قبول است. تعداد شهادت دهندگان معمولاً دو نفر است. مثلاً اگر دو برادر شهادت دهند که طفلی پسر برادر متوفای آنان است، شهادتشان کافیست و پذیرفته می شود. در این حالت دو شاهد عادل، اعضای مذکر خانواده هستند. از سوی دیگر شهادت زنی که طفل را بدنیا آورده است معتبر شناخته نمی شود.

اگر مرد از حق پذیرش پدری خود و شهادت بر این موضوع برخوردار باشد، بطریق اولی از حق انکار پدری طفلی که تردید مختصری در مورد او به وی دست داده نیز برخوردار است. مقررات مذهبی، مردی را که اطمینان دارد پدر طفل معینی نیست به انکار پدری او حکم می‌کند. چنین مردی شرعاً مجاز نیست به پدری طفلی که می‌داند فرزند او نیست اقرار کند.

یک شوهر می‌تواند پدری طفلی را که زودتر از شش ماه پس از نزدیکی با زن، و یا دیرتر از یک سال که معمولاً حداکثر مدت حاملگی بحساب می‌آید تولد یابد، منکر شود. اما اگر طفل در موعدهی زودتر و یا دیرتر از حدود مقرر شده فوق تولد نیافته باشد، و قرارداد ازدواج نیز از نوع دائمی آن باشد، آنگاه انکار پدری او مطابق با شیوه‌ای است که لعان (مشتق از ریشه لعن) نامیده شود.^۶ این شیوه از این قرار است که پدر شکایتی مبنی بر انکار پدری طفل به حاکم شرع محل ارسال می‌کند. در جواب حاکم مزبور از او خواهد خواست که در مقابل او سوگند یاد کند. او باید چهار بار این جمله را تکرار کند که: «من به خدا سوگند یاد می‌کنم که در ادعای اینکه این طفل فرزند من نیست راست گفته باشم.» پس از اینکه این کلمات را بدفعات لازم تکرار کرد، باید اضافه کند که: «خدا مرا لعنت کند اگر در متهم کردن زنم، و گفتن اینکه آن طفل فرزند من نیست، دروغی بر زبان آورده باشم.» پس از ادای شهادت شوهر نوبت به زن می‌رسد: او بنا به دستور حاکم شرع چهار بار باید بگوید: «من به خدا سوگند می‌خورم که شوهرم در متهم کردن من به زنا دروغ می‌گوید.» پس از اتمام سوگند باید اضافه کند که: «خشم خدا بر من باد اگر شوهرم حقیقت را گفته باشد.» در پی این مراسم رأی حاکم شرع صادر می‌شود. رأی او ممکن است جدایی دائمی زن و مرد و نفی پدری طفل از جانب مرد را شامل گردد.^۷

باین ترتیب روشن است که بنا به این مفاد شرعی اسلام نه تنها یک مرد مجرد، بلکه یک شوهر نیز می‌تواند صرفاً با چهار بار تکرار متوالی عبارات لعان، پدری فرزند خود را که از همسرش تولد یافته است انکار گوید. صحت کامل قرارداد ازدواج، تطابق حداقل و حداکثر دوران بارداری با حدود مقرر

قانون، و حتی سوگند همسر باینکه طفل از آن شوهر است و به کس دیگری تعلق ندارد، هیچیک نمی‌توانند امکان فوق را از مرد سلب کنند. حاکم شرع که بر هر دوی آن‌ها رأی جاری می‌کند یک مرد است، نه یک زن؛ و جامعه‌ای که حاکم مزبور در آن عمل می‌کند نیز جامعه‌ای است اکیداً پدرسالار و تحت سیطره مردان. در چنین جامعه‌ای چگونه امکان دارد که کسی حرف زن را باور کرده و مرد را دروغگو تصور کند. در پیشگاه قانون، و در داوری سنن مذهبی، یک مرد به حقیقت، منطق، و درستی بسیار نزدیک است و یک زن به دروغ، نیرنگ و فقدان درک و آگاهی. با این همه شگفت‌انگیز آن است که در مواردی چون برقراری رابطه جنسی با زنان بیگانه، و یا قبول و نفی پدری اطفال همسر و یا زنان دیگر که پای امتیازات و حقوق مرد مطرح است، آنکه فقدان درک و شعور از خود نشان می‌دهد مرد است نه زن.

مقررات لعان به مرد اجازه می‌دهد که تنها به دلیل تردید نسبت به وفاداری زنش پدری طفل او را منکر شود، همچنانکه ضوابط انتساب نیز این اجازه را به مرد می‌دهد که تنها به دلیل عدم امضای قرارداد ازدواج با مادر طفل، از اعطای نام خود به او امتناع ورزد.

مجازات ارتکاب زنا در قانون برای یک زن بسیار سخت‌تر است تا یک مرد. در مصر مجازات زنای زن حداکثر دو سال زندان است. زنای مرد تا هنگامی که در خارج از خانه‌ای که با زنش در آن سکونت دارد انجام شود مجازاتی نخواهد داشت. اما اگر در همان منزل و حین ارتکاب عمل جنسی با یک زن غریبه دستگیر شود، باز مجازات او از شش ماه زندان متجاوز نیست.^۸ معمولاً فقط زن مشمول مجازات می‌شود چه عدم وفاداری یک زن نسبت به شوهرش از دیدگاه قوانین، سنت‌ها، و باورهای مذهبی، خطایی نیست که قابل بخشایش باشد. از سوی دیگر همین قوانین، سنت‌ها، و باورها، خیانت یک شوهر نسبت به همسرش را بسیار کم‌اهمیت قلمداد می‌کنند و بطور ضمنی آن را مجاز می‌شمارند. در اینجا باید توجه داشته باشیم که از دیدگاه نظام مستقر کنونی مسئله روابط جنسی نامشروع زن بسیار

حساس است، چه در امر شناسایی فرزندان واقعی مرد و در مسئله تقسیم ارث که دو ستون اصلی نظام پدرسالار را تشکیل می دهند، ایجاد ابهام می کند.

* * *

فحشا آن نوع رابطه جنسی است که میان یک زن و یک مرد به قصد ارضای نیازهای جنسی مرد و نیازهای اقتصادی زن انجام پذیرد. بدیهی است که در یک جامعه مردسالار نیز نیازهای جنسی به وجوب و فوریت نیازهای اقتصادی که در صورت برآورده نشدن به بیماری و مرگ منجر می شوند، نیست. با این حال جامعه نیاز اقتصادی زن را کم اهمیت تر از نیاز جنسی مرد ارزیابی می کند. چنین چیزی تنها در جایی که نابرابری وجود داشته باشد می تواند ظهور کند. نیازهای حکام یا صاحبان ثروت همواره بر احتیاجات آنانی که تحت حکومت ایشانند، و یا مزدگیرانی بیش نیستند، رجحان داده می شود. نیاز ارباب به استراحت و تفریح حیاتی تر است تا نیاز نوکریا برده به غذا و خواب. نیاز طبقات حاکم به تلویزیون رنگی قویتر است تا نیاز روستائیان به آب آشامیدنی. نیاز یک مرد به لذت جنسی بسیار با اهمیت تر است تا نیاز همسرش به غذا و مراقبت پزشکی، و یا حیاتی تر است از نیاز یک روسپی به یک قرص نان و یا پوششی برای پوشانیدن اندام. بالنتیجه حبس کردن چنین زنی چندان نادرست نیست، اما مرد باید آزاد باشد تا بتواند که جستجو و تعقیب زنان را ادامه دهد.

بر طبق قوانین مصر اگر مردی در حین عمل جنسی با یک روسپی دستگیر شود، محکوم بزندان نخواهد شد بلکه بعنوان شاهد بر علیه زن به مدد گرفته می شود؛ اما روسپی مزبور به مدت معینی زندان محکوم خواهد شد. مادام که این قبیل نابرابری ها وجود دارند، هیچ قانونی را منصفانه نمی توان نامید، و همه قوانینی که به قصد تنظیم روابط زن و مرد در چهارچوب نظام رسالارتدوین می شود نیز بناچار غیرعادلانه خواهد بود.

از نظر تاریخی، پیدایش روسپیگری با ظهور نظام پدرسالار، و با تقسیم جامعه به زمینداران و بردگان، همراه بوده است. همزمان با آن نخستین مظاهر تنظیم روابط جنسی در اشکال بدوی ازدواج تبلور یافت. فحشا در حقیقت روی دیگر سکه ازدواج است. مردان ازدواج را به خاطر اطمینان از هویت فرزندان خود نیاز داشتند، اما در عین حال امیال جنسی خویش را نیز محدود و در عنان نمی خواستند. نتیجتاً کمربند عفت و وفاداری به ازدواج تنها بر زنان تحمیل شد. جستجو و مطالعه اینکه مردان چگونه قادر به توجیه نزدیکی خود با زنان غریبه بودند واقعاً جالب و شیفته کننده است. در این راه آنان امیال خود را در پس صورتک مذهب پنهان می کردند و همخوابگی با فواحش را نوعی عبادت دینی و عملی مقدس جلوه می دادند.

بعدها حاکم یا پادشاه نماینده خدا بر زمین شد و در برخی ممالک شب نخست هر باکره ای که ازدواج می کرد به او تعلق می گرفت و از حقوق او بشمار می آمد.^۹ شیخ یکی از ممالک عربی تا همین زمان حاضر نیز یک شب در هر ماه با باکره ای که بعدها هرگز او را نمی بیند، هم بستر می شود. بدنبال این همخوابگی ماهانه، افراد ذکور خانواده های طبقات بالا برای ازدواج با این زن جوان به رقابت می پردازند. این به آن دلیل است که او افتخار همخوابگی با شیخ را کسب، و در اثر آن خلعت و مقرری ارزشمندی نیز دریافت کرده است.

در اروپای قرون وسطی ارباب فتودال این حق را داشت که نخستین شب ازدواج هر دختر جوانی را که خانواده او بر املاک وی می زیستند و یا شوهر آینده او یکی از رعایای وی بود، به خود اختصاص دهد. این حق توسط پادشاه، فرمانروا و یا ولیعهد در غیاب خود به فتودال ها تفویض می شد. این عرف در لاتین «حق شب نخست» نامیده شده است.^{۱۰}

در میان برخی قبایل بکارت زدائی دختر جوان در شب ازدواج از وظایف پدر دختر بود. به این طریق او قادر بود که کشش جنسی خود نسبت

به یک دختر جوان را تحت پوشش سنت یا عبادت مذهبی ارضا کند. بابلی‌ها اعتقاد داشتند که خدایان هرشب به ملاقات زنان راهبه پرهیزکار می‌شتابند تا اینکه آنان را به فرزند پسری موهبت بخشند.^{۱۱} فاحشگی مقدس و پا مذهبی تا قرن چهارم بعد از میلاد نیز مرسوم بود اما در سال ۳۲۵ میلادی امپراطور کنستانتین فرمان به لغو آن داد.

در مصر باستان خاندان‌های اشرافی زیباترین دختران خود را برمی‌گزیدند و آنان را به خدای آمون در معبد تیزه هدیه می‌کردند. چند سال بعد که دختر جوان به زن سالمندی تبدیل می‌شد و قدرت ارضای کاهنان را از دست می‌داد او را از این وظیفه معاف می‌کردند تا طی شش‌یقات خاص، و با جلال و احترام بسیار به ازدواج مزدی از جامعه درآید. از آن پس او در همه‌جا، در مجلل‌ترین کاخ‌ها، و بزرگ‌ترین خاندان‌ها به گرمی و احترام پذیرفته می‌شد. این فواحش مقدس طبقه‌ای از راهبه‌های عالی‌مقام، بنام حرم خدای آمون را تشکیل می‌دادند.^{۱۲}

روسپیگری مقدس یا معبدی تا زمان حاضر نیز در برخی از کشورها چون هند و ژاپن ادامه یافته است. معابد برخی نواحی هندوستان هنوز نیز دخترانی را که تضمین به وقف زندگی خود در راه خدایان گرفته‌اند می‌پذیرند و به آنان اجازه می‌دهند که در قلمرو و متعلقات معبد زندگی کنند و وظایف گوناگونی را عهده‌دار شوند. برخی از این زنان جوان به منظور ارضای پنهانی نیازهای جنسی کاهنان دست‌چین می‌شوند و بعضی دیگر حتی تا مرحله پذیرایی شماری از میهمانان و زائران ذینفوذ عهده‌دار انجام وظیفه می‌گردند. در فنیقیه پدران، دختران خویشان را به نشانه خوشامدگویی به میهمانان تعارف می‌کردند. این نوع از فحشا به اروپا نیز سرایت کرد و در آنجا تا قرون وسطی رواج داشت. حکومت‌ها برای پذیرایی از میهمانان برجسته و با اهمیت، گروه خاصی از روسپیان را در اختیار داشتند، و در قرن چهاردهم شهرداری‌ها یا شوراهای شهر میهمانخانه‌های مخصوص را به همین منظور دایر کرده بودند.

امروزه نیز علاوه بر کشورهای عربی، در بسیاری از ممالک شرق و غرب، سفارتخانه‌ها و ارگان‌های دولتی از قبیل اداره جاسوسی و اطلاعات، و نیروهای ویژه پلیس (پلیس مخفی، سیاسی، و غیره)، آژانس‌هایی را اداره می‌کنند که هم‌چنان به استفاده از روسپیان به منظور کسب اطلاعات، تأثیرگذاری بر افراد و جلب آنان به نقطه نظرهای خاص، حق‌السکوت‌گیری، و نظایر آن، ادامه می‌دهند.^{۱۳} زنان به میهمانان عالی‌رتبه، شخصیت‌های سیاسی، و دیگران عرضه می‌شوند. و این امر در برخی از ممالک آسیایی شکل تشریفات رسمی پذیرایی را بخود گرفته است.

روسپی‌خانه‌ها در طی قرون نقشی ضروری در جامعه پدرسالار اپفا کرده‌اند زیرا در هیچ زمان محو یا متوقف نشده، و پیوسته به حیات خود ادامه داده‌اند. در نخستین سال‌های نفوذ مسیحیت به اروپا، نشانه‌های نوعی رابطه مذهبی میان روسپیگری و دستگاه مذهب و روحانیت هنوز برقرار بود.^{۱۴}

مطالعه تاریخ پدیده روسپیگری، و هم‌چنین بررسی تحولاتی که در رابطه با نظام اجتماعی و اقتصادی در ارزش‌های اخلاقی و مذهبی ظهور یافت، درک ما را از عواملی که موجبات اسارت زنان را فراهم آوردند، و یا عواملی که تا این اندازه در شکل دادن روابط دو جنس مخالف اثر گذاشتند، و بالاخره فشارهای اقتصادی و اجتماعی‌ای که بعضی اقشار جامعه به آن‌ها دچار گردیدند، به مقدار قابل ملاحظه‌ای افزایش داده است.

بعنوان نمونه، سرکوبه زنان در هندوستان تا بآن اندازه سخت و قساوت‌آمیز بود که تا همین اواخر نیز رسم زنده بگور کردن یک زن بیوه بعد از مرگ شوهرش، از میان برفته بود. حتی امروزه نیز موارد نادری از فشار جامعه بر یک زن بیوه را می‌توان سراغ گرفت که مصرّاً از او خواستار می‌شوند تا خود را به دنیال مرگ شوهرش زنده بگور کند. کاهنان نیز عموماً بر درستی و صواب این عمل اصرار می‌ورزیدند و با فشاری آنان خصوصاً در مورد بیوگان ثروتمند سخت‌تر بود زیرا بنا به قانون، ثروت آن‌ها به معبد انتقال می‌یافت.

در طی قرون مردم توانسته‌اند بدون کمترین دغدغه از بابت ضوابط یا ارزش‌های اخلاقی، نظام ازدواج و مناسبات میان مرد و زن را در پاسخ به

ضرورت‌های اقتصادی تغییر دهند. در طی دوره‌های فلاکت و فقر گسترده، اولیا مجاز می‌شوند که با قتل فرزندان خود از شر آنان رهایی یابند، سقط جنین رونق می‌یابد، روابط جنسی بیرون از چهارچوب ازدواج شدیداً ممنوع می‌شود و مردم تشویق می‌شوند که از ازدواج اجتناب کرده، در صورت ازدواج نیز از تولید نسل پرهیز کنند. جامعه قادر است، و همواره نیز قادر بوده است، که از مذهب آن ارزش‌هایی را که با منافع اقتصادی آن تطابق دارد و به تأمین آن‌ها کمک می‌کند، انتخاب کند و پذیرا شود. در شرایط دوران‌هایی که نیروی کار کمیاب است و رفاه نسبی برقرار، همه چیز دوباره دستخوش تغییر می‌شود و مردم در درون یا بیرون محدوده ازدواج به زاد و ولد بسیار ترغیب می‌شوند.

در بعضی نواحی جنوب هندوستان من به جوامع قبیله‌ای تنگدستی برخورد کردم که چند زنی را ممنوع، و چند شوهری را مجاز کرده بودند. بنحویکه زنان بیش از یک شوهر می‌توانستند اختیار کنند و حال آن‌که مردان ناگزیر از قناعت به یک زن بودند. نتیجتاً تعدادی مرد، که معمولاً برادران یکدیگر بودند، به شوهری یک زن درمی‌آمدند. این نظم دو هدف را برآورده می‌کرد: هم هزینه زندگی را کاهش می‌داد و هم تعداد کودکان را محدود می‌کرد. چند شوهری در دوره‌های نسبتاً طولانی از تاریخ رواج داشته، اما دلایل اقتصادی دوام آن، بسته به شرایط متفاوت بوده است. در مناطق عرب‌نشین پیش از اسلام، و در جمهوری اسپارت در یونان باستان، قانون به زنان اجازه می‌داد که بشرط نگهداشتن تنها یک طفل، شوهران متعدد اختیار کنند. در جمهوری اسپارت کودکان اضافی توسط دولت در قبرستانی به نام تایگیتوس^۵ زنده بگور، و به این شکل نابود می‌شدند.

مردمان یونان باستان به برقراری هرگونه رابطه جنسی بیرون از چهارچوب ازدواج مجاز بودند مشروط به آن‌که رابطه مزبور اثرات زیانبار بر ثروت هیچ شوهری به همراه نداشته، و به انتقال ارث او به اطفال یک مرد دیگر، و یا افرادی از طبقات پایین‌تر جامعه منجر نگردد.

* Taligitos

را با شور و شوق در آغوش آنان بیفکنند. این گفته که روسپیگری حرفه‌ای پیش از همه در دوران جنگ‌های پی در پی صلیبی رشد کرد، از این ملاحظات تاریخی استنتاج شده است. هدف مقدس جنگ‌های مسورانه صلیبی بازستاندن و گشودن راه‌های تسخیر شده توسط اعراب، بروی بازرگانان اروپا بود و آدمی می‌پندارد که مشارکت زنان در این جنگ‌های مقدس تا چه اندازه غرورآفرین می‌توانست باشد. تنها در یک سال صلیبیون مخارج آذوقه و سرپناه بیش از ۱۳۰۰۰۰ فاحشه را متحمل شدند. در پایان جنگ جامعه اروپایی با مسئله جدیدی روبرو شد، و آن تأمین مجدد آذوقه و سرپناه این لشکر تمام عیار زنان خودفروش بود.

در این دوره از تاریخ اروپا کشیشان بسیاری به کار اداره روسپی‌خانه‌ها مشغول بودند. از زمره آنان مردی به نام مونه بود که در باره‌اش گفته‌اند که «تعداد فاحشه‌خانه‌های متعلق به او، با تعداد کتب کتابخانه‌اش برابری می‌کرد.»^{۱۵}

با چنین تحولاتی شیوع سریع بیماری‌های مقاربتی و همه‌گیر شدن آن‌ها بسیار طبیعی بود. بیماری‌های مزبور به بلای کشنده‌ای تبدیل شد که کم و بیش همه حوامع را گرفتار خود کرد. کار به جایی رسید که یکی از امپراطوران آن زمان اروپا رسماً بیانیه‌ای صادر کرد که این بیماری‌ها نشانه غضب خداوند علیه مردمانی است که دیانت را حقیر شمارده و به شیطان معاشقه و مقاربت تسلیم شده‌اند.

علل واقعی این بیماری تا آن زمان هنوز ناشناخته مانده بود. نتیجتاً آن را به زنان نسبت دادند، و با اسم یا مسمای «بیماری ونوس» (الهه یونانی عشق) نام گذاردند. بعدها همین نامگذاری شامل همه بیماری‌های مقاربتی از جمله سوزاک و سیفلیس نیز شد، و امروزه در اروپا آن‌ها را به نام بیماری‌های ونیرال^{۱۶} (مأخوذ از ونیر-ونوس) می‌شناسند.

• Menez
• venereal

می بینیم که یک بار دیگر، به همان صورت که سکس و گناه به حوا
نسبت داده شد، بیماری‌هایی که از روابط جنسی ریشه می‌گیرند و شیوع
می‌یابند نیز به ونوس منتسب گردید. مرد پاک و بی‌گناه ماند، و زن
هم چنان سرچشمهٔ بدی، بیماری و گناه.

در تمامی طول قرون وسطی، فحشا چون عصر لاینفکی از زندگی
اجتماعی پایدار ماند. در سال ۱۴۱۴ هنگامی که امپراطور سیگسمونده در
رأس سپاهیانش به بازدید شهر برن در سوئیس شتافت، درب روسپی‌خانه‌ها
برای پذیرایی از او و سپاهیانش، و به نشانه بارز استقبالی که او مستحق آن
تلقى می‌شد صمیمانه به روی آن‌ها گشوده گردید. در عوض امپراطور نیز در
یک بار عام پیاخاست و از مقامات عالی و محترم شهر به خاطر میهمان‌نوازی
گرمشان تشکر کرد.^{۱۴}

در قرن هیجدهم، با پیدایش دستگاهی که امروزه از آن با نام پلیس
یاد می‌کنیم، فاحشه‌خانه‌ها تحت نظارت این ارگان جدید دولتی قرار داده
شد. این واقعه مفهومی بیش از یک تحول طبیعی داشت. در واقع طبقات
حاکم خواهان آن بودند که نظارت موثری بر این نهاد حساس که جهت تأمین
اهداف خود آن را ایجاد کرده بودند اعمال کنند تا از بیراهه رفتن آن پیشگیری
کرده باشند. قدم بعدی تصویب سلسله قوانینی بود که فعالیت روسپیگری را
تنظیم، و برای جلوگیری از ابتلای مردان به بیماری‌های مقاربتی، نظارت
لازم طبی را مقرر می‌کرد. به علاوه دیگر دلیلی وجود نداشت که فواحش
برای گردش امور دولتی که نگران منافع آنان بود چیزی پرداخت نکنند؛ و با
گذشت زمان این حرفه نیز مشمول پرداخت مالیات گردید. دولت متوجه این
امر بود که روسپیگری حرفهٔ پرسودی است، و به عنوان عالی‌ترین مرجعی که
به نام طبقه حاکم اعمال قدرت می‌کرد، دلیلی نمی‌دید که او نیز از این
سودهای کلان، ولو که میوه گناه و ابتذال، سهمی نبرد. دولت از اینکه دست
خود را چون دلالان امروزی عشق در کیسه روسپیان فروبرد. شرمی احساس

* Sigismund

نمی کرد. هریک از زنان نیز که کوچک ترین تلاشی برای فرار از این پرداخت ها به عمل می آورد فوراً به اتهام اشتغال به فحشا به زندان می افتاد! در این ایام شمار فواحش به دلیل تقاضای بی حد و اندازه شوهران به روابط جنسی بیرون از دایره ازدواج، و هم چنین به دلیل وقوف روزافزون زنان بر ارزش و بهای بیشتری که بازار فحشا در مقایسه با بازار ازدواج برایشان قایل بود، و سرانجام به دلیل فقر و به رشدی که استثمار وسیع تر و سازمان یافته تر طبقاتی به دنبال می آورد، به سرعت افزایش یافت و چند برابر شد. این درجه از گسترش و رواج فحشا، همراه با «عواقب مقاربتی» آن که ابعاد هشداردهنده ای به خود می گرفت، به اینچنان خطری برای اقتصاد جامعه و سلامتی اعضای آن بدل شد، که حکومت ها را به طرح و تصویب قوانین منع آن برانگیخت.

در مصر حرفه روسپیگری تا سال ۱۹۵۱ که دولت تصمیم به منع آن گرفت قانونی و تحت نظارت دولت بود. امروزه این حرفه صرف نظر از حیات مخفی و گاه علنی خود، در اغلب کشورهای عربی غیرقانونی است. یک روسپی تا زمانی که از حمایت پلیس و یا شخص ذینفوذی برخوردار باشد در امان است، اما در صورت فقر و یا امتناع از تمکین به خواسته های پلیس و یا هر فرد صاحب قدرت دیگر، چیزی جز زندان انتظار او را نخواهد کشید. روسپیان، زنان بی پناه، و اطفال نامشروع شرق و غرب جهان همه قربانیان تمدنی هستند که مرد در آن مقام خدائی دارد و در ارضای امیال، هوس ها، و منافع خود هیچ مانعی بر سر راه نمی شناسد - آری قربانیان تمدن پدرسالار و تحت سیطره مرد! آیا پریشان کننده تر از این واقعیت می توان یافت که نابغه ای چون پیکاسو که یک سر و گردن از دیگر افراد جامعه امروزی بالاتر بود، ثروتی قریب ۱۴۰ میلیون لیره استرلینگ از خود بجای گذارد اما در وصیت نامه اش اولاد معشوقه اش فرانسوگیلو را از هرگونه سهمی از ارثیه اش محروم گرداند؟»^{۱۷}

مأخذ:

- ١- قرآن سوره احزاب، آيات ٥٤، ٥٤.
- ٢- قانون خانواده مراکش، ١٩٥٧، ماده ٨٣، پاراگراف ٣. ترجمه از فرانسه.
- ٣- شيخ محمد مهدي شمس الدين: الاسلام وتنظيم الاسره (اتحاديه جهاني تنظيم خانواده المكتب الاقليمي لمنطقة الشرق الاوسط وشمال افريقيا، ١٩٧٤)، جلد دوم، ص ٧٧.
- ٤- قانون خانواده مراکش، ماده ٧٦. همينطور قانون خانواده تونس ماده ٣٥، اوت ١٩٥٠.
- ٥- همان مأخذ شماره ٣. ص ٧٧.
- ٦- مأخذ فوق، ص ٧٩.
- ٧- سميرالجنزوري، مقاله اي درباره جرائم ارتكابي نسبت به خانواده و اخلاق جنسي در المجلة الجنائي القومية مارس ١٩٦٥، ص ١١٩.
- ٨- محمدينازي حطاطه جرائم البغايه (انتشارات دارالشعب قاهره ١٩٦١) ص ٩.
- ٩ تا ١٢- مأخذ فوق بترتيب صفحات ١٠، ١٣، ١٧، ١٩.
- ١٣- نگاه كنيد به داستان احسان عبدالقدوس تحت عنوان «الصيد في البحر الاسرار» در الاهرام ٩ دسامبر ١٩٧٣، ص ٣.
14. T.E. James 1951, p. 21.
- ١٥- صلاح حافظ التاريخ الجنسي للانسان الكتاب الذهبي (روزاليوسف، قاهره ١٩٧٣)، ص ٧٢.
16. Encyclopaedia Britanica, Vol. 22. 'Prostitution'.
- ١٧- الاهرام، قاهره، ٢٧ مارس ١٩٧٤، صفحه اول تحت عنوان اخبار الصباح.

۹- سقط جنین

تولید نسل نیز چون هر شکل دیگر تولید جامعه، از نظام اقتصادی، و هم چنین منابع غذایی و مادی تأثیر می‌پذیرد. جامعه در شرایطی که چنین منابعی در مقایسه با کثرت افراد آن کمیاب شود، آنچه را که بیشتر اکیداً ممنوع بود و گناه تلقی می‌شد، از بیم گرسنگی و مرگ، و به لحاظ برقراری توازن میان تولید مادی و بازتولید انسانی، مجاز اعلام می‌کند. جامعه این کار را به دو طریق انجام می‌دهد: افزایش سطح تولید منابع مادی و غذایی، و یا کاهش تعداد تولدها و در نتیجه نوزادان.

پیشرفت علم و تکنولوژی در دوران باستان تا بآن پایه نرسیده بود که در شرایط حاد امکان افزایش سریع منابع غذایی را فراهم کند. از سوی دیگر چیز زیادی درباره سقط جنین و کنترل موالید نیز دانسته نبود. نتیجتاً تنها راه شناخته شده کنترل جمعیت، کشتن کودکان بعد از تولد آنان بود. این عمل در آن زمان نه جنایت تلقی می‌شد و نه حتی برخلاف اخلاق؛ بعکس به آن بدیده کاری بسیار مطلوب و درخور تحسین نیز می‌نگریستند. احساسات پدری و یا مادری در این عمل که به نظر ما بسیار قساوت‌آمیز و تکان‌دهنده است مانعی بوجود نمی‌آورد، چرا که ضرورت قابل‌تقدیر و رفتارست. احساسات و عواطف نیز چون ارزش‌های اخلاقی به اقتضای ضرورت‌های اقتصادی و اجتماعی تغییر می‌یابند و رنگ می‌پذیرند. مردم تا زمانی که سیر نشده باشند، نیازهای حیاتی خود را ارضا نکرده، و از نظر جنسی و روحی به آرامش نسبی دست نیافته باشند، قدرت بروز آگاهی واقعی نسبت به مفاهیم اخلاقی و مذهبی را نخواهند داشت. یک مرد گرسنه تا زمانی که قورص نانی برای خوردن بدست نیاورده باشد، فکر خریدن چادر و پوشانیدن اندام زنش را

از مخیله عبور نخواهد داد.

مسئله زن در این واقعیت نهفته است که بدن او، یا بعبارت دقیقتر رحم او، تنها محلی است که در آن حیات انسانی قابل بازتولید است. کنترل این ابزار بازتولید نوع بشر، و به کار گرفتن آن در جهت منافع و مقتضیات نظام مسلط اقتصادی هر دوره، دولت‌ها را بر آن داشته است تا اختیار و سیطره خود را به بدن زن نیز گسترش دهند. زن در نتیجه مالکیت واقعی بدن خود را نیز بنفع دولتی که در جامعه امروز، بخش اعظم اختیارات و وظایف پدران نظام پدرسالار اولیه را به میراث برده، از دست داده است.

اکثر دولت‌ها و حکومت‌های تاریخ اخیر جهان از نوع فئودالی و یا سرمایه‌داری بوده‌اند، و از این رو بدن زن از طریق تصویب و اجرای قوانین بسیار سخت به مالکیت طبقات فئودال و یا سرمایه‌دار حاکم بر جامعه درآمده است. قوانین مزبور غالباً به اقتضای نیاز دولت به نیروی کار بیشتر، و یا بعکس، بلحاظ اعمال سیاست‌هایی برای مقابله با وحشت روزافزون ازدیاد سریع جمعیت، تغییر می‌کنند.

در جامعه امروزی سوئد که به کمبود حاد جمعیت و نیروی کار دچار است آزادی جنسی برای زنان شوهردار یا مجرد کاملاً مطلوب و مقبول تلقی می‌شود. چه این امر به ازدیاد نسل در چهارچوب ازدواج و یا خارج آن منجر می‌شود. اما در کشورهایی چون هندوستان و مصر که با مشکل کثرت جمعیت روبرو هستند، یک زن شوهردار در صورت بدنیا آوردن بیش از دو یا سه کودک با احتمال زیاد تحت کیفر قرار خواهد گرفت، چه رسد به یک زن مجرد که اساساً جایی برای بحث ندارد. قوانین جاری مصر امروزه یک زن شاغل را از فرزند سوم به بعد از مزایای حاملگی خود محروم می‌کند، و اخیراً ندهای روزافزون دیگری نیز به گوش می‌رسد که خواستار قطع بقیه حقوق زنان مزبور از جمله ترفیع و افزایش دوره‌ای شغل و دستمزد، در صورت بدنیا آوردن بیش از دو طفل گردیده است.

در تونس و سومالی، علی‌رغم اسلامی بودن هردوی آن‌ها، سقط جنین بعنوان راهی برای مقابله با رشد سریع جمعیت، قانونی و مجاز اعلام گردیده

است. از سوئی هنوز اغلب ممالک اسلامی با این فرض که مذهب اسلام سقط چنین را معایر با اصول خود معرفی کرده است، آن را عملی غیرقانونی قلمداد می کنند.

اگر رابطه میان مذهب و حکومت را در جوامع گوناگون، و در مقاطع مختلف تاریخی ملاحظه کنیم، در خواهیم یافت که کاملاً امکان پذیر است که یک مذهب در مبرم ترین مسائل نیز مواضعی ضد در صد متضاد اتخاذ کند. این امر در تغییرات دائمی و بنیادی مواضع کلیسای مسیحیت در باره مسائل مختلف، و در جریان گذار از فئودالیسم به سرمایه داری، بخوبی آشکار است. هم چنین از نوسانات بسیار شدید مقامات مذهب اسلام در جریان همسانسازی نظریاتشان با نیازهای حکومت های گوناگون عربی در دوران های مختلف گذار از بردگی به فئودالیسم، از فئودالیسم به سرمایه داری، و سرانجام از سرمایه داری به سوسیالیسم نیز این واقعیت را می توان مشاهده کرد. مفتیان مذهب اسلام اخیراً یک نظر متضاد دیگر بر سلسله بی پایان فتوای خود در زمینه کنترل مولید و تنظیم خانواده اضافه کرده اند. برخی از آنان صریحاً اظهار می کنند که اسلام تنظیم خانواده و حتی سقط جنین را تأیید کرده است، و برخی دیگر قویاً اصرار می ورزند که اسلام نه تنها با سقط جنین، که با استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری نیز مخالف است.

جمال عبدالناصر در منشور ملی ۱۹۶۲ قسمتی را نیز به شرح ضرورت تنظیم خانواده اختصاص داد «چرا که یکی از مهمترین موانع مردم مصر در مسیر افزایش تولید و سطح زندگی، ازدیاد سریع جمعیت است.» در ۱۹۶۵ شورای عالی تنظیم خانواده به فرمان رئیس جمهور و با حضور کامل مقامات مذهبی تأسیس شد و حتی یک نفر از آنان نیز صدهائی به اعتراض بلند نکرد. بلکه بعکس جمعی از آنان رقابت مشتاقانه ای را آغاز کردند و در اثبات این واقعیت که در اسلام ادله فراوانی در پشتیبانی از تنظیم خانواده موجود است، پیشقدم شدند. روزنامه ها، و رادیو تلویزیون این ادله را از طریق سخنرانی ها و آیات قرآن مجدانه طنین انداز کردند. نتیجتاً دستگاه دولتی تنظیم خانواده یک فعالیت دهساله منظم را آغاز کرد و به انجام رسانید.

جمال عبدالناصر در سپتامبر ۱۹۷۰ درگذشت و تنها پنج سال بعد مجمع مؤسس رابطه العالم الاسلامی قطعنامه‌ای^۱ منتشر ساخت و مهر حرام بر پیشانی تنظیم خانواده کوبید:

از نظر طبی ثابت شده است که مصرف داروهای ضد بارداری زیان‌هایی، جبران‌ناپذیری را متوجه مادر، و نوزادانی که با مصرف این داروها نیز ممکن است تولد یابند، می‌کند. دلایل واهی گوناگونی چون زیادی جمعیت، دشواری تأمین آذوقه کافی، و سطح پایین سواد در جانبداری از سیاست کنترل موالید ارائه شده است؛ اما به هیچیک از این‌ها وقتی نباید نهاد چرا که قرآن مجید می‌فرماید «مکشید اولاد خود را از ترس درویشی. ما روزی می‌دهیم ایشان و شما را هردو». و هم چنین «هر که از خدا تقوی کند خدا برای او راهی قرار خواهد داد و از جایی که انتظار نمی‌برد روزی اش خواهد داد»^۲

با این حال شورای تنظیم خانواده مصر تا به امروز به فعالیت خود ادامه داده است. بعضی از مقامات مذهبی با بیانیه فوق مخالفت ورزیده‌اند. بعضی ممالک اسلامی نظیر مراکش، تونس، ایران و ترکیه کنترل موالید را آزاد شناخته‌اند، و بعضی از آنان حتی سقط جنین را نیز مجاز اعلام کرده‌اند. از نقطه نظر اصل و جوهر اسلام، هیچ چیز در قرآن نمی‌توان یافت که کنترل بارداری و جلوگیری از آن را تأیید و یا رد کرده باشد. قرآن ماخذ اصلی فقه اسلام است. پس از آن سنت پیامبر، اجماع فقها و مجتهدین، و سرانجام عقل، سه منبع معتبری هستند که در جوار قرآن برای تعیین مواضع اصولی اسلام و اظهارنظر درباره مسائل خاص مورد استفاده قرار می‌گیرند. برخی از احادیث پیامبر مردم را به ازدیاد نسل فرا می‌خواند، و برخی دیگر آن‌ها را به کاهش و کنترل موالید توصیه می‌کند. متفکران و فقهای اسلام نیز از این تناقض میزنی نیستند. تناقضات و ناسازگاری مواضعی که در تعالیم پیامبر مشهود است از این امر حکایت می‌کند که تعالیم مزبور در پاسخ مسائل متفاوت، و در اوقات و شرایط متفاوت، بیان شده است، آیات قرآن نیز غالباً آرای متفاوت و گاه حتی آشستی‌ناپذیر بیان می‌کند، چرا که در این مورد نیز

شرایط زمانی و مکانی نزول آن‌ها یکسان نبوده است. مذهب، چنانچه به آن چون یک دسته اصول، تعالیم و راهنمایی‌های مجزا و مجرد نازل شده از جانب خداوند بنگریم، بدرستی قابل درک نخواهد بود. باید تلاش کرد که اصول، تعالیم و هدایت‌های مزبور را که هر یک زمینه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خاص خویش را دارند— در ارتباط متقابل و درونی‌شان با شرایط و موقعیت‌های مشخص مشاهده و درک نمود. در مطالعه قرآن همواره بررسی محیط و زمینه‌ای که خداوند در آن بندگان خود را مخاطب قرار داده و راه درست را به آنان نمایانده، امری ضروری است.

در صدر اسلام، یکی از مهمترین وظایف پیغمبر تأسیس و تحکیم حکومت و امت اسلام بود. به این سبب او مردم را به ازدیاد و تکثیر نسل دعوت کرد، چرا که در آن زمان کثرت نفوس مسلمانان مایه قدرت، و سرچشمه گردآوری سپاهیان انبوه بشمار می‌رفت. در این دوره پیامبر در تعالیم خود مردم را به «ازدواج و ازدیاد نسل» ترغیب می‌کرد تا «در روز قیامت میان سایر امت‌ها به آنان سربلند شود».^۳ او هم‌چنین به مردان نصیحت می‌کرد که «با زنانی که مهربان و بارآورند ازدواج کند».

برخی از فقهای اسلام در مخالفت با کنترل موالید و جلوگیری از بارداری آیاتی از قرآن را به شهادت می‌طلبند. آیاتی چون «بسیاری از جنیندگان هستند که نمی‌تواند روزی خود را پردازند. خدا روزی می‌دهد آن‌ها و شما را».^۴ هم‌چنین «خدا فراخ می‌گرداند وزی را برای هر یک از بندگانش که بخواهد».^۵ همین‌طور «پروردگار تو می‌گشاید و اندازه می‌کند روزی را بر هر که بخواهد. خدا به بندگانش خود آگاه و بینا است».^۶ در تائید این قبیل نظرات هم‌چنین از پیامبر نقل می‌شود که با قطعیت اظهار داشت که در ماه چهارم رشد جنین در رحم مادر، یعنی پس از یکصد و بیست روز، «خداوند فرشته‌ای را گسیل می‌کند که دزباره چهار مسئله اساسی حیات آتی طفل تعیین تکلیف کند: اسباب معیشت، طول عمر، وسعت یا تیره‌بختی او».^۷

اما پیامبر کاملاً بر این واقعیت آگاه بود که کثرت نفوس با صحت و

قدرت نیز باید همراه باشد، نه اینکه صرفاً از نظر کمی افزایش حاصل شود که مایه تفرقه، ستیز و ضعف درونی گردد. این نحو تفکر برای رهبر ملتی که آرزوی کمک به مردم و قویتر ساختن آنان را دارد تا بر موانع و دشمنان غلبه کنند، امری طبیعی است.

در یکی از احادیث معروف پیامبر از او نقل می شود که «بزرگ تر بن مصیبت زیادی اولاد و کمی رزق است.» شورای تنظیم خانواده مصر این عبارت را به عنوان یکی از شعارهای خود دست چپین کرده بود. پیغمبر در مورد دیگری، یک حدیث معروف دیگر نیز از خود بجای گذاشت: «مردمان بسیار بر سر شما نخواهند ریخت آنچنانکه گرسنگان بر سر دیگ می ریزند.» از حاضران یکی پرسید «آیا در چنین روزی ما اینقدر اندک خواهیم بود؟» و پیامبر پاسخ داد «خیر شما بسیار کثیر خواهید بود اما پاره پاره، چون کف بر امواج آب.»^۸ منظور پیامبر از این گفته آن بود که کثرت تعداد مردم به خودی خود چون کف جریان آب، بی فایده و فاقد قدرت است.

در میان مسلمانان زمان پیغمبر روش مرسوم جلوگیری از بارداری عزل یا بیرون کشیدن قبل از انزال بود. در کتاب «الصحيحين» از جابر نقل می شود که «در زمان پیامبر خدا، و هنگامی که قرآن از آسمان بر او نازل می شد، ما به عزل متوسل می شدیم!» در صحیح مسلم می خوانیم «در زمان پیامبر ما عادت به عزل داشتیم، و وقتی که پیامبر بر این امر واقف شد حکم به ترک آن نکرد»^{۱۰}. از امام غزالی نقل می کنند که «برما ایرادی نیست اگر بگوئیم که عزل فعلی است مجاز»^{۱۱}. فقهای مذهب مالکی نیز بر این امر که عزل در جلوگیری از بارداری مجاز است توافق دارند، اما در عین حال تأکید می کنند که صرفنظر از سن زن (صغیر یا بالغ)، رضایت او به این کار ضروری است.^{۱۲} مذهب زیدیه که در یمن رواج دارد نیز عزل را در صورت عدم اعتراض زن مجاز می شناسد. هم چنین امام یحیی بن زید نیز عزلی را که به قصد جلوگیری از حاملگی باشد کاملاً تأیید کرده است.^{۱۳} در کشورهای ایران، عراق، پاکستان، و سوریه رایج ترین مذهب شیعه جعفری است که در فقه آن ها عزلی که بقصد جلوگیری از بارداری صورت پذیرد مجاز است مشروط بر آن که رضایت زن در هنگام ازدواج جلب شده باشد.^{۱۴}

از پیامبر روایت شده است که این روش در مورد یک «زن آزاد»
نباید بدون موافقت او اعمال شود.^{۱۵} پیروان عبدالله بن اباض الحمیمی (مشهور
به اباضیه) که عموماً ساکن عمان از نواحی شرق شبه جزیره عربستان، و
بعضی نواحی شمال آفریقا هستند نیز این عمل را به شرط عدم اعتراض زن
مجاز می‌شمارند. آنان عزل را «برای اجتناب از تولد یک طفل، و بخاطر
پیشگیری از داشتن فرزندان زیاد و زیان رساندن به کودک» مجاز
می‌شمارند.

بعضی از فقهای اسلام استفاده از راه‌های دیگر جلوگیری از بارداری
را نیز مجاز شناخته‌اند. یکی از این راه‌ها بستن دهانه رحم بمنظور جلوگیری از
رسیدن منی بآن است. معروف است که ابن شیوه را ابن عابدین از
صاحب‌البحر یکی از فقهای مذهب حنفی، روایت کرده است. در این روش
نیز جلب موافقت قبلی زن ضروری است.

روایت است که الزرکشی نیز از استفاده از داروی خاصی برای
انداختن چنین سخن گفته است. او می‌گوید: «تمام اینها در مورد استفاده از
دارو بعد از انزال است. اما در مورد استفاده از دارو حین عمل جماع و قبل از
انزال منی، ایرادی بآن وارد نیست.»^{۱۷}

کمیته فتوی در دانشگاه الأزهر چنین نظر داده است:

در طبق نظریات مذهب شافعی، استفاده موقت از داروهای جلوگیری از
بارداری ممنوع نیست. به این لحاظ کمیته فتوا نیز از این رای جانب‌داری
می‌کند، زیرا که این عمل - خصوصاً در شرایطی که احتمال بارداری
متوالی و ضعف ناشی از آن در بین باشد - از مشکلات مردم می‌کاهد و از
هر نوع احساس شرم مانع می‌گردد. خداوند توانا فرموده است: «اگرچه می‌کند
خدا به شما آسانی رکنه آنکه اراده کند زحمت و سختی شما را.»^{۱۸}

در طی قرون وسطی اطبای جهان اسلام توصیه‌های بسیاری در باره
راه‌های جلوگیری از آبستنی از خود بجا گذاشته‌اند. ابو بکر رازی یکی از این
اطبای معروف بود که در اواسط قرن نهم در شهری در نزدیکی تهران دیده به

جهان گشود. او بزرگ‌ترین طبیب تاریخ اسلام و برجسته‌ترین طبیب قرون وسطی شناخته شده است. او در کتاب الحاوی خود راه‌های گوناگون جلوگیری از آبستنی را چنین توصیف کرده است:

جلوگیری از ورود منی به رحم در برخی اوقات، مثلاً موقعی که حاملگی برای زن خطرناک باشد، از اهمیت خاص برخوردار است. روش‌های بتمدیدی برای این کار وجود دارد. نخستین روش متوقف کردن عمل جنسی پیش از انزال است. طریق دوم جلوگیری کامل از انزال است که توسط بعضی مردم عمل می‌شود. راه سوم جای دادن برخی از داروها در دهانه رحم است که پیش از عمل دخول صورت می‌گیرد. این قبیل داروها با بستن دهانه رحم و یا دفع منی از حاملگی جلوگیری می‌کنند. نمونه‌های این داروها قرص‌ها و یا شیاف‌هایی هستند از کلم، حنظل، قاز، زردآب، گاو، ماده مومی ترشح شده از گوش حیوانات، فضله قیل، و آب گچ دار. این داروها را می‌توان جداگانه و یا در ترکیب‌های مختلف استفاده نمود.^{۱۱}

یکی دیگر از اطباء بزرگ دوران خلافت عباسیان در بغداد، علی بن العباس المجوسی بود که در اواسط قرن دهم میلاد در پشیمانیه از کنترل موالید چنین نوشت:

داروهایی برای جلوگیری از حاملگی وجود دارد، که اگر چه برای ممانعت از استفاده زنان بدنام از آنها نامشان را نمی‌باید ذکر کرد، اما برای زنانی که رحمی کوچک دارند و یا به نوعی بیماری که آبستنی را برای آنها تا سرحد مرگ خطرناک می‌کند، مثلاً هستند، چاره‌ای جز استفاده از آنها وجود ندارد.^{۱۲}

علی بن عباس، با وجود دانش عالی طبابت خود، از جامعه، خانواده پدرسالار، و سرنوشت اندوهبار اطفال نامشروع درکنی سطحی داشت. در غیر اینصورت می‌باید درک می‌کرد که «زنان بدنام» بیش از هرکس دیگر به راه‌های جلوگیری از حاملگی نیاز دارند، چرا که با اطلاع از آنها امکان می‌یابند که از پیش کودکانی را از ولگردی، سرافکنگی، و حتی مرگ

معاف کنند. علاوه بر این آن‌ها قادر می‌شوند که سلامت و روحیه خود را نیز از زنج داشتن طفل نامشروع مردی که ساخت غیرانسانی طبقاتی جامعه مبتنی بر خانواده پدسالار، آن‌ها را به همخوابگی با او داده بود، نجات بخشند. یکی دیگر از متفکرین و دانشمندان معروف تاریخ اسلام ابن سینا است که در ۱۳۰۷ میلادی وفات یافت. وی در کتاب قانون خود بیست شیوه متفاوت جلوگیری از بارداری را بنحوی بسیار دقیق و مفصل - البته در مقایسه با سطح ابتدایی پیشرفت آن موقع علم - شرح داده است.^{۲۱} این شیوه‌ها سالیان طولانی در میان مردم مرسوم بود، و اغلب از آنچه که آیندگان او تجویز کردند کامل‌تر نیز بود. با این حال او نیز مانند اکثر اطباء و دانشمندان علم طب، روش‌های مزبور را تنها به دلایل پزشکی تجویز نموده است. او بهیچ وجه نگران دلایل اجتماعی و اقتصادی جلوگیری از حاملگی، حتی در سطح انفرادی و خانوادگی آن نیز نبود.

طب اروپایی بخش بزرگی از دانش و فنون کشف شده و یا به کار گرفته اطباء عرب تاریخ اسلام را به میراث برده است. طب اروپایی هم‌چنین در منابعی چون الارشاد ابن‌جامع، و تذکره داود الانطاکی (تجربیات دیوید آنتیاک)، اسماعیل الجرجانی، و کتاب الملکی به کندوکاو عمیق پرداخت. بسیاری از مردم به دلیل اطلاعات نادرست گمان می‌برند که روش‌ها و ایده‌های جلوگیری از بارداری نیز از ابداعات تفکر و دانش غرب است. مثلاً افراد بسیاری تصور می‌کنند که پوشش لاستیکی مورد استفاده مردان در عمل جنسی (کاپوت) در غرب اختراع شده است، و حال آن‌که امام غزالی قرن‌ها پیش از این در نوشته‌های خود از «قراب الذکر» یا «حجاب الوافی» (کیسه پوستی مورد استفاده مردان) که از روده گوسفند درست شده، سخن گفته است.

موضع کشورهای عربی در برابر مسئله کنترل موالید به اقتضای حجم و نرخ رشد جمعیت هر یک، و رابطه آن با تولید و منافع اقتصادی و مادی آن کشور تفاوت می‌کند. در عربستان سعودی و کویت جلوگیری از بارداری تنها به دلایل پزشکی توصیه می‌شود. اما در کشورهای دیگر چون مصر، تونس،

پاکستان، ایران و ترکیه دولت‌ها خود به انجام برنامه‌های تنظیم خانواده سرگرم هستند. نتیجتاً هسته اصلی مسئله، و دلایل اتخاذ این یا آن موضع را نه در ارتباط با مذهب، که در رابطه با عوامل اقتصادی جستجو باید کرد.

اساساً این دو مسئله یعنی تنظیم خانواده و جلوگیری از بارداری نخستین بار حدود چهل سال پیش (در ۲۹ ژانویه ۱۹۳۷) در مطبوعات مصر مطرح شد. در آن هنگام مفتی کشور مصر در جواب این پرسش که نظر اسلام نسبت به جلوگیری از بارداری و سقط جنین از جنبه‌های طبی و اجتماعی آن چیست، این طور توضیح داد:^{۲۲}

۱- هر یک از زوجین مختارند که برای جلوگیری از بارداری بدلائل پزشکی یا اجتماعی تدابیر فردی اتخاذ کنند. توافق طرفین اجباری نیست.

۲- استفاده از داروها و تدابیر موثر در سقط جنین تا قبل از شانزدهمین هفته شروع بارداری مجاز است مشروط به آن که توصیه‌های ضروری انجام گیرد و جان مادر را به خطر نیندازد.

۳- همه پیشوایان دین براین حکم که بعد از گذشت این مدت، سقط جنین تحت هیچ عنوان نباید صورت پذیرد، اتفاق نظر دارند.

به این ترتیب مشاهده می‌شود که مقامات مذهبی مصر کنترل بارداری و سقط جنین در شانزده هفته اول بارداری را در ۱۹۳۷، یعنی زمانی که اغلب کشورهای اروپایی انجام آن را منع کرده بودند، مجاز اعلام داشته‌اند. در همان سال اتحادیه پزشکی مصر سمیناری تشکیل داد که هدف آن بررسی همین مسائل از جنبه‌های گوناگون آن اعم از طبی، اجتماعی، حقوقی، شرعی و آماری بود.

با وجود این که قوانین مصر استفاده از روش‌های شناخته شده جلوگیری از بارداری را مجاز اعلام کرده، سقط جنین تا به امروز نیز غیرقانونی باقی مانده است. از چند کشور عربی نظیر تونس و سومالی که بگذریم، اکثریت آن‌ها هنوز سقط جنین قانونی را به رسمیت نشناخته‌اند، و این در حالی است که مقامات اسلامی و مذهبی مختلف برخی از کشورها، از جمله مصر، سقط جنین پیش از پایان هفته شانزدهم را به عنوان یک عمل مورد قبول

مذهب، مورد حمایت صریح و علنی خود قرار داده‌اند.

امام غزالی از مذهب شافعی، و ابن قاضی از مذهب مالکی، فقهای برجسته دو فرقه مذهبی هستند که با سقط جنین در هر دوره از حاملگی شدیداً مخالفت ورزیده‌اند. برخی دیگر از فقهای اسلام یا استفاده از روایات کمال بن الحجاج از آثار و نوشته‌های مذهب حنفی اعتقاد دارند که سقط جنین در ۱۲۰ روز نخست شروع حاملگی ممنوع و غیر مجاز نیست.^{۲۳}

آن دسته از فقها که انجام سقط جنین تا پایان ماه چهارم را مجاز می‌دانند، به این اعتقاد که جنین در این دوره هنوز روح انسانی ندارد استناد می‌ورزند، زیرا از پیامبر روایت شده است که روح قبل از روز صد و بیستم در جنین بیدار نمی‌شود.^{۲۴} این وهبان حنفی در تعالیم خود چنین گفته است: «یکی از عذرهای این است که شیر پستان زن پس از حاملگی خشک شود و پدر طفل نیز پول آجاره بزی یا شتر را نداشته باشد، و بیم مرگ طفل پس از تولد برود. در چنین موردی سقط جنین به دلیل عذر، مباح محسوب می‌شود و یا اینکه حداقل گناه قتل نفس را نخواهد داشت»^{۲۵}

اما فقها در محکوم کردن سقط جنین بعد از اتمام چهارماه اولیه حاملگی با یکدیگر متفق القولند، و انجام سقط جنین را در غیر صورتی که برای نجات جان مادر حیاتی بوده باشد، مستوجب دیه می‌شناهند. در صورتی که سقط جنین برای نجات جان مادر ضروری باشد آن را عموماً مجاز می‌دانند، زیرا «مادر را نمی‌توان بخاطر طفلی که هنوز در ابتدای حیاتست قربانی کرد.» این قبیل موارد تحت عنوان «ارتکاب زیان سبک‌تر» که یکی از اصول عمومی فقه و قضای مذهبی است، طبقه‌بندی می‌شود. قانون جزایی مراکش بر این اصل حقوقی اسلام استوار است، چنانکه در ماده ۴۵۳ آن می‌خوانیم: «سقط جنین در صورتی که برای نجات جان مادر از مخاطره ضروری باشد جرم درخور کیفری محسوب نمی‌شود، مشروط بر آنکه پس از اطلاع رسمی مقامات اجرایی، بطرز علنی و توسط یک پزشک یا جراح انجام پذیرد»^{۲۶}

یکی از مشکلات زنان عرب، اعم از شوهردار و مجرد، مسیلاً

ملگی و زایمان است. دختر فقیری که بدون شوهر باردار شود حیات (یا مرگ) واقعاً اسف باری در پی خواهد داشت. چنین دختری ممکن است کودک بی گناه و بیچاره‌ای که قربانی نیرنگ و یا تجاوز مردی از طبقات متمول بالا شده است بیش نباشد. با اینحال چه بسا که تاوان این خطای ناخواسته خود را با جان خویش پرداخت کند. دختر یک خانواده مرفه کمتر دچار چنین سرنوشتی می‌شود، زیرا خانواده او در صورت بروز مسائلی از این قبیل فوراً راه حلی برای آن خواهد یافت. چنین دختری احیاناً به مردی با موقعیت اجتماعی نازلتر که به طمع پول، اما تحت لوای جوانمردی و نجات دخترک بیچاره قدم پیش نهد، شوهر داده خواهد شد. از سوی دیگر اگر مرد مسبب این بارداری از ازدواج با او خودداری کند، و هیچ فرد مناسب دیگری نیز پیدا نشود، پدر و مادر متمول دختر هر وقت که بخواهند می‌توانند او را نزد پزشک ببرند و بهای یک سقط جنین غیرقانونی را بپردازند.

بارداری و سقط جنین سرچشمه‌های پایان‌ناپذیر بحران و اضطراب در زندگی هر زن کارگر تهیدست است که در صورت ازدواج قانونی او نیز متوقف نخواهد شد. کوفته و خسته از فشار وظایف گوناگونش در خانه، چنین زنی باید تمام سعی خود را نیز بکار گیرد که از بارداری‌های متناوب و مکرر پیشگیری کند. چه بسا که دولت نیز استفاده از وسایل جلوگیری حاملگی و شیوه‌های تنظیم خانواده را تبلیغ و تشویق کند، اما برای او که با موانع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و مذهبی پیرامون خود دست بگریبانست استفاده از چنین شیوه‌هایی آسان نخواهد بود. نتیجه این است که اغلب زنان متاهل ممالک عربی تحت فشار دائمی نوعی دلهره و نگرانی بسر می‌برند. وحشت یک حاملگی تازه، و مشقت مراقبت از یک نوزاد تازه، هیچگاه آنان را تنها نمی‌گذارد.

از این‌ها گذشته، تمام سنگینی وظیفه دشوار جلوگیری از بارداری در جوامع عرب نیز - چنانکه می‌توان حدس زد - بردوش زنان نهاده شده است. از زن انتظار می‌رود که مسائلی چون تهیه و مصرف قرص، و تحمل عوارض احتمالی آن را به ابتکار خود حل کند. با اینکه به پزشک مراجعه کند و از این

بخواهد که یکی از انواع آلات جلوگیری از بارداری (آی یودی) را در رحم او کار بگذارد و سپس در صورت دزد و خونریزی شدید آن را مجدداً خارج کند. و سرانجام اگر هیچیک از این تدابیر موثر واقع نشوند و بارداری ناخواسته‌ای عارض شود تنها راه نجات او جستجو برای انجام یک سقط جنین غیرقانونی خواهد بود. سقط جنین اگر در شرایط نامناسب و بدویر از مراقبت پزشکی لازم انجام گیرد خطرات زیادی را متوجه او خواهد کرد، و در صورتی هم که به یک پزشک خوب مراجعه کند ناگزیر از پرداخت دستمزد گزافی خواهد شد چه هر عمل غیرقانونی منبعی است برای درآمد بیشتر.

جراحی سقط جنین هنوز در اکثر ممالک عربی غیرقانونی است و باین لحاظ اطلاعات زیادی راجع به آن در دست نیست. آماری از تعداد این جراحی‌ها در دست نیست، و تنها برآوردهای غیردقیقی که بعضی بیمارستان‌ها بر مبنای موارد ثبت شده محاسبه کرده‌اند موجود است. آمار ثبت شده شامل سقط‌هایی هستند که به توسط خود زن و یا کسان دیگر انجام گرفته، اما با مشکل برخورد نموده‌اند.

مشاهدات در این زمینه حاکی از این است که سهم سقط جنین‌هایی که بدلائل بیماری‌های سخت و مزمن انجام می‌شود به سرعت رو به کاهش گذاشته است. از سوی دیگر سهم مواردی که برای حفظ سلامت جسمی و روحی مادر صورت می‌پذیرد، روندی صعودی نشان می‌دهد. روشن است که این آمار کوشش برای حصول شرایط قانونی سقط جنین - حداقل به صورت ظاهری آن - را منعکس می‌کند. دلایل روحی یا روانی سقط جنین معمولاً ینحوی مستقیم با محیط اجتماعی و اقتصادی بیمار ارتباط پیدا می‌کند، اما قانون چنین عواملی را دلیل معتبر حقوقی برای انجام عمل سقط جنین نمی‌شناسد، و نتیجتاً هرچا که پول کافی موجود باشد مردم و حرفه پزشکی قانون را با نوعی کلاه شرعی زیر پا می‌گذارند. این واقعیت سبب شده است که رقم مطلق سقط جنین زنان در خانه‌های مرفه، سه برابر بیشتر از رقم سقط جنین زنان بخش‌های فقیرتر جامعه باشد. بی‌تردید حرفه پزشکی مسبب اصلی این شکل خاص آمار است، زیرا پول عمده‌ترین وسیله‌ای است که

انجام عمل سقط جنین را برای یک زن میسر می سازد.

پروفسور اسماعیل رجب از دانشگاه عین الشمس، جامعه پزشکان را در رابطه با عمل سقط جنین به دو گروه عمده تقسیم کرده است: ۲۷ اقلیت کوچکی که به قصد کسب درآمد هرچه بیشتر با انجام عمل مزبور موافقت می کنند و به شیوه های مختلف از موانع قانونی آن می گریزند؛ و اکثریتی که خود از انجام آن اجتناب می ورزند اما با طیب خاطر و علیرغم غیرقانونی بودن راهنمایی بیمار در این زمینه، او را به آطبایی که حاضر به انجام این عمل هستند معرفی می کنند.

سقط جنین نیز چون اکثر مسائل دیگر مربوط به جنسیت و زنان در جامعه عرب، هنوز آکنده از تضادهایی است که معیارهای اخلاقی دوگانه و ذاتی جامعه طبقاتی و پدرسالار را منعکس می کند در مصر، برآوردها حاکی از آن است که از هر چهار مورد بارداری، یک مورد به سقط جنین غیرقانونی منتهی می شود. نتیجه، انبوه ناراحتی های خطرناکی است که متوجه زنان، و به ویژه زنان طبقات تهیدست می گردد. امروزه در مصر، سقط جنین در صدر عوامل مرگ و میر مادران باردار قرار دارد، و عمده ترین آن ها بشمار می رود.

در این زمینه شک نیست که وضع مادران مجرد، چه از نظر طبی، و یا از جنبه های اخلاقی و اجتماعی، دوچندان نومید کننده تر است، بیشترین نمونه این گونه مادران را در میان دختران فقیر خدمتکار می توان یافت که قربانی تجاوزات و یا حملات پسر یا شوهر یک خانواده مرفه یا ثروتمند شده اند. اقلیت باقیمانده، دختران جوانی هستند که فریب وعده ازدواج هایی را خورده اند که هرگز جامه تحقق به خود نپوشید.

در مصر این نیک واقعیت است که اکثر موارد سقط جنین نه در میان زنان مجرد، که در میان زنان متأهل، و آن هم بین سنین ۲۵ و ۳۵ سال رخ می دهد. این گروه ۹۰ درصد موارد سقط جنین را به خود اختصاص داده است. ۸۰ درصد مجموع نیز به مادرانی اختصاص دارد که قبلاً دو فرزند یا بیشتر داشته اند و خانواده خود را قادر به تحمل عواقب اقتصادی و اجتماعی یک فرزند جدید نمی یابند.

۱۰- برداشت‌های نادرست از

مفاهیم زنانگی، زیبایی و عشق

یکی از مهم‌ترین نارسائی‌های جوامع عرب در این است که افراد آن به بررسی نقادانه ارزش‌های موروثی نسل‌های پیشین - خصوصاً ارزش‌های مربوط به زنان، جنسیت و عشق - و بازاندیشی درباره آن‌ها خونکرده‌اند. بسیاری از مردم گمان می‌برند که این ارزش‌ها از آسمان‌ها بر ما نازل شده‌اند، و حال آن‌که ارزش‌های مزبور در واقعیت چیزی جز بازتاب‌های جامعه طبقاتی پدرسالار، که در آن طبقه‌ای بر طبقه دیگر، و مرد بر زن، حکم می‌راند، نیست.

از اصول اولیه عشق و شرف یکی این است که هیچکس نمی‌باید دیگری را به اسارت خود درآورد. ستم یک ثروتمند به مستمند قرابتی با شرافت ندارد، و جوهر رابطه یک زن با مردی که او را چون مایملک خود در تملک گرفته است، هرگز نمی‌تواند شرافتمندانه توصیف گردد. شرف، عدالت و برابری در حقوق انسان‌ها است، و عشق شرافتمندانه عشقی است که بر مبنای چنین عدالت و برابری استوار باشد.

یکی از شرایط عشق حقیقی مبادله است، که شرط لازم مبادله نیز توازن یا برابری میان طرفین است. میان ارباب و برده، و یا میان مهتر و کهتر مبادله صورت نمی‌تواند پذیرد، درست به همان ترتیب که آب بخودی خود هیچ فرازی را طی نمی‌تواند کند. عشق واقعی نمی‌تواند بر رابطه‌ای که به کوچکترین شائبه استعمار آلوده است، بنیاد گردد، و از این رو گزاره نخواهد بود اگر بگوئیم که روابط میان زنان و مردان عموماً بر عشق واقعی استوار

نیست. عشق تراونده از ترانه‌های سرشار از اشک و آه مصری عشق واقعی نیست. راز و نیازهای مرد و زن در ادبیات عرب، افسانه‌های هجران در عشق، عشق کوره، عشق آتشین و سوزان، و یا عشق رمانتیک نیز هیچیک بیانگر احساسات یک عشق اصیل و واقعی نیستند.

عشق اصیل والاترین تجربه‌ای است که یک انسان به آن دست می‌تواند یافت، و تنها چنین عشقی است که شکوفایی نهایی استعدادهای جسمی، روحی و عاطفی مرد و زن، و غور آن‌ها به اعماق ضمیر و یا هستی را میسر می‌سازد.

عمل یک عنصر اساسی عشق است. عشق رمانتیک یا حب عذری، به دلیل دارا نبودن کیفیت عمل، احساسی از اساس بیمار است؛ عشقی است که ریشه در محرومیت می‌دواند، و نه بر عمل، که بر واکنش‌های عاطفه می‌روید.

زن عرب که به تحمل فشارهای روحی، جنسی و روانی محکوم است چاره‌ای جز فدا کردن عمل سراغ ندارد. ابتکار آغاز عمل از حقوق مرد است و نقش زن صبر است و بانتظار آن ابتکار نشستن. بنابراین حالت انفعالی مشهود در زنان عرب خصلتی باطنی و یا مادرزادی نیست، بلکه عارضه‌ای است که جامعه بر آنان تحمیل کرده است. تهی کردن یک زن از غرائز مثبت و طبیعی‌اش، با تهی کردن او از مسئولیت‌های انسانی‌اش تفاوت ندارد، و بلکه با محروم کردن او از هسته اصلی شخصیت انسانی، و جوهر متمایز کننده آن از خصلت‌های حیوانی، برابر است. و طبیعتاً زنی که اینگونه آزمایه و محتوی درونی خود تهی شود، چیزی جز پوست و پوشش بیرونی بر او باقی نخواهد ماند. او از هر آنچه که ارزشمند است تهی شده و با قواره جسمی بیرونی‌اش تنها مانده است. در نتیجه او چاره‌ای جز پرداختن به این پوشش بیرونی نخواهد داشت— چاره‌ای جز سایش و نرم نگاهداشتنش برای خریدار خواهان لمس، و یا زدودن موهایش که گاه دوباره می‌رویند، و یا نمایش و اختفای عریانیهایش در اینجا و آنجا به تناسب آنکه قاصد مدّ چه از توبره بیرون کشد یا چگونه از پسند مشتریان خبر دهد.

جامعه تمام تلاش خود را بکار می بندد تا به زن بقبولاند که او چیزی جز یک پیکر، یا یک پوسته صرفاً جسمانی که می باید از همه نظر تحت مراقبت های دقیق قرار گیرد نیست. روزنامه ها، مجلات، و آگهی های تبلیغاتی با زن چون اندامی نیازمند ماساژ دائمی با کرم های گوناگون، و یا چون لبی محتاج رنگ آمیزی با ماتیک های خوشترنگ، برخورد می کنند.

اما حتی همین پوسته خارجی، و این چهره جسمانی بیرونی زن عرب نیز به او تعلق ندارد که به میل خویش به آن پردازد. تصمیم اینکه زن چگونه باید بنماید نیز با دیگران است - با صاحبان صنایع کالاهای مصرفی زنان در پایتخت های بزرگ غرب. یک زن متجدد در بغداد، قاهره و یا تونس لباس هائی را که خود بپسندد نمی پوشد، بلکه لباس هائی را که یکی از سلاطین سرمایه دارمُد در پاریس و یا نیویورک مناسب او ببیند بتن می کنند. تولید سرمایه داری انگیزه ای جز تأمین سود برای صاحبان سرمایه و اربابان تجارت ندارد. نیازهای حیاتی اکثریت مردم امری است فرعی که تأمین آن ها تنها تا آن مرحله ای صورت خواهد پذیرفت که استمرار چرخش ماشین سودساز را به دور از تأثیر انزجار و تنفر عموم در کارکرد خویش تضمین کند. در نتیجه اغلب کالاهائی که خاص زنان تولید می شوند از نوع تجملی هستند که بهیچوجه از ضروریات توده های معمولی ممالک عربی بشمار نمی روند. به عنوان مثال آیا می توان پذیرفت که میلیون ها زنی که در مزارع و کارخانجات ممالک عربی کار می کنند و بوی عرق در هیچ ساعت شب و روز آنان را رها نمی کنند، برای خوشتر شدن نیاز به اسپری های ضد عرق (دئودورانت) داشته باشند؟

در اینجا است که ضرورت پیدایش آگهی های تبلیغاتی جنون آمیز و بیشمار را جستجو باید کرد. هر نقطه شهر که دیدرس خوبی داشته باشد پوشیده از پوسترهائی تبلیغاتی است که با رنگ های خیره کننده و عباراتی تحریک آمیز تضاد ویر زنان عربیان و نیمه عربیان را به نمایش گذارده است - زنانی بحالت نشسته، خوابیده، ایستاده، هم آغوش با یک مرد و در حال بوسیدن او و یا نگرستن به چشمانش. در شمالکی که میلیون ها نفر از

جمعیت آن‌ها هنوز از حداقل ضروریات زندگی چون غذا، پوشاک و مسکن بی‌بهره‌اند، انبوهی از سکس ارزان به قصد فروش کالاهای لوکس، برای تبلیغ و جلب توجه اقشار مرفهی که استطاعت خرید آن کالاها را دارند بکار گرفته می‌شود. مزون‌های عظیم مُد در جهان غرب، طبعاً نیازهای جنسی و روانی مردم جوامع عرب را شناسایی می‌کنند و مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند. مردم جوامعی که ارزش‌های اخلاقی حاکم بر آن‌ها رضای جسمی و عاطفی میان زن و مرد را با کفر و گناه برابر قرار داده و از این طریق محرومیت جنسی را بر آنان تحمیل کرده است. اینجاست که مسئولیت بزرگ سرمایه‌داران را در چیره ساختن معیارهای دوگانه اخلاقی بر حیات این جوامع می‌توان دریافت. آنان از یکسو با صرف هزینه‌های گزاف می‌کوشند تا خرافات و واپس‌گرایی مذهبی را احیا کنند و مردم جوامع عرب را به ضرورت پاسداری از ارزش‌های مذهبی و اخلاق تزویج شده توسط روحانیون متقاعد سازند؛ و از سوی دیگر زنان و جنسیت را به عنوان عناصر اصلی فعالیت فروش تولیدات خود در فیلم‌ها، تلویزیون، مجلات، کتب و آنگهی‌های تبلیغاتی مورد استفاده قرار می‌دهند، و ارزش‌ها و اخلاقی را که کوشش در تزیین آن‌ها داشتند بکلی فراموش می‌کنند. اماخرپس این تضاد ظاهری، منطق بسیار محکمی را جستجو باید کرد. واپس‌گرایی مذهبی گرایشی است که بر محرومیت جنسی می‌افزاید و از این راه اذهان مردم را بیش از پیش به مسائل مرتبط با سکس مشغول می‌کند. انرژی جنسی ذخیره شده سپس به کانال مصرف کالاها، که خصلت جنسی آن، اینگونه گویا، و دقیق در پوسته‌های تبلیغاتی ترسیم شده است، هدایت می‌گردد. بعلاوه پدیده‌های جنسی و روانی نوع دیگری نیز برای افزایش فروش محصولات صمیمی، و تضمین استمرار و افزایش حداکثر سود بکار گرفته می‌شوند. این دسته از پدیده‌ها را در خشونت، تجاوز، اعتیاد به الکل و مواد مخدره، انحرافات جنسی و همه عوارض دیگر جامعه طبقاتی و مردسالاری مشاهده می‌توان نمود.

نکته قابل توجه در زمینه مُد، طبیعت متغیر آنست. در جوامع شرقی مردان معمولاً به ساق پا، ران‌ها و حتی باسن زنان توجه می‌کنند؛ حال آنکه

در اروپای نیمه اول قرن بیستم سینه‌های زنان مهمترین قسمت بدن زن در تحریک مرد، تصور می‌شد. در جهان فیلم شانس ترقی هنرپیشه‌ای که پستان‌های بزرگه و تحریک کننده داشت بیش از دیگران بود و او آسانتر می‌توانست به معروفیت دست یابد. در نیمه دوم قرن بیستم سبک و چهره مُد تغییر یافت زیرا مردم دیگر از نگاه‌های دزدانه به ران‌ها و پستان‌های فربه زنان خسته شده بودند. بازار مُد با لباسهای بلندی که عموماً قسمت وسیعی از گردن، سینه و شانه‌ها را نمایان می‌کرد، گشوده شد. بدنیاال آن پستان‌ها نیز باید کوچک می‌شد زیرا عریان شدن پستان‌های بزرگ چندان زیبا نمی‌نمود. و سرانجام مُد جدیدی که ظاهراً بعد از این بازار را فرا خواهد گرفت، عریان کردن کمر و شکم بتقلید شرق و ممالکی چون هند و اندونزی خواهد بود.

با این همه سوداگران سرمایه‌دار جهان و کارپردازانشان هرگز از تغییر دادن مُد خسته نخواهند شد. مسابقه سود بناچار باید ادامه یابد، و نتیجتاً بخش‌های مختلف بدن زن می‌باید ابتدا عریان و سپس پوشیده شوند تا سرانجام در فرصت دیگر مجدداً عریان گردند. بازار همیشه مملو از کالاهایی است که باید بفروشن روند و خوشبختانه بدن زن زوایای بسیاری دارد که ذوق «سکس‌شناسان» جدید را در این راه برمی‌انگیزد. زنان بومی حسرت زده‌ای که به جستجوی آخرین مدها مشتاقانه از این سو به آن سو می‌روند و جدیدترین مُدهای لباس و آرایش را بدنیاال می‌کنند، یا خیر نیستند که چگونه از جوهر انسانی تهی شده و خود را به اشیا و یا حتی اجزائی از اشیا، بدل کرده‌اند. آنان دیگر انسان‌های کاملی نیستند، بلکه در زیر فشار بی‌وقفه جامعه سرمایه‌داری و فرودسالاری به کالاهای صرف بدل شده‌اند. به شلوان دستکش و گردنبند؛ به پستان و ران، و بنا حدها کثیر ازفاق به فرج و زهدان.

تمامی این تحولات در جامعه‌ای که زنان آن مضمون اصلی شخصیت خود را از دست داده و از خصائل انسانی خود تهی شده باشند، و یا در جامعه‌ای که زنان آن به یک شی، به عضوی از بدن، و به یک وسیله صرف تقلیل یافته باشند امری غیرطبیعی و خارج‌العاده نیست. آنان نگاه وسیله

تبلیغ‌اند در خدمت فرهنگ خرید و مصرف؛ گاه ابزار لذت، هوسرانی و
ارضای جنسی، گاه صرفاً مأمنی برای جای دادن جنین؛ و گاه اجناسی شایان
خرید و فروش در بازار عقد و ازدواج.

نتیجتاً هر خصیصه‌ای که در مورد اشیاء، ابزار و کالاها بتوان برشمرد،
در مورد زنان نیز سراغ می‌توان گرفت. اوبه ایام جوانی و تراوت خود، یا آنگاه
که باکره‌ای است که برای نخستین بار از او بهره می‌جویند، بیشترین ارزش
را دارد. ارزش او سپس به تناسب دفعات ازدواج، معاشقه، و یا استفاده قبلی
کاهش می‌پذیرد، چه او دیگر یک زن دست دوم به حساب می‌آید. در واقع
در چنین برداشت منحرف و بیمارگونه‌ای از زنان است که ویژگی‌های اصلی
ضوابط اخلاقی موجود و مفهوم رایج پاکدامنی را جستجو باید کرد. تجربه یک
زن در زندگی و در رابطه با مردنه تنها باعث کاستن ارزش او در مقایسه با یک
دختر ساده و بی تجربه می‌شود، بلکه چون یک داغ ننگ مانع پذیرش و قبول
او نیز می‌گردد.

مردان عرب - و در این مورد خاص تقریباً اکثریت مردان - تاب
تحمل یک زن آنگاه و با تجربه را ندارند. تو گویی که مرد از چنین زنی
بدلیل توانایی او در درک وی، و مشاهده بموقع ضعف‌ها و ناتوانی‌های وی،
واهمه دارد. چنین زنی بسیار خوب می‌داند که مردانگی وی واقعیت ندارد و
از هیچ حقیقت ازلی برخوردار نیست. وی می‌داند که مردانگی او پیرایه‌ای
است که جوامع مبتنی بر تبعیض طبقاتی و جنسی، خلق، و بر زنان تحمیل
کرده‌اند. تجربه و آگاهی زنان تهدیدی است برای جامعه طبقاتی و
پدرسالار، و هم چنین تهدیدی برای موقعیت شاهانه یا خداگونه دروغین مرد در
برابر زن. آری دلیل واقعی هراس، و حتی نفرت اکثریت مردان از ازدواج با
زنان آنگاه و با تجربه را در اینجا جستجو باید کرد. چنین زنانی قادرند که
استثمار پنهان شکل کنونی ازدواج را از پرده بیرون اندازند، و به همین دلیل
مردان عرب غالباً خجولانه از ازدواج با آنان طفره می‌روند.

اگر بنا باشد که سنت ازدواج به شکل کنونی آن بر ایشمار زنان،
تبعیض بر علیه آنان، و بیگانگی زنان و شوهران از یکدیگر استوار بماند،

طبعاً از پرورش زنان نادان و ساده لوح، و ازدواج با آن‌ها نیز گریزی نخواهد بود. مردان عرب تقریباً بی هیچ استثنا دختران جوان، باکره، بی تجربه، و ساده اندیش را برای ازدواج ترجیح می دهند. به عبارت دیگر آنان یک «گره به ملوس» کور را که فاقد هرگونه درک از حقوق و امیال جنسی خود، و یا نیازها و خواسته های ذهنی خویش باشد، بهتر شایسته ازدواج می بینند.

مرد از آن جا که با عقد یک زن او را برای خدمتگزاری خود و اعضای خانواده خود، و هم چنین به عنوان وسیله تأمین لذت و تولید فرزند خریداری می کند، طبعاً دختری سال‌ها جوانتر از خود را برمی گزیند که تا سنین پیری او قدرت انجام وظایف محوله را حفظ کند، و تا سال‌ها نیز تراوت بدن خود را از دست ندهد. یک مرد چهل ساله در ازدواج با یک دختر بیست و یا حتی پانزده ساله کوچک ترین تردیدی بخود راه نمی دهد، و در واقع اگر قواعد خرید و فروش را در مورد ازدواج نیز بکار گیریم، این پدیده را امری کاملاً طبیعی خواهیم یافت. کسی که برای خرید یک برده و یا یافتن یک خدمتگزار به بازار می رود، طبعاً فردی جوان، قادر به کار شاق و دائم، خستگی ناپذیر، کودن، مطیع، کم توقع، و کم خوراک را دست چپ می کند. با این ملاحظات، ارباب اطمینان خواهد یافت که برده او فردی است با حداقل مصرف و حداکثر تولید—بعبارت دیگر فردی که بهره او از این معامله را حداکثر می کند.

با این مقدمه، توضیح اینکه چرا مردان عرب به زنان خود چون بدنهایی که همیشه باید جوان بمانند می نگرند، دشوار نیست. ارزش زن با افزایش سن او کاهش می یابد. برخورد نسبت به سن زنان، جوانی و زیباییشان نیز در واقع در همین زمینه قابل درک است. جوانی یک زن عبارت از سال‌هایی است که او بتواند به شوهرش لذت جنسی دهد، فرزند بدنیا آورد، و خانواده شوهرش را از عهده خدمت‌گزاری برآید. این ایام معمولاً از آغاز بلوغ یا از نخستین قاعدگی، تا زمان پائسگی ادامه پیدا می کند، و به عبارت دیگر تمامی سنین باردهی او از حدود پانزده تا چهل و پنج سالگی را فرا می گیرد. به این ترتیب سن یک زن از سن یک انسان طبیعی کمتر است و تنها حدود سی سال دوام

دارد. با اتمام دوره‌های ماهانه یک زن، زندگی او پایان یافته تلقی می‌گردد، و در این حال اصطلاحاً گفته می‌شود که او به سن یائسگی (سن الیاس یا سن پایان هر نوع امید) قدم گذارده است.

در بسیاری از تحقیقات جدید این نکته باثبات رسیده است که ساختمان زیستی و روانی زن، طول عمر بیشتری را در مقایسه با مرد برای او امکان‌پذیر می‌سازد، اما جامعه علیرغم این واقعیت، عمر موثر زن را نیم عمر موثر مرد مقرر کرده است. در مورد یک مرد بلوغ مطلوب جسمی و روانی او، چیزی در حد سنین چهل تا چهل و پنج سال تلقی می‌شود، حال آن که در مورد یک زن دقیقاً همین سن بعنوان فصل پایانی حیات فعال او، یا فصل «پایان هر نوع امید» انتخاب گردیده است. به عبارت دیگر جامعه دقیقاً زمانی را که زن به اوج بلوغ و فعالیت فکری، جسمی و عاطفی خود می‌رسد به عنوان زمان افول او معین می‌کند. از نظر جامعه وظایف زن در زندگی در چنین سنی که او تحت فشارهای اجتماعی و خانوادگی پیرو سترون شده است پایان می‌یابد، و او از آن پس آماده است تا به دست جامعه زنده بگردد.

معیارهای زیبایی نیز بر بنیادی از همین برداشت تنگ‌نظرانه نسبت به زنان، استوار گردیده است. یک زن زیبا دختر جوانیست با بدنی سیمگون، و چه باک اگر ذهن او از محتوی تهی باشد. زیبایی او را شکل بینی و عطف لب‌هایش معین می‌کنند. اگر اندازه بینی او یک میلی‌متر کمتر از میزان مطلوب، و برآمدگی باسنش اندکی کمتر از حد تناسب باشد، آنگاه جز شرم و خجلت هیچ چیز نصیب او نمی‌شود. اما در مورد مرد، هیچ چیز جز پول جیب او اهمیت و ارزش ندارد.

هنر و ادبیات غرب در تحکیم اینگونه مفاهیم و برداشت‌ها از زیبایی زن، نقشی حیاتی ایفا کرده است و هم‌اینک نیز می‌کند. دختری که موهای موج، مژگان بلند، و لب‌ها و پستان‌های جذاب و درشت داشته باشد، همه جا در ترانه‌ها، اشعار و داستان‌ها موضوع تحسین و ستایش قرار می‌گیرد. زیبایی که اینسان یک جانبه و قلب شده فهم شد، مفاهیم زنانگی و

پاکدامنی نیز جز به همان منطق قربانی نخواهند شد. زنانگی یا زن بودن با ضعف، سادگی، انفعال و تسلیم طلبی برابر قرار داده می شود. این ها همه صفاتی هستند که با نقش خدمت‌گزاری شهمن و فرزندان، یا نقشی که جامعه بر زنان تحمیل کرده است بخوبی وقف می دهند. برای زن بودن به این مفهوم، باید چون یک خدمتکار مطیع و پرکار به خفت و کهنتری خود تسلیم شد و به آن تن در داد. از سوی دیگر مردانگی و مرد بودن با صفاتی چون اقتدار، اراده، ابتکار و جسارت شخصی که مختص اربابان است، از صفات منسوب به زنان متمایز می گردد.

شرف و بکارت یک دختر را به چوب کبریت تشبیه می کنند که تنها یک بار آتش می گیرد و سپس خاکستر می شود. آن لحظه که دختری بکارت خود را از دست داد، در واقع شرف خود را بنحو جبران ناپذیری از دست داده است و هرگز آن را دوباره باز نخواهد یافت. اما شرف یک مرد ربطی به بکارت او ندارد. بکارت مرد صدها و بلکه هزارها بار می تواند سوزانده شود بی آنکه خدشه‌ای به آبرو و شرف او وارد آورد.

جنش‌های رهایی زنان که در سال‌های اخیر از لحاظ گستردگی، نیرو و بلوغ به ابعاد تازه‌ای دست یافته‌اند، اینک وظیفه غرورآفرین تبیین ارزش‌های منگی به علم جدید زن را نیز عهده دار شده‌اند. علم مزبور می کوشد تا با نفوذ به عمق خصوصیات واقعی جسمی، زیستی، روانی و روحی زن، پرده از علل واقعی تحریفی که تمام جوانب طبیعت و حیات او را فرا گرفته است بردارد. این تلاش ضرورتاً به دانش جدید مرد و طبیعت او نیز به عنوان وجه دوم وجوه دیالکتیکی حیات انسانی (یعنی زن و مرد) رهنمون شده است. تلاش مزبور به علاوه نظریات چیلندی را نیز پیرامون تعلیم و تربیت کودکان، که پیش از این بر سرکوب و تبعیض میان دو جنس استوار بود و جامعه طبقاتی پدرسالار را با مردان و زنان متناسب با ضرورت‌های ادامه حیات آن تجهیز می نمود، مطرح کرده است.

رشد نهضت آزادیبخش زنان در سراسر جهان بی تردید مدیون عواملی چون اندیشه‌های مارکسیستی و نوشته‌ها و مبارزات زنان و مردان سوسیالیست

راستین، و همچنین مبارزات زنان بر علیه تبعیضی است که نظام‌های اجتماعی گوناگون بر آنان روا داشته‌اند - تبعیضی که نخستین بار با تحمیل سیطره و استبداد مرد بر زن در داخل و خارج خانه آغاز گردید و طی هزاران سال تاریخ بشری ادامه یافت. حرکت آزادیبخش حیاتی امروز زنان ثمره سال‌های طولانی مبارزه‌ای است که طی آن میلیون‌ها زن سرکوب شدند، به قتل رسیدند، و یا زنده در آتش سوختند. در طی این سال‌ها چه بسیار زنان که باتهام واهی ساحرگی و یا ارتباط با شیطان، قربانی تفتیش عقاید اروپای قرون وسطی شدند؛ و چه بسیار دیگر که قربانی جوامع برده‌دار و یا فئودال ممالک مشرق زمین گردیدند. حرکت مزبور ثمره تحقیر و سرکوبی است که زنان عرب، و زنان گذشته و امروز جهان در طی قرون متحمل شدند؛ و به علاوه بیانگر قدرت و حیات تازه‌ای است که نهضت سیاسی و اجتماعی نوین زنان برای دمیدن در مبارزه تمامی بشریت بر علیه استثمار به همراه دارد.

شعب و مرزهای جدید علم، هر روزه گوشه تازه‌ای از طبیعت ناشناخته زیستی و روانی زن را به تصرف خود درمی‌آورند و بر آن نور معرفت می‌تابند. افکار و اندیشه‌های نو تدریجاً قدرت، روشنی، و استعداد مقابله موثر خود با مفاهیم و نظریات کهنه را آشکار می‌کنند. نظریات کهنه‌ای که خانه‌داری و زایش و پرورش اطفال را وظایفی ناشی از طبیعت تغییرناپذیر و بنیادین زن می‌دانند و می‌پندارد که زنان به اقتضای طبیعت مزبور رضای خود را در مادر بودن و همسر بودن، و سعادت خود را در بدنیا آوردن طفل جستجو و کسب می‌کنند.

امروزه در سایه نظریات علمی ناظر بر ساختار اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی جامعه، و رابطه آن با طبیعت انسان، دیگر وجود چنین طبیعت ذاتی ثابت و تغییرناپذیری را نمی‌توان پذیرفت. خصائص انسانی کیفیاتی است که نسبت به محیط و شرایط تولد و زیست افراد تغییر می‌کند و رنگ می‌پذیرد. به عبارت دیگر آنچه که زمانی طبیعت و فطرت اساسی و ابدی انسان تلقی می‌شد تاثیر پذیری حیرت‌انگیزی در برابر شرایط محیطی از خود بروز

داده است. امروزه بسیاری از دانشمندان از ذکر واژه «غرایز انسانی» خودداری می‌کنند و ترجیح می‌دهند که واژه «محرک‌های انسانی» را، که به گمان آن‌ها عمدتاً مولود تجارب سال‌های کودکی و نوجوانی است، به جای آن بکار برند.

بنابراین خصلت انفعالی زنان، و گرایش تهاجمی مردان، عناصر غریزی طبیعت آن‌ها نیست، بلکه پدیده‌های ریشه‌داری از تاریخ و تمدن است که محیط و حیات اجتماعی انسان‌ها نقش عمده را در تکوین آن‌ها ایفا کرده است. به علاوه برخی از دانشمندان براین نیز اصرار می‌کنند که حتی در حیوانات هم چیزی به نام طبیعت ذاتی وجود ندارد، و آنچه که وجود دارد مجموعه‌ای از خصوصیات است که در طول دوره زمانی معین به اقتضای شرایط محیطی تغییر می‌پذیرد.

امروزه شواهد بسیاری در تأیید این واقعیت در دست است که خصائلی که پیشتر غریزی مرد و زن تلقی می‌شد در واقع مولود جامعه، محیط، آموزش، و پروسه‌های گوناگون اجتماعی شدن حیات است، و به علاوه روابط میان زن و مرد نیز از هیچ سرمشق ثابت و ابدی تبعیت نمی‌کند. نتیجه این دریافت آن است که اخلاق و ارزش‌های جنسی به تناسب ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی جامعه تغییر می‌پذیرند. مطالعه‌ای که اخیراً درباره «بادیه‌نشینان» صحرای کلحریه انجام گرفته است رابطه میان رفتار جنسی و نیازهای اقتصادی را به روشنی نشان می‌دهد. آنان در گروه‌های کوچک خانوادگی در اطراف چاه‌های معدودی که به سختی کفاف نیازهایشان را می‌دهد، روزگار می‌گذرانند. به تبع این وضع، قوانین حاکم بر رفتار جنسی آن‌ها چهره‌ای بسیار سخت به خود گرفته، و روابط جنسی بیرون از دایره ازدواج در میانشان به کلی ممنوع گردیده است. دلیل این امر عدم تمایل آن‌ها به داشتن فرزندان زیاد است. موارد بسیاری از کشتن فرزندان دوم نیز در میان این قوم به چشم خورد است.

خصوصیات جنسی انسان نیز چون خصوصیات دیگرش تابعی است از جامعه، شرایط محیط، و آموزش. دانشمندان خصوصیات طبیعی را رایج‌ترین خصوصیات اکثریت مردم و مسلط‌ترین آن‌ها در جامعه، قرض و تعریف کرده‌اند؛ اما این فرض نادرست است. به عنوان مثال، جوامعی چون مصر و سودان با ختنه زنان و دختران، آنان را به سردمزاجی جنسی مبتلا کرده‌اند. حال آیا تنها به این دلیل که اکثریت زنان این دو کشور در اثر عمل مزبور به درجات گوناگونی از سرد مزاجی مبتلا گشته‌اند، می‌توان اظهار داشت که آنان از آغاز طبیعتی سرد مزاج داشته‌اند؟ از سوی دیگر اکثریت زنان شرق و غرب جهان، تحت تاثیر سرکوب و فضای اخلاقی حاکم بر آن‌ها از اوان طفولیت، برداشت مثبتی نسبت به روابط جنسی ندارند و از گرمی و حرارت جنسی برخوردار نیستند. آیا به صرف مشاهده این پدیده می‌توان پذیرفت که سردمزاجی جنسی مشخصه اصلی طبیعت ذاتی زنان است؟

آیا فطری تلقی کردن خصوصیات سادیستی (دیگر آزاری) مردان و مازوخیستی (خودآزاری) زنان، در زمانی که ما ریشه آن خصوصیات را در نظام خانواده پدسالار، و در نحوه تربیت کودکان و نوجوانان مشاهده کرده‌ایم، امری پذیرفتنی است؟ تمدن مردسالار میان اطفال دختر و پسر فرق قایل می‌شود. به فرزند پسر از ابتدا آموخته می‌شود که چگونه شخصیت خود را پرورد، و چگونه خود را برای زندگی توأم با قدرت، مسئولیت، اقتدار، ایستادگی در برابر مشکلات، که ویژه یک مرد است مهیا گرداند. از سوی دیگر یک دختر از ابتدا می‌آموزد که به گوشه‌ای بخزد و از انتظار کناره گیرد، ضمیر واقعی خود را پنهان کند، و خود را برای زندگی توأم با انفعال، ضعف، اتکای به مرد و تسلیم به سیطره او، که خاص زنان است، آماده کند.

تبعیض میان زن و مرد شخصیت هر دو را به بیراهه می‌کشاند، و رشد واقعی آن‌ها را سد می‌کند. تاکید بیش از اندازه بر ارج و اهمیتی که یک پسر برای غرور و مردانگی خود باید قایل شود، عموماً به رشد عقده خقارت در او منجر می‌گردد، چه او هیچگاه خود را قادر به انجام آنچه که از او انتظار می‌رود نخواهد یافت. از سوی دیگر اینکه به بهانه پرهیزکاری و زنانگی بر

نیاز یک دختر به تسلیم و قبول حصلت انفعال تاکید بیش از اندازه بورژوازم نیز به لحاظ احساس برتری اونسبت به چهره‌ای که از او ترسیم کرده‌اند، به بروز نوعی عقده مهتری در او منتهی خواهد شد. عقده مهتری سپس گرایشات خودآزارانه (مازوخیستی) در زنان پدید خواهد آورد و عقده کهری نیز به گرایشات دیگر آزارانه (سادیستی) در مردان دامن خواهد زد. این گرایشات دو روی یک سکه است، و هر دو از مکانیزم‌های ترمیم و خنثی‌کنندگی به حساب می‌آید.

علم پدرسالار طب نیز مملو از «حقایق» و مفاهیم غیر علمی ای است که بقصد مقبولیت بخشیدن و توجیه علمی ادامه تبعیض بر علیه زنان، طرح و عنوان گردیده‌اند. از جمله این «حقایق» یکی هم این است که مردان بنا به طبیعت خود گستاخ و مهاجمند، و جنگ‌ها نیز نتیجه وجود «یک مرکز مهاجم در مغز» و یا یک گرایش ذاتی مهاجمی در روان است. این «حقیقت» نیز کوششی است برای متقاعد کردن مردم به این گمان که جنگ واکنش یک اقتضای بیولوژیک، و بازتاب طبیعتی تغییر ناپذیر، همیشگی، ولاینفک از انسان است. نظریاتی که انفعال را جزء جدا نشدنی طبیعت زن قلمداد می‌کنند نیز هدفی جز پنهان کردن این واقعیت که انفعال زنان اساساً ناشی از عوامل اقتصادی و اجتماعی ریشه دار و تاریخی است، ندارند.

جای شگفتی نیست اگر جامعه پدرسالار با هر حرکت تحول طلبانه‌ای در شرق یا غرب جهان مخالفت کند و برای ادامه حیات خویش به ستیز برخیزد. البته سلاح این ستیزه در هر عصر و زمانه و در هر سامان و دیار، شکل و چهره‌ای متفاوت به خود می‌گیرد. در غرب پیشرفته، مهمترین این سلاح‌ها از قورخانه حقایق شبه علمی ای که نقش حیاتی عوامل اقتصادی و اجتماعی را در شکل‌دهی خصوصیات انسانی نادیده می‌گیرند، بیرون کشیده می‌شود. چنین تئوری‌هایی برآند تا ریشه جنبش‌های انقلابی سیاهان، جوانان و زنان را نه در ساخت ناسالم جامعه، که در انحرافات روانی کوشندگان جنبش‌های مزبور بیابند و توضیح دهند. این برداشت چیزی جز بسط و تعمیم تئوری‌های فروید نیست، چرا که بنا به تئوری‌های مزبور شورش در برابر دولت و یا

قدرت، تنها بیان برونی عدم توانایی مردم به غلبه بر جدال‌های عاطفی مدفون در ژرفای ناآگاه خود آنان است.

برای طبقات حاکمه از این مطلوب تر چیست که متفکرین و دانشمندان تلاش کنند تا به مردم بقبولانند که مسائل و مشکلات آن‌ها نتیجه جدال‌ها و تناقضاتی است که در اعماق ناآگاه آنان جریان دارد؛ یا این که جنگ‌ها و تبعیض نژادی یا جنسی نیز چیزی جز تجلیات برونی نوعی گرایش تهاجمی و نوعی غریزه غیرارادی تخریب که با انرژی بیانی مرتبط است نیست، و به هیچ‌رو از نظام سرمایه‌داری و اشکال گوناگون استثمار ناشی نگردیده است. اینگونه افکار شبه علمی مردم را وامی دارد که ریشه مشکلات و مسائل را در درون خود بجویند، و به این ترتیب آنان را از درک واقعی مسائل، و نیاز مشارکت در نهضت‌های اجتماعی خواهان دگرگونی ساختمان جامعه بازمی‌دارد.

در جامعه عرب، عقب ماندگی فرهنگی و علمی نقش بسیار مهمی در ناکامی مبارزات مردم، و ممانعت از گام نهادن آن‌ها به مسیر درست ایفای کند. یکی از مهم‌ترین سلاح‌هایی که برای مهار کردن طغیان زنان و جوانان بر علیه نظام پدرسالار و ارزش‌های آن به کار گرفته می‌شود، استفاده سوء و ناصواب از اسلام و اصول آن است. تردیدی نیست که موج خرافه‌گرایی مذهبی نیز که در سال‌های اخیر بسیاری از ممالک عربی را درنوردیده است، شیوه‌ای است که طبقات حاکمه فئودال و سرمایه‌دار برای سد کردن جنبش‌های ترقیخواهانه بکار بسته‌اند.

شعاری که مترجمین تحت آن عمل می‌کنند شعار «بازگشت به اصول اسلام» است. این شعار نقابی است که آن‌ها به قصد اختفای ماهیت واقعی اهدافشان بر چهره می‌کشند، و می‌کوشند تا با این طریق تمایل خود به حفظ اشکالی از استثمار را که منبع تغذیه و رشد آن‌ها است، پنهان کنند. سعی آن‌ها بر این است که مردم را متقاعد کنند که اغلب مشکلات و

* libido

بحران‌های اقتصادی و سیاسی سال‌های اخیر ناشی از انحراف و دوری مردم از مسیر اسلام بوده است. آن‌ها از ناآگاهی مردم از ماهیت حقیقی مشکلات بهره می‌جویند و مدعی می‌شوند که تنها راه علاج رنج‌ها و مشکلات اکثریت توده‌های عرب بازگشت به آغوش اسلام است. آن‌ها می‌گویند که فقر و نیاز روزافزون توده‌های کثیر مردم تجلی غضب الله علیه کسانی است که از اسلام و تعالیم آن دوری گزیده‌اند.

در چند ساله اخیر مؤسسات و سازمان‌های مذهبی، سراسر ممالک عربی را چون قارچ فرا گرفته‌اند. آن‌ها بر این واقعیت که هنوز نیز می‌توانند از حمایت مردم از کسانی که به نام دینت و اخلاق سخن می‌گویند بهره‌برداری کنند، وقوف کامل دارند، و به این لحاظ فعالانه به نشر این نظریات می‌پردازند و تعاریف و راه‌حل‌های نادرستی از مسائل ممالک عربی را تبلیغ می‌کنند.

عالمین این تبلیغات مذهبی هرروزه کوس اخلاق اسلامی را به صدا درمی‌آورند، اما در همان حال تبلیغات تجاری نیز دیوارهای شهرهای بزرگ را سراسر با تصاویر نیمه لخت زنان و بطری‌های و پستی می‌پوشاند. هر عابر عادی و بی خیال خیابان‌های مصر، بیروت، بغداد، و یا هر پایتخت دیگر عربی، بسهولت و پیش از هر چیز، جلب دیوارهای پوشیده از پوسترهای تبلیغاتی این شهرها می‌شود. پوسترهایی که بهترین شراب‌ها و لیکورها را در جام‌های کریستال و براق، و در چنبره انگشتان دست یک زن نیمه لخت تبلیغ می‌گذارند، و یا فیلمی را با تصویر دراز کشیده یک زن نیمه لخت تبلیغ می‌کنند. جریان بی وقفه فیلم‌های داستانی پوچ، مبتذل، و شهوت‌انگیز، برای افزایش فروش خود به نمایش رقص شکم و صحنه‌های سکسی تحریک‌آمیز دیگری که توده جوان و محرومیت‌جنسی کشیده را به خود جلب می‌کنند، متکی است. هرچه پیوند میان طبقات فئودال و سرمایه‌دار بومی با امپریالیسم غرب نزدیک‌تر و مستحکم‌تر بشود، فیلم‌ها و تبلیغ‌های مبتنی بر تجاری کردن جنسیت و اندام زنان نیز بیشتر خواهد بود. بالعکس هرچه که کشوری در مسیر سوسیالیسم پیشتر برود، و وابستگی‌های اقتصادی و فرهنگی

به غرب را بیشتر بزدايد احتمال رؤيت چنين پوستره‌هاى تحريك‌آمیز بر در و ديوار شهر كاهش خواهد يافت. در مصر، سودان و سوريه چند سال پيش اين واقعيت مشهود بود، اما در حال حاضر و بدنبال افزايش نفوذ آمريكا و دگرگون شدن سياست‌ها و مواضع آن‌ها، سكس تجارى يك بار ديگر شهرهاى بزرگ اين كشورها را به تصرف خود درآورده است.

انحصارهاى بين‌المللى همواره نگران و گوش به زنگ مسائل جهان عرب‌اند. منابع فتنى مواد اوليه اين منطقه، خصوصاً نفت، و موقعيت استراتژيك جغرافيايى و اهميت سياسى آن در رابطه با مديترانه، آفريقا و غرب آسيا، همگى عواملى است كه بزدامنه مبارزات مردم آن عليه استثمار خارجى مى افزايد. در اين كشمكش به هيچ مجالى نيز اميد نمى توان بست زيرا هر بار كه يكي از ممالك عربى درصدد بر مى آيد تا از يوغ امپرياليسم و سرمايه‌هاى بين‌المللى نجات يابد، جبهه‌هاى اقتصادى، سياسى، و فرهنگى جنگ به يكباره به رويش گشوده مى گردد و او را در محاصره حملات مداوم و همه جانبه خويش مى گيرد. همزمان با اين حملات، در داخل كشور نيز نيروهاى عقب مانده و ارتجاعى، آشوب و ناراحتى‌ها را دامن مى زنند. در اين ميان آن كشورى را كه گستاخى به خراج دهد و از يوغ اسارت بگريزد، هرچه زودتر به زير يوغ باز مى كشند تا مباد كه ديگران عمل او را سرمشق قرار دهند.

هرچه كه بازار يابى كالاهاى سرمايه‌هاى خارجى شدت مى يابد و فعاليت‌هاى تبليغاتى سكسى و تجارى پرتوان‌تر مى شود، فشار دينى در شكل احكام، تعاليم، ادعيه و فتاوى نيز فزونى مى گيرد، چرا كه توده مردم از نقطه نظر جنسى و فكرى مى بايد مطيع اراده طبقات حاكمه‌اى كه قدرت خدا را پشتيبان خويش دارند، باقى بمانند. تا همين چند سال قبل نيز بعضى از رهبران مذهبي مصر، قدرت و اراده فرمانروا را تجلى قدرت و اراده الله اعلام مى كردند: «هرآنكه قدرت خدا را حقير شمارد و به ناسزا گيرد، خدا او را خوار خواهد كرد. قدرت خداوند بر روى زمين در ولايت يك امير خليج، يك سلطان سلطنت، و يا يك رئيس جمهور قرار خواهد گرفت، و اين مقامات بى هيچ ترديد تجسم و تبلور قدرت خداوندند»^۲

هرچه که تبلیغات برای فروش محصولات کارخانجات غرب در پایتخت‌های ممالک عربی اوج می‌گیرد و بطری‌های مشروب در کنار شیشه‌های برهنه بر در و دیوارها به نمایش گذاشته می‌شود، تبلیغات تحریم مشروب نیز بر هیاهوی خود می‌افزاید و بخش بزرگ‌تری از ستون‌های روزنامه‌ها و مطبوعات، و یا برنامه‌های رادیو و تلویزیون را به خود اختصاص می‌دهد. الکل در اسلام حرام است و برای مقابله با فعالیت‌های گسترده فروش آن کاری باید صورت گیرد. گهگاه قوانین ویژه‌ای به این منظور بتصویب می‌رسد، اما قوانین مزبور چنان از تناقض آکنده است که به مضحکه‌ای بدل می‌شود و تاثیری به جا نمی‌گذارد. به عنوان نمونه می‌توان قانونی را مثال زد که مصرف‌کننده مشروب را مجرم اعلام می‌کند، اما موسسه یا تاجر فروشنده آن را مبری از جرم اینان با هیاهو و جنجال درباره مشروبات، میل و علاقه به مصرف آن را دامن می‌زنند؛ آن را با یک دست عقب می‌کشند و با دست دیگر پیش می‌نهند. هدف این است که تقاضا و فروش مشروبات الکلی را افزایش دهد هرچند که این کار به بهای وجدان‌های معذب تمام شود. قانون در بسیاری از موارد به تساوی اجرا نمی‌شود، مثلاً کافه یا مشروب فروشی یک ناحیه فقیرنشین تعطیل می‌گردد، و مالک آن مجازات می‌شود، اما مؤسسات بزرگ نواحی اعیان‌نشین شهر بدون ترس از مجازات به فروش مشروبات ادامه می‌دهند.

از نمونه‌های دیگری که گویای این وضع و حالند یکی هم قانون تحریمی است که در سال ۱۹۷۶ در مصر به مورد اجرا گذاشته شد.^۳ قانون مزبور مصرف مشروب در هتل‌ها و آپارتمان‌های میله را تحت عنوان مکان‌های توریستی مجاز اعلام کرد، حال آن که اغلب این مکان‌ها، خصوصاً آپارتمان‌های میله، محل فعالیت فواحش‌اند، نه محل سکونت توریست‌ها. اما به هر صورت، واقعیت این است که مکان‌های مزبور در خاک یک کشور اسلامی، یعنی مصر واقعند و در نتیجه باید از همان قوانین اسلامی ناظر بر کافه‌ها و خانه‌های مناطق فقیرنشین تبعیت کنند. این را نمی‌توان پذیرفت که اسلام به خاطر تشویق توریسم، و یا افزایش ذخائر ارزی

خود هیچگونه استثنایی قائل شود؛ از سوی دیگر این نکته بی هیچ تردید روشن است که یک منطق مذهبی راستین می باید تقویت اسلام را ملاک قرار دهد، نه اینکه تور یسم را به زبان اسلام تشویق کند.

اما تضاد و تناقض، جوهر هر منطق مبتنی بر استثمار است. و اینگونه است که در همان حال که تصاویر نیمه لخت زنان، فضای بیشتری از دیوارها، فیلم ها و مجلات ما را اشغال می کنند، زنان و دختران نیز بار دیگر به نحوی روزافزون به حجاب روی می آورند. در سال های اخیر گرایش به تحمل پوشش ظاهراً اسلامی، بر زنان، بار دیگر تحت عنوان وقار و نجابت زنان سربرآورده است. زن بار دیگر باید در پوشش فرو رود چرا که بدن او شرک آلود، و به طرز خطرناکی وسوسه انگیز است.

برای یک دختر عرب در محیطی که آگهی های تبلیغاتی هر لحظه و هر روز او را به جذاب شدن و دلربایی از مردان، به نرم کردن پوست با کرم های گوناگون، به گلگون کردن لب ها، به پوشیدن جوراب های ظریف و نمایش دهنده زیبایی ساق ها، و سرانجام به استفاده از لوسیون های نرم و افشان کننده مو وسوسه می کنند، آیا مقاومت و پوشانیدن اندام، گیسوان، و زیبایی ها چگونه مقدور خواهد بود؟

در این فضای آکنده از تضاد چه بسیار زن و دختر عرب که به اختلالات روانی گوناگون دچار نمی گردند. ترانه ها و ادبیات عرب پیوسته ذهن او را از پیوندها و احساسات عاشقانه لبریز می کنند، اما در همان حال سزای دختری که به ندای عشق پاسخ دهد، سرزنش و مجازات بیرحمانه خواهد بود. هرزگی و ناپاکی خفیف ترین القاب چنین دختری خواهد بود، و از آن پس هیچکس، منجمله آنکه وی به عشق او گرفتار افتاده نیز او را به همسری نخواهد گزیند. چنین مردی به دخترک توضیح خواهد داد که او به دختری که پیش از ازدواج خود را اسیر عشق یک مرد کند، اعتماد نمی تواند داشته باشد. گرچه آن مرد خود او باشد.

هرچه استثمار خلق های عرب شدیدتر می شود، هرچه غارت منابع نفت و مواد خام دیگرشان افزایش می یابد، و هرچه سودهای سرمایه داران ملی

و چند ملیتی از این ممر کلانتری می‌گردد، اقشار تهی دست جامعه عرب بیشتر در فقر و محرومیت غرق می‌شوند و بحران اقتصادی و مسائل مبتلابه دیگر آنان حادث می‌گردد. همراه با هجوم کالاهای گرانقیمت غربی به بازارهای قاهره، دمشق، بیروت، تونس و شهرهای دیگر جهان عرب، صف‌های مردم زحمتکش در مقابل تعاونی‌ها، فروشگاه‌های ارزان‌قیمت، و نانوائی‌ها نیز تدریجاً طولانی‌تری می‌گردد. برای خریدن یک قرص نان، یک قالب صابون، و یک بسته چای، و یا یک متر پارچه ارزان، آن‌ها ساعت‌ها در این صفوف به انتظار می‌ایستند. امروزه امکان ندارد که کسی در حیابان‌های قاهره قدم‌بزند و متوجه این دوگانگی نشود: از یک سو وفور کالاهای وارداتی گرانقیمت غرب در مناطق مرکزی و اقباس شهر، و از سوی دیگر ازدحام صدها زن و مرد در برابر فروشگاه‌های تعاونی، نانوائی‌ها و خواروبار فروشی‌ها.

اکثریت عظیم مردم با بحران اقتصادی شدیدی که تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر سطوح زندگی آنان گذاشته است، دست بگریبانند. فساد، اختلاس، دزدی، و اشکال گوناگون خشونت به وقایع عادی روزمره بدل گشته‌اند، و شمار آن‌ها در شهرهای بزرگ مصر آنچنان فزونی گرفته است که بعضی از روزنامه‌ها خواستار تأسیس زویه قضائی جدیدی به نام «قضات شبانه» شده‌اند تا اقدام سریع بر علیه مرتکبین یورش‌های مسلحانه، دزدان و آدم‌ربایان مقدور و امکان‌پذیر گردد.^۴

افزایش ناگهانی آمار جنایت، دزدی، آدم‌ربایی، اعتیاد، سوداگری سگس، الکل و مواد مخدر، برای هرکس که چشم خود را به روی آن‌ها فروبندد به وضوح و روشنی قابل رویت است. پدران روزه روز بیشتر به وسوسه فروش دختران خود تحت عنوان ازدواج گرفتار می‌شوند. خدمتکاران زن و کلفت‌ها عموماً کارشان به خودفروشی یا رقصگی کافه‌های جنوب شهر و پذیرایی توریست‌ها و اعراب یا مصریان پولدار می‌کشد. روابط جنسی از نوعی که انگیزه آن‌ها پول، امنیت، و یا هر نفع مادی دیگر باشد تدریجاً به زیان عشق، دوستی، صمیمیت، و عواطف راستین جای خود را در جامعه

می‌گشاید و برآن حکمفرما می‌شود.

این فساد گسترده اخلاقی و جنسی در عین حال با موجی از خرافه‌گرایی مذهبی که بظاهر با آن تضاد دارد نیز همراه است. از گوشه و کنار کشور اینک نغمه‌های هماهنگی برخاسته است که اجرای بی‌کم و کاست احکام اسلامی و کیفرهای شدید آن از قبیل بریدن دست دزد و یا سنگسار کردن زن زناکار را خواستار شده‌اند. همین نغمه‌ها در عین حال منع صحنه‌های سکسی فیلم‌ها، حذف بوسه از فیلم‌های عربی، و اجرای قاطعانه مقررات جلوگیری جوانان کمتر از شانزده سال از تماشای بعضی از فیلم‌ها را نیز طلب می‌کنند. اینان اکنون زمزمه سر داده‌اند که مرتکبین فحشا یا فساد پنهان و عیان باید که برای عبرت دیگران کیفر داده شوند. آن‌ها همچنین مصرانه خواستار شده‌اند که زنان به خانه، یا جایی که به حق زینده آنان است، بازگردند و به آن محدود شوند؛ یا این که دختران تحت نظارت و سرپرستی دائمی خانواده قرار گیرند و هر کجا که می‌روند توسط یک مرد همراهی و مراقبت شوند. برخی از روزنامه‌نگاران این را نیز پیشنهاد کرده‌اند که زنانی که در ممالک عربی مسافرت می‌کنند و برای اجرای رقص شکم، یا هر رقص تحریک‌آمیز دیگر به استخدام کاباره‌ها درمی‌آیند، از ملیت و تابعیت مصری خود محروم شوند.^۵

در عین حال برخی دیگر از نویسندگان عرب با این موج وحشیانه خرافه‌گرایی مخالفت می‌ورزند. آنان تأکید می‌کنند که به عوض بریدن دست دزد، بهتر است بر بریدن ریشه‌های فقر از جامعه خود تمرکز کنیم؛ و یا اینکه به‌عوض سنگسار کردن زنان زناکار، محرومیت جنسی را از جامعه بزدائیم و به جوانان امکان دهیم که از یک زندگی سالم جسمی و روحی برخوردار شوند. اما این نحو تفکر منطقی، قطره‌ای در دریای افراطی‌گری و اطاعت کورکورانه مذهبی بیش نیست، و اصولاً منطق و خرد خطرناک‌ترین دشمنان غارت و استثمار امپریالیستی‌اند. به این لحاظ فرهنگ، ادبیات، و هنر ترویجی روزنامه‌ها، فیلم‌ها، تلویزیون، تئاتر و کتاب‌ها، نمی‌باید جز خفه کردن صدای عقل و منطق و ممانعت از آگاه شدن مردم به حقایق هدف

دیگری را دنبال کنند؛ و نه اینکه به رویت علل روی آوردن بسیاری از جوانان تحصیلکرده به مواد مخدر، سکس، جنایت، و خودکشی تدریجی جسم و روحشان از این راه، چشم باز کنند. اگر بار دیگر بخواهیم به مفهوم پاکدامنی بازگردیم بچاست از خود سوال کنیم که آیا زنی که برای بدست آوردن پول و خریدن نان جسم خود را به یک مرد واگذار می کند «ناپاک» تر است یا دولتی که عقل و منطق و اخلاق را با امکان ثروت اندوزی مثنی صاحبان زر و زور معاوضه کرده است؟ آیا جوانی که با مصرف قرص های مخدر می کوشد تا از چنگال فقر به جهان خیال بگریزد بیشتر مستوجب کیفر است یا آنان که از حفظ فقر موجود سود می برند و غنی تر می شوند؟

در هر جامعه ای که بنیاد آن بر استثمار استوار باشد، برخورد میان ارزش های اقتصادی و سوداگرانه، و ارزش های اخلاقی و مذهبی، امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است. نتیجتاً تضادهای عمیق، و معیارهای اخلاقی دوگانه ای که همه شئون زندگانی را فرا می گیرد، بافت جامعه طبقاتی و پدرسالار را به کلی درهم می ریزد. اما فاجعه در این است که مکافات عواقب این گونه تضادها را که در منالک فقیر و عقب مانده حادث می شود، نه آنان که فرمان می رانند، بلکه افراد یا طبقاتی که چون زنان و طبقات ازحمکتکش تحت فرمان مردان و طبقات مرفه هستند، باید متحمل شوند. سرزمین های اعراب از نقطه نظر اقتصادی، باعتبار منابع نفت و استعداد کشاورزی خود، مناطقی غنی و ثروتمند بحساب می آیند، معیناً ساکنان این سرزمین ها از این ثروت سهمی نمی برند، بلکه شرکت های چند ملیتی، و معدودی سرمایه دار و فنودال عرب آن را به جیب خود سرازیر می کنند. و به همین دلیل است که اکثریت عظیم اعراب هنوز در شرایط فقر هولناک و عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی زندگی می کنند، و این عقب ماندگی خود در عقب ماندگی فکری، روحی، و اخلاقی ای که بر همه جا سایه افکننده بخوبی منعکس است.

سرکوب اقتصادی، جنسی، و اخلاقی زنان در یک جامعه عقب مانده، ابعاد شدیدتر و گسترده تری بخود می گیرد. یک زن تهیدست همیشه کیفر

شدیدتری برای «خطاهای» خود متحمل می‌شود. پول و ثروت می‌تواند یک زن فاسد را از مجازات رهایی بخشد، و چه بسا که پلیدی‌های او را نیز به فضیلت‌ها و محسنات بدل کند. پول قادر است که یک زن مطلقه را از بی‌خانمانی، در یوزگی، و خودفروشی قانونی یا غیر قانونی حفظ کند، و یا علیرغم غیر قانونی بودن سقط جنین هرزنی را در منطب یک پزشک متخصص از شریک جنین ناخواسته نجات بخشد.

زنان عرب قربانیان معیارهای دوگانه اخلاقی حاکم بر جوامع خویش‌اند. استعمار اقتصادی ممالک عربی نه تنها منابع آنان را به نحو حساب شده‌ای بغارت برده، بلکه معیارهای دوگانه اخلاقی ناشی از تضاد میان ارزش‌های تجاری سرمایه‌داری، و ارزش‌های مذهبی قدیمی را نیز بر آنان تحمیل کرده است.

زنان بیش از سایر افراد جامعه به تحمل سنگینی بار این معیارهای دوگانه اخلاقی ناگزیر می‌شوند. در آگهی‌های تبلیغاتی، فیلم‌ها، و نظایر آن، بدن زن می‌باید عریان شود تا با جلب توجه مردم و تحریک جنسی آنان، اسباب فروش سریع کالاها در بازار فراهم گردد. سکس باید چون چاشنی به فروش هر ترانه، رقص، و یا نمایش کمک کرده و آن‌ها را بیش از پیش به قمار برد و باخت اندام عریان زن شبیه کند. برهنگی زنان به این ترتیب به شمار حواجج روزانه اضافه می‌شود. اما از سوی دیگر اخلاقیات دینی نیز با تبلیغاتی به همین وسعت، بدن زن را شرک‌آمیز معرفی می‌کند و تاکید می‌ورزد که جز صورت و دست‌های او بقیه بدنش باید تماماً پوشیده بماند.

زنان، اشیاء، ابزار، و وسایلی بیش نیستند: اشیایی در خدمت تبلیغات تجاری، و یا کارایی دستمزد در منزل و مزرعه؛ ابزاری در خدمت فعالیت تولید نسل جامعه؛ و بالاخره وسیله‌ای در خدمت ارضای امیال و هوس‌های جنسی مردان.

شاید یکی از بزرگ‌ترین عیوب تاریخ مدون نوع بشر این باشد که به عوض انعکاس وقایع از دیدگاه مردم تحت سلطه، به انعکاس آن‌ها از دیدگاه حکام و فرمانروایان پرداخته است. در نتیجه تاریخ عمدتاً بیانگر منافع طبقه

حاکم در برابر طبقات محکوم، و مردان در برابر زنان است. چنین تاریخی
طبیاً بسیاری از واقعیات مربوط به زنان را به غلط و نادرست ثبت کرده است.
زنان عرب به خلاف ادعای مردان، و تاریخ ساخته و پرداخته‌شان،
ناقص‌العقل، ضعیف و یا منفل نیستند، بلکه بعکس همین زنان صدها سال
زودتر از زنان آمریکا و اروپا، ایستادگی و مبارزه در برابر استثمار طبقاتی و
نظام پدرسالار را آغاز کردند. زنان آمریکا تا نیمه دوم قرن بیستم نه تنها
دریافتند که تا آن زمان در واقع به ساز مردان می‌رقصیده‌اند، بلکه به این نکته
نیز توجه نداشتند که در زبان آن‌ها واژه مذکر man (به معنی مرد) به تمام
بشریت اعم از زن و مرد اطلاق می‌گردد. به همین دلیل است که امروزه
برخی جریان‌های آزادیبخش زنان آمریکا، تازه تلاش برای تغییر لغت‌نامه
زبان انگلیسی را آغاز کرده‌اند. اما زنان عرب تغییرات مقتضی را چهارده قرن
پیش در بدو پیدایش اسلام به انجام رسانیدند. قرآن نیز در ابتدا ضمیر و
صیغه‌های مذکر را علاوه بر مرد برای زن نیز بکار می‌برد، اما زنان عرب به آن
اعتراض کردند و گفتند: «ما نیز چون شما اسلام آورده‌ایم، و هرچه شما
کردید ما نیز بجا می‌آوریم، اما قرآن از شما نام برده است و از ما نه.» اشاره
زنان به لفظ مُسَلَّم بود که واژه‌ای است مذکر و در ابتدا به همه مسلمانان اعم
از زن و مرد اطلاق می‌شد، اما از آن پس خداوند در قرآن، مؤنث این واژه را نیز
بکار گرفت: «انَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ».^۶

تاریخ اعراب نمونه‌های بسیاری از مقاومت‌های زنان عرب را که از
قدرت و ابتکار آنان در دوره‌های مختلف مبارزه حکایت می‌کند در دسترس
ما قرار داده است. ضروری است که انسان در تاریخ این مبارزات عمیق‌تر
شود تا دلایل واقعی جسارت و پیشتازی خارق‌العاده زنان در بعضی مقاطع
تاریخ تحول جامعه عرب را درک کند. این کاوش بعلاوه به ما امکان خواهد
داد که عواملی را که به قلب و تحریف مفاهیم زیبایی و زنانگی منتهی شده
و از زن چنین موجود عجیب‌الخلقه‌ای ساخته است نیز بازشناسیم. زن امروز از
مقام یک انسان صاحب جسم و اندیشه و ضمیر، به دلچکی بدل شده است که
چهره خود را با رنگ‌های رولون یا کریستین دیور می‌آراید، سینه‌های خود را

به معرض نمایش می‌گذارد، زنان هایش را از زیر دامن‌های کوتاه بیرون می‌اندازد، بر روی پاشنه‌های بلند کفش خود چون مستی لایعقل از سویی به سوی دیگر تاب می‌خورد و باسن و سینه‌هایش را چون یک مخلوق عجیب به نوسان درمی‌آورد، و سرانجام چشم‌هایش را با جوهر سیاه، خط چشم، و مژه مصنوعی از زیبایی می‌اندازد. دلکک مورد بحث آنگاه نگاهی از بلاهت، هاله‌ای از سادگی، و ظاهری از شکنندگی و نااستواری نیز بر نقاب خود می‌افزاید تا به یک «مؤنث تمام عیار» بدل شود.

زیبایی حقیقی، زیبایی زنی است که جز خود نباشد، زنی که برای بدام انداختن شوهر خود را به ظاهری که در واقع متعلق به او نیست نیاراید، و سپس از بیم بی‌وفایی و از دست دادن شوهر شخصیتی دروغین را به‌عاریت بگیرد؛ زنی که از بیم ضدیت مردم و برچسب غیر عادی بودن به معیارهای متعارف جامعه تن در ندهد و از تغییر رفتار و امیال و تلقی خود از خوشبختی به تلقین جامعه مردسالار، امتناع ورزد. زیبایی به اندازه باسن، چربی زیر برجستگی‌ها، و یا آرایشی که اضطراب درونی و فقدان اعتماد بنفس را پنهان می‌کند نیست، بلکه پیش از هر چیز مدیون قدرت تفکر، سلامت جسم، و کمال نفس است.

تا این زمان جز اقلیت بسیار ناچیزی از زنان و دختران تحصیل کرده جامعه عرب ذهن و اندیشه را بر لاک ناخن و مژه چشم ترجیح نداده‌اند. اما این امر نشانه نارسایی فکر و ذهن زنان نیست بلکه دقیقاً بازتاب تربیت نادرستی است که از سنین ابتدایی یک دختر آغاز می‌شود و در نهایت زنان را انسان‌هایی سطحی و درون‌تهی بیان می‌آورد. یک دختر عرب از کودکی می‌آموزد که بجای نگرانی از بابت رشد استعداد فکری‌اش، توجه خود را با دقت به البسه، اندام، و نگاه‌های خود معطوف کند.

چه بسیار دختران که به سبب شوق دستیابی به نشانه‌های مقبول زیبایی و زنانگی به اختلالات روانی و اضطرابات گوناگون دچار نگردیدند. گمان و تصور یک دختر این است که زندگی و آینده‌اش به اندازه بینی و یا خمیدگی مژه‌هایش بستگی دارد، تا آنجا که حتی یک میلی متر کوتاهی

طول مژه‌ها نیز می‌تواند به مسئله‌ای جدی، و بحرانی واقعی در زندگی او تبدیل گردد.

جامعه و خانواده بسیاری از صفات را برای دختران نمی‌پسندند. از نظر آن‌ها ذکاوت و آگاهی از زنانگی چهره یک دختر می‌کاهد؛ ورزش به زیبایی او آسیب می‌رساند؛ و سر و گردن کشیده، قامت بلند، و چشمان باز و گستاخ به او قیافه‌ای مردانه می‌بخشند. زن واقعی از نظر آنان مطیع و کوتاه قد است و موقع راه رفتن سر خود را به زیر می‌گیرد و چشمانش را به حالت خواب آلود و نیمه باز نگاه می‌دارد.

بعضی از کتب درسی دبیرستانی، قد بلند را صفت نامناسبی برای یک دختر قلمداد کرده‌اند. مثلاً در یکی از کتب درسی سال سوم دبیرستان‌های دخترانه و پسرانه می‌خوانیم که قد بلند شایسته دختران نیست اما رشد قامت و اندام یک پسر در دوران بلوغ امری مطلوب است.^۷ درک احساس حقارتی که احیاناً از خواندن این کتاب درسی دبیرستان‌های مصر به یک دختر بلند قد، و یا یک پسر نحیف و کوتاه قد دست می‌دهد، چندان دشوار نمی‌تواند باشد.

باین ترتیب تأثیر نا سالم آموزش دوران کودکی را در مرد و زن هر دو می‌توان دید چه این آموزش در منزل و مدرسه صورت گیرد و یا از طریق رسانه‌های جمعی و مؤسسات فرهنگی انجام پذیرد.

اما در همین زمینه نیز زنان و دختران با مشکلات گسترده‌تر، حادثه‌تر، و شدیدتری روبرو هستند. این حکیم خصوصاً در مورد جوامع عربی که در حال گذار از یک دوره انتقالی هستند صدق پیدا می‌کند. آنان عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی خود را در طلب تجدد و مدرنیسم پشت سر می‌گذارند و بدون درک واقعی غرب، به تقلید آن روی می‌آورند. اما این روند نوگرایی در عین حال مانع آن نمی‌شود که جوامع مزبور بسیاری از سنن پوسیده را نیز تحت لوای اسلام و ارزش‌های اخلاقی شرقی سرسختانه حفظ کنند.

منبر نمونه بارز جامعه‌ای است که در آن علیرغم قبول بسیاری از آداب و تجارب غرب، هنوز بسیاری از اشیوه‌های سنتی رفتار و پندار نیز

هم چنان با ذقت حفظ و نگاه‌داری می‌شود. برخی جنبه‌ها و جلوه‌های این «نوگرایی»، از سنن قدیمی نیز جوهری کهنه‌تر دارند. مثلاً دختران طبقات متوسط و مرفه جامعه پس از ازدواج نام خانوادگی شوهران خود را می‌گیرند، حال آن‌که در عرف بومی، زن نام دوشیزگی خود را حفظ می‌کند. در واقع یکی از آثار باقیمانده از موقعیت اجتماعی زن در جوامع باستانی مادرسالار کشورهای عربی این است که زن هنگام ازدواج نام خود را تغییر نمی‌دهد. زنان اقشار مرفه مصر معمولاً یکدیگر را بنام خانوادگی شوهرانشان خطاب می‌کنند، و من بسیاری اوقات در میهمانی‌های آنان با شنیدن این نحو صحبت نمی‌توانستم از واکنش تند و طعنه آمیز خودداری کنم. آن‌ها این نام‌ها را با چنان غرور و رضایتی بر زبان می‌رانند که گویی ارزششان به اعتبار شوهرانشان وابسته است، و یا این‌که با تقلید از زنان اروپا و آمریکا، مدرک غیر قابل انکاری از فرهنگ، شعور و تجدد خویش را ارائه می‌نمایند. تلخکامی من زمانی شدت می‌یافت که متوجه می‌شدم زنان مزبور چهره‌های رهبری‌کننده سازمانی‌های رسمی زنان هستند و سخنرانی‌های عمومی در باره حقوق و آزادی زنان را نیز بر عهده دارند.

امروزه در بسیاری از جوامع عربی، زن «متجدد و اروپایی‌مآب» — که ترقی را در ظواهری چون پوشیدن دامن‌های کوتاه و بیرون انداختن ران‌ها، بدست گرفتن چوب سیگار و دود کردن سیگارهای بلند، سرکشیدن گیلان‌های ویسکی با «آخرین ته مانده‌های جیب»، و یا عرق زیختن و تکان خوردن بی وقفه به آوای دیوانه‌وار رقص‌های مدرن می‌بیند — تدریجاً به یک پدیده عادی و متعارف شهرهای بزرگ و کوچک تبدیل می‌شود.

با این همه آنچه که در زیر این نقاب پر زرق و برق به حیات ادامه می‌دهد هنوز زن است — زنی سرکوفته از نظر روحی، جنسی، و عاطفی که فکر و ذهن خود را به حجایی ضخیم و نفوذ ناپذیر می‌پوشاند، اما ران‌ها و شانه‌هایش را عریان می‌گذارد، زنی که هنوز ارزنده‌ترین هدف زندگی‌اش ازدواج با یک مرد، اطاعت و خدمت‌گزاری او، و کودک آوردن — و ترجیحاً پسر آوردن — برای او، می‌پندارد.

مآخذ:

1. Elizabeth Thomas, *The Harmless People*,
(Sackur and Warburg, 1959).

- ۲- الاهرام ۲۴ ژوئيه ۱۹۷۵. فشرده سخنرانی حضرت شیخ البکوری در کنگره ملی اتحاد سوسیالیستی عربی در مصر، منعقد در ۲۳ ژوئيه ۱۹۷۵.
۳- الاهرام، قاهره، ۱۷-۱۸ مه ۱۹۷۶
۴- الاخبار، قاهره، ۲۵ اوت ۱۹۷۵.
۵- الاهرام، ۱۴ و ۱۷ مه ۱۹۷۶، تحت عنوان «من مفكرة يوسف ادريس و من مفكرة نجيب محفوظ».
۶- محمد بن سعد «الطبقات الكبرى» جلد سوم، ص ۱۴۵. و قرآن مجید سوره احزاب، آیه ۳۵.
۷- کتاب روانشناسی سال سوم دبیرستان رشته هنر و ادبیات، نوشته عبدالعزیز القوصی و سعید غنیم. (وزارت آموزش، قاهره، ۷۷-۱۹۷۶)، فصل دوم، ص ۱۳۲.

زنان در تاریخ

۱۱- دنده سیزدهم آدم

یکی از اعتقادات بسیاری از مردم ممالک عرب، و بلکه دیگر نقاط جهان، که تا با امروز نیز بان پایبندند این است که حوا نخستین زنی بود که بر پهنه زمین ظاهر شد. آنان از روایات کتب آسمانی یهودیت، مسیحیت، و اسلام می‌پندارند که حوا از یکی از دنده‌های آدم خمیره گرفت و از پهلوی او تولد یافت. آن‌ها از این واقعت بی‌خبرند که زن مدت‌ها پیش از نزول مذاهب توحیدی بر انسان، و حتی مدت‌ها پیش از رسیدن داستان آدم و حوا بگوش بشر بر چهره این سیاره گام نهاد. امروزه اگر ما در پی آن برآیم که واقعیات حیرت‌انگیز موقعیت کنونی زنان در خانه و اجتماع را دریابیم، چاره‌ای جز بازگشت به تاریخ باستان در پیش رو نداریم. این کوشش ثمره دیگری نیز خواهد داشت، و آن درک ارتباط نزدیک میان فراز و نشیب‌های مقام و منزلت زن در تاریخ از یکسو، و جهت تحولات ساختمان اجتماعی و اقتصادی جامعه از سوی دیگر است. در واقع کلید فهم موجبات اول تدریجی مقام زن، که سرانجام در اوان ظهور یهودیت او را به سطح یک دنده بی‌ارزش

از اندام مرد تنزل داد در همین کنکاش در رابطه میان موقعیت زن و زیربنای اقتصادی و اجتماعی نهفته است.

تمدن مصر باستان بیش از پنج هزار سال قدمت دارد، و از لحاظ تاریخی به پیش از ظهور یهودیت که اولین مذهب از سه مذهب معروف توحیدی است باز می‌گردد. این تمدن را ما از روی بقایای شهرها، معابد، و بناهای گوناگون دیگر، و هم چنین از ترسیمات، حکاکی‌ها، و نوشته‌های مجسمه‌ها و کاغذهای پاپیروس که بنحو فوق العاده‌ای تا با امروز حفظ شده است، باز شناخته ایم. مصریان قدیم تا پیش از ظهور مذاهب توحیدی، آداب و رسوم خاص خویش را داشتند. بعنوان نمونه، یهودیت از بسیاری جهات از مذاهب فراعنه، و خصوصاً از گرایشات یکتا پرستی آیین مهری اخناتون^۱ تاثیر پذیرفته است. در تاریخ فراعنه مراحل را می‌توان یافت که زنان نه تنها در امور مملکتی، بلکه در سلسله مراتب مذهبی نیز به مقامات بزرگی دست یافتند. خدایان زن در طول هزاران سال که مصر باستان بر سواحل رود نیل پدیدار شد، در جوار خدایان مرد بر سرنوشت بشر فرمان می‌راندند.

مفهوم مذهب مدت‌ها زودتر از ظهور مذاهب توحیدی در اذهان آدمیان جا باز کرده است. مفهوم خدایان، یا نیروهای شناخته و غیر قابل ادراکی که قابلیت‌هایی بیش از بشر دارند را انسان اولیه در زمین ابداع کرد. به گمان آنان از آنجا که نزول باران، محصول زیاد، و غذای کافی از یکسو، و طوفان و مرگ و بیماری از سوی دیگر همه درید اختیار نیروهای مزبور بود، آن نیروها حیات انسان‌ها را در سایه نفوذ، و بلکه اداره کامل خویش داشتند.

تحقیقات تاریخی بیانگر این واقعیت‌اند که خدایان نخستین عموماً مؤنث بوده‌اند. در مصر دوران فراعنه الهگان (خدایان زن) بر بسیاری از امور فرمان می‌راندند و در تعیین سرنوشت آدمیان با خدایان مرد مشارکت می‌جستند. از این میان می‌توان از ماعت الهه حقیقت و راستی، نایت^۲

• Akhnatoun

•• Naiyet, Maait

الهه جنگ و سیل، از یس، سخمت و جتهوره و بسیاری دیگر نام برد. وجود خدایان زن در آن دوران نشان دهنده منزلتی است که زنان تا قبل از ظهور نظام های طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی زمین و خانواده پدرسالار، در جامعه در تصاحب خود داشتند. بایبیدایش این نظام ها تدریجاً از موقعیت زن کاسته شد، اما نشانه هایی از نظام مادر سالار تا عصر جوامع بردگی یا فئودالی فراغت نیز ادامه پیدا کرد.

نظام پدرشجرگی ** که متضمن انتساب فرزندان به پدر، و اخذ نام و به میراث بردن مایملک او از جانب اینان است، از نظر قدمت جوانتر از نظام مادرشجرگی است. قبل از آن جوامع از الگوی مادرشجرگی که در آن مادر سرپرست خانواده بود و فرزندان با او منتسب می شدند، پیروی می کردند. عبارت دیگر آنچه که نظام مادر سالاری خوانده می شود بر آن جوامع حکمفرما بود.^۱ در دوره های اولیه تمدن مصر باستان پسر از مادر خود نام می گرفت. در آن دوران توارث نیز از طریق زنان صورت می گرفت، به این معنی که پسر از مادر خود چیزی وارث نمی برد، بلکه بزرگترین دختر آن زن وارث او بشمار می رفت.^۲ هرودوت مورخ یونانی می نویسد که لیفی ها (لوکین ها) پسر را به اسم مادر نام می نهادند. تاسیتوس *** مورخ رومی نیز به اهمیت بیشتر دختران در میان قبایل ژرمن اشاراتی کرده است. سنن مادرشجرگی در برخی قبایل عرب پیش از اسلام نیز مشاهده شده است^۳، و در آسیا و آفریقا نیز هنوز قبایلی که از این الگو پیروی کنند، از میان نرفته اند. اساساً موقعیت اجتماعی و مذهبی والای زن در جوامع مادر سالار عهد باستان از واقعیات پذیرفته شده تاریخ است. در نظام مادر سالار زنان به مقام خدایی نیز دست یافتند، اما با گذشت زمان و ظهور نظام پدر سالار این مقام نیز به انحصار مردان درآمد.

* Hathour, Sikhmet, Isis,

** Patrilineal

*** Tacitus, Lukians

از موقعیت اجتماعی زن گذشته، نظام حقوقی جامعه در زمینه های خانواده، ارث، و مسئله انتساب و نامگذاری اطفال نیز بازتابی از مناسبات اجتماعی و اقتصادی همان جامعه است. در مراحل نخستین تاریخ بشر، زندگی اقتصادی به فعالیت های بسیار ساده و محدودی چون چیدن میوه و فندق، کندن ریشه، صید سوسمار، موش و حیوانات مخصوص دیگر منحصر بود. این سطح از تولد و این نحوه امرار معاش، جایی برای مازاد تولید باقی نمی گذاشت. بعلاوه مالکیت خصوصی نیز بدلیل استمرار زندگی عشیره ای محلی از اعراب نمی یافت. باین لحاظ جامعه هنوز به طبقات، یا به فرمانروایان و فرمانبران، تقسیم نشده بود. افراد، جملگی اعضای برابر یک جامعه اشتراکی بودند و تقسیم کار میان آنان صورت پذیرفته بود. بطور خلاصه جامعه فاقد طبقات، تبعیض، و فاقد اربابان و بردگان بود.^۴

لوتورنو معتقد است که با احتمال قوی زنان بنسب تجارب زیادتر خود در چیدن میوه و کندن ریشه، نخستین کاشفان فنون جدید زراعت بوده اند.^۵ بعلاوه آنان زودتر از مردان اداره امور زراعت را بر عهده گرفتند و از این طریق موقع ممتاز خود را حفظ، و بلکه تقویت کردند. بازتاب این موقع اقتصادی ممتاز، موقعیت اجتماعی ممتاز، رابطه نادر شجرگی، و نظام مادر سالاری رایج در نخستین دوران های عصر زراعت بود. در این جوامع اولیه کشاورزی، زنان نقش مهمی را در اقتصاد اجتماعی ایفا می کردند. از این گذشته آنان در سلسله مراتب سیاسی بامردان برابر، و در نظام خانواده و ازدواج از آنان پیش تر و بالاتر بودند در قبایل آن دوران که همگی مادر سالار بودند، کودکان به مادران خود منتسب می شدند و در قبیله (کلان) او به عضویت در می آمدند. ازدواج در داخل اعضای یک قبیله صورت نمی گرفت، و نظر به نقش زن در اقتصاد اجتماعی، مرد بعد از ازدواج به خانه همسر خود منتقل می شد و در مزارع اشتراکی قبیله او بعنوان یک عضو جدید نیروی کار به فعالیت می پرداخت. در میان این قبایل رسم خاصی که حاکی از نیاز به نیروی کار اضافه بود نیز وجود داشت، و آن حق پذیرش تعداد لازم از اسرای جنگی به عضویت قبیله بود که بدنبال آن بعنوان اعضای قبیله در مزارع شروع بکار می کردند.^۶

اهمیت اقتصادی زن از آنجا آشکار است که او می‌توانست رأساً و بدون توافق شوهرش تصمیم به جدایی از او بگیرد. در چنین موقعیتی شوهر ناگزیر از ترک خانه و قبیله همسر، و بازگشت به خانواده و قبیله خود می‌گردید، اما فرزندان نزد مادر باقی می‌ماندند. در امر رهبری سیاسی، و هم چنین در اداره و پیشوایی مراسم و عبادات مذهبی، زنان نقش برابر با مردان داشتند. مراسم و آداب مذهبی نیز هیچگونه تمایزی میان زن و مرد قائل نمی‌شدند.^۷

مدنها بعد از این مرحله تاریخی، این امکان پدیدار شد که زن و مرد در یک محل اقامت دائم اختیار کنند. کشاورزی به یک منبع دائمی تامین آذوقه تبدیل شد، و پیشرفت فنون و ابزار تدریجاً حصول مازاد تولید، و امکان استثمار نیروی کار دیگران را فراهم ساخت. در این مقطع معین تاریخی مفهوم مالکیت خصوصی، بویژه مالکیت خصوصی زمین، رواج یافت و جانشین مالکیت اشتراکی قبیله شد. همزمان، اقامت و زراعت دائم و نسل به نسل بر یک قطعه زمین نیز در زمره حقوق مالکین خصوصی آن قرار گرفت.^۸ تصاحب اختصاصی زمین سپس مرد را واداشت که حق انتساب اولاد به مادر را از زن سلب کند، چرا که او خواستار شناسایی فرزندان واقعی خود، و تضمین انتقال دارایی اش یا آنان بود. مالکیت و وراثت به این ترتیب بنای نظام های مادر سالار را در هم ریخت و زمینه تقسیم جامعه به طبقات را فراهم کرد.

بسط و توسعه مالکیت خصوصی تدریجاً جوامع کهن را به نحو بارزی به طبقات اجتماعی متمایز تقسیم کرد: اقلیت زمینداران و بردگان از یکسو، و اکثریت بردگان که هیچ چیز از جمله وجود خود را نیز در تملک نداشتند از سوی دیگر. بموازات این دگرگونی ها، موقعیت زنان نیز تنزل یافت و ابتدا در میان طبقات حاکم زمیندار، و پس از آن میان سایر طبقات جامعه، مغلوب سیطره اقتصادی، اجتماعی، و مذهبی مردان گردید. زنان اعتبار مذهبی گذشته را از دست دادند و دیگر هیچگاه پیشوایی و اداره مراسم و عبادات مذهبی را عهده دار نگردیدند. از آن پس مردان مذهب را در خدمت اغراض

خود به انحصار گرفتند و خدایان مرد بر همه شئون جامعه تسلط یافتند. زنان در مقابل به پایین ترین درجات سلسله مراتب مذهبی افول کردند. این تغییرات، بسط و توسعه مالکیت خصوصی را قدم به قدم همراهی کرد. نظام پدرسالار بمنزله عنصر مکمل روند تقسیم جامعه به طبقات زمیندار (یا ارباب) و برده، حاکمیت خود را همگام با سیطره روزافزون مردان آغاز کرد.^۱

از آن پس پدر سرپرست، سالار و پیشوای مذهبی خانواده شد. او بر عبادات مذهبی و مراسم مختلف دیگر ریاست می کرد. خانواده پدرسالار با خود پرستش اجداد رانیز بعنوان آخرین وسیله تقویت مقام پدر همراه آورد و به آن استحکام بخشید.^۲ در این جوامع پدرپس از مرگ خود به درجه خدایی صعود می کرد، اما زنان با گله های گوسفندی که حیثیت و مرگشان در دست ارباب بود، هم سنخ تلقی می شدند. واژه فامیلیا [ریشه لغت فامیل که در زبان فارسی و زبانهای اروپایی رایج است] در بین رومیان قدیم به مزارع، خانه ها، پول، بردگان، و خلاصه به مایملکی که پس از پدر بعنوان ارث از او باقی می ماند، اطلاق می شد. در این میان زن نیز جزئی از «فامیلیا»^۳ و به بیان دیگر بخشی از مایملک شوهر محسوب می گردید.

شرح دقیق و مبسوط تاریخ زن در جوامع کهن، و هم چنین آیین پرستش زنان و الهگان، انحراف از موضوع اصلی این کتاب، یعنی موقعیت کنونی زنان جوامع عرب و اسلامی، محسوب می گردد. با اینحال هر محققى که بخواهد بدون تعمق در گذشته به حال پردازد، خویش را در پرتگاه ندیدن یا نادرست دیدن حقایق بسیاری از مبحث زنان عرب قرار داده است. همچنان که آینده در حال پی نریخته می شود، حال نیز از گذشته ریشه می گیزد. باین جهت تمامی دانش و درک ما از جامعه و از سرزشت خویش، بگونه ای ژرف از گذشته متأثر است. بدون بازگشت به گذشته و مطالعه تاریخ ادیان، درک شرایط کنونی زنان در جهان عرب، و هم چنین یافتن راه نجات آنان از این فلاکت امکانپذیر نخواهد بود. بعلاوه تا ما از وضعیت زنان در جوامع و تمدن های کهنسال تر از سه مذهب توحیدی اصلی با خبر نباشیم،

* familia

امکان شناخت موجبات تنزل شأن و مرتبه آنان در مذهب را نیز نخواهیم یافت. نتیجه منطقی این نحو استدلال، اثبات نادرستی آن شیوه تحقیقی است که بخواهد وضعیت زنان در جوامع عرب و اسلامی را بدون مراجعه به دو مذهب قدیمی تر مسیحیت و یهودیت که شدیداً بر تعالیم و مفاهیم اصولی اسلام تأثیر گذاره اند، مورد ارزیابی قرار دهد. بهمین قیاس مطالعه موقعیت زنان در سه مذهب توحیدی نیز بی آنکه سوابق تاریخی و ارتباط آنان با مذاهب قدیمی تر و ناشناخته تر پی گرفته شود، از خطا مبری نخواهد بود.

داستان آدم و حوا مولود مذهب یهودیت است. سبب آغاز این داستان، و همچنین منشأ اعتقاد به گناهکاری زنان؛ و اعتقاد به برابری گناه با جنسیت، جمله در این مذهب نهفته است. این اعتقاد جدایی میان جسم و روح را برای همیشه در زمره مقدسات جای داد. مسیحیت پابرجای پای یهودیت نهاد، اما در زمینه نظرات و ارزشهای مربوط به زنان و جنسیت تلاش بیشتری در گذاختن پرداختن زنجیرهای آهنین تعصب و تحجر از خود بروز داد. مسیحیت برای آبدیده کردن این زنجیرها و جاودانه ساختن این قیود، پیامبر خود عیسی مسیح را موجودی مقدس آفرید، و با منع زنان و تجربه آمیزش جنسی، هاله ای از معصومیت بر او فرو پوشید. علاوه بر این او را از زهدان مریم باکره که آغوش هیچ مردی را نشناخته بود، به عالم حیات روانه کرد. خدا از روح خود در مریم دمید تا جنین عیسی در سکوت زهدان او جان گرفت و سفر آغاز کرد.

تصورات و مفاهیم مذهبی فوق ضرورتاً جدایی انسان از جسم و حیات واقعی خویش را بهمراه می آورد. از اینجا پدیده ای با نام «تجربه بیگانه با واقعیت» نشأت گرفت که بر دو نیم شدن حیات انسان حکایت داشت. و از آن پس دو برداشت اساساً متضاد از حیات، جدالی را آغاز کردند که تا به امروز نیز ادامه یافته است. از ایندو، نخست برداشت انسانگرایانه باستانی یا بدوی است که به نیکی ذاتی و جوهری بدن انسان و کارکردهای آن باور دارد. این دیدگاه از مذاهب باستانی مصر که تکیه فراوان بر جاننداری، ثمربخشی و سرشاری کیفیات جسمی مرد و زن داشتند، ریشه گرفته است.

برداشت دوم که بر بیگانگی جسم از واقعیت تکیه دارد و نفوذ گسترده خود را مدیون یهودیت و مسیحیت است، نوعی تلقی گریزگرایانه از جهان مادی عینی را ترویج می‌کند. در این جا بیگانگی به جهان مادی، خواه ذهنی و خواه عینی، ارتباط دارد، و منظور ما از «مادی» نیز مفهوم فلسفی آن است نه مفهوم دنیایی و ضد معنوی که اغلب از آن فهم می‌گردد. انسان‌ها در این جا به جهان ارواح، تصورات، و توهمات می‌گریزند و «معنویت» را پایه درک خود و جهان قرار می‌دهند. این بار نیز «معنویت» را به مفهوم ایدئالیزم فلسفی و اصالت معنی مد نظر داریم، نه بمعنای «ایده‌آل‌ها و انگیزه‌های اصیل» که غالباً بطور عمدی به آن نسبت داده می‌شود، در حالی که الزاماً پیوندی با آن ندارد.

مسیحیت زن را برای بار دوم به قربانگاه کشید. او که پیشتر قربانی آداب بغایت پدرسالارانه یهودیت و خدای آن یهوه شده بود اینک به کیش باکرگی مریم و پاکدامنی مسیح معصوم از امیال و غرایز انسانی گرفتار گردید. زن میان دو سنگ این آسیاب ستیز، میان روح و جسم، و یا به بیان دیگر میان نیکی منبعث از روح و پلیدی ناشی از جسم اسیر گردید و درهم شکست. خداوند مرد را از جنس خود که روح بود آفرید، اما در آفرینش زن از جسم که با جنسیت هم سرشت بود مایه گرفت. مرد تصویر کامل خداوند آسمانها بر زمین بود، اما زن تنها از راه ازدواج با یک مرد که چون سر بر پیکر او می‌نشست، می‌توانست کمال یابد. آری شوهر بمنزله سر یک زن بود. در تورات از این تصویر ناقص و سر بزیده زن نشانه‌هایی را می‌توان سراغ گرفت. مرد از آنجا که با خدا هم سرشت، و باو شبیه بود می‌توانست بدون پوشش سر در برابر او نماز بگذارد، اما زن بهنگام نماز موظف به پوشانیدن سر خود بود چه بنا به یک تلقی رایج مذهبی زن بخلاف مرد فاقد یک عضو اساسی، و پیکری بدون سر بود. بعلاوه از آنجا که داشتن سر، و بعبارت صحیح تر داشتن مغز و اندیشه، وجه اصلی تمایز میان انسان و حیوان بود، تنها مرد یک انسان کامل می‌توانست قلمداد گردد، و زن جسمی حیوانی و اسیر چنگال احساسات، غرائز و شهوات بیش تصور نمی‌شد. پلیدی یک عنصر حیاتی طبیعت زن بود،

واو آئینه اراده مقدس خداوند، و در عین حال تبلور شیطان در هیأت انسان بود. تمامی پیامبران تاریخ، روحانیون عالیمقام، کشیشان، و خادمین ردا پوش مذهب، که هر یک وجود خود را وقف بندگی خدا کرده بودند همه مرد بودند و در حیات خویش از زنان، که اینانرا فرستادگان شیطان بحساب می آوردند، باید دوری می گزیدند.

در بسیاری از آثار نقاشان قرون وسطی زنان را در پشت شیطان می یابیم که زانو بر زمین زده و می کوشند تا بر نشمینگاه او بوسه زنند. در قرن سیزدهم سن توماس آکیناس و آلبرتومگنسر^{*} از روحانیون برجسته آن زمان، نخستین بار امکان برقراری رابطه جنسی میان زن و شیطان را عنوان کردند. بدنبال آن داد گاههای تفتیش عقاید مجدانه به جستجوی زنانی که با شیطان همبستر می شدند برآمدند تا آنان را زنده به آتش بسپارند. البته این کارگزاران با وجدان عدالت، علائم و نشانه های دقیق همخوابگی با شیطان— بنام علائم شیطان— را نیز تشریح کرده بودند که مشاهده آن ها در هر زن، گواه غیر قابل انکار ملاقات شیطان یا قربانی بیچاره بود.

مردان عرب چه قبل و چه بعد از ظهور اسلام از آزادیهای جنسی زیادی در داخل یا خارج خانواده برخوردار بودند. در محدوده خانواده اینکار با ازدواج ها و طلاق های متعدد، و در خارج آن با آمیزش جنسی با معشوقگان و کنیزکان امکانپذیر بود. البته این آزادی ها منحصر به مردان جوامع عربی نیست و مردان سایر جوامع را نیز در بر میگیرد. اساساً از بدو استقرار نظام و مناسبات پدر سالار، مردان آزادی های جنسی زیادی را به فهرست حقوق خویش افزودند، و امتیازات خاصی از این قبیل به اقلیم جغرافیایی و کشور خاص، و یا به فرهنگ شرق و غرب اختصاص ندارد، بلکه تابعی از ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه است. نتیجه نهایی اینکه حقوق و امتیازات خاص مردان، که زنان از آن محرومند ماحصل جامعه پدرسالار و آکنده از تبعیضات و تقسیمات طبقاتی است.

* Alberto Magnus, Saint Thomas Aquinas.

توضیحات فوق از آنجهت ضروری دیده شد که بسیاری از محققین مسائل اعراب، و خصوصاً مستشرقین وابسته به امپریالیزم از پرداختن به این حقیقت اساسی سر باز زده‌اند. این بی‌اعتنایی یا از درک ناقص آنان از عوامل حاکم بر روابط زن و مرد حکایت می‌کند، و یا از تحریف عمومی و آگاهانه چهره شرق و اعراب. آنان آزادی جنسی مردان را پدیده‌ای منحصر به مناطق عربی جهان می‌شمارند و اسلام را نیز تنها مذهبی می‌دانند که زنان را به ابزار جنسی مردان بدل کرده است. به اعتقاد آن‌ها مرد عرب به لحاظ آزادی گزیدن همسران و معشوقگان متعدد در زندگی عادی، از یک موقعیت استثنایی در میان مردان جهان برخوردار است. اما این درست نیست، مردان در اطراف و اکناف زمین، و در طول تمامی ادوار شناخته شده تاریخ از آن زمان که جهان پیروزی نظام مردسالار را بر جامعه کهن تر مادر سالار گواهی داد، از آمیزش جنسی با زنانی غیر از همسران خود، خواه خزیده در پنهان تاریکی یک درگاه، یا خرامان در عیان انظار همگان، روی برتافته‌اند.

در میان مذاهب گوناگون، مسیحیت سخت تر از همه به عنان گسیختگی جنسی برخورد نمود و با کرگی را نه تنها بر عیسی مسیح و مادرش مریم، که بر همه مردانی که به ردای کشیشی، رهبانیت، و بندگی خدا درآمدند نیز تحمیل کرد. با این همه علیرغم سخت گیری باطنی مسیحیت در امور جنسی، تاریخ گواه سازش ناپذیر این واقعیت است که چگونه «مردان مقدس خدا» به راههای گوناگون ابراز و ارضای نیازهای جنسی خویش توسل جستند، و چگونه فحشا بیشترین رشد خود را در دوره‌هایی که به رواج ارزشها و اعتقادات زهدگرایانه معروف بود، برز داد. جنبش اصلاح دین لوتر^{۱۱} تا حدودی کمر به تصحیح انحرافات حاکم بر کلیسا بست. یکی از مشاهدات لوتر این بود که بخش اعظم درآمدهای کلیسا از عوارض پرداختنی فاحشه‌خانه‌ها سرچشمه می‌گرفته است. این که کلیسا برای یافتن هزینه‌های خود به یکی از محبوب‌ترین حرفه‌های شیطان روی آورده بود، لوتر را به

* Martin Luther (۱۴۸۳ تا ۱۵۴۶) عالم دینی آلمانی و بنیانگذار نهضت
 رفرماسیون یا اصلاح دین که سرآغاز جدایی شاخه پروتستان از مسیحیت بود. م.

همکاری کلیسا با شیطان معتقد کرد. آری این «خانه های زیبای خدا» که مردم به نیایش و عبادت در آنها گرد می آمدند از پول فاحشه خانه ها و از عرق ران های زنان بنیاد گردیده بود. از این گذشته درآمد اعانات و صدقات نیز عمدتاً از جیب مردانی تامین می شد که در سر راه خود به فاحشه خانه، چند سکه نقره یا برنج به درون صندوق های چوبی کلیسا می انداختند تا از این راه عفو و بخشش خداوند را بمناسبت گناهی که در شرف ارتکاب آن بودند خریداری کنند.

فاحشگی در جوانی تا بدو پیدایش خانواده پیدرسالار بکنی ناشناخته بود. ۱۲ پدیده فاحشگی تنها پاسخ شرایطی بود که در آن مردان به آمیزش جنسی با زنانی جز همسران خود مجاز بودند، اما زنان به تنها شوهری که بر آنان تحمیل شده بود، محدود گردیده بودند. این وضعیت پیدایش گروه جدیدی از زنان را که بهنگام لزوم میزبان تمایلات غیر مشروع جنسی مردان باشند ضروری ساخت، و باین ترتیب یکی از قدیمی ترین حرفه های انحصاری زنان تولد یافت. روشن است که هیچ راه گریزی از این پدیده وجود نداشت چه در آن صورت مردان آزادی جنسی خود را کجا و بر چه کس می توانستند تحمیل کنند؟

به این ترتیب فاحشه و طفل نامشروع نیز به جمع قربانیان نظام پدرسالار پیوستند. برشانه های هم اینان بود که سنگینی جبران غرامت های پیدایش، دوام، و تحکیم خانواده پدرسالار، و هم چنین زهائی مردان از هرگونه کیفر و شرمساری انتقال یافت. مردان درازای این آزادی بی پایان جنسی و جواز کسب لذت بهایی برداختند، زنجی نچشیدند، و خدشه ای بر دامن حیثیت خویش نیز ندیدند. اما مردان در یک مورد با زنان همدرد شدند و آن اسارت در روند بیگانگی با انسانیت و با خود بود که از ابتدای تقسیم جامعه به طبقات آغاز گشت و در طی قرون ادامه یافت. طعم واقعی تبعیض جنسی، نژادی، عقیدتی، و تبعیض بر مبنای رنگ پوست و ثروت را مردم از آن زمان که خود قربانی تقسیم طبقات شدند دریافتند. ره آورد مشترک این تحول تاریخی برای مردان و زنان چیزی جز تجزیه شدن به جسم و ذهن، به ماده و

روح، و به ایمان و عمل، و چیزی جز دو پاره شدن شخصیت آنان به هیچ
مبارهای دوگانه نبود.

به گمان من مردان عرب در مقایسه با مردان دیگر بالنسبه صریح تر و
صادق تر بوده اند، چه آنان نکوشیدند تا زندگی جنسی خود را در پس پرده تیره
و ضخیم ارزشهای زهد گرایانه پنهان کنند. آنان روابط خود را با زنان بنحوی
اخلاق و برکنار از محظورهای اخلاقی در ادبیات و شعر منعکس کردند. من
شخصاً به آن گروه از مردم که طلب لذت جنسی را گناه می شمارند تعلق
ندارم، و مردان و زنانی را که در صدد کسب لذت و ارضای جنسی هستند نیز
منحرف و محروم قلمداد نمی کنم. بگمان من این افراط و وزهد گرایی
مسیحیت قرون وسطی است که با شیطانی وانمود کردن غریزه و لذت
جنسی، از مسیر طبیعت و فطرت انسان منحرف و گمراه گردیده است. اینان
تا بآنجا در مسیر افراط پیش رفتند که طفل نوزاد را تا قبل از غسل تعمید
ناپاک و نجس بحساب آوردند. سردی و بی تفاوتی جنسی کلیسایی را که
تبلور ارزشهای کالونیستی^۵ از قبیل «طرده دنیا»، «گناه جنسی»، عفت، و
بکارت بود نیز هم اینان پشتیبانی کردند.

اما نکته درخور توجه اینجا است که ارزش های فوق در عمل تنهابه
طبقات محکوم، زنان و بینوایان تحمیل می گردید و طبقات حاکم، مردان، و
اغنیاء از آنها معاف می شدند. ارزش های مزبور چون قلابه و زنجیر بر اندیشه
و جسم مردان و زنان بیشماری که زیر یوغ تیروهای ارتجاع، استبداد و سرکوب
می زیستند، اسارت و بردگی آنها را صدچندان آسانتر می کرد. خانواده
سالار از ستون های اصلی امپراطوری های باستانی مبتنی بر استعمار بود و از
مهمترین عوامل تسهیل روند تقسیم جامعه به طبقات ارباب و برده بشمار
می رفت. بهمین ترتیب ارزشهای زهد گرایانه کلیسای مسیحی نیز در مراحل
مختلف تکامل خود راه تحکیم نظامهای مبتنی بر سرکوب را همراه کردند.
کما اینکه امروزه نیز همین ارزشها بخشی از زرادخانه سلاحهای سنگین
مقابله با مبارزات انقلابی زنان، نژادهای غیرسفید، و طبقات ستمکشیده

^۵ Jean Calvin (۱۵۰۹ تا ۱۵۶۴) عالم دینی فرانسوی و بنیانگذار یکی از
شاخه های اصلی مذهب پروتستان. م.

جوامع نیمه فئودال یا سرمایه داری متکی به حمایت امپریالیزم و استعمار رنو
بشمار می رود.

امروزه تاریخ پیوند محکم میان اقتصاد و مذهب، و میان مناسبات
(نیازهای) اقتصادی و ارزشهای اخلاقی و جنسی حاکم بر یک جامعه را
بروشنی باثبات رسانیده است. این ارزشها همگام با تکامل تاریخی کشورهای
در ادوار مختلف و نظامهای اجتماعی گوناگون دستخوش تحول و تغییر
می گردد. نیازها و ضرورتهای اقتصادی، که بنوبه خود در تحولات و
ضرورت های سیاسی با اکتاف یافته اند، نقش عمده ای در شکل دهی
ارزش های حاکم بر زندگی و اخلاق جنسی ما ایفا می کنند.

در اینجا بعنوان یک نمونه از توجیه اخلاقی ضروریات اقتصادی
می توانیم مفهوم تلطیف یا تعالی^۵ ابداعی فروید را ذکر کنیم. این مفهوم که
بعنوان یکی از بزرگترین دستاوردهای مکتب روانکاوی فروید به یک تئوری
علمی تبدیل شده است، در واقع چیزی جز توجیه اخلاقی رشد سرمایه داری
اروپا در آغاز عصر صنعت نیست. اینکه برداشت پیروان و مروجان این مفهوم
«عالی» چیست در واقعیات انکارناپذیر مستتر در آن تأییدی بجای نمی گذارد.
در ابتدای عصر صنعت، جامعه و طبقه بالنده سرمایه دار نیاز شدیدی به کار
جسمی زیادتر و تلاش بیشتر کارگران در کارخانه ها و صنایع صنعتی رو به
رشد داشتند. این تلاش که سرچشمه سود و انباشت سرمایه بود خصوصاً در
مرحله پیش از پیدایش تکنولوژی و ماشین آلات پیشرفته از ضرورت بیشتری
برخوردار می شد. در آن مرحله خاص جذب هر قطره عرق و هر ذره انرژی بدن
کارگران ضرورت داشت و اینکار جز با حداکثر کردن سرکوب مادی،
اجتماعی، و مذهبی آنان میسر نبود. از جمله سلاحهای زرادخانه استثمار
برای تحقق بخشیدن به این ضرورت، یکی هم خلق ارزشهای مقدسی بود که
عرق جبین را با بزرگترین فضایل برابر قرار می داد. ترغیب کارگران به قبول
یک زندگی پر رنج و مشقت، بدون خوار شمردن لذات زندگی و غریزه
• **Sublimation**، این اصطلاح به تصمید و والایش نیز ترجمه شده است. مقصود از
آن تغییر مسیر امیال و غرائز سرکوب شده به مجرای فعالیت های «عالی» تر، یا «والا» تر
فرهنگی است. م.

جنسی امکانپذیر نمی نمود. نتیجتاً لذت و جنسیت به سطح غرائز پست آدمی
تبدیل داده شد، و شایسته حیوانات وانمود گردید.

باین ترتیب اثبات سرمایه در این دوره با ارزشها، اخلاق، و قیود
رفتاری زهدگرایانه ای که ریشه در پروتستانتیسم کالون داشت، همگام گردید.
این همگامی و همراهی البته بعد ها نقش و اهمیت خود را از دست داد. چرا
که بارشد سریع تکنولوژی و ماشین آلات در جوامع صنعتی، با کاهش تقاضا
برای تلاش جسمی شدید، با کاهش ساعات کار و افزایش سطح زندگی،
و بالاخره با صد برابر شدن سطوح تولید و مصرف دیگر به اخلاق و ارزش های
زهدگرایانه ای که ریاضت و طرد لذات دنیوی را تبلیغ می کرد نیازی باقی
نمانده بود. در روزگار چیرگی شمار مصرف بیشتر، دیگر چه جای ستایش
آیات ایثار و اخلاق بود؟ در آن هنگام مردان و زنان می باید فعالانه به پیروی
از امیال و لذات دنیوی، به رها کردن عنان غرائز جسمانی، و به پرستش الهه
مصرف ترغیب می شدند. و آنکه، اینک که نوع بشر بسیار سریعتر از گذشته
به آموختن و فهمیدن مشغول بود، می باید او را از پی گیری ریشه های فلاکت
و تیره بختی اش جلو گرفت تا مبادا که مسبب محرومیت و گرسنگی خویش
را باز شناسد.

در اوان پیدایش اسلام زنان مجاز بودند که آزادانه به هر کجا بروند
و چهره های خود را برای رویت همگانه باز بگذارند. مسئله حجاب و
جدا کردن زن و مرد در مراحل بعدی مطرح شد، که در بعضی از ممالک عربی
تا با امروز نیز ادامه یافته است. درک علل این بدعت چندان دشوار نیست.
مقصود از پدیده هائی چون حجاب و جدایی زن و مرد، پیش از حفاظت زنان،
حفظ و حراست مردان است. زن عرب نه بلحاظ حفاظت جسم، آبرو و اخلاق
خود، بلکه بجهت حفظ آبرو و اخلاق مرد بود که در خانه محبوس شد.
بعلاوه این واقعیت که مردان خود را ناگزیر از تجویز اینگونه نبود
بر زنان و دورنگاهدانشن آنها از مشارکت در زندگی عادی می دیدند، خود
گواه پوچی افسانه ضعف زن و قدرت مرد است. استبداد و فشاری که مردان
بر زنان روا داشتند نیز نشانه وقوف مردان بر قدرت باطنی زنان، و نیازشان به

محافظت شدید خویش در مقابل اینان بود. نیرومندی زنان، قابلیت تحریر آنها، مثبت بودن و بی نیازیشان به مراقبت درمقایسه با مردان، همگی مفروضاتی هستند که بگمان من فرهنگ اسلامی نیز بر آنها متکی است. اما این همه تنها یک جنبه از جواب گوناگون حقیقت است. جنبه دیگر، خوف و وحشتی است که این قدرت و استقامت درونی زن در دل مرد بدوی پدید آورد. همین ترس و وحشت بود که او را به استمداد از کلیه امکانات اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و اخلاقی برای سرکوب و انقیاد زن وادار کرد. در درون زن حیات و نیروی سرکشی هر لحظه در شرف انفجار بود. نتیجتاً مرد می باید با بسیج تمامی امکانات خود زرادخانه هولناکی را تدارک می دید و آن را منحصرأ در راه سرکوب نیروهای بالقوه زن بکار می گرفت. تجهیز و تدارک این زرادخانه نتیجه منطقی آن شرایط خاص بود، چرا که اساساً نیروی بالقوه و نهانی هر موجود، خود معین کننده نیروی متقابل است که برای رویارویی، و سرکوب مقاومت و توانایی او مورد نیاز است. بنابراین درک این موضوع که چرا زندگی جنسی زن و حدود آزادی او محکوم سخت ترین و وحشیانه ترین قوانین گردید، چندان دشوار نیست. مرگ و زنده در آتش سوختن گاه از کیفرهای خفیف سرپیچی از این قوانین بشمار می آمدند. برخی از دانشمندان^{۱۳} و انسان شناسان اعتقاد دارند که زن بدوی نیرومند تر از آن بود که به قوانین مرد تسلیم شود. او در مراحل اولیه ظهور و استقرار نظام پدرسالار، در دفاع از آزادیها و امکانات گسترده حیات طبیعی خود به مبارزاتی سخت و طولانی دست زد. مری جین شرفی معتقد است که یکی از عواملی که ظهور تمدن پدر سالارانه مردان را بیش از ۶۰۰۰ سال بتاخیر افکند طبیعت جنسی و قدرتمند زنان نخستین بوده است.^{۱۳}

آری ریشه جنایات ناشی از تعصب امروز مردان را در این زوایای ناشناخته تاریخ باید جست، و همه آنچه در فصول گذشته از قتل زنان مناطق مصر علیا بدست شوهر و دیگر اعضای خانواده خود گفتیم، اکنون روشنی بیشتری بخود می گیرد.

منه، فكل ما كان من شأنه أن يخلق أو يوسع نطاق الملكية كان له أثره في تطور المجتمع الإنساني.

W. H. R. Rivers, E. Sidney Harland, Bartholomew Robert Dilke.

٣- الميراث في مصر القديمة، وليم نظير، (انتشارات دارالقلم، ١٩٦٥)، ص ٣٤.
٤- تاريخ الميراث في الإسلام، جلد پنجم، جواد علي (انتشارات مذهب شورای علمی، ١٩٨٥)، ص ٢٥٨.

4. Frazer, Shapero, Spencer and Gillen, Thomas, Diamond, Letourneau, Property - Its Origin and Development, London 1892.
5. Letourneau, Crossland, Robert Loy. Introduction to Anthropological Civilizations (New York, 1947).

٦- نگاه کتیده آثار مورگان، فریزر، گراس Gross، و دیگران.
٧- ثروت الأسيوطي، نظام الأسرة بين الاقتصاد والدين، (دار النهضة العربية القاهرة، ١٩٦٦)، ص ١١٠.

8. Letourneau, Property - Its Origin and Development pp. 49, 366-7.

هم چنین ثروت الأسيوطي، مأخذ فوق، ص ١١٢.
٩- فردريك انگلس، منشأ خانواده، مالکیت خصوصی، ودولت.
١٠- علی بدوی، اباحت فی تاریخ الشرايع در مجلة القانون والاقتصاد، ١٩٣١، صفحات ٧٣١ و ٧٤٦. و ثروت الأسيوطي، مأخذ فوق، ص ١١٥.

11. Eneations in imose wa, pp. 43,344,25-35.
12. T. E. James, Prostitution and the Law, (W. Heinemann), Ellis, Prost, and Shurtz.
13. Mary Jane Sherfey, The Nature and Evolution of Female Sexuality, (Vintago Books 1973), pp. 137-140.

۱۲- خداوندگاری مرد

وگناهکاری زن

نخستین کسی که یک مذهب توحیدی را در زمین عنوان کرد اخناتون پادشاه مصر بود. او علاوه بر پادشاهی یک فیلسوف و مصلح اجتماعی نیز بود. یگانه خدای آیین او «رع حاحتی» نام داشت که بشکل نور عظیمی بنام شو در افق و در درون قرص خورشید می سوخت و می درخشید و اخگر می پراکند. اندیشه‌های اخناتون شدیداً بر موسی پیامبر تأثیر گذارد، و این نکته است که به آن از شباهت‌های فراوان میان تورات و نوشته‌های اخناتون می‌توان پی برد. مسیحیت نیز بنوبه خود از یهودیت تأثیر پذیرفت و آنگاه اسلام نظام افکار، ارزش‌ها، و اصول مذهبی خود را بر پایه‌های دو مذهب توحیدی قبلی بنا نهاد.

داستان آدم و حوا از اسطوره‌های مشترک هر سه این مذاهب است. این داستان زریبا و پر استعاره از مبحث پیدایش زمین، هم در تورات و هم در قرآن از تاکید و اهمیت خاصی برخوردار است. بر طبق این داستان، آدم که نخستین مرد روی زمین بود قابلیت باردار شدن را از حوا سلب کرد و آن را بخود منتقل کرد. شاهد این امر هم البته «تولد یافتن حوا از دنده آدم» است. این نکته از داستان بیانگر موقع مسلط مرد در دوران اولیه تاریخ است. خصوصیات این دوره از تاریخ، تملک آزمندانه و روزافزون زمین، تجارت گوسفندوار زنان و مردان در بازارهای فروش برده، تقسیم سریعتر جامعه به طبقات، استثمار وحشیانه کارگران و بیگاری کشیدن از آن‌ها، و بالاخره افراطی‌ترین شکل نظام پدرسالاری است. اقوال تورات و قرآن از اصل این

داستان، بوضوح بیانگر ستمی است که در آن دوزان بر زنان روا می رفته است. داستان آدم تلاشی است که هرگونه تردید، مجادله، و مقاومت درباره و محبت زنان را در نظر خفیه کند و بآن نقابی از تقدس دینی بیوشاند، زیرا اراده خداوند را محال طرح هیچ پرسش نیست.

نخستین خاطره من از ادراک این بی عدالتی به ایام کودکی بازمی گردد. در آن ایام من شاگرد دبستان بودم و بخوبی بیاد می آورم که داستان آدم و حوا را از زبان آموزگار شنیدم. ذهن خردسال من در آن ایام قادر به قبول این داستان نبود، اما من از بیان این احساس هراس داشتم و نتیجتاً آن را نزد هیچکس بازگو نکردم. تردید من در آن بود که خدائی که مظهر عدالت است چگونه شرط اول عدالت، یعنی برابری طرفین را زیر پا می گذارد و میان آدم و حوا تبعیض قائل می شود. از خود می پرسیدم که تناقضات حیرت آور مذهب را با منطق خلل ناپذیر خداوند چگونه باید آشتی داد. خداوند در کتب مقدس خویش مرد را به مظهر شعور و ذکاوت، و زن را به یک پیکر بدون سر تشبیه می کند، حال آنکه در همین داستان حوا ذکاوت بیشتری از آدم نشان می دهد و آنچه را که او قادر به درک آن نیست درک می کند. او این را نیز درمی یابد که درخت ممنوعه بارآورنده مطبوع ترین و روحبخش ترین میوه ها، یعنی میوه معرفت، و قوه تمیز خوب و بد است. علاوه بر این حوا قصد نهانی هشدار خدا به اجتناب از میوه ممنوعه را بسرعت درک می کند، و درمی یابد که این هشدار تلاش برای اختفای حقایقی است که انسان در صورت چشیدن طعم آن میوه، بر آن ها دست خواهد یافت، و خیر و شر را از هم باز خواهد شناخت. این وقوف طبعاً انسان ها را به مقام آفریدگارشان ارتقا می دهد، و بشر را که به هیات خدا آفریده شده است به خود خدا بدل می سازد. در ذهن کودکانه من همه چیز حکایت از نبوغ حوا، و بلاهت آدم که چون گوسفند سر بدنبال او داشت، می کرد.

در دوران دبیرستان یک روز که ساکت در انتهای کلاس درس نشسته بودم، معلم زبان عربی از من خواست که جمله «مصطفی الله را نیایش می کند» را از نظر دستوری تجزیه کنم. من جواب دادم که

«مصطفی» اسم مذکر است در مقام فاعل — و «نیایش می کند» سوم شخص حاضر است از مصدر نیایش کردن، و بالآخره «الله» اسم است در مقام مفعول. اما قبل از اینکه قسمت آخر جوابم را تمام کنم معلم سرآسیمه شد گفت: «استغفرالله؛ خداوند تبارک و تعالی اسم مذکر است در مقام مفعول.» بدنبال او من هم پاسخ درست را تکرار کردم، اما روی کد «مذکر» لحظه ای دچار مکث شدم. در آن لحظه پرسشی مثل یک جرعه ذهن من درخشید که آن را با اشتیاق تمام از معلم سؤال کردم: «چرا اسم مذکر است و مؤنث نیست؟» معلم یکباره بی لریزه افتاد و با عصبانیت فریاد «پناه بر خدا! خجالت نمی کشی؟ چگونه ممکن است خداوند مؤنث باشد، به چه جرأتی خدا را با جنس مؤنث برابر می کنی؟ الله مذکر است، مذکر همه آیات مقدس قرآن هنگام یادآوری خداوند ضمیر مذکر بکار می برند، ضمیر مؤنث.»

حاصل کنجکاوی آن روز من نمره صفر در درس گرامر، و اخطار تهدید نسبت به تکرار سولاتی از این قبیل بود. اما من چگونه می توانستم ما فکر کردن خودم شویم. بعدها وقتی که بزرگتر شدم پیش خود فکر کردم تنها تفاوت مرد و زن آلت تناسلی بیرون آمدن مرد است، و لابد خداوند هم همین نظر با مردان شباقت دارد. این مطلب را از پدرم سؤال کردم. او که خدا را از کودکی به آزاداندیشی و تردید در مورد هر نکته مبهم و سؤال انگ عادت داده بود، با گشاده نظری و بی آنکه مانند معلم ما عصبانی و خشمگین شود گفت «خداوند مذکر است اما آلت تناسلی ندارد! این به آن خاطر است که او یک روح است و صاحب جسم نیست!» اما سوال بعدی بلافاصله زبان من جاری شد: «روح چگونه می تواند مذکر باشد؟ آیا روح هم مذکر مؤنث دارد؟»

- روح روح است، مذکر و مؤنث ندارد.
- پس چرا گفتمی که الله مذکر است؟
- الله روح است، نه مذکر است نه مؤنث.
- پس چرا همه آیات قرآن هنگام اشاره به خداوند ضمیر مذکر را به کار می برند؟

برای اینکه استفاده از ضمیر مونث در یادآوری خداوند کار صحیحی

بسی است. یعنی می‌خواهی بگویی که ضمیر مونث مایه ننگ است، و یا اینکه به عیب و نقصی دچار است که آن را به خلاف ضمیر مذکر شایسته جانشینی نام خدا نمی‌کند؟

بله. دلیل واقعی اینکه پیامبران همیشه با ضمیر مذکر از خداوند یاد کرده‌اند برتری مردان نسبت به زنان است. به علاوه همه پیغمبران خود نیز مرد بوده‌اند، و ما هرگز نامی از یک پیغمبر زن نشنیده‌ایم. آدم که اولین مرد روی زمین بود مافوق حوا قرار داده شد، زیرا او نیرومندتر از حوا و مبدأ نوع بشر بود. او حوا را از یکی از دنده‌های خود بدنیا آورد، اما حوا او را به نافرمانی از دستور خداوند و خوردن میوه ممنوعه ترغیب کرد.

من اگر چه به کلی گیج شده بودم، اما تصمیم داشتم که تسلیم نشوم: «پدر، آنچه تو می‌گویی کمی متناقض است. چگونه ممکن است حوائی که از یکی از دنده‌های آدم بدنیا آمده و از او بمراتب ضعیف‌تر است ناگهان چنان قدرتی کسب کند که بتواند آدم را به نافرمانی از دستورهای خدا متقاعد کند. در اینجا نقش او مثبت بوده و شخصیت‌اش از آدم که مطیع و سربراه باقی ماند دوچندان قوی‌تر.»

— بله، اما حوا فقط در شرارت مثبت بود.

این حق بر آدمیان روا است که حادثه، آذوقه، پوشاک، و امنیت را از الهگان خواستار شوند. فلاسفه، علما و هنرمندان نیز در جستجوی معرفت، و وقوف بر سرشت حقیقی الهگان از آنان مدد می‌جستند. فضیلت میان خدایان نیز چون آدمیان بسته به معرفت آنان است.

سطور فوق را از یکی از کتب قدیمی کتابخانه پدرم که در کودکی خوانده بودم بیاد می‌آورم — شاید از کتاب ازیس الهه مصر، اثر پلوتارک. با گذشت این همه سال هنوز مطالبی از آن کتاب را بیاد می‌آورم، از جمله نظر

هومر نسبت به زئوس و اوزیریس را یکه اولی را به دلیل دانش فروترش برتر از دومی قلمداد می کرد؛ هم چنین از یسیس را که یک خدای مویش بود، اول به سبب دانش و معرفت زیاد، بزرگ تر یسیس خدایان بشمار می رفت. از یسیس خود در لغت به معنای خرد و معرفت است. هم چنین بنایی که تندیس او در آن جای گرفته بیانگر کشف و ادراک است. ایزون نام این بنا گو یای آنراست که هر که به زونه منزلگاه این الهه — گام گذارد، به حقیقت موعود مهربت خواهد یافت. نگارندگان شرح حال از یسیس جملهی معتقدند که مریدان واقعی او پویندگان بی آرام راه حقیقت یسیسند، نه کشیشان آراسته به جامه مقدس و محاسن آویخته.

در اسطوره ازیس و اوزیریس — ما از یسیس را سرچشمه کار و عمل و خلاقیت می یابیم، و این او است که و یسیس رانی های مردانی چون توفون یسیس را از نو آباد می کند و باز می آفریند. توفون مظهر یسیس بیهودگی، بی منطقی، و هرج و مرج است. هر چیز مفید و سازنده ای از از یسیس سرچشمه می گیرد و تنها شکل ظاهری آن ها به اوزیریس شبیه است. پیروزی ازیس بر نیروی ویرانگر توفون که بدن اوزیریس را قطعه قطعه کرده است نیز تنها به مدد هوش و معرفت ازیس میسر می گردد. این او است که قطعات بدن اوزیریس را گردمی آورد و او را از نو می آفریند. خصوصاً این او است که آلت تناسلی تازه ای را برای اوزیریس که آلت قبلی اش را ماهی رود نیل بلعیده است، فراهم می کند.

افسانه ازیس بروشنی نشان یسیس دهد که در جامعه یباستان فعل و خلاقیت از زن سرچشمه می گیرد، و مرد تنها موضوع فعل زن، و محصول ابتکار و خلاقیت او بشمار می رود. معانی نام ها نیز موید همین واقعیت اند: ازیس به معنای خرد، معرفت، و عمل پر یسیس شتاب، و اوزیریس به معنای پاک و مقدس. ازیس اوزیریس را که در واقعه حاصل یکی از کارهای خودش بود

Osiris شوهر و برادر ازیس از الهگان مصر

•• Izion, Zona

••• Toupoun

بدنیت آورد. او هم چنین پسرش هورس را بدنیا آورد و به سالار خدایان که گفته می‌شود از یس یا آتناه را از سر خویش بدنیا آورد نیز حرکت و معرفت بخشید. به گفته یودکسون^{۵۵} مصریان قدیم زئوس را علیل، و دوپای او را بیستیفه به هم ترسیم می‌کردند. این وضع که موجب فلج و شرمساری زئوس بود او را به کلی از دیگران منزوی کرده بود. در مورد زئوس هم این از یس بود که با شکافتن دوپای او قدرت حرکت و راه رفتن را به او بازگرداند.^۳

مفهوم این اسطوره بسیار روشن است، چه این از یس بود که به زئوس، اوزیریس، و هورس حیات، معرفت، و قدرت حرکت عطا کرد. با این حال مردانی که بعدها این داستان را تفسیر کردند یا اساساً معنی آن را نفهمیدند، و یا این که به خاطر تحریف آن در جهت اغراض خود، تظاهر به نفهمیدن آن کردند. آنان بر آن برآمدند که خدای مرد را منشأ و خالق همه چیز قرار دهند، و زن را به یکی از مخلوقات او بدل کنند، و توجیه آنان این بود که مگر زئوس از یس را از سر خود نیافرید، و آدم حوّا را از دنده خویش حیات بخشید.

به این ترتیب صرفنظر از جنبه تقدس بیشتری که کتب آسمانی به اسطوره آدم و حوّا بخشیده و به این ترتیب مانع هرگونه بحث منطقی درباره آن شده‌اند، این اسطوره در اساس تفاوت چندانی با داستان از یس و اوزیریس ندارد. حوّا نیز چون از یس از معرفت، حرکت، و خلاقیت بالقوه خود محروم شد و به سرنوشت او دچار گردید. اگر در داستان آدم و حوّا آنگونه که در تورات نقل شده است دقیق شویم خصوصیات آدم و حوّا را بوضوح در خواهیم یافت. حوّا از نظر آگاهی، ذکاوت و قابلیت‌های فکری بر آدم برتری داشت و از او چون ابزاری در خدمت افزایش معرفت و شکل‌دهی خلاقیت خود بهره می‌جست.

اما این اساطیر از سوی همه به یکسان تعبیر نگردیده‌اند. حقایق وازگون شدند تا علیرغم نقش بارز زنان و الهگان باستان در زمینه معرفت،

۵۵ Horus, Athena

••••• Index

خلاقیت، و اندیشه، مرد را به مقام خدایی و آفریدگاری رسانند و زن را آفریده او قرار دهند. مرد آنگاه که برار یک قدرت تکیه زد خود را منشأ و مبدأ همه چیز قلمداد کرد و زن را به سطح یک وابسته ضعیف و منفعل نزول داد، در حالیکه در مراحل اولیه تاریخ، واقعیت خلاف این بود. این آدم بود که از پی حوا رفت، و هم چنین این توفون خدای شرارت و زیرکی، و مستبدترین همه مردان بود که مغلوب ازیس شد. توفون برادر مهربان و متین خود اوزیریس را منکوب کرد، و این ازیس بود که با تطمیع شیطان، یا همان سلاحی که توفون بکار برده بود، به نجات اوزیریس شتافت و بر توفون غلبه کرد.

زن از نظر هوش و ذکاوت از شیطان جلوتر بود، و دانش و استعداد او نیز از قدمت بیشتری در مقایسه با مردان برخوردار بود. او همواره قادر بود که به مدد خرد و معرفت خرد بر شیاطین و خدایان غلبه کند، همچنانکه حوا در ترغیب آدم به تبعیت از خود، بر آفریدگار غلبه کرد. در آن ایام مرد که محور خرد و زیرکی زن شده بود ظاهراً همیشه از او تبعیت می کرد. سرنوشت مرد در طول زمان تغییر می کرد. او گاه سهمی از دانش و خرد و خلایقیت می برد، و گاه همچون توفون و دیگر شیاطین به نیستی و نابودی محکوم می شد.

با این همه مردان هیچگاه در تعبیر و تفسیر این اسطوره ها که مقام و منزلت زن را در مراحل ماقبل تاریخ، و پیش از فرا رسیدن عصر یکتاپرستی بازگو می کنند، صداقت و عینی گرایی به خرج نداده اند. برخی از مفسرین قویاً اعتقاد دارند که در یکی از این مراحل مرد با توسل به اسلحه بر زن پیروز شد و مقام خدایی، خلایقیت، و خرد او را به خود اختصاص داد. به عنوان نمونه در افسانه ازیس گفته می شود که چون توفون را که اسیر هورس شده بود نزد او آوردند، و وی اسیر پسر خود را آزاد ساخت، هورس تاج شاهی و خدائی را از سر مادر برگرفت، و حتی سر او را به دم تیغ سپرد.

کتاب تورات نیز زن را به نحو مشابهی گردن می زند و از او پیکری بی سر می سازد. شوهر سپس جای سر مفقود شده او را پر می کند. این داستان پایه برداشت عامیانه ای است که زن را فاقد مغز، و کم شعورتر از مرد تلقی

می‌کنند و این برداشت چنانکه دیدیم خلاف واقعیات تاریخی است. نکته در خور توضیح این است که این اساطیر یا تحولات و چرخش‌های تاریخی موضوع تعبیر و تفسیر مجدد قرار می‌گرفتند تا توجیه‌گر شواهد جدید شوند، همچنانکه اسطوره‌های باستان نیز با پیدایش جوامع نوگنی، در طریق توجیه منافع پدربسالارانه و طبقاتی به کار گرفته شدند. به خاطر می‌آورم که جایی در افسانه‌های قدیمی مصر و یونان خواندم که تمساح هم چهره خدا است زیرا او تنها جانوری است که صدایی از خود ساطع نمی‌کند. مقصود از این داستان آن بود که «منطق خدا» یا «کار خدا» برای تحمیل خویش نیازمند صدا نیست. زئوس نیز در این اساطیر ناشنوا و فاقد دو گوش توصیف شده است چرا که گوش دادن به سخن دیگران شایسته خدایی که بر همه چیز فرمان می‌راند، نیست. به علاوه دوپای او نیز چنانکه قبلاً گفته شد به هم چسبیده بودند و نتیجتاً او چون تمساح می‌خزید و قادر به راه رفتن نبود. و تقدیر این چنین خواست که توان راه رفتن او را از یس که یک زن بود باو بازگرداند.

مآخذ:

1. Pharaonic Egypt, Jean Yoyot.

- ۱- همین متن عربی این کتاب ترجمه سعد زهران در مجموعه «الالف کتاب» (وزارت آموزش عالی مصر ۱۹۶۶) ص ۱۲۹.
- ۲- زونه معبد بت‌هایی است که به گونه مناسبی تزئین شده است، الافصاح فی فقه اللغه ص ۶۹۷.
- ۳- از یس و اوزیریس ترجمه صبحی البکری در مجموعه «الالف کتاب» دارالقلم، قاهره، ص ۹۳.
- ۴- مآخذ فوق ص ۱۰۸.

۱۳- زنان در عصر فراغنه

قدیمی ترین و شاید بزرگ ترین تمدن باستانی جهان همواره محل زرخیزی برای تحقیقات تاریخی بوده است. دانشمندان و مفسر شناسان بارها این حقیقت را یادآور شده اند که در مراحل ابتدایی جامعه مصر باستان، زنان هم چون مردان بر روی دیوارها حکاکی شده اند و اندازه آنان در مقایسه با مردان بیانگر تساوی موقع و مقام اجتماعی برابر آنان با مردان در آن دوران است. ولی بعدها اندازه زنان شروع به کاهش کرد که منعکس کننده تنزل مقام اجتماعی زن در مقایسه با مرد بود. این تغییر با پیدایش مالکیت خصوصی در طول سلسله های هفتم تا دهم (۲۴۲۰ تا ۲۱۴۰ ق. م.) همراه بوده است. در طول دوره «سلطنت وسطی» از سلسله های یازدهم تا سیزدهم، و در دوره هیکوس^{*}، در نتیجه سلطه خفقان، بیعدالتی و استثمار بیرحمانه بردگان همراه با سلطه نظام های فئودالی اولیه در برخی از مناطق، موقعیت زنان هم چنان پایین باقی ماند. تنها در «سلطنت آخری» (۱۸۵۰ ق. م.)، پس از قیام و شورش وسیعی که علیه اشغالگران خارجی و زمین داران در سرتاسر مصر صورت گرفت، بود که زن موقع و مقام از دست رفته خویش را باز یافت. شهزنان⁺ معروفی در سلسله هیجدهم حکومت کردند. برای مثال، نفریتی^{**} و هاچپسوت^{***} که شخصیت پر قدرت و سلطنت ۲۲ ساله او (۱۵۰۴ تا + در ترجمه واژه Queen در مواردی که مقصود مقام شاهی یک زن بوده است بجای ملکه، از ترکیب «شهن» استفاده شده است. م.

* Hexus

** Nephertiti

*** Hatchipsoot

۱۴۸۳ ق.م.) معروف است را می توان نام برد. مجسمه هاچیپسوت، بصورت شیری با سر انسانی، بعنوان سمبلی از قوت جسم و مغز ساخته شده است. از دوران سلطنت او بعنوان دوران رفاه و پیشرفت یاد می شود. او کفایت خود را هم بعنوان یک حاکم و هم بعنوان یک شهزن نشان داد، ولی پس از مرگش توهتموس سوم که جای او را گرفت دستور داد مجسمه او را نابود کنند و تصاویر و حکاکی های او از دیوارها زدوده شود.

در هر صورت، مجموعاً، زن مصری باستان جز در دوران «سلطنت اولی»، یعنی قبل از استقرار مالکیت خصوصی و زمین داری، هیچگاه اهمیت انسانی خود را احراز نکرده است. در آن دوران اولیه، زن فرعونی در ساخت پارچه و فرش، در تجارت، در بازار و در شکار، دوش به دوش شوهرش شرکت داشت. اندازه طرح زنان در مقبره های خانوادگی با مرد یکی بود، و این طرح ها علاوه بر تساوی زنان در حقوق و وظایف، احترام و تکریمی را که به زن می رفت نشان می داد. این شیوه عمل در طول سلسله های سوم و چهارم (حوالی ۲۷۸۰ ق. م.) ادامه داشت. در مجسمه بهگام^۱ که بر دیوارهای معبد کرنک^۲ حک شده است، زن پیش از مرد قرار دارد. یک سنگ یادبود که بافتخار زنی بنام بیسیشت^۳ که در یکی از دوره های سلطنت باستان می زیست، بر پا شده بیانگر آن است که نامبرده ریاست گروهی از پزشکان را بر عهده داشته است. یک شوهر مصری بخاطر دشنام به زنش محاکمه شد و قاضی او را به صد ضربه شلاق محکوم کرد، و او را اخطار داد که اگر دگر باره چنان عملی مبادرت کند از سهم خود نسبت به مالی که مشترکاً کسب کرده اند محروم خواهد شد.^۴

زنان مصر باستان از سطح فرهنگ بالایی نیز برخوردار بودند. یک نبشته حاکی است که مردی بنام خنومردی^۵ بعنوان کتابدار در خدمت

- Tohotmus
- Behgam
- Karnak
- Bisisht
- Khancum Reddi

بانوی بزرگی بنام نفرو کابیت^۱ بوده است. او یادآور می‌شود که بانوی مذکور او را در دندره^۲ بعنوان سرپرست مخازن کتابی که مادر دانش‌خواه و هنردوست او بجای گذاشته بود منصوب کرد.^۳

زنان در مصر باستان در شنا و ورزش‌های حرفه‌ای و آماتوری هم چون مردان فعال بودند. آنان به همراه مردان در اجتماعات شراب می‌نوشیدند و پیمانه‌های شراب خود را بهم می‌زدند. گاه آنان حتی در شراب افراط می‌کردند. یک نیشته بردی از زنی سخن می‌گوید که اعلام می‌کند: «به من ۱۸ پیمانه شراب بدهید. من آنقدر خواهم نوشید تا انگور مرا از جا بکند. من در درون خود، همچون یک نی خشک، احساس خشکی می‌کنم.»^۴

باستان‌شناسانی چون آرماند، موره و پرستد^۵ معتقدند که در این دوره فرزندان بنام مادرشان خوانده می‌شدند. زنان در تمام رشته‌های فعالیت دخیل بودند، و به مقامات گوناگونی، از جمله حکومت استان، وزارت، شهزنی یا خدازنی + می‌رسیدند. حجاب ناشناخته بود و هیچ نوع مقررات جدایی زن و مرد وجود نداشت. زن و شوهر تا سلسله‌های سوم و چهارم سلطنت باستان در تمام شئون مساوی بودند. وقتی که زمین‌داری بزرگ بموازات جامعه بردگی گسترش یافت و در دوران سلسله پنجم کنترل خود را بر کشور برقرار کرد، مردان بمنظور حفظ میراث مالکیت برای پسران خود، نظام پدرسالار خانوادگی را اعمال کردند^۵. با طلوع نظام پدرسالار و بموازات آن، نظام دیگری، یعنی چند زنی و سپس معشوقه گرفتن که سرانجام به تولد اولین فرزندان نامشروع و از دست رفتن موقعیت زنان منتهی شد، گسترش یافت که در نتیجه زنان را به قاعده مخروط جامعه تنزل داد.

- Nephro Kabith
- Dandara,
- Armand, Muret, Prested,

+ ترکیب «خدازن» نیز در مواردی که تأکید بر مقام خدایی زن مورد نظر باشد جای واژه الهه (Goddess) را در این ترجمه اشغال خواهد کرد. م.

اولین قیام انقلابی بردگان علیه زمین داران و حکومتی که بنام آنان برقرار بود، در سلسله پنجم (۲۴۲۰ ق. م.) ثبت شده است. این واقعه تاریخی که علیه زمین داران و شاهان حاکم صورت گرفت، بعنوان انقلاب منفه معروف است. مردم مصر، زن و مرد، کاخ سلطنتی را تماماً سوزاندند. آنان مالکیت را نفی کردند و روی اصل تساوی امکانات برای همه بدون استثنا، اصرار داشتند. مع الوصف برخی از تاریخدانان از این شورش تنها بعنوان انتقال مالکیت از دست برخی به برخی دیگر یاد کرده و نوشته اند: «اینان که از تهیه یک جفت پاپوش برای خویش عاجز بودند اینک ذخایر سلطنتی را نصاحب می کردند.»^۶

با این حال زمین داری بزرگ یکبار دیگر موقع خود را تثبیت کرد و در سال ۲۱۶۰ ق. م. مردم مصر برای دومین بار علیه فرعون ها و حکومتشان شوریدند. به این ترتیب، دوران سلسله دهم آغاز شد. معشوقه بازی قدغن گردید و با انتساب فرزندان به مادران، بچه های نامشروع از صحنه ناپدید شدند. ولی زمین داران بزرگ باز هجوم آوردند و دومین دوره حکومت لامعارض آنان (۱۰۹۴ ق. م.)، روزی که حرخوره روحانی اعظم تمام درت ها را بدست گرفت آغاز شد. معشوقه بازی جزو لایتنجایی از زندگی وزانه شد و مردان حق یک طرفه طلاق و انحصار شغل روحانی گری را برای خود تثبیت کردند.

در سال ۶۶۳ ق. م. مردم تهاجم تازه ای به نظام زمین داری بزرگ را آغاز کردند. در نتیجه آن، سلطنت شاه بوخاریس^{۷۷۷} که از سلسله چهاردهم بود چار تغییرات اساسی شد. پسران از تحکم پدر آزاد شدند. زنان حقوق خود را از یافتند و با لغو آئین مذهبی ازدواج، دست روحانیون از برگزاری مراسم ازدواج که در گذشته انحصاری آنان بود کوتاه شد. به این ترتیب، روشن ست که در نظام پدر سالار مرد از قدرت روحانی مذهبی برخوردار می شود، و

- Memph
- Harhour
- Bokharis

آیین‌ها و قوانین مذهبی، ازدواج را شکل می‌دهند. نظام پدرسالار هم چنین الزاماً با چند زنی و معشوقه بازی، و با تحدید دون انسانی و خبیث مقررات همه جانبه زندگی زنان از نظر مذهبی، اجتماعی و جنسی، همراه است. بموازات توسعه زمین داری اولیه، تعداد روزافزونی از بردگان، که گاه با مزدوری در برخی از حرفه‌ها همراه بود، برای کشت زمین ضرورت پیدا می‌کرد. این دوره نوین اقتصادی که با ارزش‌های مذهبی و اجتماعی مناسبی حمایت می‌شد، برای کشت زمین و جبران مرگ و میرز یاد اطفال، به یک زاد و ولد روزافزون نیاز داشت. یکی از ارزش‌های مذهبی که در جهت حمایت از این نیازها شکل گرفت این بود که هرچه تعداد اعضای یک خانواده دعا کننده برای اجداد بیشتر باشد آنان این دعاها را بهتر خواهند شنید. به این ترتیب چند زنی نه فقط بدلیل اشتیاق جنسی مرد مرتبط با غالبیت مرد، و بلکه همچنین بدلیل نیاز اقتصادی به زاد و ولد گسترده، تولد یافت. علاوه بر این، زنان با تحمل وظایف سنگین در خانه و مزرعه، که جز ادامه حیات آنان مزدی را نمی‌طلبید، یک منبع ثروت برای شوهر بشمار می‌رفتند. اینان در مقام بیگاری دهندگان، شرایطی چندان بهتر از بردگان نداشتند، و برای یک زن، بودن زنان متعدد در یک خانه، از این نظر گشایشی بود. وظایف تقسیم می‌شد، بارهای سنگین‌تر با هم بر می‌داشتند و مشکلات زندگی بر شانه تعداد بیشتری حمل می‌شد. گاه در شرایط سختی، بیعدالتی و استثمار، وجود زنان متعدد ممکن بود خود باعث آسایش و دلگرمی نیز باشد. برای مرد، چند زنی بمعنای ارضای اشتیاق جنسی او بود. برای اعمال حق مرد به داشتن چند زن، و توجیه حرص اقتصادی و خوشگذرانی جنسی او، حمایت مذهب نیز لزوم می‌یافت. از طرف دیگر، از آنجا که به منظور تعیین و اعمال شجره پدزی و تضمین توارث مالکیت به پسران پدر، تک شوهری برای زنان الزامی می‌نمود، یک دسته دیگر از ارزش‌هایی که تملک جنسی و اقتصادی زن از جانب مرد را تقدس ببخشد باید مشروعیت می‌یافت. این جا نیز مذهب به تأمین این نیاز برخاست.

ولی زن نیز بنوبه خود احساس می‌کرد که یک مزد تنها از تأمین نیاز

جنسی او عاجز است. او نیز بیش از یک شوهر می‌طلبید، و در شرایطی که چند زن دیگر در مرد او شریک بودند، او به حد یک تلاش بیحاصل برای آرضای خود در مقام همسر، به کسری از یک مرد تنزل می‌یافت. به این ترتیب کشش جنسی زن نیرومند اولیه هیچ نسبتی با سهم واقعی او از زندگی جنسی نداشت.

بنابراین، این امر اجتناب ناپذیر بود که زن در برابر محدودیتی که مرد سعی داشت بر نیازهای طبیعی او تحمیل کند مقاومت ورزد. متقابلاً مرد با تمام نیروی خود مقاومت زن را در هم می‌شکست، و کوشش داشت که با مجموعه‌ای از رسوم، مفاهیم و قوانین سخت، قدرت و سلطه خود را تحکیم کند. مرگ بهایی بود که زن برای زنای محصنه می‌پرداخت، زندان سزناشت سبک‌تری بود، و حسادت (غیرت) بیرحمانه شاید سبک‌ترین مجازات—حسادتی که بعدها بصورت احساسی درآمد که مرد امروزی بعنوان بالاترین تعبیر عشق از آن یاد می‌کند، احساسی نجیبانه که به گرمی بوسیله ادیبان و شاعران هم در شرق و هم در غرب بیان شده است. اتلوی شکسپیر، و حسادت (غیرت) اتلوی که به قتل دزد مونا می‌محبوبش منجر شد، تصاویر زنده‌ای از احساس شومی است که از دیرباز در مرد شکل گرفته است—از هنگامی که مالکیت خصوصی و تصاحب زنان به رشتن تاری آغازید که روح مرد را در خود به حصار می‌کشد و او را از انسانیت خود بیگانه می‌کند.

برای این که مبادا کم‌رنگ‌ترین سایه شک، از این که بیگانه‌ای در تاریکی در تبار مرد راه یابد و به این وسیله در زمره وارثان او قرار گیرد، بر ذهن مرد سایه افکند، یک دسته از قوانین و مقررات برای اعمال عفت، باکرگی، تقیه به ازدواج و فرمانبری در مورد فقط زنان، از عرش نزول کرد و یا از خاک سخت جوشید.

در عین حال، علیرغم همه سخت‌گیری‌ها نسبت به زن، علیرغم دیوارهای بلند، توصیه‌های خردمندانه، ارزش‌ها و عادات و قوانین حقوقی و اخلاقی غلاظ و شداد، سوء ظن درباره عفت زن همواره چون سایه‌ای بر ذهن مرد سایه افکن بوده است. این سوء ظن، که از روزگاران اولیه تا پیشرفته‌ترین

جامع معاصر لایق تصحیح در ذهن مرد خوانده کرده است، آنچنان عمیق و ریشه
است که بسادگی نمی توان آن را ندیده گرفت و یا موهوم بحساب آورد.
ماورای این سوء ظن، یک واقعیت عینی و یک دلیل منطقی، سخت خواب
است. واقعیت و دلیلی که در عین حال، بعینت این که از ارزش های
رویه دیرین حاکم بر زندگی زن و مرد برآمده، متناقض، پوچ و بی معنی است
یک دسته ضوابط آزاد برای مرد، و یک سلسله مقررات اسارت بار و تحق
آمیز مربوط به عفت و پاکدامنی جنسی برای زن.

ریشه های عمیق این ارزش دوگانه اخلاقی در تغییرات اساسی
روابط اجتماعی اولیه، آنگاه که مرد به مالکیت پی برد و دریافت که
انحراف مالکیت او می تواند هم برده و هم زن را مورد استثمار قرار دهد، خواب
است. از آن لحظه، سرنوشت زن برای هزاران سال بعد تعیین شد. متذکر
چنین شد که تساوی خود را مرد را در خانه و جامعه و حتی در محدوده مقدر
مذهب او دست بردارند.

این تنزل موقع زن در تمام باستان، آنجا که زن تماماً در اختیار و قب
در زیر تسلط مرد قرار داشت، با شروع تاریخ و تقسیم طبقاتی جامعه بر
تاریخ یک زن شروع شده بود. چرا که تاریخ و تقسیم طبقاتی جامعه بر
اساس قرار داشت که عده ای از تجمیل تفکر، نوآوری و اداره جامعه برخوردار
باشند، و اکثریت وسیع جامعه که از بردگان، کارگران و زنان تشکیل می
به کار گل و سبزی پیراوند.

بدین گونه بود که زن از موقع اجتماعی خود بعنوان رئیس طایفه و قب
برکنار شد، و از حق نام گذاری فرزندان، که از رجم خودش متولد شده بود
محروم گردید، و بصورت یک برده بی مزد تغییر ماهیت یافت. او در در
چهار دیواری چون حیوانی در قفس زندانی شد، و علناً در بازارهای بزدگان
یا تحت پوشش ازدواج با یک مرد، خرید و فروش شد. با سلب آزادی اختیا
تصمیم از زن، انتخاب شوهر آینده او و تعیین بهای این معامله، بعهد پدر
یکی از مردان خانواده گذاشته شد. به این ترتیب، پدر خانواده برمی در دست
بسر کردن زن خانواده، به آنان هم چون مایملک و منابع ثروت خود
می نگرست.

در قوانین رم، سلطه مرد بر زن در افراطی‌ترین شکل آن تقدیس شده بود. پلر خانواده نه تنها از حق فروش دخترش در ازدواج بهره می‌برد، بلکه از این حق نیز برخوردار بود که هرگاه لازم بداند به حیات او خاتمه دهد. پس از ازدواج، این حقوق پدری به شوهر که قانوناً مالکیت مادر فرزندان آینده خویش را احراز می‌کرد انتقال می‌یافت.^۱

در یک سفر به هند در سال ۱۹۷۴ میلادی من از منطقه‌ای در نواحی کشت‌چای نزدیک شهر کنوره در ایالت جنوبی تامیل نادو^{۰۰} دیدن کردم. قبایل چندی در این منطقه سکونت دارند که شیوه زندگی آنان از معمول شهریان یا حتی روستائیان بسیار متفاوت است. مردان نوعی وظایف اصلی در زندگی را عهده دارند. آنان کار نمی‌کنند، بلکه فقط معابد و فعالیت‌های آن‌ها را زیر نظر دارند و در مراسم مذهبی رقص اجرا می‌کنند. اینان چهره خود را با گردهای سرخ و سفید می‌آرایند، موهای بلند و آزاد دارند و هم چون زنان روستایی مصر اشیا و حلقه‌های تزئینی به گوش خود می‌آویزند. از آن طرف، زنان پس از کار در طول روز در مزارع چای یا سیب‌زمینی به خانه بر می‌گردند تا به شستشو، آشپزی و تغذیه شوهران و فرزندان خود پردازند. من به شرکت در یک آیین مذهبی که بوسیله یکی از این قبایل بنام کوٹاها^{۰۰۰} در دهکده دریچی جادی^{۰۰۰۰} برگزار می‌شد دعوت شدم. در این مراسم مردان بلندموی رنگین چهره گوشواره‌دار به دور معبد می‌رقصیدند و زنان و دختران در محل سینی که برای آنان تعیین شده بود به تماشا نشسته بودند.

دلیل این امر را از رئیس قبيله پرسیدم و او توضیح داد که محوطه دور معبد مکان مقدسی است، و لذا زنان و دختران مجاز نیستند که درون آن پا گذارند. زنان و دختران و حتی دخترکان کوچک از وزود به معبد نیز محرومند.

- Conoor,
- Tamil Nadu,
- Kothas,
- Drichijadi

در محدوده این دهکده دو معبد بود. در یکی از آن دو بنام معبد شیوا، مجسمه کوچکی از خدا شیوا که از سنگ سیاهی تراشیده شده بود قرار داشت. معبد دومی برای خدا زن پرواتی^۵، همسر شیوا، که او نیز در هند زیاد مورد پرستش است، بساخته شده بود. این نکته برای من تکان دهنده بود که مردان نه تنها زنان را از ورود به معبد شیوا منع کرده‌اند بلکه زنان را از زیارت خدا زن پرواتی، علیرغم این که مجسمه مورد عبادت در این جا یک زن بود، نیز باز داشته‌اند.

در مقابل این سوالات، رئیس قبیله استدلال می‌کرد که محدوده مذهب منحصر به مرد است، در حالی که زمین قلمرو فعالیت زن است. در تشریح این نظر ادامه داد که زن همه پدیده‌های حیات را در اختیار خود دارد. زنان در مزارع و در خانه کار می‌کنند و تمام اعضای خانواده را غذا می‌دهند. حتی کودکان نیز بدلیل اینکه از مادر خویش حیات می‌گیرند متعلق به اویند. مردها هیچگاه نمی‌توانند از پدری خود نسبت به یک فرزند مطمئن باشند. این است که مردان در دنیا چیزی جز خدایان و معابد برای خود ندارند. لذا آنان باید که حق انحصاری خود نسبت به این خدایان و معابد را اعمال کنند تا تحت سلطه زن قرار نگیرند.

در این قبایل بدلیل رواج شیوه چند شوهری، فرزندان بنام مادر خویش نامیده می‌شوند. در نتیجه در بسیاری از موارد، پدر بچه شناخته نیست. بعلاوه، علیرغم این واقعیت که تنها زن منبع تمام کار و درآمد و بنابراین نان‌آور خانواده است، نظام اجتماعی قبیله بر اساس آداب و رسوم بنا شده که کهنسالان مجری آنند، و بوسیله خدا شیوا به روایت همین کهنسالان وضع شده است. در این نظام، مرد حاکم است و تصمیم گیرنده، و هم او است که درآمدها را بین اعضای قبیله بخش می‌کند. مردان بنام شیوا واحکام او محصول کار زنان را به تملک خود در می‌آورند و بر زندگی خانواده ریاست می‌کنند. به این صورت زنان در حد کارگران محض و یا حتی بردگان تحت کنترل مردان، تنزل مقام می‌یابند. در این قبیله، سلطه مرد در

حال گسترش بود و از جمله، فرزندان، جدیداً نسبت پدری می یافتند، و نظام تک همسری برای تعیین نسبت فرزند به پدر، بتدریج جای نظام چند شوهری را می گرفت.

این قبایل را می توان بعنوان حد واسطی بین نظام های مادر سالار که هنوز در محدوده های کوچکی در هند جنوبی وجود دارد و نظام های پدر سالار پیشرفته هند شمالی ارزیابی کرد. این یکی از نمونه های متعددی است که بین دو قطب مخالف ساخت خانوادگی قرار می گیرد. در عین حال، در این کشور پهناور، که طیف وسیعی از مراحل تاریخی را در خود حفظ کرده است، موقعیت های بسیار متفاوتی را می توان پیدا کرد. مثلاً در ۶۰ کیلومتری دهلی، قبایلی در نواحی روستایی وجود دارند که نوعی از شیوه چند شوهری پنهان را اعمال می کنند. وقتی مردی با زنی خلوت می کند کفش های خود را بیرون می گذارد تا اهل خانه بدانند که زن «مهمان» دارد.

تمام شواهد نشان می دهد که مرد تنها از طریق تملک ابزار تولید و کنترل مذهب و فعالیت اقتصادی بود که توانست سلطه خود بر زن را برقرار کند. صعود مرد در مذهب بوسیله نوعی خود نامزدی صورت گرفت، و مرد از طریق آن توانست قوانین رفتار و اخلاق را تدوین و تفسیر کند، و بنام خدایانی که خود مدعی نمایندگی آنان بود آن ها را به اجرا در آورد. مرد همیشه از زن بعنوان منبع حیات، و موجودی که از ظرفیت های اسرارآمیز مهبی چون قدرت، تحمل، تبحر، سخت کاری در جنگل، مزرعه و خانه بر خوردار است، ترسیده است. وقتی که تولید فردی توانست مازادی داشته باشد، استثمار امکان یافت و افرادی از جامعه توانستند از بهره کار دیگران معاش خود را بگذرانند.

ولی چگونه شد که مرد بر زن سلطه پیدا کرد؟ نظریه های مختلفی برای توضیح این پدیده وجود دارد. شاید موجه ترین توضیح این باشد که بخصوص در شرایطی که تلفات زیاد نوزادان و نیاز به نیروی کار در روی زمین، زاد و ولد زیادی را برای جبران آن ایجاب می کرده، زن بیش از مرد گرفتار بچه داری و پرورش آن بوده است.

دیدار من از قریه دریجی جادی همیشه بصورت یک نقب زنی ناگهانی، زنده، تسخیر کننده ولی دردناک به گذشته، به خاطرمانده است. آنجا اعقاب زن باستانی با خصوصیات نیرومندی و تحمل، و با دستان پینه بسته، زبر و محکم را می توان دید. در حالی که مردان قبیله در آفتاب وقت خود را به دود و نوش و بازی با سنگ های ریزی که دست ها و انگشت های نرم و ظریف آنان بسادگی ننگه می دارد می گذرانند زنان با پاهای برهنه در زمین فر رفته و با سرهای خمیده، در طول روز که آفتاب از افق تا افق پا پیا آنان را تعقیب می کند، بکار سخت مشغولند.

مآخذ:

- ۱- ولیم نظیر، المرأة فی تاریخ مصر القدیم (دارالقلم، قاهره، ۱۹۶۵) ص ۲۸. هم چنین نگاه کنید به عادل احمد سرکیس (دارالکتاب العربی، ۱۹۶۷) و ژان یویوت، مصر فراعنه ترجمه سعد زهران (ر.ک. پاورقی اول فصل ۱۲).
- ۲- ولیم نظیر، همان مآخذ، ص ۲۸.
- ۳- همان مآخذ، ص ۱۶.
- ۴- همان مآخذ، ص ۶۸.
- ۵- عادل احمد سرکیس، مصر فراعنه مآخذ فوق.
- ۶- مآخذ فوق، ص ۶۶.
7. Fouchelle de Collange, *The Ancient City* (Hachette, Paris, 1948) p. 98.
- ۸- ثروت الاشیوطی نظام الاسرة بین الاقتصاد والدين، ص ۱۱۹.
9. V. Girard, *Roman Law*, (French edn.) p. 180ff. and V. Glatz, *The Solidarity of the Family in Greece* (French edn.) p. 31 ff.

۱۴- آزادی برای بردگان،

ولی نه برای زنان

همان طور که دیدیم، مذاهب توحیدی در تقریر اصول مربوط به نقش و موقع زن در زندگی، از ارزش های جوامع طبقاتی و پدربسالار حاکم وقت الهام و تأثیر پذیرفته اند. این جوامع طبقاتی بر تقسیم اصلی بین زمین داران و بردگان، مرد یا زن، بنا شده بود.

پیامی که موسی، عیسی و محمد برای مردم خود آوردند در ماهیت خود شورش علیه بی عدالتی های سیستم بردگی بود. درست است که محتوی و شکل این پیام ها بدلیل تفاوت زمان و شرایط اجتماعی و مشخصات اقتصادی حاکم بر دوره هر یک از پیامبران فوق، با یکدیگر متفاوت بود. ولی هر سه پیامبر در خصوصیت شورش علیه بدی ها و بی عدالتی های بردگی مشترک بودند. بردگی از نظر وسعت و عمق تفاوت هایی داشت، ولی در تمام این جوامع هنوز برقرار بود.

در نتیجه، بدلیل این که موقع زن در جامعه با روابط اجتماعی و اقتصادی حاکم وقت رابطه نزدیکی داشت، طبیعی بود که هر کوششی علیه بی عدالتی های موجود و برای تغییر ساخت زیرین جامعه، کم و بیش بر موقع زن در جامعه نیز تأثیر بگذارد. این بخصوص در مراحل اولیه تغییرات حاصل از ظهور یهودیت، مسیحیت و اسلام صادق است. در عین حال، در هر سه مورد و بخصوص در یهودیت، موقع زن همچنان پست تر از مرد باقی ماند.

یک خاندان عبری در یک خانواده پدربسالار تحت ریاست پدری که شس «فامیلیا» ی رومی دارای اختیارات مطلق بود، شکل می گرفت. هر

خانندان «فرزندان اسرائیل» از تعدادی زن رسمی و غیر رسمی، فرزندان پسران و
زنان پسران، نوه‌ها و بردگان تشکیل می‌شد.^۱ رئیس این خانندان پدر بود که او
را «روش» به معنای سر می‌نامیدند.^۲ او از اختیارات مطلق حقوقی و قانونی
برخوردار بود.^۳ وارث خود را به دلخواه خود بر می‌گزید^۴ و دخترانش را
آزادی کامل دست بر می‌کرد، چرا که این حق او بود که هر کدام از آنان
بهر کس که بخواهد را بپردازد و بفروشد.^۵ حیات بچه به اراده او متکی
بود، چرا که او هر گاه می‌خواست می‌توانست به آن خاتمه دهد، یا بچه را
بعنوان قربانی به خدا هدیه کند.^۶ داستان توراتی ابراهیم و اسماعیل
(یا اسحاق) و آمادگی پسر برای این که ابراهیم او را در راه خدا قربانی کند
مشهور است. این حق بر مرگ و حیات را پدر نسبت به همه اعضای خانندان
که تحت ریاست مطلقه او بر می‌پروردند، داشت. مثلاً، اگر تیبوه یکی از
پسران مرتکب زنا می‌شد، پدر حق داشت او را بسوزاند و از بین ببرد.^۷

زن در یک خانندان یهودی هم چون رم جزیری از «فامیلیا» بود، به این
معنی که او هم چون دارایی، مستغلات و بردگان جزیری از ارث پدر بشمار
می‌آمد. خانندان در واقع از زنان، بردگان، گاو، خران و دیگر چیزها تشکیل
می‌شد.^۸ شوهر، بعل، یعنی آقای زن نامیده می‌شد.^۹ و زن او را «آقای من»
خطاب می‌کرد.^{۱۰} تولد یک پسر جشن و سرور بدنیال داشت، در حالی که
تولد یک دختر غم و اندوه به همراه می‌آورد.^{۱۱}

ولی علی‌رغم قید و بندهای سختی که زن باید تسلیم آن می‌شد، مرد
آزادی آن را داشت که هر تعداد زن رسمی و غیر رسمی که اشتیهای جنسی او
بطلبد برای خود بگیرد و حتی با دختران خویش جماع کند. دو دختر لوط
برای هم خوابگی با پدر نوبت گرفتند تا از او حامله شوند.^{۱۲} و یعقوب دو
خواهر را برای خویش گرفت.^{۱۳} یک مرد می‌توانست در هر لحظه زنی را
طلاق دهد، و داستان این که چگونه ابراهیم کنیز مصری خود هاجر و پسرش
اسماعیل را از خانندان بیرون کرد و بدون هیچ توشه‌ای جز مقداری نان و

مشکی آب آنان را در بیابان زها کرد، در تورات آمده است. آنان در یک های سوزان بیابان سرگردان و بی هدف به امان خدا رها شدند.^{۱۵} شیوه چند زنی در بین «پسران اسرائیل»، و بخصوص در بین خانواده های ثروتمند و شاهان به شدت شیوع داشت. داود معروف است که زنان زیادی گرفت و علاوه بر آن ها همیشه دسته ای کنیز و زن غیر رسمی داشت.^{۱۶} «رخبام» ۱۸ زن و ۶۰ کنیز داشت و از آنان دارای ۲۸ پسر و ۶۰ دختر شد.^{۱۷} و «ابیا» ۵۵ از ۱۴ زن خود ۲۲ پسر و ۱۶ دختر گرفت.^{۱۸} ولی سلیمان با گرفتن ۷۰۰ زن و ۳۰۰ کنیز روی دست همه شاهان بنی اسرائیل زد.^{۱۹} او سلطنت خود را با کشتن برادر بزرگترش که در تصرف ارث حرم پدری به رقابت برخاسته بود آغاز کرد.^{۲۰}

برخلاف آزادی جنسی تقریباً نامحدود مرد، زنان به شدت محدود بودند. با کرگی یک شرط اساسی برای ازدواج یک مرد با زن بود، و اگر زن نمی توانست با کرگی خود را به اثبات برساند مرد بلافاصله او را طلاق می داد. ولی با شیوع بی سابقه فساد و بی بند و باری در پایان قرن هفتم قبل از میلاد، حق طلاق برای مرد در موارد خاصی محدود شد. اول این که اگر شوهری نابجا زن خود را به باکره نبودن قبل از ازدواج متهم می کرد، پدر و مادر دختر می توانستند علامت با کرگی دختر را روی یک پارچه به ریش سفیدان شهر ارائه دهند، و در این صورت ریش سفیدان شوهر را به پرداخت ۱۰۰ نقره به پدر دختر برای جبران لکه دار کردن حیثیت یک «باکره اسرائیلی» محکوم می کردند. علاوه بر این، شوهر موظف بود دختر را بعنوان زن خویش به خانه برد و دیگر حق طلاق او را نداشت.^{۲۱} دوم این که اگر دختر باکره بود و مردی با او قبل از ازدواج رابطه جنسی برقرار می کرد، مرد موظف بود با پرداخت ۵۰ نقره به پدر دختر دختر را به زنی بگیرد. و تا آخر عمر او را طلاق ندهد.^{۲۲} اگر زن مطلقه ای شوهر دومی می گرفت و این شوهر

• Rehoboam

•• Abigah

می‌مرد یا او را طلاق می‌داد، «زن نجس شده بود» و شوهر اول دیگر نمی‌توانست او را دوباره به عقد خویش درآورد.^{۲۳}

مردم اسرائیل در آن روزها تحت فشار و خفقان یک جامعه بردگی از حکومت بمین‌دارانی که زمین، گاو و کار زن و مرد را در انحصار خویش داشتند، می‌نالیدند. خانواده بشدت پدر سالار و خود سالار بود و دست آهنین پدر بر آن حکومت می‌کرد. بعلاوه، یک مقلهٔ سومی از سرکوب‌گران پیدا شده بودند: روحانیانی که قدرت‌های اجتماعی و سیاسی را به خود اختصاص داده بودند، و این قدرت‌ها را برای تحکیم قدرت و موقع مادی خود بکار می‌گرفتند. یک رسم شایع از این قبیل، آیین «آب تلخ» بود. یک زن که از طرف شوهرش از نظر جنسی مورد سوء ظن قرار می‌گرفت به پیش روحانی محل کشانده می‌شد، و او برای اثبات گناه یا بیگناهی زن شکنجه ترسناکی را در مورد او بکار می‌گرفت. زن تا شکم لخت می‌شد، اشیای زینتی را از او جدا می‌کردند و رشته‌های موی او را از هم می‌گسستند. سپس زن را در پارچه سیاه سنگینی که با نخ ضخیمی به پستان‌های او بسته بود می‌پوشاندند تا تحت آزمایش «آب تلخ» قرار گیرد.^{۲۴} آب تلخ مخلوطی از آب مقدس، خاکروبه‌های معبد و مرکب نوشته‌ای بود که روحانی بزرگ‌چاه‌ای نوشته بود که اگر زن مقصر شناخته شود لعنت ابدی بر او باد، و بوسیلهٔ خود روحانی تهیه می‌شد. زن باید از این مخلوط کثیف و تهوع‌آور می‌نوشید، و اگر اثری از بیماری (باد کردن شکم یا آثار پوستی روی ران) دیده می‌شد جرم زن محرز شده بود، و هر نوع مجازاتی که برای زنای محصنه مقرر شده بود در باره او می‌توانست اعمال شود.

برخورد جامعه به زنان، متناسب با شرایط اجتماعی و اقتصادی حاکم در مراحل مختلف رشد بشری، متفاوت بوده است. قبایل اولیه و جوامع مادر سالار برای زن و مرد آزادی جنسی کامل قایل بودند. ولی با پیدایش و رشد مالکیت خصوصی که «غریزه تملک و اختصاص» را تحکیم می‌کرد، و با شکل‌گیری نظام پدر سالار، شوهر بتدریج از زن خود وفای کامل را طلب کرد، به این معنی که هیچ مرد دیگری نباید به او نزدیک می‌شد. مردان

هم چنین از دخترانی که به ازدواجشان در می آمدند انتظار باکرگی و عفت داشتند. جوامع پدر سالار ابتدایی، با الهام و نتیجه گیری مستقیم از ساخت اجتماعی خفقان بار خود سالار و استبداد خشن سلطه مرد، مقرراتی در باره زنان زناکار وضع کردند. مردانی که سرنوشت مردم اسرائیل را در ید خود داشتند مقرر کردند که هر زنی را که مرتکب زنا شود باید یا آن چنان که یهودا با زن پسر خود نامار کرد زنده زنده بسوزانند، یا بنا به حکمی که در سفر تثنیه آمده، آنقدر سنگسار کنند تا آخرین نفس او از بدن خونین و له شده اش بیرون برزند^{۲۵}. مرد البته می توانست با هر تعداد زن رسمی و غیر رسمی و کنیز که بخواهد هم خوابه شود، یا هزار زنای محصنه مرتکب گردد و از مجازات مضمون بماند. تفاوت قانون رم با آیین یهودیت در این بود که در آن جا، در صورت زنا محصنه زن، اختیار مرگ و حیات او به دست مرد داده شده بود.

اسلام نیز در یک جامعه پدر سالار ظهور کرد، که بر مالکیت خصوصی و ساخت طبقاتی مرکب از یک اقلیت مالک گوسفند، شتر و اسب، و بازرگانانی که در راه های دور و دراز تجارتنی شبه جزیره عربستان در حال آمد و شد بودند، و اکثریتی از بزدگان و معدودی زحمتکشان خرده پای مستقل، بنا شده بود. قدرت اسلام در دست مرد، بعنوان رئیس خانواده، خلیفه یا حاکم اعظم، امام یا رهبر مذهبی، والی یا استاندار، قرار داشت. تمام این مقامات را فقط مرد می توانست احراز کند. اسلام مجازات سنگسار زن زناکار را از یهودیت به میراث گرفت. در حقیقت، زنایی بودند که هم در زمان پیامبر محمد و هم در مراحل اولیه جهانگشایی اسلام به این صورت بی رحمانه و سبعانه کشته شدند. قرآن مقرر می دارد که هر دو طرف در زنا محصنه، زن و مرد، باید سنگسار شوند. ولی این واقعیت که مرد می توانست هر تعداد زن، صیغه و کنیز که بخواهد وقت و بی وقت در اختیار داشته باشد بمعنای آن بود که مردان ثروتمند و یا قدرتمند نیازی به ارتکاب زنا غیر قانونی نداشتند. مالداران و کاروان داران و مردان با قدرت و نفوذ هر لحظه می توانستند زنان خود را جایگزین کنند، و هرگاه که چشمشان بر چهره ای زیبا یا دختر جوانی می افتاد او را ب عقد خویش در آورند، یا کنیز

بار یک اندامی را که در بازار بردگان می دیدند بخرند. آخر چرا مردی که حق داشت در هر زمان تا چهار زن عقدی و هر تعداد صیغه و کنیز را که از عهده آن‌ها برآید در اختیار داشته باشید، و هر لحظه که خواست زن را طلاق دهند و زن دیگری را بعقد خویش در آورند، مرتکب زنا شود؟ بنابراین قوانین شریعت در مذهب فقط در مورد زنانی می توانست اجرا شود که حرّات در افتادن با نظام پدر سالار حاکمی را پیدا کنند که برای زن فقط یک شوهر و یک خانواده و یک سقف قابل بود، و در غیر این صورت اگر مردی حاضر نمی شد او را بخرد یا به ازدواج در آورد باید تا آخر عمر با کزّه می ماند و در خانه می ترشید. قوانین مذهبی هم چنین علیه مردان فقیرتر، کارگران و بردگانی تنظیم شده بود که برای آنان ازدواج به سادگی میسر نبود، یا استطاعت محدود مالی به آنان اجازه نمی داد که زن عوض کنند، یا زن عقدی بیشتر یا صیغه بگیرند، یا بتوانند از کنیزانی که در بازار خرید و فروش می شدند و دیدار آن‌ها دلشان را می ربود برای خویش بخرند.

مسیحیت، برخلاف یهودیت و اسلام، آزادی جنسی را هم برای مرد و هم برای زن محدود کرده بود. عیسی مسیح این مقررات را ابتدا درباره خود بعمل در آورد، و گفته شده است که او در عمر کوتاه ولی پر ماجرا و تحسین انگیز خویش بالکل از فعالیت جنسی دوری گزید. مسیح هم چون مادرش مریم با کزّه که بنا به انجیل هیچ گاه گرمی بدن مردی را لمس نکرده بود، اصلاً ازدواج نکرد. عیسی مسیح تا آنجا پیش رفت که گفت: «در تورات موسی نوشته شده است که: زنا نکنید. ولی من می گویم: اگر حتی با نظر شهوت آلود به زنی نگاه کنی، همان وقت در درون دلت با او زنا کرده ای.»^{۲۶۱}

تا پیدایش مسیحیت، مردان یهودی مقررات یهودیت مندرج در تورات را که به مرد اجازه می داد بدون ارائه هیچ دلیلی زنش را طلاق دهد، بکار می بستند. انجیل متا این شیوه عمل را بعنوان این که با مشیت الهی تضاد دارد نهی کرده است: «بعضی از فریسی ها پیش او آمدند و ... گفتند: آیا شما Pharisees معتقدین یک شاخه از یهودیت که در اجرای صوری احکام آن طریق افراط در پیش می گیرند. م.

اجازه می دهید مرد زنش را به هر بهانه طلاق دهد؟ عیسی جواب داد: مگر شما کتاب آسمانی را نمی خوانید؟... که در آغاز خلقت، پروردگار مرد و زن را آفرید و دستور داد مرد از پدر و مادر جدا بشود و برای همیشه با زن خود یکی بشود. بطوری که آندو دیگر دو تن نیستند بلکه یکی. هیچ انسانی حق ندارد آن دو را که خدا به هم پیوسته است جدا کند.»^{۲۷}

عیسی مسیح، در عین حال، با سنگسار کردن زنی که مرتکب زنا شده بود مخالفت کرد و با گفتن جمله معروف «آنکس که خود بیگناه است اول سنگ را به سوی زن بیندازد» فریبیان را از مجازات زن مانع شد.

مسیحیت نیز همانند یهودیت و اسلام، در بطن یک جامعه بردگی پدرسالار که امپراطوری رم سرزمین های دور و از جمله فلسطین را زیر سلطه خود گرفته بود، متولد شد. مسیح بدون شک یک رهبر انقلابی بود که آرمان ها و امیدهای بردگان و قشرهای محروم جامعه را بیان می کرد. او با عناصر ثروتمند مردم یهود که با مقامات رم هم چون دست در دستکش بودند مخالفت می کرد. او علیه بی عدالتی ها و خفقان بزرگ اربابان رم ایستادگی کرد، و سرسختانه بخاطر عقاید مترقی اش که در آن زمان بمعنای یک تغییر قاطع در جامعه بود مبارزه کرد. او کوشید که به شیوه خود در برابر استثمار و فساد نیروهای حاکم، چه رومی و چه از جامعه خودش، مقاومت کند. ولی بجای این که به یک مبارزه انقلابی علیه نظام بردگی دست زند، او به تبلیغ پاکی آدمی، ترحم انسانی، رفتار اخلاقی شدید و شیوه عدم قهر پرداخت.

به این ترتیب، طلوع مسیحیت بر جنبه های اخلاقی و روحی تعلیمات مسیح تأکید داشت، و آنان را که در لذت های مادی و حسی و از جمله جنسی غرق شده بودند مذمت می کرد. بردگان، زن و مرد، قربانی آزادی و جواز جنسی ای شده بودند که رومی ها و فریبیان جامعه یهود برای خود قایل بودند. عیسی مسیح با حمله قاطع و ناسازشکارانه به عمل زنا، چه از طرف زنان و چه از طرف مردان، در واقع از منافع بردگان و اقشار محروم جامعه که زنانشان در هر گوشه قربانی گرگ های انسان نما می شدند، دفاع می کرد. ارزش های معنوی مسیحیت به غیر قانونی کردن چند زنی منجر شد،

و بر آنان که ازدواج مکرر می کردند سایه شک انداخت. ولی در مرحله بعدتری، سلسله مراتب مذهبی که بر تعلیمات مسیح رشد کرد و بیشتر از یافتن اجازه داد که سیستم زن گیری غیر رسمی دوباره معمول شود. علیرغم محدودیت هایی که مسیحیت بر آزادی جنسی مرد قرار داده بود، زن در عقابسته با مرد، هم چنان در موقع پست تر محرومی باقی مانده بود. نظام پدر سالاری هم چنان حکومت عالیه خود را داشت، و با انتقال تدریجی به نظام فتودالی در آخرین سال های حیات امپراطوری رم، بمراتب خشن تر شده بود. این تغییر ابتدا در اقصی نقاط امپراطوری، آنجا که حاکمیت کشور رم بخصوص در برابر حملات مستمر قبایل وحشی کمتر قابل اعمال بود، رخ داد.

کلیسای مسیحیت، و یا صحیح تر کایسای کاتولیکه، کم و بیش با سرعت از تعلیمات اولیه عیسی مسیح انحراف پیدا کرد. کلیسای کاتولیک خود بصورت بزرگ ترین زمین دار اروپا در آمده بود، و املاک و مراتع آن یک پنجم تمام زمین های زیر کشت را به خود اختصاص داده بود. بنابراین کاملاً طبیعی بود که کاردینال ها، کشیش های اعظم و راهبان با زمین داران فتودال منافع بسیاری نزدیکی داشته باشند، و تعلیمات مذهبی آنان در خدمت نظام فتودالی در آید و دهقانان وابسته به زمین را از شورش علیه اربابانشان باز دارد. با برقراری مجدد نظام پدر سالار فتودالی، زن باید هم چنان بطور بی رحمانه ای رنج می برد. وزنه اختناق بیشتر بر زندگی زن سنگینی می کرد، و اتهاماتی از قبیل همبستگی با شیطان، سرمنشاء بدی ها و فساد بودن و فاجعه ای برای مردان، همه جا بدنبال او افتاده بود. مرد سلطه کامل خود بر زن را از طریق قوانین و رسوم اجتماعی، در خانه و بیرون آن، اعمال می کرد؛ و هیچ مشکلی در برابر کشتن یا زنده سوزاندن زن بخاطر بوج ترین دلایل وجود نداشت. شکنجه در مورد زنان در اروپا کاملاً شیوع داشت.^{۲۸}

در قرن چهاردهم میلادی کلیسای کاتولیک مقرر داشت که اگر زنی بدون تخصص لازم به خود جرأت معالجه بیماری یا ناخوشی ای بدهد فوراً جادوگر شناخته می شود و مجازات آن مرگ است.^{۲۹} بخاطر این که شفای روح و بدن در حوزه قدرت انحصاری خدا است، و فقط او حق

برگشتن آن توانایی‌ها را به نمایندگانش در روی زمین، روحانیان ذکوری
کلیسای باستانی، هرگز جزای بحقی برای یک زن جادوگر است. در آن
دوران، روحانیان بر این بودند که قطرات کمی از آب مقدس برای شفای هر
بیماری کافی است، و فقط آنان راز این معلومات و حق کاربرد آن را دارند.

زنان هم چنین قربانی متفکران و فیلسوفان ذکوری بودند که افکار
عمومی را شکل می‌دادند. قبلاً از ترولین^۵ که بر رابطه بین زن و شیطان اصرار
داشت نام بردیم. مردانی چون توماس آکیناس این دید را که در دوران بسیار
دورتری با سقراط آغاز شده بود تأیید می‌کردند. سقراط گفته بود که مرد برای
کارهای شریفی چون کسب معلومات و تلذذ فکری آفریده شده، ولی زن
بمنظور عمل جنسی، تولید نسل و حفظ نوع بشر بدنیا آمده است.

همانطور که قبلاً ذکرش رفت، مسیحیت در اصل با چند زنی مخالف
بود. ولی با استقرار نظام فئودالی که با جنگ‌ها و قحطی‌ها و تلفات سنگین
همراه بود، رئیس خانواده صرفنظر از ارضای خواهش‌های جنسی خود،
می‌خواست فرزندان زیادی داشته باشد تا املاک او را تحت نظر بگیرند و یا
بخشی از نیروی کار مورد نیاز را فراهم کنند. در نتیجه، چند زنی و صیغه
بازی در این نظام رواج پیدا کرد. یکی از مدافعان چند زنی، آگوستین
مقدس^۶ فیلسوف مسیحی بود که می‌گفت این عمل نه بمنظور ارضای
اشتهای جنسی، و بلکه بخاطر آن صورت می‌گیرد که تولید نسل کافی و
ازدیاد مردم در روی زمین که مشیت الهی و اطاعت امر او انجام می‌کند،
تأمین شود. مگر خدا نبود که به فرزندان اسرائیل که مسیح از بین آنان
برخاست گفته بود «زیاد شوید و چندان کنید»؟

به این ترتیب تک همسری فقط یک وظیفه اخلاقی زن باقی ماند، تا
میاد که نظام پدرسالاری تضعیف و یا سرنگون شود. تقطیس باکره و باکرگی
کلیسا را وا داشت تا مریم باکره را به مقام بالاتری ارتقا دهد و او را «الهه
زمین و آسمان» بنامد، لقبی که تا آنگاه در مورد خدا زن باستانی که قبل از

یهودیت پرستش می شد بکار می رفت. اینک بر بالای سر مریم باکره، ماه و ستارگان از یس قرار داده شد، و پسر مقدس روی زانوی او خوابیده بود. این چیزی جز روایت تعدیل شده‌ای از نقاشی از یس و هوراس نبود. با این ارتقای مریم به مقام یک خدازن، کیش باکریت نیز تثبیت شد که با سرد سختی تا امروز هم چنان باقی مانده است.

اسلام تقریباً ۷۰۰ سال بعد از مسیحیت، که بعنوان یک مذهب بخوبی استقرار یافته بود، هگسترش اولیه خود را آغاز کرد. پیامبر محمد عمیقاً بوسیله دو مذهب، تریای بزرگ دیگر تحت تأثیر قرار گرفته بود. در سفوهای تجارتی به خارج حجاز، او بارها با مردمی که آیات تورات و انجیل را بر او می خواندند، دیدار کرد. محمد در آغاز زندگی اش چوپان بچه فقیری بود که در جامعه‌ای از اربابان و بردگان سرشار از شور، هوسرانی و منفعت طلبی، خشونت (بخصوص نسبت به تمام زنان)، هرزگی، بت پرستی، جهل و فساد بسر می برد. تعلیمات اولیه پیامبر علیه نظام طبقاتی مبتنی بر برده داری جهت گیری شده بود و از حقوق محرومان و زنان دفاع می کرد. ولی نظام پدر سالاری در بیشتر قبایل، به استثنای معدودی که هنوز این یا آن شکل از روابط مادر سالاری را در خود حفظ کرده بودند، قویاً ریشه کرده بود، و بنابراین ساخت اجتماعی ای که حول سلطه خدشه ناپذیر مرد بنا شده بود بهمان صورت همیشگی، محکم و تزلزل ناپذیر باقی ماند. جنگ های پایان ناپذیر قبایلی که مردهای زیادی را به کشتن می داد، نیاز به ساختمان نظم جدید اسلامی، و تعداد زیاد برده زنان و اسیران جنگی زن، همه این ها ایجاب می کرد که چند زنی برای تأمین نیازهای اجتماعی معمول باشد. بنابراین اسلام، با مهر تأیید مذهبی خود آزادی جنسی مردان و حق داشتن چند زن باضافه صیغه ها و کنیزهای متعدد را تأیید کرد. در واقع امر، این دو باره برده داران بزرگ، سران قبایل و مردان ثروتمند بودند که توانستند از مواهب این حقوق بهره مند شوند، چرا که فقط آنان امکانات لازم برای خرید و نگهداری زنان زیاد را در اختیار داشتند.

جامعه پیش از اسلام که بعداً جاهلیت نامیده شد، یک ساخت

اجتماعی مبتنی بر بردگی بود. اسیران جنگی مایملک فاتحان شناخته می شدند و هر مرد متناسب با امکانات و قدرتش، تعدادی از اسیران را به خانه خود می برد. اسلام در این وضع تغییری ایجاد نکرد، و نه مرد اجازه داد که این اسیران زن را به خانه و رختخواب خویش ببرد، بدون این که نیازی به ازدواج با آنان داشته باشد. بعلاوه این سیستم هم خوابگی بدون ازدواج، او را به قبول فرزندان متولد شده از آن الزام نمی کرد. ولی اگر او بچه را می پذیرفت، بچه خود آزاد شناخته می شد و دیگر برده به حساب نمی آمد، و در نتیجه زن نیز پس از مرگ ارباب خود بخود آزاد می شد.

مالکیت کنیزان در مسیحیت نیز پس از سرد شدن تعلیمات اولیه مسیح رواج پیدا کرد، و در حبشه (اتیوپی) مسیحی نشین تا همین امروز در خانه ها کنیز نگهداری می شود. ولی در مصر، این شکل روسپیگری خاد در پایان قرن دهم میلادی (در عهد اکتیش اعظم ابراهیم که در سال ۹۷۰ میلادی به خاطر این تصمیم جان خود را از دست داد) ممنوع شد.

تاریخ ادبیات عرب دقیقاً از داستان های مربوط به زندگی این کنیزان که در معرض انواع سرکوب های اقتصادی، اجتماعی و جنسی بودند سرشار است. اربابان این کنیزان آنان را به انجام کارهای مختلف خانگی از قبیل شستشو، نظیف، پخت و پز و هیزم جمع کنی و می داشتند، و بعلاوه آن، وظایف نوع دیگری از قبیل آواز خوانی، رقص و پذیرایی از احتیاجات جنسی اربابان نیز بعهده آنان بود، در برخی موارد، ارباب بدن های آنان را بعنوان سرمایه ای برای کسب سود بکار می گرفتند و آنان را به یک روسپی حرفه ای تبدیل می کرد.

این خبیث نوشته است که عادت رایج در جامعه جاهلیت این بود که مردان با باز کردن بین انگ های کنیزان، کاسی کنند، و برخی با برافراشتن یک پرچم سفید در بازار این کالای خود را تبلیغ می کردند. و این همان تشریح می کند که چگونه: «در دوران جاهلیت، آنان کنیزان را به ارتکاب زنا و می داشتند و پول بدست آمده را خود به جیب می زدند. به این دلیل بود که آیه قرآنی زیر نازل شد: جوان دختران خود را که می خواهید با کسی

خویش را نگهدارند برای تحصیل بهره‌های دنیایی به زنا و امدارید. و آن که ایشان را به کراه و دارد، همانا خدا پس از این اکراه کردن‌شان آمرزنده و مهربان خواهد بود.»^{۳۲}

پدر دختران خویش را، غالباً علیرغم میل آنان، بعقد مردانی که بیشترین بها را می‌پرداختند درمی‌آورد. هرگاه شوهر یک زن می‌مرد، عمویا برادر در گذشته به دیدار زن می‌آمد و عباى خود را به روی او می‌انداخت و این کلمات را به زبان می‌آورد: «من حق اول را بر این زن دارم». پس از آن او مجاز بود که یا زن را پیش خود نگهدارد یا به میل یا علیرغم میل زن در بازار ازدواج بفروشد، یا او را از ازدواج برای همیشه باز دارد و یا او را از هر ارضیه و پولی که شوهرش احیاناً برای او گذاشته محروم کند.

در برخی از قبایل عرب اگر مردی آنقدر قوی بود که بتواند مقاومت مردان قبیله دیگر را در هم بشکند، می‌توانست زن دلخواه خود را برباید. بد محض این که او زن را به خانه خویش می‌برد، حق داشت او را به عنوان زنی خویش نگهدارد. ربودن زن می‌توانست در جریان یک جنگ یا با یک حمل غافل‌گیرانه و یا با توطئه صورت گیرد. حاتم طایی شاعر با غرور این سنت را در یک سطر این‌گونه تشریح می‌کند: «ما دخترانمان را با رضایت آنان به نکاح خویش در نمی‌آوریم، بلکه آنان را به نوک شمشیرمان می‌گیریم». زنان در موارد زیادی حتی به بهای مرگ، برای خلاصی از ایر سرنوشت، سرسختانه مبارزه می‌کردند. یک عبارت مشهور که به وسیله ایر زنان رایج شده بود این بود که «المنیة ولا الذنیه» یعنی مرگ و نه پستی فاطمه بنت خورشیب وقتی به وسیله جمال بن بدر ربوده شد خود را با سرا پالکی که او را حمل می‌کرد به بیرون انداخت و در جا به دلیل شکستگی گردن مرد.^{۳۳}

تاریخ از رنج‌ها و شکنجه‌های منجر به مرگی سخن می‌گوید که در انتظار زنان برده‌ای بود که جزأت شورش علیه اربابان خود یا صرفاً عدم اطاعت آنان را یافته بودند، یا به خواندن ترانه‌هایی علیه قدرتمندان و سران قبیله می‌پرداختند. برخی از این برده‌زنان حتی به خود بجزأت دادند که به

- ۱۸- وقایع روزهای دوم، فصل ۱۳، آیه ۲۱.
 ۱۹- شاهان اول، فصل ۱۱، آیه ۳.
 ۲۰- شاهان اول، فصل ۲، آیه های ۱۳ تا ۲۵.
 ۲۱- سفر تثنیه، فصل ۲۳، آیه های ۱۳ تا ۱۹.
 ۲۲- سفر تثنیه، فصل ۴۲، آیه های ۲۸ و ۲۹.
 ۲۳- سفر تثنیه، فصل ۲۴، آیه های ۱ تا ۴.
 ۲۴- سفر اعداد، فصل ۵، آیه های ۱۱ تا ۱۸.
 ۲۵- سفر مکی، فصل ۳۸، آیه ۲۴ و سفر تثنیه، فصل ۲۲، آیه ۲۱.
 ۲۶- انجیل متا، فصل ۵، آیه های ۲۷ و ۲۸.
 ۲۷- انجیل متا، فصل ۱۹، آیه های ۳ تا ۶.
 ۲۸- زنان در این دوره، در زیر شکمچه های طاقت فرسا به اجبار باید به گناه اعتراف می کردند و می پذیرفتند که بدشان ممکن است اجتناب ناپذیر باشد و ازواج خبیثه شده است. به

Jules Michelet, Christina Holi, Thomas Zaass

و دیگران مراجعه کنید.
 20. Jules Michelet, Satanism end Witchcraft, p. 19.

۳۰- به نقل از Christina Holi, Witchcraft in England, p. 130.

۳۱- ناصرالدین الاند، الکیان والاعانی فی عصر الجاهلیة، (۱۹۶۰)، ص ۴۳ و

۴۴

۳۲- تفسیر الطبری (مبینه)، فصل ۱۸، ص ۹۲ و ۹۳.

۳۳- ابوالفرج الاصبهانی، الاغانی، ج ۱۶، ص ۲۱.

۳۴- ناصرالدین الاسد، همان مأخذ فوق، ص ۹۱.

۳۵- البلاذری، فتوح البلدان، (۱۹۶۶)، ج ۱، ص ۱۰۲.

۳۶- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵.

۳۷- عباس محمود العقاد، جمیل بوسینا، ص ۱۸/۱.

بخش سوم

زن عرب

۱۵- نقش زنان در تاریخ عرب

من هر بار که به مطالعه تاریخ پیش از اسلام پرداخته‌ام، از تعداد «شخصیت‌های زن» که در جامعه قبایلی آن روزگار نقش مهمی داشته‌اند، و جای برجسته‌ای که در ادب، فرهنگ، هنر، عشق، روابط جنسی و زندگی اجتماعی و اقتصادی مردمشان اشغال کرده‌اند، به حیرت فرو می‌روم. در آن دوران حتی زنانی بوده‌اند که بخاطر شرکت فعال و مهمشان در مبارزات سیاسی، جنگ‌ها و نبردهای معروف مشهور شده‌اند. این وضع، هم در دوره قبل از اسلام و هم در دوره اسلامی و حتی در زمان حیات پیامبر محمد، صادق است.

تاریخ عرب هم چون پرده‌ای خوش رنگ و نگار به نام‌های درخشانده این زنان تزیین شده است. برای این که نامی چند از آنان ببریم، می‌توانیم از نسیم بنت کعب که با شمشیر خود در کنار محمد در غزوه احد جنگید، و تا سیزده بار زخمی نشد از جنگ دست نکشید، نام برد. محمد با احترام از او یاد می‌کرد و گفت: «مقام او از مردان بهتر است» یک زن دیگر، ام سلمه

بنت ملخان، در حالی که حامله بود خنجر روی شکم برآمده اش بسته بود و در ردیف محمد و پیروانش می جنگید. در طرف دیگر، نیز زنانی بودند که در جنگ ها و نبردهای علیه محمد شرکت داشتند. یکی از آنان هند بنت ربیعہ، زن ابوشفیان بود. او در غزوه احد زره و کلاه خود جنگی پوشیده بود و شمشیرش را در هوا جولان می داد، و یکی پس از دیگری در سینه دشمن فرو می برد.^۲ هند یک زن عرب بود که بر آزادی خویش و آزادی تصمیم گیری در زندگی شخصی اصرار داشت. او یکبار به پدرش گفت: «من زنی هستم که اختیار زندگی ام را خود در دست دارم. پس تا مردی را به من عرضه نکرده ای مرا به نکاح او در نیاور». و پدرش پاسخ داد: «این گونه خواهد بود.»^۳ هند در قدرت منطق و جاضر جوابی حتی در برابر پیامبر معروف بود. او همزاه با عده ای دیگر از زنان در برابر پیامبر ایستاده بودند تا اسلام بیاورند. محمد اصول اسلامی را یک به یک بر آنان می خواند. وقتی که او به این فرمان خدا که «فرزندان خود را نکشید» رسید، که بخصوص به رسم زنده بگور کردن نوزادان دختر برای خلاصی از آنان در بین عرب مربوط می شد، هند گفت: «این شما بودید که فرزندان ما را کشتید.»^۴ در غزوه بدر که بین مسلمانان و قریش روی داد، هند سه مرد از خانواده اش را از دست داده بود: پدرش عتبه ابن ربیعہ، عمویش شیبہ و برادرش ولید ابن عتبه. پس از این غزوه، هند سوگند خورد که انتقام آنان را بگیرد، و تا آنگاه از استعمال نظر و نزدیکی با شوهرش خودداری کند. او در غزوه احد که قریشی ها بر مسلمانان پیروز شدند به سوگند خود وفا کرد.

یک زن بسیار برجسته دیگر در بین عرب در آن موقع خدیجه اولین زن پیامبر بود. او بخاطر شخصیت مسلط خود، استقلال اجتماعی و اقتصادی خویش که از طریق تجارت روزگار می گذرانید، و آزادی مطلق که در انتخاب شوهر اعمال کرد، معروف بود. او آزادی خویش را در انتخاب محمد که پانزده سال از خودش جوانتر بود بکار گرفت. او زنی بنام نفیسه را برای خواستگاری پیش محمد فرستاد. در کتاب الطبقات الکبری که اولین تاریخ جامع عرب را در خود ضبط کرده است، محمد ابن سعد از قول نفیسه نقل

می کند که گفت: «او مرا محرمانه پیش محمد فرستاد تا پیشنهاد ازدواج آن‌ها را مطرح کنم. و پیامبر پذیرفت.»^۵ خدیجه برای چند سالی محمد را به عنوان سرپرست کاروان‌های تجارت خویش استخدام کرده بود. به این طریق او توانسته بود محمد را خوب بشناسد.

جامعه قبل از اسلام از قبایل متعددی تشکیل می شد که در شهرها و بیابان‌ها در شرایط اقتصادی متفاوتی می زیستند. برخی چون خندق و جدیله کم و بیش ساخت مدارسالاری داشتند.^۶ در این دوره گاه اوقات، شاهانی چون عمر بن هند بنام مادرشان خوانده می شدند. خود پیامبر از این که از زنان قبیله خویش زاده شده افتخار می کرد و می گفت: «من پسر العواتک (عاتکه‌ها) از قبیله سلیم هستم». (عاتکه بنت هلال، عاتکه بنت مره، و عاتکه بنت الاوقسی، زنان آن قبیله).

جامعه عرب در این دوران جاهلیت ترکیبی از نظام‌های پدرسالاری و مدارسالاری بود که مردها به‌رحال دست بالا را داشتند. در این دوران، محور تدریجی خصوصیات مدارسالاری در درون جامعه‌ای که به دلیل سلطه مرد بر اقتصاد و مذهب به مرحله پدرسالاری پا می گذاشت قابل تشخیص بود. زنان ساکن بادیه، بدلیل شرکت فعال در تحصیل معاش، نسبت به زنان شهری از آزادی بیشتری برخوردار بودند. این زنان بیابانی حجاب نداشتند و آزادانه با مردان در اجتماع اختلاط می کردند.

در دوران پیش از اسلام، عربان هم خدای مذکر و هم مؤنث داشتند، و معتقد بودند که خدای هر قبیله نقش فعالی در جنگ‌ها دارد و برای پیروزی قبیله خود می جنگد. به این دلیل، قبایل معمولاً مجسمه یا نقشی از خدای خود را در جنگ‌ها به‌همراه می بردند. ابوسفیان، یکی از رهبران قبیله قریش، در جنگ احد علیه مسلمانان تصاویر دو بت معزوف خود لات و عزی را حمل می کرد. لات و عزی هر دو خدای مؤنث بودند، و همراه هند نیروی زنانه‌ای تشکیل دادند که پیروزی بر مسلمانان را تأمین کرد و باعث افزایش ایمان قبیله به نیروی خود شد. ولی اگر قبیله‌ای در جنگ شکست می خورد، غالباً خدای ضعیف خود را زها می کرد و خدای قبیله فاتح، یا آن را که به دلوری

نظامی معروف بود، برای خود می گرفت. نتیجه این بود که با گذشت زمان، پرستش برخی خدایان بیشتر جا می افتاد و شماره خدایان کاهش می یافت.^۷ موقعیت مهمی که برخی از خدایان مؤنث اشغال کرده بودند نمایانگر حیثیت بالاتری بود که زنان در جامعه قبیله ای عرب احراز کرده بودند و از جامعه مادرسالار که هنوز در برخی از قبایل حیات داشت نشان می آورد.^۸ این وجوه مادرسالاری احتمالاً بتواند نقش نسبتاً مهمی را که زنان هم در جامعه قبل از اسلام و هم در جامعه اسلام اولیه، ایفا کردند و در بسیاری از زنان با شخصیت قوی، قدرت استدلال و منطق، و برخورد مثبت با مشکلات زندگی خصوصی و اجتماعی منعکس بود، توضیح دهد. برخی از آنان در رشته های تولید، تجارت و خرید و فروش نیز فعال بودند. در نتیجه این شرکت با پپای مرد در فعالیت اقتصادی، زنان هم در درون خانه و هم در برون آن شخصیت مستقلی کسب کردند و معمولاً در انتخاب شوهر آزادی عمل داشتند.

قبل از اسلام حتی یک زن ممکن بود شیوه چند شوهری پیشه گیرد و به بیش از یک مرد ازدواج کند. این شیوه ازدواج را زواج المشاركة می نامیدند. زن نمی توانست بیش از ده شوهر اختیار کند و اگر از این حد در می گذشت جامعه او را بعنوان یک روسپی می شناخت. عایشه زن پیامبر در توضیح دوران جاهلیت می گوید: «تعداد شوهران ممکن بود تا ده تا برسد. هر یک از آنان می توانست بر زن وارد شود و در او ادخال کند. هر گاه او حامله می شد بدنبال مردان می فرستاد و هیچکدام نمی توانست از آمدن سرباز زند. آنان به دور او حلقه می زدند و او به آنان می گفت: «می بینید که چه پیش آمده است. من بچه ای بدنیا آورده ام. او پسر تو هست». و او مرد مورد نظر خود را بعنوان پدر و سرپرست بچه تعیین می کرد. و مرد نمی توانست از قبول آن سرباز زند.»^۹

ابوالفرج الاصفهانی در نوشته هایش آورده است که «مردی که یک زن بدوی شوهرش را طلاق می داد در خیمه اش را به طرف مقابل انتقال می داد، بطوری که اگر بظرف شرق بود رو به غرب باز می شد و اگر رو

جنوب بود بسوی شمال می گردید. با تغییر جهت در خیمه، طلاق قطعی می شد.^{۱۰}

عربان قبل از ظهور اسلام شیوه‌ای از ازدواج بنام استیضاع را معمول می داشتند. بار دیگر توضیح دقیق این سنت را از زبان عایشه می شنویم. شوهر در پایان دوره قاعدگی و پاک شدن زن از او می خواست که «دنیال فلان مرد بفرست و با او هم خوابه شو». شوهر سپس از زن دوری می کرد تا نشانه‌های حاملگی زن از مردی که با او هم خوابه شده است آشکار شود. معمولاً برای این کار یکی از شخصیت‌های مهم جامعه انتخاب می شد تا این که بچه خصوصیات پرتو او را به ارث ببرد. ولی هنگامی که حاملگی زن قطعی می شد، شوهر روابط جنسی خود را با زن تجدید می کرد. بچه نیز بهنگام تولد، بدون توجه به این که پدر اصلی او «بزرگمردی» بوده که با زن همخوابه شده است، فرزند قانونی شوهر محسوب می شد. استیضاع یک شیوه از روابط چند شوهری بود که در بین عربان رواج داشت، و هنوز نیز در برخی از جوامع که یک زن نازا برای حامله شدن به روابط جنسی ماورای ازدواج متوسل می شود، معمول است.^{۱۱}

من هنگامی که بچه‌ای بیش نبودم از زنان قریه مسکونی ام، کفر طحله، می شنیدم که زنان نازا به «شیخ» دهکده متوسل می شوند تا او با انداختن پرده‌ای بر روی ایشان نازایی آنان را علاج کند. بعدها فهمیدم که این «پرده» تنها قطعه پنبه‌ای بود، که زن می بایست آنرا در فرج خود فرو می کرد. وقتی که در صدد برآمدن رمز این پنبه را که می توانست زن نازا را حامله کند کشف کنم به چیز جالبی برخوردم. ظاهراً این «شیخ» تکه پنبه‌ای را با منی تازه آغشته می کرد و از زن می خواست که فوری آن را در فرج خود فرو کند. این دیدار همیشه در اطاق تاریکی صورت می گرفت و بنابراین زن متوجه نمی شد که مرد چه می کند، یا این که چنین وانمود می کرد. آرزوی بچه دار شدن و برطرف کردن لکه ننگ نازایی و بی‌فرزندی کافی بود که او چشمان خود را بر هر آنچه که «شیخ» ممکن بود انجام دهد بر بندد، حتی اگر شیخ بجای استفاده از پنبه مستقیماً در او ادخال کند. این «شیخان» بگفته

خود برای علاج نازایی زن به چنین شیوه‌ای دست می‌زدند،^{۱۲} ولی این همیشه وسیله‌ای برای ارضای تمایلات جنسی خودشان نیز بود. در اغلب اوقات، بهر حال، هر دو هدف تأمین می‌شد، چرا که غالباً این شوهر بود که عقیم بود و برای سرپوش گذاشتن بر ناتوانی جنسی خود بی‌دلیل کاسه و کوزه را بر سر زن بی‌چاره می‌شکست.

ازدواج به شیوه استبضاع یا استفاده از پنبه آلوده به منی، هر دو از روش‌های نزدیک به تلقیح مصنوعی است که در واقع چیزی جز جانشین کردن منی شوهر با منی مرد دیگری نیست.

در غرب به تلقیح مصنوعی بعنوان یک نوآوری مهم، و نشانه‌ای از کیفیت برخورداربازاندیشانه‌ای که مردم کشورهای پیشرفته با این مسایل دارند، نگریسته می‌شود. در حالی که این عمل ۱۳۰۰ قبل در تاریخ به شیوه‌ای شاید انسانی‌تر معمول بود، چرا که در استبضاع شوهر به امید آن که بچه تیزهوش و سالمی بدست آورد خود را از همه حسادت‌ها رها می‌کرد. مرد دیگر تنها بعنوان یک بذرپاش (یا کود دهنده) عمل می‌کرد. این موضوع ما را به یاد لستروارده می‌اندازد که معتقد بود نقش مرد در مراحل اولیه توسعه جامعه بشری در رابطه با زن صرفاً بصورت یک بذرپاش (یا کود دهنده) بوده است.^{۱۳} حکاکی‌های اولیه بر دیوارهای غار کوگوله در اسپانیا که زن را بتمامی تصویر کرده، ولی از مرد فقط آلت جنسی او را رسم کرده است، با ادعای لستروارد می‌خواند.

در دوران قبل از اسلام، عربان شیوه‌های قدیمی دیگری از ازدواج را نیز معمول می‌داشتند. یکی از آنها «زواج المتعه» (ازدواج تلذذ) نامیده می‌شد که چیزی جز فراهم کردن یک امکان مشروع برای تلذذ جنسی برای طرفین نبود. مرد برای مدت معینی، معمولاً سه روز و گاه بیشتر یا کمتر، زن را به ازدواج خود در می‌آورد، و مبلغی که روی آن توافق کرده‌اند به زن می‌پردازد. او الزامی ندارد که بچه محصول چنین ازدواجی را فرزند خود بشناسد. نوع دیگری از ازدواج، «زواج الهبه» (ازدواج بخششی) بود که به

* Lester Ward

•• Cogul

موجب آن زن به مرد می گفت: «من خود را به توبه می کنم»، به این معنی که ازدواج بدون قید و شرط است و زن هیچ حقی بر گردن مرد ندارد. در این جا نیز مرد به پذیرش بچه محصول این ازدواج الزامی نداشت.

در هر دو نوع ازدواج فوق، اگر زن بچه دار می شد، فرزند بنام مادرش خوانده می شد. در هر حال، اسلام در همان مراحل اولیه این ازدواج ها را ممنوع اعلام کرد.

زن عرب آثار استقلال و شخصیت مثبت خود را بیک باره از دست نداد. این جریان بصورت کند و تدریجی و همراه با تغییرات اجتماعی - اقتصادی در جامعه انجام شد، و زنان برای حفظ حقوق سنتی خود مبارزات سختی کردند. این مبارزات گاه موفق بود ولی در غالب اوقات به شکست می انجامید، و سرانجام به سلطه کامل نظام پدر سالاری منتهی شد.

ولی زنان حتی در مراحل اولیه دوره اسلامی حق انتخاب شوهر را برای خود محفوظ می داشتند و به کزات آن را اعمال می کردند. یکی از داستان های مشهور در این رابطه، داستان لیلا بنت الحطیم است، که به نزد محمد پیامبر مسلمانان رفت و به او گفت: «من لیلا بنت الحطیم هستم. من آمده ام تا خود را بر تو عرضه کنم. با من ازدواج کن.» و محمد گفت: «من بدین وسیله تو را به عقد خویش در می آورم.» ولی وقتی او به نزد بستگانش بازگشت، به او گفتند که اشتباه بزرگی مرتکب شده است. لیلا طبیعت حسادت آمیزی داشت و نمی توانست وجود زنان دیگر محمد را تحمل کند. این بود که پیش محمد باز رفت و گفت: «من زنی تند زبانم و نمی توانم زنان دیگر تو را تحمل کنم. پس مرا طلاق بده.» و محمد به او گفت: «من تو را طلاق دادم.»^{۱۴}

زن عرب پیش از قرون وسطی نه تنها حق انتخاب شوهر را داشت که می توانست هرگاه مقتضی باشد حتی با شوهرش اگر چه مهم مردی چون خود پیامبر باشد به جدال برخیزد، از او کناره گیرد و یا از همخوابگی با او استنکاف کند.

من نمی دانم چه تعداد از مردهای عرب امروز می توانند به آنگونه که

محمد پیامبر مسلمانان به زن آزادی اختیار ورده داده بود این حق را برای زن به رسمیت بشناسند. اگر زندگی محمد نمونه برترین و سرمشق برای مسلمانان بشمار می رود، چگونه است که مردان عرب امروز در این مقوله از او پیروی نمی کنند؟ اینان با فرض اطاعت زن از مرد و آیین بیت الطاعه عملاً با اسلام و پیامبر آن به مخالفت برخاسته اند.

زن عرب نه تنها آزادی انتخاب شوهر را برای خود قایل بود که می توانست در برابر زیاده رویها و تعرضات شوهر مقابله به مثل کند و اگر لازم می دید با او خشم کند و تا شب از او دوری گزیند. حتی از زنان پیامبر نیز چنین رفتاری دیده شده است. عمر بن خطاب نقل می کند:

ما قریشی ها بر زنهامان سر بودیم. در مدینه که بر انصار وارد شدیم معلوم شد که در آنجا زنانشان سرند. زنان ما این عادت را از انصار تأثیر گرفتند. یکبار بر روی زخم داد زدم. او به من باز گرداند. بر من ناگوار آمد. زن گفت: چه انتظار داری، بخدا قسم که زنان پیامبر نیز چنین می کنند و حتی یکی از آنان روز را تا شب از پیامبر دوری می کند. من بفریاد آمدم که هر یک از آنان چنین کند تیره بخت باشد. لباس پوشیدم، بیرون آمدم و سراغ حفصه (دختر عمر و زن پیامبر) رفتم و گفتم: ای حفصه، آیا شده است که یکی از شما زنان بر پیامبر روزی را تا شب خشم کند؟ گفت: بلی. گفتم: تیره بخت و زنیانبار است او. آیا چه تأمینی دارید که خدا به خاطر خشم پیامبر خشم نکند و آن زن را به هلاکت نرساند؟ بر پیامبر خدا زیاده روی نکنید، بر او باز نگردانید و دوری اش بر نگرینید.^{۱۵}

شک نیست که غالب مردان عرب در سلطه بر زن، خط عمر بن خطاب را رفته اند. از سخن عمر روشن است که او با افتخار از وابستگی خود به قومی که مردانشان بر زنان سرند، یاد می کند، و مردان عرب دیگری را که زنانشان بر آنان سرند به تحقیر می نگرد. او حق داد زدن بر سر زن را از آن خود می داند و برای زن حق باز گرداندن قایل نیست. او حتی در دفاع از این حق

در مورد این آیین در فصل بیستم (ازدواج و طلاق) توضیح داده شده است. م

خود ساخته به سراغ زنان پیامبر می رود و آنان را نهید می کند که خدا
هلاکشان خواهد کرد. آیا خود شوهر این زنان، که پیامبر و واضع شریعت نیز
بود بهتر از عمر به این حق و حقوق آگاه نبود؟ ولی محمد حق بازگردانی
زنانش را اگر خطایی از او سرزند می پذیرد و از این نظر نا رضایی از خود نشان
نمی دهد.

از این جا بدست می آید که بسیاری از احکامی که امروز به نام
اسلام بر زنان عرب فرض شده است از اسلام نیست و بلکه میراث اندیشه های
عمر بن خطاب و مردانی چون او است که خوی سلطه پدرسالارانه خود را در
اسلام بجا گذاشته اند. زن عرب در برابر این فشارهای مرد سالارانه عمر و
امثال او مقاومت کرده است. زن عرب، حتی در حساس ترین مسائل، هم
چون التذاذ جنسی، در مقاومت خود تردید یا خجالتی از خود نشان نمی داد.
داستان زیر که بوسیله عمر بن خطاب از ام سلمه زن پیامبر نقل شده یکی از
نمونه های شهامت زن در دفاع از حیات جنسی او است. عمر نقل می کند:

بر پیامبر وارد شدم. او نشسته بود و از شدت اندوه دست بر گونه اش
داشت. گفتم: ای رسول خدا پدر و مادرم به فدای تو، تو را چه شده است؟
گفت: ای عمر، اینان، یعنی زنان، از من خواسته هایی دارند که نزد من
نیست. این است که مرا ناراحت داشته است. گفتم: ای رسول خدا، من
جمیله بنت ثابت را که از من چیزی خارج از توانم خواست، چنان سیلی زدم
که گونه اش به زمین خورد، و تو ای رسول خدا پروردگارت گشایش خواهد
داد که بعد از سختی گشایشی است. سپس خارج شدم و به نزد ابوبکر
صدیق رفتم و متفقاً به نزد عایشه، حفصه و ام سلمه، زنان پیامبر رفتیم. ام
سلمه به دخالت ما اعتراض کرد و گفت: شما را چه به این کار؟ پیامبر خدا
صلی الله علیه و سلم این جا است و به این کار سزاوارتر. اگر می خواست ما
را از این کار باز دارد، باز می داشت. ما اگر از رسول خدا نخواهیم، از که
بخواهیم؟ آیا کس دیگری بین شما و اهلتنان دخالت می کند؟ ما که چنین
نخواهیم کرد. ما بیرون آمدیم. زنان دیگر پیامبری به ام سلمه گفتند: خدا تو را
به آنچه کردی پاداش خیر دهد، که ما توان جواب این دو را نداشتیم.^{۱۶}

ام سلمه تا آنجا در جرأت و ابتکار عمل برای حق بهره گیری جنسی
نخود پیش می رود که از دخالت دیگران بین او و شوهرش مانع می شود و از
شوهرش تامین آن را مطالبه می کند. جرأت زنان پیامبر در این مقوله تا آن جا
بود که به گرفتن طلاق از پیامبر می رسیده عامریه زن محمد بهمین گونه از
پیامبر طلاق گرفت.

محمد چنان نبود که اگر زنی از او کناره می گرفت، او را وادار به
هم زیستی با خود کند. او هنگامی که شرایط برای ازضای تمایلات جنسی
زنانش چندان مناسب نبود، به آنان آزادی بقا یا جدایی از خود را تفویض
کرد. مؤلف طبقات الکبری نقل می کند که در این هنگام محمد نزد زنان خود
رفت و آنان را بین زندگی با او یا طلاق و جدایی مختیر کرد:

جابر می گوید: در این باره آیه زیر نازل شد. ای پیامبر، به زنان
بگو: اگر زندگی دنیا و آرایش آن را خواسته دارید بیاید تا شما را به
رهاکردنی زیبا رها کنم - یعنی طلاق - و اگر خدا و رسول او و سرای
آخرت را خواهید، خدا و رسول را برگزینید و پس از او دیگر نکاح کس
نشوید. پس پیامبر به راه افتاد. اول سراغ عایشه رفت و گفت خدا مرا فرمان
داده که شما را بین انتخاب خدا و پیامبر و سرای آخرت از یک سو و دنیا و
آرایش آن از دیگر سو مختیر کنم. حال تو را چنین اختیار می دهم.^{۱۷}

عایشه خدا و رسول و سرای آخرت را برگزید، و ام سلمه نیز چنین
کرد. ولی عامریه دنیا و آرایش آن را اختیار کرد و محمد او را به نزد اهلس
باز گرداند.

شیوه عمل عامریه طبعاً برخی از مردان را ناخوش داشت که چگونه
زنی تا این حد خرد خود را از دست می دهد که دنیا را، و نه رسول خدا را، بر
می گزیند. یکی از این مردان ابن مناح بود که گفت: «همه زنان، پیامبر
صلی الله علیه و سلم را برگزیدند، بجز عامریه که قوم خویش را اختیار
کرد. او عقل خود را از دست داده بود تا هنگامی که مرد.»^{۱۸}
اگر بسیاری از مردان عرب خوی سلطه طلبانه خود بر زن را از عمر بن

خطاب به ارث برده اند، بسیاری نیز در حکم به این که زنانی که تمایل جنسی خود را نشان می دهند، یا از شوی طلاق می خواهند و یا در برابر خطای شوهر عکس العمل نشان می دهند، دیوانه و بلا عقل یا هوسیار و بی حیا هستند، با این مناج هم عقیده اند. از دید عمر بن خطاب و ابن مناج و مردان و دیگر آن زمان و این زمان مرد چون مرد است خرد و حکمت دارد و از خطا مصون است. او باید که بر زن مسلط باشد، و زنان کم خرد باید که به حکم شریع و قانون از او فرمان ببرند. محمد که پیامبر و واضع اول شریعت بود، خود از این گونه مردان نبود. این مسئله ای است که هر محصل تاریخ اسلام و عرب باید به آن پردازد، تا از اشتباه بزرگ و گناهی که جانشینان محمد در حق زن عرب مرتکب شدند پزده بردارد. گناه و خطایی که اکنون بصورت قانون شرعی بر زنان عرب امروز تحمیل شده، و زن عرب را از آزادی هائی که در زمان محمد بهره مند بود محروم کرده است.

محمد پیامبر مسلمانان از قبول آزادی زن در ازدواج به مراتب فراتر رفته و در برخی از احادیث اهمیت ملاحظه جنسی در ارضای زن را برای مردان شرح می دهد، و تأکید می کند که مرد ناتوان کسی است که نیاز جنسی خود را بر می آورد ولی نیاز جنسی زن را نتواند بر آورد. غزالی نقل می کند که محمد یکی از صفات ناتوانی را آن دانست که: «مرد به زن یا کنیز خود نزدیکی کند و قبل از آن که با او سخن بگوید و الفت کند و به آغوشش کشد ادخال کند، و پیش از آن که نیاز او را بر آورد نیاز خود را بر آورده دارد.»^{۱۱}

محمد به این ترتیب در امور مربوط به جنسیت بز بیشتر مردان عصر ما نیز، در کمی، مراتب برتر از خود نشان می دهد، و آن چه را که بیشتر مردان فرهنگ عرب ندانسته اند و یا بر زبان نیاورده اند صریحاً بازگویی کند. امام غزالی حدیث دیگری در باب ملاحظه جنسی از پیامبر نقل می کند که پیامبر گفت: «مباد که شما هم چون چار پایان به روی زن خود افتید، بلکه باید میان شما پیامی رد و بدل شود. گفته شد چه پیامی، ای رسول خدا؟ گفت: بوس و کلام.»^{۲۰}

— غزالی و فلاسفه دیگر عرب به شرح این روایات نبوی پرداخته اند و در

اهمیتی که در فلسفه اسلامی به ارضای تمایلات جنسی مرد و زن داده شده سخن گفته اند. تلقی فلسفه اسلامی از مسئله جنسیت، با تلقی فلسفه های غربی که با تکیه بر گناه بودن جنسیت، لذت جنسی را عموماً و بخصوص از زن منع کرده اند، تفاوتی فاحش دارد. محمد پیامبر مسلمانان و روایات او منبع اصلی تلقی فلسفه اسلامی از مسئله جنسیت بشمار می رود.

محمد بعنوان یک پیامبر به آسانی می توانست هم چون مردان زیادی که موقعیت های پمرا تب کمتری داشته اند تسلیم و سوسه تظاهر و نفاق شود. او می توانست در برابر همه موضوعات مربوط به زن، عشق و جنسیت، نقابی از تحقیر زاهدانه و جلالت مآبی بر چهره خود بزند. ولی او چنین نبود و چنین رفتاری بایسته خصوصیات مردی که از اعتماد بنفس برخوردار بود و از خود بعنوان یک انسان معمولی تام اطمینان کامل داشت نیز نبود. برای او رفتاری بشری بعنوان شخصی که زنان و خوبیهای حیات را دوست دارد مشکل نبود. او در بیان علاقه خویش به زنان بعنوان یک امر طبیعی هیچ پروا نداشت. وقتی که عمر بن العاص از او پرسید محبوبترین کس به نزد تو کیست، پیامبر پاسخ داد: «عایشه». عمر بن العاص گفت: «مقصودم از مردان بود». و پیامبر جواب داد: «پدر عایشه...»^{۲۱}

یکی از تفاوت های شاخص بین تفکر اسلامی و تفکر غربی درباره جنسیت، برخورد متضاد آنها به مسئله ارضای جنسی است. در اسلام، ارضای غریزه جنسی، نه تظاهر و تقدس مآبی یا سرکوب جنسیت، بعنوان یک عامل آزاد کننده ظرفیت کامل زن و مرد برای کار، تمرکز و خلاقیت در رشته های مختلف فعالیت بشری، اعم از فعالیت های مادی و معنوی، شناخته شده است. اسلام معتقد است که اندیشه، مغز و خرد آدمی مهمترین عطا های الهی هستند. مغز یا اندیشه از این روبه بشر زمینی داده شده است تا آن را در راه کسب معرفت، معرفت مربوط به حیات، زمین، مردمان، علم و خدا، بکار گیرد. کسب معرفت برای یک مسلمان معتقد، بالاترین نوع عبادت است. و بمنظور آنکه مغز تماماً به کسب معرفت پردازد و بتواند تمام نیروی فکری خود را تمرکز دهد باید که انرژی جنسی فشرده را آزاد، و غریزه جنسی را

کند، تا از تنزل روح و مشغله فکر به موضوعاتی که ممکن است آن‌ها را از مسیر کسب معرفت و عبادت خدا منحرف کند، مانع شود.^{۲۲}

در این جا اسلام با تازه ترین نظریه های روانشناسی، که معتقد است ارضای جنسی برای فعالیت و خلاقیت فکری و فرهنگی ضرورت دارد، هم آهنگ است. این برخورد، از نظریه مکتب فروید که بر اساس آن زهد و سرکوب جنسی برای پیشرفت فرهنگی و بقای تمدن ضروری شناخته می شود، نیز به مراتب علمی تر است.

پیشرفتهای اخیر روانشناسی نشان داده است که انرژی ارضانگشته جنسی نه این که به خلاقیت فکری یا فرهنگی تبدیل شود، بلکه از مسیر عادی خود منحرف می گردد و به بروز هر نوع از عقده ها و حجب و حیا های ناشی از ذخیره انرژی درونی و نهایتاً پیدایش انحرافهای جنسی و ناسازی های روانی و عصبی منجر می شود.

بسادگی می توان دید که اعتراف خاص اسلام و پیامبر محمد به حقوق حیاتی و جنسی زن، نتیجه مستقیم مقام نسبتاً بالای زن عرب در آن روزگار، شرکت فعال زن در وجوه مختلف زندگی در درون و برون خانه و نقش مهم برخی از زنان برجسته عرب بودم است.

اکنون موقع آن رسیده است که زن عرب امروز آن زنان را که در همین محدوده جغرافیایی در ۱۳۰۰ سال پیش می زیستند و روی همین زمین زده می سپردند و همین هوا را استنشاق می کردند و از شجاعت زد و اعتراض برخوردار بودند بیاد آورد. زنانی هم چون زینب بنت جحش، زن محمد که می توانست با عصبانیت در برابر هدیه محمد که خدا برای او فرستاده بود «نه» بگوید، و باز هم «نه» وقتی که ارزش هدیه به سه برابر افزایش یافت. و باز این عایشه، وقایع نگار پر ارزش حیات محمد است که واقعه ای را بشرح زیر گزارش کرده است:

پیامبر خدا حیوانی را ذبح کرد و از همین خولست که آن را بین زنانش تقسیم کنم. پیامبر سهم زینب بنت جحش را به در خانه اش فرستاد

ولی او آن را باز گرداند. پیامبر گفت: «سهم او را بیشتر کن.» ولی دیگر بار زینب آن را رد کرد. من به پیامبر گفتم: «رد کردن او به این معنی است که او از تو متنفر است.»^{۲۳}

عایشه علی‌رغم سن کم‌اش، خود نمونه زنده‌ای از زنانی که در آن روزگار روی بسیاری از مسایل ایستادگی می‌کردند، بشمار می‌رفت. او به قدرت اراده، فصاحت، منطق قاطع و ماهرانه‌اش معروف بود. او از هوش زیادی برخوردار بود که گاه می‌توانست حتی با پیامبر برگزیده خدا برابری کند. او در مخالفت یا جدال با پیامبر، علی‌رغم قدرت کلام پیامبر در بین مسلمانان، به خود تردید راه نمی‌داد. حفصه، یکی دیگر از زنان محمد خواست از عایشه تقلید کند که یکی از صحابه پیامبر به او گفت: «تو می‌خواهی. هم چون عایشه در برابر حرف پیامبر بایستی؟»^{۲۴} عایشه نه فقط گاه در برابر پیامبر می‌ایستاد که به عادت در برابر مردان دیگر نیز چنین بود. او اندیشه‌اش را با منطقی صریح و قاطع اظهار می‌کرد و یک روز محمد در حالی که بین مردان دیگر نشسته بود بطرف او اشاره کرد و گفت: «نیمی از دینتان را از این سرخ‌رو بگیرد.»^{۲۵} عایشه در چندین غزوه و نبرد به عنوان یک جنگجو شرکت داشت و در فعالیت‌های ادبی، فرهنگی تا آن حد فعال بود که عروه بن الزبیر درباره او گفت: «من هیچکس را هم چون عایشه دانای به الهیات، پزشکی و ادبیات نیافتم.»^{۲۶} همه این‌ها در حالی بود که عایشه تازه پس از مرگ محمد به سن ۱۸ سالگی رسید.

عایشه قادر بود که هر موضوع دلخواه را با محمد به گفتگو بگذارد. او گاه با محمد اختلاف پیدا می‌کرد و هرگاه محمد زن تازه‌ای می‌گرفت عصبانیت خود را اظهار می‌کرد. او گاه نه تنها خود علیه محمد می‌شورید که دیگر زنان را نیز به این امر تحریک می‌کرد. او تا آنجا پیش رفت که در رابطه با برخی از آیات قرآن که از آسمان نازل می‌شد با محمد به مخالفت برخاست. یکبار در یکی از این آیات، خدا به پیامبر اجازه داد که هر تعداد زن که می‌خواهد به نکاح خویش در آورد. عایشه با تندی تمام در برابر این امر گفت: «خدا همیشه تمایلات تو را فوری تأمین می‌کند.» واقعه به راه

محمد ابن عمر ابن علی ابن ابیطالب چنین است: «پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم زنده بود که خدا به او حق داد هر تعداد زن که بخواهد بگیرد و به او گفت «هر تعداد از آنان [زنان] که خواهی به نکاح خویش در آن» و آنگاه که این آیه نازل شد، عایشه گفت: «واقعاً که خدا تمایلات تو را فوری بر آورده می کند.»^{۲۷}

بسیاری از زنان امروز عرب سنت عایشه و دیگر زنانی را که بر روی حق خویش ایستادگی کردند به ارث برده اند. در عین حال اکثریت زنان در جهان عرب در زیر بار سنگین جامعه طبقاتی پدرسالار از پا درآمده اند و زندانی خانه، حجاب و نظامی شده اند که آنان را از شرکت در زندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه شان باز می دارد.

مآخذ:

- ۱- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، (انتشارات دارالتحریر، قاهره، ۱۹۷۰)، ج ۸، ص ۳۵۲
- ۲- عبدالرحمن الشراقوی، محمد رسول الحرّیه، (کتاب الهلال، قاهره، ۱۹۶۷)، ص ۲۱۷
- ۳- محمد بن سعد، همان مآخذ، ص ۱۷۱
- ۴- همان مآخذ، ص ۱۷۲
- ۵- همان مآخذ، ص ۹
- ۶- عبدالله عقیقی، المرأة العربیه فی جاهلیتها و اسلامها، (انتشارات دار احیاء الکتب العربیه، مصر، ۱۹۲۱)، ص ۱۹۵۰
- ۷- جواد علی، تاریخ العرب قبل الاسلام، (بخش کتابهای مذهبی، انتشارات مجمع علمی العراقی، ۱۹۵۵)، ج ۵، ص ۶۷ به بعد
- ۸- در معنای کلمه انثی، لسان العرب، جلد ۲، صفحه ۴۱۶ می گویند: در قرآن کریم آمده است که «اینان آنانی جز او را می خوانند» چرا که عربان لات و عزی و خدایان مؤنث دیگری از این قبیل را می پرستیدند.
- ۹- ابوالفرج الاصفهانی، الاغانی، ج ۱۶، ص ۱۰۲
- ۱۰- همان مآخذ، همان جا
- ۱۱- عادل احمد سرکینس، الزواج و تطور المجتمع، (انتشارات دارالکتب العربی، قاهره، ۱۹۶۷)، ص ۱۰۸

۱۲- شیوه مشابهی در مناطقی از هند در حوالی معابد هندو رواج دارد. زنان به کاهن منحل مراجعه می کنند و از او می خواهند که آنان را از نازایی شفا دهد. زن نویسنده ای بنام امریتا پریتمن (Amerita Pritman) در یکی از داستانهای معروف خود بنام آن مرد توضیح می دهد که این عمل چنان در خفا و سری انجام می شود که فقط خود زن و کاهن مربوطه می دانند که در بین آنان چه می گذرد.

13. Lester F. Ward, *Pure Sociology*, (Macmillan: 1914) p. 353.

- ۱۴- محمد ابن سعد، همان مأخذ بالا، صفحه ۱۰۷.
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۱۳۱.
- ۱۶- همان مأخذ، ص ۱۲۹.
- ۱۷- همان مأخذ، ص ۱۳۰.
- ۱۸- همان مأخذ، ص ۱۳۸.
- ۱۹- امام ابو حامد الغزالی، الحیاء علوم الدین، (انتشارات دار الشعب، قاهره ۱۹۷۰)، فصل سوم، ص ۷۳۴.
- ۲۰- همان مأخذ، همانجا.
- ۲۱- محمد ابن سعد، همان مأخذ، ص ۱۳۷.
- ۲۲- مراجعه کنید به غزالی، مأخذ فوق، ص ۶۹۸.
- ۲۳- همان مأخذ، ص ۱۳۷.
- ۲۴- همان مأخذ، ص ۱۳۷.
- ۲۵- عایشه بخاطر رنگ صورتش حمیراء خوانده می شد. به احمد خیرت، مرکز المرأة فی الاسلام، (دارالمعارف، مصر، ۱۹۷۵)، ص ۶۴ مراجعه کنید.
- ۲۶- الشیخ عبدالله العفیفی، المرأة العربیة فی جاهلیتها و اسلامها، ج ۲، ص ۱۳۶.
- ۲۷- محمد ابن سعد، مأخذ فوق، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۱۶- عشق و جنسیت

در زندگی عرب

یک اثر مشهور هنری بنام هزار و یکشب از طرف بسیاری از محققان و نویسندگان غربی که خود را «شرقشناس» می نامند بعنوان یک منبع اطلاعاتی برای مطالعه زندگی عرب بکار گرفته شده است. اینان داستان های هزار و یکشب و بخصوص داستان های مربوط به عشق بازی ها و روابط جنسی آن را بیانگر خصوصیات مردم عرب می گیرند و می پندارند که این داستان ها به عنوان کلیدی درهای «روح عرب» را به روی آنان می گشاید و به آنان اجازه می دهد که به عمق قلب و مغز عرب راه یابند.

در حالی که هرکس با اندک اطلاعی از ادبیات عرب بخوبی می داند که داستان های هزار و یکشب تنها انعکاسی جزئی و یک طرفه از زندگی و رؤیاهای عشق بازی ها، عیاشی ها، دسیسه ها و غارت های یک بخش بسیار کوچک از جامعه عرب پیش از ده قرن پیش است. من نمی دانم که تمدن اروپایی در آن موقع در چه سطحی بوده و وضع علم و هنر در جامعه آن روز غرب تا بکجا رسیده بوده است، ولی حداقل می توانم این را بگویم که جامعه عرب سطحی بمراتب پیشرفته تر از همتای غربی خود داشته است. دانشمندان، نویسندگان و محققان زیادی هستند که در مقایسه جهان عرب با جهان غرب مثال های خود را از یک دوره تاریخی که اکنون بیش از هزار سال کهنه شده است گرفته اند. انسان باید حافظه بسیار ضعیفی داشته باشد که فراموش کند گذشت نیمی از تاریخ مسیحیت در طول زمان چه تأثیری داشته است. چگونه می توان تفاوت عظیم خصوصیت عرب روزگار هزار و

نوعی است - ترکیبی دیگر برای جذب و استعمال، تا بدین وسیله انرژی های بکار افتاده ای که بالقوه می تواند بصورت نیرویی مقاوم و شورش علیه همه اشکال استعمار بحرکت درآید تجزیه شود و به هرز رود.

جوامع شرقی و عرب، از این بابت تفاوتی با غرب ندارند. در این جا نیز عمدتاً ضرورت های اقتصادی است که ارزش ها، اخلاقیات و کیفیت رفتارهای جنسی را تعیین می کند. ضرورت های اقتصادی جامعه عرب، درجه بزرگی از آزادی جنسی را برای تأمین توالد زیاد اقتضا می کرد. شیوه چند زنی، در مقایسه با شیوه چند شوهری، از نظر تولید بچه بازده بمراتب بیشتری دارد. جامعه عرب بدوی بی دفاع در برابر سختی ها و ناملازمات زندگی صحرائی، از میزان مرگ و میر بالایی بخصوص در میان کودکان و نوزادان رنج می برد، و باید که این نقیصه را با توالد زیاد جبران می کرد. قدرت نظامی و اقتصادی قبیله ها و طایفه ها، در جامعه ای که از ابزار و ماشین های پیشرفته و سلاح های پیچیده محروم است، تا حد زیادی به شمار افراد آرزو بستگی پیدا می کند. علاوه بر این، موجودیت خام و ساده زندگی بیابانی و فقر مفرط قبایل بدوی بمعنای آن بود که یک کودک با هزینه نگهداری کمی که داشت بتواند در تأمین نیازهای تولیدی قبیله نقش مفیدی داشته باشد، و به وظایفی از قبیل یادویی یا چوپانی بپردازد.

جنگ ها و نبردها جزئی ناگسستی از زندگی قبیله ای بود و در فواصل مرتب رخ می داد، و تلفات زیادی از مردان می گرفت. این وضع مخصوصاً پس از آن که اسلام شروع به تحکیم و توسعه خود کرد بیشتر وجود داشت. کاملاً طبیعی بود که تهدید جدید (از طرف اسلام) حکمرانان همسایه و ادیان کهنه حاکم در مناطق مجاور را به مقاومت وادارد، و مسلمانان مجبور شوند برای تحکیم حکومت جدید خود به غزوات متعددی دست بزنند. نتیجه این غزوات تلفات سنگینی بود که بر مردان عرب وارد می شد، و عدم تعادل نسبت بین زن و مرد حاصل از این غزوات، با ورود دسته های بزرگ برده زنان اسیر از نبردهایی که مسلمانان در آن ها فاتح بودند بمراتب تشدید می شد.

ساده تر نیز و طبیعی ترین راه حل چنین وضعی این بود که به مردان اجازه گرفتن پیش از یک زده داده شود و علاوه بر آن، بتوانند از پیش زنان بصریح

برده هر تعداد بخواهند بعنوان زن، صیغه یا کنیز خانگی انتخاب کنند. مردی متناسب با امکانات مادی خود چنین می کرد و این امکانات نسبت به افراد متفاوت بود. با فراوانی زن، هر مردی به تعداد زنان در اختیار خود مباحثات می کرد، و هر چه این تعداد بیشتر بود او با اشاره به تعداد زنان ملتزم خود و قدرت جنسی و اجتماعی خود بر زنان احساس غرور بیشتری داشت. از سوی دیگر زنان برای کسب نظر مردان به رقابت می پرداختند و با عشوه گری و طنابازی سعی داشتند آنان را به ازدواج یا عشق خود بکشانند. این شاید عامل دیگری بود که به زنان عرب خصوصیت فعال و مثبت در عشق و جنسیت می داد، خصوصیتی کاملاً متضاد با برخورد منفعل اکثریت وسیع زنان در عصر جدید ما. عوامل دیگری که قبلاً یاد شد یکی میراث فرهنگ مادرسالاری بود که در جامعه آن روز غرب هنوز قوت داشت، و دیگری برخورد طبیعی تعلیمات اسلام که مانع از آن می شد تا هم چون مسیحیت، عشق و جنسیت گناه قلمداد شود. اسلام برخلاف مسیحیت، التذاذ جنسی را یکی از جاذبه های حیات و هم چنین پاداش های بهشتی پس از مرگ می شمرد. در نتیجه زنان عرب در گرایش مثبتانه بطرف جنسیت، در اظهار علاقه به مردان، در نمایش جاذبه های خود، و در گستردن تور خود حول مردی که مجذوب او می شدند تردیدی به خود راه نمی دادند. اینان شاید با جای گام های مادر خود حوا می گذاشتند که با توانایی خود آدم را به اجابت خواهش خویش واداشت و او را قربانی فتنه خود کرد بطوری که آدم را از جئات سماوی به زمین خشک و سخت، ولی گرم و حیات بخش، فرود آورد و او را در آن جاودانه ساخت.

برای عربان، کلمه «زن» همواره کلمه فتنه را تداعی می کند. زنان عرب خصوصیت یک شخصیت مثبت و فتنه زا با هم داشتند، تا آنجا که این ترکیب جزئی تفکیک ناپذیر از فرهنگ اجتماعی عرب شناخته می شد، و یکی از عناصر اصلی آن اعتقاد به قدرت جنسی زنان و توانایی آنان برای فتنه کشاندن جامعه از طریق دلفریبی و طنابازی بود. در این باره کلمه فتنه به معنای دیگری یعنی شورش، قیام، توطئه یا هرج و مرج به کار می رفت و

من و نسبت نظم موجود مستقر به وسیله خدا (که بنابراین نباید بهم بخورد) را
سختگیر برزاق کند. از این جا این مفهوم بدست آمد که زندگی تنها در
مردمی می تواند زوال عادی خود را طی کند، و جامعه در حالی می تواند از
حفاظت نتیجه به ساخت و ثبات خویش یا تهدید به نظام اجتماعی حاکم در
آنجا مانند که مردان نیازهای جنسی زنان خویش را برآورده کنند و آنان را
واقعی نگهدارند و حفظشان را حرامت کنند. اگر این شرایط فراهم نمی شد، از
آنجا که عفت زنان به تردید می افتاد قته در جامعه بر پا می شد و در نتیجه
ممکن بود شوهرش و ناراحتی در جامعه آغاز بگیرد. برای برقراری صلح در بین
مردان، عفت زنان باید حفظ می شد، وظیفه ای که با توجه به خصوصیت قته
(شهرانگیری) زنان چندان ساده نبود.

مهم اسلام در توجه به مسئله عشق، جنسیت و روابط بین زن و مرد تا
آن جا که من می دانم هیچگاه بدرستی ارزیابی نشده و دقت لازم را کسب
نکرده است. در عین حال، وجوه ضد و نقیض بیجا مانده در جامعه اسلامی، در
یک گرایش کاملاً متضاد دیگر انعکاس یافته است که در سراسر تعلیمات
اسلام بچشم می خورد، و خود ادامه منطق خشک، از جناسی و
محافظة کارانه ای است که بر مفاهیم و تجربه پیرویگری و مسیحیت در
مقولات مربوط به جنسیت حاکم بوده است.

اسلام وارث آن تصویر قدیمی حوا و زنانی است که به عنوان پیروان
بزدلیک شیطان و ابزار فعل او شناخته شده اند - بدن زن در واقع قلمرو حکومت
شیطان است. یک ضرب المثل معروف عربی می گویند: «هرگاه زن و مردی
به هم می رسند، سومی آنان شیطان است.» پیامبر محمد ظهور هم در یک
صحنه که نسبت به زنان داور اخطار می کند که: «بیس از آن که من از میان
شما بروم، نزدیکترین خطری که است مرد تهدید می کند و ممکن است آن را
به هر ج و مرج بکشاند، زنانه.»

این برخورد نسبت به زنان در سراسر تفکر اسلامی برجسته است، و زن
باید قلمرو حاضبه یا «قته» اش همواره بعنوان منبع خطری برای مرد و جامعه
شناخته شده است. در برابر این داور، زنان مرد به صورت یک موجود بیخط

و خالی از امکانات مقاومت و موضعگیری مستقل، تصویر شده است. گرچه این اندیشه نوری در اسلام نبود ولی با ورود به فرهنگ اسلامی ابعاد تازه‌ای یافت و به وسیله بسیاری از اجادیت تحکیم شد.

به این صورت، زن در نزد عربان بعنوان یک منبع خطر برای مرد و جامعه شناخته شد و تنها راه احتراز از این خطر این بود - که او را در خانه بنشانند تا با این یا آن یک تماس نداشته باشد. اگر بهر دلیل زن باید از چهار دیواری زندانش بیرون می‌آمد همه پیش‌بینی‌های لازم صورت می‌گرفت تا مباد دلفریبی او چشم کسی را بخود جلب کند. به این جهت او همچون تانیه منفجره‌ای که باید خوب بسته بندی شود در کیسه‌ای از چادر و روبند و عبا پوشانده می‌شد و از خانه بیرون می‌آمد. در برخی از جوامع عرب، این دقت در پوشش بدن زن تا آن جا بود که پیدایش یک انگشت زن برای یک لحظه نیز یک منبع بالقوه «فتنه» بشمار می‌رفت که ممکن بود به هرج و مرج، قیام، شورش و سرنگونی کامل نظام حاکم منجر شود!

اسلام به این ترتیب، فیلسوفان و فقیهان خود را با دو مفهوم متناقض و از نظر منطقی مانع‌الجمع روبرو کرد: ۱- جنس‌بازی یکی از التذاذات و جاذبه‌های حیات است، ۲- بدنیاال جنسیت افتادن، به «فتنه» در جامعه - یعنی بحران، هرج و مرج و نابسامانی - منجر می‌شود.

تنها راه خروج از این بن‌بست، و تنها طریقی که می‌توانست این نظرات متضاد را با یکدیگر تلفیق کند، این بود که چارچوبی برای جنسیت تعیین شود که از یک سو جامعه از «فتنه» در امان ماند و از دیگر سو تولید فراوان نسل و حداکثر التذاذ را در محدوده فرامین الهی فراهم کند.

امام غزالی توضیح می‌دهد که چگونه مشیت الهی و حکمت بالغه‌اش در این واقعیت که شهوت جنسی را هم در مرد و هم در زن آفریده متجلی است. جمله معروف پیامبر که گفت: «ازدواج کنید و چندان شوید» مبین این امر است. «از آنجا که خدا را از خود را بر ما آشکار کرده و ما را دقیقاً به آنچه باید بکنیم راه نموده است، خودداری از ازدواج چنان است که از کشت زمین دست بکشیم و بذر را تلف کنیم. این بمعنای آن است که از آن

بندهای را که خنثی برای ما آفریده بی مصرف بگذاریم، و بنابراین جنایتی نیست علیه حکمت آشکار و هدف‌های روشن خلقت، هدف‌هایی که به خط آسمانی بر آلات جنسیت نگاهشده شده است.^۵

ازدواج برای غزالی، بجز تولید مثل، به منظور مصونیت از شره شکستن نوک تیز شهوت، اجتناب از خطرات احساس عشقی، بستن چشم از آنچه که نباید ببیند، حفظ عورت جنسی زنان و پیروی از دستورالعمل پیامبر ما نیز هست که گفت: «آن که ازدواج کند نیمی از دین خود را حفظ کرده است. پس بر او باد که برای نیم دیگر از خدا ترس کند.»^۶

تفکر اسلامی به قدرت و توانایی شهوت جنسی، هم در مرد و هم در زن، اذعان دارد. فیاض ابن نجیح می‌گوید: «وقتی آلت جنسی مرد بلند می‌شود دوسوم مذهبش از دست رفته است.» یک تفسیر نادر که از ابن عباس در ذیل آیه «ومن شر غاسق اذا وثب» نقل شده این است که:

بلند شدن آلت جنسی مرد یک ابتلای بزرگ است، چرا که در برابر این آلت تحریک شده، نه با عقل و نه با مذهب نمی‌توان مقاومت کرد. این آلت از هر ابزاری که شیطان علیه بنی آدم بکار می‌گیرد قوی‌تر است، و سخن پیامبر علیه السلام که گفت: «من مخلوقی کم دین و کم خرد ندیدم که در غلبه بر مردان خردمند از شما [زنان] تواناتر باشد»، ناظر به همین معنی است.^۷ پیامبر هم چنین به مردان اخطار کرد: «به خانه آنان که عضوی از ایشان غایب است» - یعنی خانه زنانی که شوهرانشان بیرونند - «وارد نشوید که شیطان چون خون گرم از یکی از شما بیرون دود.» و ما گفتیم: «و از تو پیامبر نیز؟» و او جواب داد: «و از من نیز، ولی خدا حمایت خود را به من ارزانی داشته، و لذا شیطان در برابر من تسلیم شده است.»^۸

از آنچه که در بالا آمد روشن است که عربان بطور عادی و آزاد با محمد سخن می‌گفتند، و او را چون خود بشری معمولی به حساب می‌آوردند. اگر او می‌گفت که شیطان در خون آنان جریان دازد آنان سخن را برمی‌گرداندند که شیطان در خون او نیز باید جریان داشته باشد. در مقابل، محمد اذعان می‌کرد که لو با آنان تفاوتی ندارد، جز این که خدا به نجات او

برخاسته و شیطان را در برابرش تسلیم کرده است. کلمه عربی که در این عبارت بمعنی تسلیم بکار رفته، «أَسْلَمَ» است که به معنای مسلمان شدن (صلح کردن) بکار می رود. معنی سخن محمد بنابراین چنین می شود که شیطان به محمد اسلام آورده است. محمد همین نکته را در جای دیگر تأکید کرده است: «مَنْ أَسْلَمَ لِي بِنَاصِيئِهِ فَكَيْفَ أَكْفُرُ بِهِ؟» (مَنْ از دو جهت بر آدم فضیلت یافتیم. زن آدم او را به نافرمانی تحریک کرد، در حالی که زنان من مرا در اجرای فرمان الهی کمک می کنند. شیطان آدم یک کافر بود، در حالی که شیطان من مسلمانی است که جز به خوبی مرا نمی خواند.)^۱

به این ترتیب، اسلام تلقی یهودیت درباره حوا، بعنوان زنی که خدا را نافرمانی کرد، و درباره جنسیت، بعنوان چیزی که اساساً به زنان و شیطان مربوط می شود، را به ارث گرفته است. از سوی دیگر، مرد گرچه از احساس جنسی فوق العاده قوی برخوردار است، جز در صورتی که بوسیله شیطنت و دلفریبی زن تحریک شود، مرتکب گناهی نمی شود. به این دلیل برای او مقرر شده که زن بگیرد، و به این وسیله خود را از شر شیطان و وسوسه های جادویی زنان حفظ کند.

اسلام مردان را به زن گرفتن تشویق می کند. محمد پیامبر مسلمانان به آنان می گوید: «ازدواج سنت من است. هر که روش زندگی مرا دوست دارد باید که سنت مرا پیروی کند.»^۲

اسلام علیرغم این که وجود غریزه جنسی را هم در مرد و هم در زن می پذیرد تمام محدودیت های جنسی را بر دوش زنان می گذارد و فراموش می کند که تمایلات جنسی زنان نیز به همان اندازه مردان قوی است. اسلام هیچگاه احساس جنسی عمیق مردان را نادیده نگرفته و بنابراین راه حلی را پیشنهاد کرده که ارضای آن را تأمین کرده است.

تاریخ اسلام شاهد مردانی است که صدها زن گرفته اند. در این باره نیز می توان از امام محمد غزالی نقل قول کرد: «در باره حسین ابن علی گفته شده که زن زیاد می گرفت و تا دویست زن داشته است. گاه او چهار زن یکجا می گرفت یا چهار زن را یکجا طلاق می داد و بجای آن زن

می گرفت. پیامبر علیه الصلوة والسلام به حسن ابن علی گفت: تو در خوی و
آفرینش به من شبیه هستی^{۱۱} پیامبر یکبار در باره خود گفت که قدرت
جنسی چهل مرد را دارا است. ^{۱۲} غزالی اذعان دارد که شهوت جنسی مردان
بسیار قوی است، و این که: «بعضی از طبایع مملو از احساس جنسی هستند و
یک زن نمی تواند آن را کفایت کند این گونه مردان بهتر آن است که بیش از
یک زن گیرند و می توانند که تا چهار زن گیرند.»^{۱۳}

برخی از صحابه نزدیک پیامبر که زندگی مرتاضانه ای را پیشه داشتند
گاه روزه نمود را ابتدا با جماع اقطار می کردند. در موارد دیگر، اینان قبل از
نماز مغرب یا زن همخوابه می شدند و بعد غسل می کردند و نماز می گزاردند.
این امر به آن منظور صورت می گرفت که خاطر را از هر چه غیر خدا است
خالی کنند و در عبادت تمرکز فکر بیابند. به این وسیله بود که وسوسه های
شیطان از بدن دفع می شد.

غزالی اندیشه های خود را پیش تر می برد و می گوید: «از آنجا که
غریزه جنسی وجهی غالب از طبیعت عربان بوده، آنان مجاز بودند که در
صورتی که این غریزه سرکشی کند و ایمان آنان را به خطر اندازد از زنان برده
برای خود بگیرند. گرچه چنین ازدواجی ممکن بود به تولد بچه ای بینجامد که
برده بماند، ولی تولید یک بچه برده بمراتب خطایی کوچکتر از بر باد دادن
ایمان شخص بود.» غزالی ظاهراً معتقد است که حفظ ایمان، جز در صورتی
که مردان بتوانند هر تعداد زن که می خواهند بگیرند، عملی نیست ولو که این
امر برای آینده و منافع فرزندان حاصل از این ازدواج ها زیان داشته باشد.

روشن است که اسلام در آن جا که به ارضای تمایلات جنسی مردان
مربوط می شود خیلی نرم بوده است. این امر حتی در صورتی که به برده کردن
فرزندان و ستم به مخلوقات بیگناه منجر می شد، یا اگر به بهای محرومیت
حقوق همسری یک زن برده، و محرومیت فرزندان او از حقوق آزاد بچه متولد از
یکه آزاد مادی تمام می شد نیز صادق است.

سوال: اجتناب ناپذیری که در برابر این واقعیات قرار می گیرد این
است که: «چرا عیب تا این حد در برابر مرد انتطاف پذیر بوده است؟»

مذهب با این که پذیرفته است که تمایلات جنسی زن اگر نه بیشتر که در حد تمایلات جنسی مرد است، علی‌رغم آن که از زن خواسته تا خود را به یک شوهر محدود کند، از مرد نخواسته است که به یک زن اکتفا کند؟ چرا مذهب تا آن حد نیازهای مردان را درک کرده و به آن‌ها پاسخ مثبت داده است که منافع خانواده، زنان و حتی کودکان را فدا کرده است تا تمایلات آنان را ارضا کند؟ چرا، به‌عکس، تا آن حد نسبت به زنان خشونت به خرج داده که اگر زنی به مردی جز شوهرش نظر داشته باشد بتواند به مرگ محکوم شود؟^{۱۰}

اسلام ازدواج را تنها نهادی شناخته است که در درون آن مقاربت جنسی اخلاقاً بتواند بین زن و مرد برقرار شود. روابط جنسی اگر خارج از این چارچوب صورت می‌گرفت فوراً گناه و فاسد شمرده می‌شد. مرد جوانی که جامعه امکانات ازدواج یا خرید کنیز از بازار یا گرفتن صیغه را برایش فراهم نکرده بود راهی برای صرف یا آزاد کردن انرژی‌های فشرده جنسی خود نداشت. حتی استمنای نیز مجاز دانسته نمی‌شد.

یک بار از ابن عباس خواسته شد که نظرش را درباره استمنای بگوید. او پاسخ داد: «اف و تف. ازدواج با کنیز از استمنای بهتر است، و استمنای برزنا ترجیح دارد.» بنابراین یک جوان ازدواج ناکرده یکی از سه شر را باید انتخاب کند. از همه کم‌شرتر آن که برده زنی بگیرد و بچه برده‌های به دنیا آید. بعد از آن استمنای است، و از همه گناه‌آلوده‌تر زنا است.^{۱۱}

از این سه عمل شر، فقط دوتای اولی می‌توانست از نظر اجتماعی قابل تحمل باشد. در عین حال، نهاد ازدواج معنای متفاوتی برای مرد و زن داشت، و حقوق شوهر بمراتب با حقوق زن متفاوت بود. در واقع شاید کاربرد اصطلاح «حقوق زن» صحیح نباشد چرا که در نظام اسلامی خانواده زن دارای هیچ حقوق انسانی نیست، مگر این که بپذیریم که در نظام بردگی یک برده دارای حقوقی است. ازدواج، تا آن جا که به زن مربوط می‌شود چیزی شبیه بردگی برای برده، یا زنجیر وابستگی زمین برای دهقان وابسته به زمین است. غزالی لب این حقیقت را آن جا که از حقوق شوهر بر زن یاد می‌کند به روشنی بیان کرده است: «بیان گویای مسئله این است که ازدواج نوعی از بندگی است. زن بنده مرد است و بنابراین وظیفه او اطاعت

مطلق از شوهر، در هر چه که او از زن بخواهد، است.»^{۱۵} خود پیامبر گفته است: «زنی که بهنگام مرگ رضایت کامل شوهرش را به همراه داشته باشد در بهشت جا خواهد داشت.»^{۱۶}

حقی که یک زن در اسلام دارد آن است که هم چون زنان دیگر شوهرش با او رفتار شود. در حالی که این «عدالت»، هم چنان که قرآن خود بیان کرده، غیرممکن است: «شما اگر هم هر چه کوشش کنید نتوانید که بین زنان خویش به عدالت رفتار بکنید.»^{۱۷} پیامبر خود برخی از زنانش را بر دیگران ترجیح می داد. برخی از اندیشمندان اسلامی بهمین خاطر شیوه چند زنی را مجاز نمی دانند، و معتقدند که از هواج با بیش از یک زن در اسلام به شرطی که عملاً تحقق آن غیرممکن است، یعنی رفتار کاملاً مساوی با زنان مختلف و اجتناب از هر بیعدالتی نسبت به این یا آن یک، مشروط شده است. یک مرد مسلمان به زن تازه خود بیش از زن های قبلی علاقه دارد. در غیر این صورت، او انگیزه ای برای ازدواج جدید نداشت. عدالت در این مورد باید تساوی در محبت، و یا حداقل فقدان هر گرایشی که به زنی بیش از دیگری علاقه نشان داده شود و در نتیجه مورد ترجیح قرار گیرد، معنی شود.^{۱۸}

برخی از اندیشمندان اسلامی دو آیه مربوط به این امر در قرآن را به گونه دیگری تفسیر می کنند: «هر تعداد زن که خواهید بگیرد، دو، سه یا چهار، اگر ترس از آن دارید که به عدالت رفتار نکنید، پس به یک زن اکتفا کنید.» و «شما نتوانید با زنان خویش به عدالت رفتار کنید، هر چه هم که تلاش کنید.»^{۱۹} اینان معتقدند که عدالت در این مورد تنها به معنای آن است که برای زنان امکانات مادی مساوی برای تأمین نیازهایشان فراهم شود. و گرنه الزاماً به مفهوم تساوی در عشق و محبت شوهر نسبت به زنان نیست.^{۲۰} در هر صورت سؤال این است: کدام یک برای یک زن یا هر بشری که به حیثیت انسانی و شرف خود احترام می گذارد مهمتر است، عدالت در گرفتن چند فروش پول^{۲۱} یا عدالت در محبت حقیقی و رفتار انسانی؟ آیا از هواج تنها یک قرارداد تجارتنی است که به موجب آن زن از شوهرش پولی دریافت می کند، یا این که یک تبادل عمیق احساسات بین یک مرد و یک زن است؟

حتی اگر ما غیرممکن را ممکن بگیریم و موردی را پیش بکشیم که مرد با زنانش به تساوی رفتار می کند، امکان ندارد که بتوان از این امر بعنوان یک «حق» یاد کرد؛ چرا که معیار اولیه و اساسی هر حقی این است که همه افراد بدون تبعیض یا تمایز از آن به تساوی بهره مند باشند. وقتی که یک مرد چهار زن اختیار می کند، حتی اگر تساوی رفتار با آنان را نیز فرض کنیم، به معنی آن است که هر زنی به نسبت یک چهارم مرد را برای خود دارد، در حالی که مرد چهار زن در اختیار گرفته است. زنان در این جا تنها باین مفهوم برابرند که از یک بیعدالتی بطور تساوی رنج می برند—هم چنان که در روزگاران گذشته، همه بردگان تحت نظام بردگی با یکدیگر «برابر» بودند. این به هیچ وجه نمی تواند بعنوان برابری، عدالت و یا حقوق برای زنان شناخته شود.

نظام های بزدگی و فئودالی برای خدمت به منافع برده داران و زمین داران فئودال پیدا شد. به همین ترتیب، نظام ازدواج برای خدمت به منافع مرد به بهای منافع زن و فرزندان ایجاد شده است.

امام عزالی در توضیح بهره های ازطواج برای مردان چنین می گوید:

ازدواج فکر و دل مرده را از مشغولیات تدبیر منزل، بخت و پز و جاروب نظرفشویی و تأمین نیازهای روزمره آزاد می کند. اگر بشر از غریزه زندگی یا یک همسر بی بهره می بود زندگی سختی در پیش داشت، چرا که او مجبور بود به تمام کارهای خانه برسد، و در نتیجه بیشتر وقت او تلف می شد و نمی توانست به کار و کسب معلومات پردازد. یک زن خوب که بتواند اوضاع خانه را روبراه کند، کمک بزرگی برای دین آدمی بشمار می رود. ولی اگر اوضاع در این محدوده به سامان نباشد، دل محل نگرانی ها و مشکلات خواهد شد، و زندگی را چیزهایی پر خواهد کرد که آرامش دل را از بین می برد. به همی دلیل سلیمان الدارانی گفته است: «یک زن خوب مخلوق این جهان نیست، چرا که به تو اجازه می دهد که به آخرت پردازی. او علاوه بر این که تدبیر منزل را بعهده می گیرد، غلبان احساسات و شهوت تو را نیز خاموش می کند.»^{۲۲}

به این ترتیب، یک مرد نمی تواند به زندگی مذهبی خویش یا کسب
معلومات به تمام و کمال پردازد مگر این که زنی در سرای او باشد که کلیه
کارهای خانه را بعهده بگیرد، او را خدمت کند، غذا دهد، لباس های او را
بشوید و نیازهایش را برآورده سازد. ولی آیا ما حق نداریم بپرسیم: در مورد
زن چه می گویند؟ او چگونه می تواند تمام و کمال به زندگی مذهبی یا
کسب معلومات پردازد؟ روشن است که هیچ کس مسئله را از این زاویه
ندیده است. گویی که این یک فرض محتمل است که زنان را به دین و
معلومات کاری نیست، و یا این که کار زنان در زندگی جارو کردن است و
پخت و پز و شستن لباس و تمیز کاری خانه، و تحویل کارهایی که غزالی از
آنها بعنوان سرچشمه حواس پرتی و دل نگرانی و سلب آرامش خاطر یاد
کرده است.

چقدر روشن است که برای این که مرد بتواند بطور کامل وقت و
نیروی خود را در فعالیت های علمی و فرهنگی متمرکز کند، نیروی فکری و
نقش زن در این گونه فعالیت ها باید کاملاً ندیده گرفته شود. علاوه بر این،
مرد مشکلات و مشغولیت های کار داخل خانه را، که مزاحم آسایش خاطر و
آسودگی دل است، به عهده زن می اندازد و سپس او را به حماقت و ضعف
اعتقادات مذهبی متهم می کند. زن تمام این زحمات را بدون حق
الزحمه ای، جز غذا، لباس و سرپناهی که او را زنده نگاهدارد، به عهده
می گیرد. مرد نه تنها با از کار انداختن فکر زن، یا حداقل بازداشتن آن از
شکفتن استعدادهای علمی، فرهنگی و معلوماتیش، آن را بنفع خود استثمار
می کند، و نه تنها زن را وا می دارد که تمام زندگی اش را وقف خدمت
بی مزد برای مرد کند، بلکه او را برای ارضای تمایلات جنسی خویش به هر
حدی که بخواهد به کار می گیرد. این یکی از وظایف زن شمرده می شود، و
او باید به تمایلات مزد هر لحظه که بخواهد تن دهد. اگر زن از این وظیفه
سرباز زند، بیمار شود، یا پدر و مادرش او را مانع شوند، حق مرد است که او را
طلاق دهد و از حق نفقه نیز محروم کند.

از وظایف مقدس زن یکی هم اطاعت کامل شوهر است. او مجاز

نیست که با شوهر اختلاف پیدا کند، او را به ستوال بکشاند یا حتی با او در نکات خاصی به بحث بنشیند. از طرف دیگر، از مرد خواسته نشده است که از زن اطاعت کند. بعکس، این از حیثیت یک مرد بدور است که به آنچه که زنش می خواهد یا پیشنهاد کرده عمل کند. عمر بن الخطاب یکبار گفت: «با زنان مخالفت کنید که در مخالفت با آنان برکت است.» و نقل شده که: «زنان را به شور بگیرید و خلاف آنچه می گویند عمل کنید.» پیامبر علیه السلام گفت: «برده زن خویش هلاک شده است.» امام حسن از این پیش تر می رود و می گوید: «هرگاه مردی به دنبال خواهش ها و هوس های زن خویش برود، خدای او را در آتش های برزخ فرو اندازد.»^{۲۳}

یکی از حقوق زن آن است که بهنگام ازدواج مهر به بگیرد، و هنگام طلاق نفقه از شوهر دریافت کند. بعلاوه، مرد موظف است در طول ازدواج او را غذا و لباس دهد و سرپناهی برای او فراهم کند. ولی زن نمی تواند شیچ شرطی در مورد خانه ای که قرار است در آن سکنی گزیند پیش بگذارد. خانه مذکور می تواند بسته به امکانات مادی شوهر کلیه ای گلین یا چوبین، یا یک خانه آجری زیبا باشد. زن نمی تواند مقدار مهریه، یا نفقه بعد از طلاق، یا غذا و لباسی را که باید شوهر فراهم کند از پیش تعیین نماید. تمام این ها، بسته به ارزیابی شوهر از امکانات مادی که در اختیار دارد و چگونگی مصرف آن، بوسیله خود شوهر تعیین می شود.

بنا به مقررات اسلام، زن می تواند بابت شیردادن به بچه اجرت مطالبه کند.^{۲۴} اگر بچه دارایی شخصی نداشته باشد، شوهر موظف است از درآمد خود اجرت شیردادن را به مادر بپردازد. اگر بچه دارایی امکانات مالی باشد از محل آن اجرت مادر پرداخت می شود. مادر حتی در برابر پیشنهاد اجرت، اجبار ندارد که بچه خود را از پستان شیر دهد. ولی این حق دریافت اجرت برای مادر تا وقتی است که زن دیگری نباشد که داوطلبانه بچه را شیر دهد و پدر به آن رضایت دهد. ولی اگر چنین زنی وجود داشته باشد، مادر نمی تواند برای شیر دادن بچه از شوهر خود اجرتی مطالبه کند. در این جا نیز خواست شوهر تعیین کننده است، چرا که او می تواند با

بسیار کردن زنی دیگر، چه بصورت داوطلب یا با اجرت کمتر، پرداخت اجرت به مادر بچه را مانع شود.

مادر برای بزرگ کردن بچه هایش نیز می تواند اجرت مطالبه کند، ولی در این جا نیز شوهر مختار است که چنین کند، یا زنی دیگر را برای این کار بعنوان داوطلب یا با اجرت کمتر بگیرد.

این حقوق محدود که معمولاً با شرایط غیر ممکن همراه است، از هر انسانی تبعی است و نمی توان به آن ارزش حقیقی داد. بمکس این ها به مرد امکان می دهد که به محض این که مادر اجرتی بابت بچه مطالبه کند او را از پرورش بچه معاف داند، و از این طریق هر واقع مادر را مجبور کند تا برای حفظ بچه حق مطالبه اجرت را ناذینه بگیرد. اکثریت وسیع زنان از این گرایش جامعه و خانواده ها بر مبالغه در تقدس وظیفه مادری تبعی توانند در امان بمانند، و بنابراین چاره ای جز قداکاری برای کودکان و صرف هر چه که دارند، و از جمله حیاتشان، برای کودک ندارند. بنابراین، گذشتن از چند پیشیز برای اینان اهمیت چندانی ندارد.

استثمار یک زن و مادر را می توان از این واقعیت، که او وظایف حیاتی متعددی را بدون مزد انجام می دهد، دریافت. چنین زنی وظایف آشپزی، جارو کشی، نظافت، شستشو، خدمات خانگی، پرستاری، اداره خانه، و تعلیم و تربیت بچه ها را علاوه بر نقش خود بعنوان وسیله ارضای جنسی و التذاذ شوهر بعهده دارد. زن تمام این وظایف را در برابر غذا، پوشش و سرپناهی که برای ادامه حیات لازم دارد، انجام می دهد. او به این ترتیب کم مزدترین کارگر جامعه بشمار می رود.

استثمار زن بر این واقعیت استوار است که مرد به او پایین ترین مژدی را که در جامعه بشری قابل تصور است می پردازد. این مرد است که میزان مزد را بصورت چند پول سیاه، غذا، لباس و سرپناه تعیین می کند، و با همین مزد ناچیز، مزد سلطه خود را بر زن توجیه می نماید. مرد هم چنان که زنان می گویند بدلیل این که وسیله معاش زن را فراهم کرده است، قیمت خود را بر او اعمال می کند.

به این صورت، سلطه مرد بر زن، بوسیله چند پول سیاهی که به او می‌پردازد، و هم با تحمیل سیستم تک شوهری تا میاد که مزده ریگ او به دست بچه مرد دیگری افتد، اعمال شده است. حفظ این توارث در واقع انگیزه اصلی قوانین غلاظ و شدادی است که برای تأمین وفاداری زن به شوهر و جلوگیری از اختلاط در شجره خانوادگی وضع شده است، و گرنه وضع این قوانین به هیچ نظری به تحکیم و تثبیت رابطه عشقی بین زن و مرد نداشته است. اگر در واقع، انگیزه اصلی قوانین ناظر بر وفاداری بین زن و شوهر حفظ عشق و دوستی بین آن‌ها بود، می‌بایست که این وفاداری به تنهایی از هر دو طرف خواسته می‌شد. در صورتی که از آنجا که تنها زن است که باید به سیستم تک همسری تن دهد ولی شوهر می‌تواند با اتخاذ همسران متعدد روابط جنسی چندگانه داشته باشد، بخوبی روشن می‌شود که وفاداری در ازدواج نه یک ارزش اخلاقی بشری که یک ابزار سرکوب اجتماعی است، که علیه زن بکار گرفته شده تا توارث و جانشینی مرد دست ناخورده بماند. بنابراین، زنی محضه زن و زیر پا گذاشته تمهید نکاحی خود بهنگام ازدواج، معنایی جز بهم ریختن توارث و شجره خانوادگی پدری نخواهد داشت.

می‌بینیم که پول، پایه اخلاقیات، و حداقل اخلاقیات جامعه‌ای است که مالکیت، استثمار و توارث، خاصه‌های نظام اقتصادی آن بشمار می‌روند. در حالی که در مذاهب فرض بر آن است که اخلاقیات حقیقی بر ارزش‌های انسانی بنا شده است. قرآن صریحاً می‌گوید: «نه اموال و نه اولاد شما نتواند شما را به من نزدیک کند.» و «گرمای‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.»^{۲۵}

قبلاً گفتیم که چگونه جامعه به طبیعت قوی بیولوژیک و جنسی زن، که آن را با قدرت شیطانی مقایسه می‌کرد، پی برد. از این جا بود که جامعه برای حفظ عفت و وفاداری زن باید رابطه او را با هر مرد دیگری، بجز شوهر و محارم او از قبیل پدر، برادر، عمو و دایی، قطع می‌کرد. و در واقع «تات اصلی جدا انجمنی» زن و مرد و تجریم اختلاط بین آن‌ها، که با زندگی کردن زن

* Segregation جدا کردن دو گروه جنسی (نظیر زن و مرد) و یا تولدی و ظهور سیاه‌پوست و سفیدپوست) در چهارچوب نظام و مقررات رسمی م.

در چهار دیواری خانه عملی می شد، همین بود. این خانه نشینی زن سه هدف مرتبط با یکدیگر را تحقق می بخشید:

۱- وفاداری زنا به شوهر را تأمین می کرد، و او را از اختلاط با مردان بیگانه باز می داشت.

۲- به زن اجازه می داد که وقت خود را تماماً به خانه داری و خدمت به شوهر، فرزندان و کهنسالان خانواده صرف کند.

۳- مردان را از خطر وسوسه دلفریبانه پر قدرت زن که چگفته برخی از فلاسفه مسلمان می تواند «دوسوم عقل آنان را بر باید و آنان را از اندیشه در باره خدا، دین و علم باز دارد» حفظ می کرد.

فلاسفه اسلامی که چنین اندیشه هایی را ابراز می دارند از داستان آدم و حوا تأثیر پذیرفته اند، و هر زنی را با هم چون حوا می پندارند که قدرتی خطرناک و خرابکارانه نسبت به جامعه، مرد و دین از خود بروز می دهند. اینان معتقدند که مدنیت در مبارزه تدریجی بشر علیه این نیروی شیطانی بنا شده تا آن را تحت کنترل در آورد، و مرد را از آسیب پذیری در برابر این خطر که می تواند او را از ادای وظیفه در برابر خدا و جامعه باز دارد حفظ کند.

برای این که جامعه و مذهب از این خطرات در امان بمانند لازم بود که جنس زن و مرد از یکدیگر جدا نگهداشته شوند، و زن را هر گاه لازم باشد با آهن و آتش رام کنند؛ چرا که تنها آهن و آتش می توانست بردگان را به تسلیم هر برابر قوانین ظالمانه استثمار وادارد. وضع زن در ازدواج حتی از برده نیز بدتر است، چرا که زن هم از نظر اقتصادی و هم از نظر جنسی مورد استثمار قرار می گیرد- علاوه بر سرکوب اخلاقی، مذهبی و اجتماعی که برای تحقق این استثمار دو گانه علیه زن بکار رفته است، بردگان حداقل در برابر کارشان مزد یا پاداشی می گرفتند، ولی زن باید که خدمت شوهر، کودکان و کهنسالان خانواده را بدون مزد انجام دهد، برده هم چنین امکان آن را داشت که روزی از باب او را آزاد کند و سپس بعنوان یک آزاد مرد از حقوق نسوی یا دیگر آزاد مردان و از جمله حق داشتن عقل و دین برخوردار شود. ولی یک زن، مادام که یک زن باشد، هیچ گاه نمی تواند از عقل و

دینی هم چون یک مرد برخوردار شود، چرا که زنان «ناقص الایمان اند» و «ناقص العقل».

از آنجا که مرد نسبت به زن از خرد و حکمت بیشتری برخوردار شده است، از حق طبیعی او و فقط او است که وظایفی از قبیل حکومت، قانونگزاری و پیشوایی را برعهده بگیرد. یکی از شرایط اولیه امامت یا ولایت در اسلام مرد بودن است. ^{۲۶} تقوی و علم و توانایی، شرایط بعدی آن هستند. از آنچه که گذشت، می توان اندیشه های برخی از متفکران اسلامی برای حل مسئله زن و جنسیت را که در فرهنگ اسلامی غالب بوده است به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- «مردان قائم بر زنانند»، چرا که ایشان از مال خویش آنان را خفقه کنند و چرا که مردان در خرد و تقوی و دانش و دین بر زنان سیرند. حکومت از آن شوهر است، و اطاعت و وظیفه زن.

۲- انرژی مرد باید که در عبادت، اعمال مذهبی و تحصیل علم صرف شود و باین منظور باید که زنان کار خانه و خدمت مرد از نظر غذا و شستشو و هم رعایت حال کودکان و کهنسالان را برعهده بگیرند.

۳- برای این که مرد بتواند بدون مشغولیت ذهنی به کار دین و پرستش و تحصیل علم و وظایف اجتماعی پردازد باید که از نظر جنسی ارضا شود. از رضای جنسی از طریق ازدواج تأمین می شود، که علاوه بر تولید نسل یکی از لذایذ بهشتی را برای مرد فراهم می دارد، تا او را به اعمال صالح برای رفتن به بهشت تشویق کند. این حق مسلم مرد است که هر تعداد زن بخواهد از طریق ازدواج یا کنیز بگیرد. جلق شر است و زنا از آن بدتر.

مردانی که جز از طریق جلق (هم سبوت، نوبالغان) سو یا زنا (تهیدستانی که استطاعت ازدواج یا خرید کنیز را ندارند) جلق شهوت خود را ارضا کنند، از ارضای این غریزه منع شده اند و باید که پاکدامنی پیشه کنند. «آنان که نکاح نمی یابند باید که پاکدامنی پیشه کنند تا حدی که آنان را از فضل خویش بی نیاز کند.»^{۲۷}

۴- قدرت و سوبه و دلبری زن خطر و منشاء ویرانی است.

از این گفته در امان بماند و این مهم تنها از طریق زندانی کردن زن در خانه انجام پذیر است. مردی که دچار وسوسه‌هایی زن شود در معرض نابودی قرار می‌گیرد و آنتون که ابراهیم ادهم گفت: «آن کس که به زن زنان گرفتار شود هیچگاه منشأ چیزی نخواهد بود.»

۵- زنان باید که جز به ضرورت، هم چون بیماری یا مرگ، به دنیای مردان بیگانه با نگذارند. اگر زنی باید که از خانه بیرون شود، او می‌تواند تمام بدن خود را بپوشاند و زیباییها و جاذبه‌های جنسی خود را از دید نامحرم پنهان دارد.

هم چنان که گفته شد این پوشیدگی زن، که نه در صدر اسلام و یا در زمان حیات پیامبر و بلکه بعدها در جوامع عرب شیوع یافت (و تا به امروز نیز برخی از کشورهای عرب همانند عربستان سعودی زنان را بتمای در پرده نگه می‌دارند)، نه بمنظور حمایت از زن که اساساً در جهت حمایت از مرد صورت گرفته است، و زن عرب نه بخاطر خودش که بخاطر مرد و حفظ او کداملنی مرد در خانه محبوس شده است.

گویی که مرد اخلاقاً ضعیف‌تر از زن است و به همان نسبت نیز توانایی او در حفظ خویش و مقاومت در برابر تحریکات جنسی کمتر. چنین برداشتی با این عقیده رایج، که زن را ضعیف و در برابر فریب و حيله خنزه پلنیزتر می‌داند، ظاهراً در تضاد است. در واقع، فرهنگ عرب اسلامي بطیر هم ظاهر آن، در عمق، زن را قوی و نه ضعیف، فعال و نه منفعل، حيله گر و نه فویسه‌خواه می‌داند، و با این تعبیر آنگاه که باید یکی از دو جنس زن و مرد از نظر اخلاقی مورد حمایت قرار گیرند، بدون تردید مرد سزاوار آن شناخته می‌شود.

همین قدرت افسانه‌ای زن بود که مرد عدوی را به دست و پا انداخت و او را با اذیت تا بهر وسیله مذهبی، قانونی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی ممکن این قدرت را مهار کند. طبیعت سرکش زن به نسبت قدرت خود تیزوی برتری را برای مهارت خویش می‌طلبت. و بعد همین دلیل شدیدی ترین قوانین جزایی در جامعه عرب در رابطه با ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های زنانه گردشیدند و وضع شده بود تا آنها که تجاوزات‌های جنسی و آلتی‌سوزی بر سر کار

به این شدت نمی‌رسیده.

از این جا خشونت مرد عرب نسبت به زن در جامعه امروزی، تقریباً در درک است. در بیشتر کشورهای اسلامی مرد خانواده عرفاً یا قانوناً حق دارد در شرایطی که زن خود را در رابطه جنسی با مردی بیگانه ببیند، او و یا هر دو آن‌ها را بکشد. در مصر، شنیدن این خبر که فلان دختر، به دلیل این که در شب زفاف خون‌بکارت او دیده نشده، به دست پدر برادر یا عموی خود کشته شده است، تعجب چندانی بر نمی‌انگیزاند.

اسلام مردان را تا حدیک وظیفه دینی به ازدواج تشویق کرده است. یک ضرب‌المثل رایج عرب می‌گوید که: «ازدواج نصف دین است.» علاوه بر آن، اسلام نظام چند زنی را برای مرد تجویز کرده و هم این که برقراری رابطه جنسی با زنان دیگر به صورت صیغه یا کنیز را مباح دانسته است. تا آنجا که مردان عرب شماره زنان تحت تصرف خود (اعم از زن یا صیغه و کنیز) را بصورت افتخارآمیز بر دیگران می‌خواندند و به این وسیله قدرت جنسی خود را به نمایش می‌گذاشتند.

از نظر مردان عرب، قدرت جنسی ارتباط مستقیم با مردانگی و موقعیت اجتماعی آنان داشت؛ تا آنجا که، ناتوانی جنسی برای یک مرد ننگ شمرده می‌شد. ولی چه کسی جز یک زن می‌توانست بر ضعف جنسی یک مرد اطلاع یابد؟ در پاسخ، علت دیگری برای عزلت و خانه‌نشینی زن می‌توان یافت: زن باید که مرد دیگری جز شوهر خود را نمی‌شناخت و هم چون اسب عساری، چشم و گوش خود را بر هر چه جز شوهر و همسر او می‌بست تا هرگونه معیاری برای تشخیص قوت و ضعف جنسی یک مرد را از دست بدهد. ارزش برتر ازدواج با دختر باکره، که در سنت عرب و اسلام آمده از همین حقیقت ناشی می‌شود. یک دختر باکره، به دلیل عدم تجربه جنسی، از مردی و جنسیت چیزی نمی‌داند ولی یک زن غیر باکره بدلیل عکس، ممکن است قوت و ضعف جنسی مرد را دریابد؛ و از این جا است که ازدواج با زن مطلقه یا بیوه مکرره شمرده شده است.

البته محمد خود تنها با یک دختر باکره، که عایشه بود، و چهارم زن

بیوه و مطلقه ازدواج کرد، و بنابراین به این سنت پای بند نبود. اوبه این صورت
بروشی و عقیده همه کستانی را چه در زمان خود او و چه بعدها به باکرگی در
ازدواج اهمیت می دادند، و حتی امروز در جستجوی خون باکرگی در شب
زفاف هستند، تخطئه می کرد. امروزه در نواحی روستایی مصر، سنت ازاله
بکارت عروس به وسیله انگشت داماد یا ذابیه، و ارایه خون آن بر روی یک
پارچه سفید به مردم به عنوان دلیل عفت و نجابت دختر و خانواده اش، هنوز
معمول است.

بدین ترتیب دیده می شود که چگونه مقام زن در فلسفه و فرهنگ
اسلامی از آنچه که محمد و اسلام ارائه می داشتند پندریج تنزل کرد؛ تا آنجا
که دنیای زن و مرد در جهان اسلام از هم جدا شد، زن به درون خانه خزید و
ارزش های شرف و نجابت در جامعه عرب به باکرگی و خانه نشینی ارتباط
پیدا کرد. یک ضرب المثل معروف که تا نیمه های قرن بیستم در فلسطین
شیوع داشت می گوید: «زن من هیچگاه خانه را ترک نکرد» تا این که
بیرون برده شد» (مرده اش را بیرون بردند).^{۲۹} من خود از مادرم شنیدم که
درباره مادر بزرگم می گفت که او در عمرش دوبار بیش از خانه بیرون نشد،
یکی آنگاه که از خانه پدر به خانه شوهر رفت، و دیگر بار وقتی که از خانه
شوهر به سوی گور شتافت، و در هر دو مورد هیچ جزه بدنش آشکار نبود.^{۳۰}

سنت جدایی زن و مرد در جوامع اسلامی چنان شدید بود که هرگاه
زنی از خانه بیرون می رفت از تعرض مردان در کوچه و بازار مصونیت
نداشت. این تعرض آگاه در حد متلک گویی و نگاه های هیز جوانان
چشم چران محدود می شد، ولی در مواردی نیز به مراتب شدیدتر بود. آگاه اگر
مردی فرصت می یافت از دشت درازی به بازاوان و پستان های زن ایا نداشت،
و یا پسر بچه گان با پرتاب سنگ به دنبال زن می افتادند و فحش های رکیک
جنسی را تار او می کردند. من خود در سال های ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۸ که یک
دختر صیبرستانی بودم خوب به خاطر دارم که از غیور به تنهایی در برخی از
تواخی قاهره وحشت داشتیم. بارها در مسیر مدرسه من در معرض این نگاه
آزایا بودم و خود را از رایج ترین فحش های رکیکی که آن روزها رشت می

داده می شد. عبارت بودند از: «مادر جنده» و یا «لعنت به... مادرت». در برخی از سرزمین های دیگر عرب، زن پوشیده ای که فقط انگشتانش در مجامع دیده شود در معرض آزارهایی از این قبیل قرار می گیرد.^{۳۱}

این آزارسانی به زنانی که از محدوده تعیین شده خویش - خانه بیرون می رفتند و یا به عالم مردان پا می گذاشتند، نشان می دهد که مردان به زن نه بعنوان موجودی ضعیف و منفعل می نگریستند، و بلکه او را چون تجاوزگری می هانستند که باید بشدت تنبیه شود تا به محدوده خویش بازگردد. این برخورد مبتنی بر همان تفکر پیش گفته بود که زن قدرت جادویی خاصی دارد که مرد باید به هر وسیله ممکن خود را از آن حفظ کند. به این منظور مجوس کردن زن در خانه کافی نبود، و بلکه باید هر مانع و سنگر و استحکامات دیگری نیز که لازم بود در برابر زن قرار می گرفت؛ تا به محض این که زن قدمی به خطا به سوی عالم مردان برداشت، از این سنگرها تیرهای سنگ و متلک فحش های جنسی مسلسل وار بر سر او بریزد.

در مقابل، جهان زنان در نظر مرد هم چون محیطی مزموذ و مملو از سحر و جادو و وسوسه های شیطانی، که عفریتانی به صورت زن در آن می لولند، تصویر می شد. چنین دنیایی ایجاب می کرد که مرد به هنگام ورود در آن، به خدایی که هر حول و قوتی فقط به او است پناه برد و نام های خدا را بر زبان براند. امروزه هنوز در مناطق روستایی مصر، هنگامی که یک مرد به خانه ای وارد شود که در آن زنانی باشند، یا خود این ورد را زبانه می کشد یا حافظ، یا حفیظه یا لطیف، یا ستاره، یا رب، یا ساتر و یا کریم. در برخی دیگر از جوامع عرب، علاوه بر این ها، مرد کلمه «دمتور» را بر زبان می راند. این کلمه در بین عرب زیاد شایع است و معمولاً روستائیان به هنگام ورود اجنه و ازواج خبیثه، آن را بر زبان می رانند.^{۳۲}

ارتباط زن با اجنه و ازواج خبیثه در بسیاری از فرهنگ های شرق و غرب دیده شده است. جریان به داستان اساطیری حوا و نقش فعال او در اسطوره بین شیطان و آدم برمی گردد. ظهور و گسترش سحر و جادو در اسلام به آن فرصت داد که تا مرتبه اولیا بالا رفته، ولی تعداد چنین زنان در برابر

مردانی که به آن مرتبه رسیدند بشدت ناچیز است. در برابر آنها می شد که
نسبت زنانه در بین ارواح خبیثه به چهار پنجم آنها بالغ می شود. ۳۳
تاریخ عرب نشان می دهد که همواره مرد بیشتر از زن می ترسیده
است تا زن از مرد. ولی بدبختی مرد عرب و شاید هم همه مردان عالم، در
این است که در آن واحد هم از زن می ترسد و هم او را می خواهد. به نظر من، مرد
عرب بمزایب بیش از مرد غربی توانسته بر ترس خود غالب شده و یا به
عبارت دیگر، زن خواهی او بیش از ترسش بوده است. این امر شاید از تفاوت
عامل فرهنگی، یعنی کیفیت تلقی اسلام دلیر بر مشروعیت تمایلات جنسی و
برخورد مخالف آن از طرف مسیحیت، ناشی شده باشد.

در نتیجه چنین امر، مسئله جنسیت و عشق جوان، بمزایب مهم تری در
زندگی، ادبیات و هنر عرب اشغال کرده است. ولی در مقابل این برخورد
مساعد نسبت به مسئله جنسیت، کلمات قصار زیادی از طرف متفکران و
حکیمان در ادبیات عرب نقل شده که در آن ها مرد را از افراط در تلذذ جنسی
منع کرده اند. در این کلمات، به مردان اخطار شده که دقت کنند تا در دام
فریب و سحر زنان گرفتار نشوند. یکی از این گفته ها از ابن مقفع است: بدان
که یکی از خطرناک ترین چیزها برای دین، نابود کننده ترین برای جسم،
برباد دهنده ترین برای مال، زیان بارترین برای خرد، لغزنده ترین برای
بلدحشوری مرد و زایل کننده ترین برای جلال و وقار او، تسلیم عشق زنان شدن
است. ۳۴

بنظر من مخاطب این مقفع تنها مردان صاحب مکتب و شوکت و
ثروت اند، که عشق به زنان می تواند وسیله زواک آن ها قرار گیرد. و گرنه
اکثریت توده مردان که از این نعمات بی بهره اند، از ابدیتهای این مقفع
سودی نمی توانند ببرند. اینان چنان از امکانات مادی محرومند که حتی
گرفتن یک زن و تأمین مخارج او و فرزندانش از عهده آنان بیرون است، و لذا چنین
انگیزه ای چگونه می تواند در تحمل زندگی های عشقی غوطه ور شوند؟
در جامعه عرب، هم چون سایر جوامع پدرسالار، زنان از حیثیت
طنین، آزادی جنسی و تلذذ در آن تنها جوانی اقلیت مرده نامبروی در جامعه

فراهم بوده است؛ در حالی که اکثریت قاطع مردان و زنان جز محرومیت و تسلیم در برابر سنت‌ها و قوانینی که تلذذ جنسی را فقط در برابر پول مجاز و عملی می‌دانست، چاره دیگری نداشتند.

عربان، بدلیل سختی‌ها و کمبودهای زندگی صحرائی و مشکلات تهیه و تأمین حداقل نیازهای زندگی در یک جامعه عقب مانده و خشن و تحت استثمار طبقات حاکم جامعه خود و جوامع مسلط مجاور، به محرومیت‌های مختلف غذایی و جنسی و صبر و تحمل آن خو گرفته بودند. در عین حال، اینان هم چون مردم هر جامعه دیگری می‌توانستند محرومیت‌های فوق را به گونه‌ای دیگر جبران کنند. این امر شاید گرایش مردم عرب به داستان‌های شهوی هزار و یکشب را توضیح دهد. شنیدن این گونه داستان‌ها در واقع تنها چیزی بود که می‌توانست محرومیت‌های وسیع آن‌ها را جبران کند. این داستان‌ها همانطور که صادق العظم می‌گوید عموماً «حول حوادثی می‌گذرد که مضمون اصلی آن‌ها یک سلسله روابط عشقی است. این داستان‌ها از آن نظر تحریک کننده و گیراننده که با اخلاق متعارف و قوانین حاکم بر جامعه و مفاهیم حلال و حرام درباره روابط عشقی متعارضند. در این داستان‌ها عموماً به زنانی برمی‌خوریم که به راحتی با معشوقان و بردگان خویش رابطه برقرار می‌کنند، و به شوهر خود خیانت می‌ورزند؛ دختران باکره‌ای که پنهانی با عشاق جوان خود دیدار می‌کنند، و مردانی که زنان خویش را ترک می‌کنند و با معشوقه‌های خود به عیاشی‌های شبانه می‌پردازند؛ و تمامی اینان برای وصول به هدف، همه روش‌های قابل تصور، از دروغ و حيله و خدعه و خیانت و فرار و غیر آن‌ها را بکار می‌گیرند. شک نیست که این وقایع داستانی دقیقاً منعکس کننده تمایلات عمیق مستتر در ضمیر هر انسانی است، که در شرایط یک جامعه سرکوب کننده تمایلات و غرائز جنسی پسر می‌برد و در برابر هر قدمی که برای ارضای این غرائز برمی‌دارد با انواع موانع عرفی و اخلاقی و قانونی روبرو می‌شود. چنین فردی بناچار آرزوهای سرکوب شده و ممنوع خود را در داستان‌هایی از قبیل آنچه که در هزار و یکشب آمده است، می‌باید و به آن‌ها پناه می‌برد.»^{۳۵}

محدودیت‌هایی که سنت‌ها و عرف حاکم بر جامعه عرب نسبت به روابط جنسی برقرار کرده بود بمراتب شدیدتر از آزادی‌هایی بود که در این مقوله داده می‌شد. علاوه بر این، عربان به تمایز بین روح و جسم و عشق و رابطه جنسی قایل بودند— میراثی از فرهنگ یهودیت، و تفکری مبتنی بر آلودگی و پلیدی رابطه جنسی و گناه ذاتی آن. عربان به این صورت عشق را با روح مرتبط می‌دانستند، و اعتقاد داشتند که عشق هم‌چون عشق به خدا، وطن و مادر پدیده‌ای روحانی و خالص است، در حالی که از نظر آنان جسم و رابطه جنسی چیزی جز تمایلات پست حیوانی نبوده و نباید که احساسات عشقی آسمانی را آلوده کند.

چنین بود که در بین عربان چیزی بنام «حب العذری» (مشابه عشق رمانتیک غربی شیوع یافت. شدت تمایز بین عشق و جنسیت تا آن جا بود که اینان حتی بین عشق و ازدواج نیز تمایز قایل شدند، بطوری که یک مرد مجاز نبود با زنی که به او عشق پیدا کرده بود ازدواج کند. داستان‌های مربوط به حب العذری در تاریخ عرب فراوان است. یکی از آن‌ها داستان مردی بنام جمیل است که عاشق زنی بنام «بیتة» شد ولی پدر و مادر دختر به اجبار او را به عقد مردی بد منظر و یک چشم در آوردند. داستان عشق قیس شاعر معروف عرب به لیلی، و ناکامی شاعر بدلیل مخالفت خانواده دختر و ازدواج اجباری او با مردی دیگر، در اشعار سوزناک او بتفصیل بیان شده و در بین عرب مشهور است. داستان دیگری از آن «عفراء» است که «عروة بن حزام» به او عشق می‌ورزید ولی نتوانست با او ازدواج کند.

ادبیات عرب از ناکامی‌های حب العذری مشحون است؛ و عربان اشعار سوزناک ناکامی‌های خود را زیر لب زمزمه می‌کنند، و به این وسیله خود را بیاد معشوق و آرزوی وصال او مشغول می‌دارند. این حزم شاعر عرب می‌گوید: «عشق یک بیماری کشنده، یک حالت خنده و یک کتوتالی مطلوب است. گمی که از آن در امان مانده محبت آن را طلبد، و آن که

گرفتارش شده علاج نطلبد.» و هم‌چون یک بیت گویند: «ای آرزوی من، من در ربع عشق تویی و حد می‌آیم، و تا آخرین روز حیات از تو دوری بر نگذارم»

این گرایش مازوخیستی (خودآزاری) استلذاذ در رنج، البته که خاص عرب نیست، و بلکه در تمامی نژاد بشر، از آنگاه که جسم از رنج جدا و جنسیت با گناه مترادف شناخته شده، دیده شده است. آدمی با معتر و تکامل عقلی خود از سایر حیوانات تمایز یافته است، و همین تکامل عقلی به او در برابر حوادث طبیعی و خطرانی که حیات او را مورد تهدید قرار می داد، قدرت مقاومت و پیشگیری داده است. بنظر من یکی از بزرگترین خطرانی که حیات انسان را در تاریخ مورد تهدید قرار داده، همین اعتقاد مبنی بر تمایز بین روح و جسم و طبیعت گناهکارانه جنسیت است. این خطر بالقوه چنان عظیم بود که، اگر انسان به نیروی خرد چاره اندیش مجهز نبود، می توانست بیش از هر نیروی دیگری در ناپودی نژاد بشر موثر افتد. به معنای دیگر هر تیره حیوانی دیگری که از نیروی عقل چاره اندیش بی بهره بود، و در عین حال اعتقاد فرضی جدایی جسم از روح و ناپسند بودن جنسیت در خود آنگاه حیوانی اش جا گرفته بود، دو راه بیشتر نداشت: یا باید که بالکل از برقراری رابطه جنسی امتناع می کرد، و به این طریق به انقراض نسل خویش تن می داد، و یا با ارتکاب عمل جنسی، از احساس گناه و غوطه ور شدن در تکرار این عمل شنیع، تا سر حد مرگ پیش می رفت. و بهر حال، در هر دو صورت بقای نسل این نژاد تضمینی نداشت.

ولی انسان با استفاده از نیروی خرد، این تنها ابزار حیات، توانست علاچی برای این خطر خانمان برانداز بیندیشد، و خود را از گزند آن، هم چنان که از گزند درندگان جنگل، در امان دارد. در واقع در این جهان انسان، هم چنان که در برابر درندگان جنگل، این مصونیت را نه از راه درگیری و مبارزه مستقیم و رودر رو با این اعتقاد و بلکه با اتخاذ تاکتیک هائی از قبیل ساختن پناهگاه و مخفیگاه و فرار به نقاط امن و امان بدست آورد.

مازوخیسم و استلذاذ در رنج یکی از از این تاکتیک ها بود، که بواسطه آن آدمی خود را از احساس گناه ارتکاب عمل جنسی آزاد می کرد، و می گفت که به خویشتن می گفت: «بله، من با ارتکاب عمل جنسی گناه کرده ام، ولی بخیبران آن درد طلاقت فرسا را تحمل می کنم و در صورت لزوم نیز وجود دارد».

فروید در روانکاوی جنسی زن، آنجا که از مازوخسیم بعنوان یک خصوصیت طبیعی مادرزاد زن یاد کرده، اشتباه بزرگی مرتکب شده است. چرا که مازوخسیم تنها یک خصوصیت زنانه نیست، و مرد نیز همین خصوصیت را از خود بروز می دهد، و در واقع هر دوی اینها قربانی همان اعتقاد به تمایز بین روح و جسم شده اند. البته، از آنجا که صفت حساسیت و جنسیت بیش از مرد به زن داده شده، می توان گفت که احساس گناه برای زن در مقایسه با مرد شدیدتر است، و به همان نسبت نیاز او به کشیدن درد برای جبران این گناه نیز بیشتر است. تورات این نیاز به کشیدن درد را بدین گونه به زن الهام کرده است: «تو باید که با اندوه و درد بچه بزایی». اشتباه فروید در این بود که بجای این که ریشه های مازوخسیم را در تاریخ و تطور اجتماعی بجوید، در طبیعت زیستی و روانی زن به دنبال آن می گشت.

در این جا لازم به یادآوری است که برخی از اندیشمندان اسلامی با اندیشه ساختگی جدایی بین جسم و روح به مخالفت برخاستند و کوشش هایی برای آشتی بین این دو بعمل آوردند. یکی از پیشگامان این نهضت، بوعلی سینا متوفی به سال ۴۳۸ هجری است. ابن سینا در ارائه این نظر به علمی ناظر به کلیت انسان و اعتراف به اهمیت جسم و درک احساسی آن، بر فلاسفه و اندیشمندان غربی پیشی گرفته است، و در واقع از اولین متفکران عالم بشری به حساب می آید که بر عدم جدایی خیل جسم و روح تأکید داشت و یکپارچگی اولیه موجود بین عشق و جنسیت در انسان را به آن برگرداند. انسان در نظر ابن سینا یک کلیت واحد است، و نمی توان آن را به پاره های جدا از هم تجزیه نمود.

ابن سینا در اثر معروف خود بنام *المقانون فی الطب* می نویسد که روح، هم چون جنسیت، از دو نیرو، یکی نیروی انگیزه ای و دیگری نیروی وجدانی تشکیل شده است. نیروی وجدانی بنوبه خود، هم چون جنسیت، از دو نیروی متمایز، یکی خود آگاه و دیگری ناخود آگاه منبسط در اعماق، شکل گرفته است. نیروی وجدانی خود آگاه که در سطح منطقی است یک نیروی حسی یا مربوط به خوانش بشمار می رود.

ابن سینا با درایت نبوغ آمیزی مدت‌ها پیش از متفکران غربی به پل‌های ارتباطی بین جسم و روح، و این واقعیت که روح و ضمیر به آگاه و ناخودآگاه تقسیم می‌شود، پی برد. بنابراین، برخلاف ادعاهای مورخین علوم در غرب، فروید اولین کسی نبود که تقسیم ضمیر به آگاه و ناخودآگاه را مطرح کرده باشد.

یکی دیگر از مهم‌ترین نظرات ابن سینا در مقاله «عشق» او آمده است.^{۳۸} در این مقاله شاید برای اولین بار به عشق بین زن و مرد بصورت مثبت نگریسته شده است. در این جا نیز ابن سینا بین تحمل روح حیوانی (آنگونه که در آن موقع نامیده می‌شد) و روح نطقی بشر (روح وجدانی مربوط به بیان) از یک طرف، و بین دو قطب عشق طبیعی جسمی (جنسیت) و عشق روحی از طرف دیگر، پل می‌زند. او خود پائینی انسان (جسم) را بالا می‌آورد، و نظر می‌دهد که این خود با خود بالایی نطقی انسان مشترکاً نقش ایفا می‌کنند. او از عشق به زیبایی‌های بشری، و عبارت دیگر عشق جنسی، بعنوان مرکبی که بوسیله آن انسان می‌تواند به خدا تقرب جوید، یاد می‌کند. به این صورت، ابن سینا در این مقاله بر نظر اساسی خویش در باره «خود» یا روح انسانی و اجزای متشکله آن تأکید می‌کند، و به این نظر در مجموعه اندیشه‌های فلسفی خویش جای خاصی می‌دهد. او بر نظر پیشینیان خویش خط بطلان کشید، و اولین متفکر و دانشمند بشری بود که مفهومی از همگونی بین جسم و روح ارائه داد، و به این مسئله این نظر به قدیمی مبتنی بر تعارض مستمر و پایان‌ناپذیر بین جسم و روح را مطرود شمرد. در عین حال، ابن سینا همان اشتباه مردان گذشته و آینده خود را تکرار کرد. او هم چون زیگموند فروید می‌پنداشت که مرد و زن دو موجود کاملاً متمایز از یکدیگرند. او معتقد بود که بدلیل کنجکاوی ذاتی زن، ادرار او به صافی ادرار مرد نیست. در القانون فی الطب او می‌خوانیم: «ادرار زن در هر حال از ادرار مرد غلیظ‌تر، سفیدتر و ناصاف‌تر است. علی‌این امر کنجکاوی فعال، هاضمه ضعیف، گشادگی بیشتر مجرای ادرار زن، و اختلاط ترشحات رحم زن با ادرار او است.»^{۳۹}

ابن سینا در عین حال یک متفکر، دانشمند و فیلسوف فوق‌العاده بود. قدر او در غرب آنچنان که باید شناخته نشده است، و به عکس، مردان از مرتبه پایین‌تری در غرب اهمیت بیشتری یافته‌اند. علت یابی این امر چندان مشکل نیست. ما در یک جهان طبیعی زندگی نمی‌کنیم، و تمدن بشری، هم‌چنانکه بر برتری مرد بر زن بنا شده، به اندیشه و سهم سفیدان غربی در برابر تیره‌پوستان شرقی ارزش و اهمیت بیشتری داده است. این ترجیح و تبعیض را نمی‌توان، آنگونه که برخی از «دانشمندان» مدعی شده‌اند، به دلیل خلاقیت و هوش بیشتر ادعایی مغز آدم غربی توجیه کرد، و بلکه دلیل آن را باید در یک کوشش عمدی برای مخومیراث فرهنگی مردم استعمار شده و قطع استمرار فرهنگی گذشته، حال و آینده‌شان، و به این ترتیب کوبیدن راه نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی برای تحقق رؤیاهای استعماری آنان، جست.

نظر ابن سینا مبنی بر برتری آدرار مرد به‌جوجه مهمتر و خنده‌دارتر از اهمیتی که فروید به آلت تناسلی مرد می‌دهد نیست، تا آنجا که تمام تحلیل روانی زن در دید او بر این واقعیت از نظر او حیاتی استوار شده که زنان، این موجودات بینوا، از علامت امتیازی برخوردار از پیش آمدگی نرینه در زیر شکم محروم شده‌اند. فروید معتقد است که زنان در واقع زن نیستند و بلکه مردانی فاقد آلت نرینه‌اند: آنان (زنان) حاضر نیستند این واقعیت فقدان آلت نرینه را بخود بپذیرند، و لذا زندگی خود را در آرزوی این که روزی علی‌رغم همه واقعیت‌ها یک آلت تناسلی نرینه بدنست آورند، سپری می‌کنند.^{۱۰}

ماخذ:

1. P. H. Newby, A Selection from the Arabian Nights, translated by Sir Richard Burton, Introduction from p. vii - xvii (Pocket Books, N. T., 1954).
2. Franz G. Alexander and Sheldon T. Selesnick, The History of Psychiatry, p. 68.

۳- گفته، در عربی آزمایش و هم‌به معنای توطئه و شورش است. این لغت وقتی که در مورد زنان بکار می‌رود همان معنای آلمانی مورد نظر است. و به خصوصیت شورانگیزی و

ذکرایی و «فریبی زن اطلاق می شود که خصوصیات جذائیت و شیطنت زن را مجموعاً به همراه دارد.

۴- ابو عبدالله محمد اسماعیل البخاری، کتاب الجامع الصحیح (۱۸۶۸)، ص ۴۱۹.

۵- ابو حامد الغزالی، احیاء علوم الدین، (انتشارات دارالشعب، قاهره، ۱۹۷۰)، ص ۶۹۸.

۶- همان مأخذ، ص ۶۹۳.

۷- همان مأخذ، ص ۶۹۵.

۸- همان مأخذ، ص ۶۹۶.

۹- همان مأخذ، ص ۷۰۰.

۱۰- همان مأخذ، ص ۶۸۳.

۱۱- همان مأخذ، ص ۶۹۷.

۱۲- محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸، (دارالتحریر، قاهره، ۱۹۷۰)، ص ۱۳۹.

۱۳- همان مأخذ.

۱۴- ابو حامد الغزالی، احیاء علوم الدین، (انتشارات دارالشعب، قاهره، ۱۹۷۰)، ص ۶۹۷.

۱۵- همان مأخذ، ص ۷۴۶.

۱۶- همان مأخذ، همان جا.

۱۷- قرآن، سوره النساء، آیه ۱۲۸.

۱۸- تفسیر الزمخشری، ج ۱ ص ۱۴۳ و تفسیر القرطبی، ج ۵ ص ۴۰۷ و ۴۰۸.

۱۹- قرآن، سوره النساء، آیه های ۳ و ۱۲۹.

۲۰- تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۲۰ تا ۲۲ و تفسیر الجلالین، ج ۱، ص ۳۷ والخصاص، احکام القرآن.

۲۱- قروش واحد پول مصری است. هر قروش تقریباً برابر یک ریال ایرانی است.

۲۲- ابو حامد الغزالی، همان مأخذ، ص ۶۹۹.

۲۳- همان مأخذ، ص ۷۰۶.

۲۴- شیخ محمد مهدی شمس الدین، الاسلام و تنظیم الوالدیه، (اتحاد جهانی تنظیم خائواده، المكتب الاقليمي للشرق الاوسط و شمال افريقيا ۱۹۷۴)، ج ۲، ص ۸۴.

۲۵- قرآن، سوره سبأ، آیه ۳۷ و سوره الحجرات، آیه ۱۳.

۲۶- الامام ابو حامد الغزالی، مأخذ فوق، ص ۲۰۲.

۲۷- قرآن، سوره النور، آیه ۳۳.

۲۸- ابو حامد الغزالی، همان مأخذ، ص ۷۰۶.

۳۹- توفیق کنعان، قوانین غیر مکتوبه تنحکم بمکانة المرأة الفلسطينية، (مجله التراث والمجتمع)، (مطبعة التقدم، بیت المقدس)، شماره ۲، ژوئیه ۱۹۷۴، ص ۳۹.

۴۰- جده مادری من در قاهره می زیست (۱۸۹۸ تا ۱۹۴۸) و کاری جز خانه داری و رسیدگی به شوهر و فرزندان نداشت و اصالتاً از خانواده ای متوسط یا بالای متوسط بود. ولی جده پدري ام که او نیز ساکن همان قریه کفر طحله بود اصلاً حجاب نداشت، چرا که باید همه روزه برای کار در مزرعه یا خرید و فروش در بازار بیرون می رفت، و هم چنان که شیوه همه خانواده های بی چیز در این قریه بود، قیدی از نظر حجاب نداشت.

۴۱- توفیق کنعان، مأخذ فوق، ص ۴۰.

۴۲- من خود بارها این کلمه «دستور» را از زبان کشاورزان زن و مرد قریه خودم در مجالس یا هنگام نام بردن از ازواج خبیثه و اجنه شنیده ام. در این موارد یک نفر داده می زند: «دستور»، یعنی که خدایا اجنه را از ما دور بکن. در عین حال همین کلمه برای باز کردن راه و حفظ نظم نیز به کار می رود، چرا که دستور به معنای نظام برقرار شده و یا قوانین اساسی نیز هست.

۳۳- توفیق کنعان، الینابیع المسکونة و شیطین الماء (فی فلسطین)، (مجله التراث والمجتمع)، (مطبعة التقدم، بیت المقدس)، شماره ۲ ژوئیه ۱۹۷۴، ص ۳۸.

۳۴- ابن المقفع، الادب الصغیر والادب الکبیر، (مکتبة الیان، بیروت، ۱۹۶۰)، ص ۱۲۷.

۳۵- صادق جلال العظم، فی الحب والحب العذوی، (انتشارات نزار قبانی، بیروت، ۱۹۶۸)، ص ۳۹.

۳۶- ابن حزم، طوق الحمامة، ص ۲۱.

۳۷- ابوعلی حسن ابن سینا، القانون فی الطب، ج ۱، ص ۷۱.

مقاله «عشق» ابن سینا بوسیله دکتر احسان عباس به عربی ترجمه شده است.

38. Gustav Von Grabenaum, Studies in Arabic Literature, p. 83. A. J. Danömy, An Inquiry into the origins of courtly love in Mediaeval studies, (1945), Vol. 6.

۳۹- ابن سینا، همان مأخذ، ص ۱۴۹. (ثابت الحلبي، مؤسسه الحلبي، و شرکا، قاهره).

40. Sigmund Freud, Some Psychological Consequence of Anatomical Distinction Between Sexes, Selected Papers, Vol. 5, (Hogarth Press, 1959).

۱۷- زن در ادبیات عرب

تصویری که نویسندگان و شاعران عرب در گذشته، و حال از زن عرب ارائه داده‌اند، جز در جزئیات، تفاوت چندانی با تصویر ارائه شده از جانب نویسندگان غربی ندارد. در واقع تفاوت بین این دو تصویر، بیشتر از اختلاف زمان و مکان و گرایش‌های متفاوت خود نویسندگان ناشی شده است. بعلاوه که این تفاوت‌ها عموماً سطحی است، والا درباره ماهیت بردگی زن نسبت به مرد در نظام‌های مختلف پدرسالار کشاورزی یا صنعتی، فئودالی یا سرمایه‌داری، عقب مانده یا پیشرفته، شرقی یا غربی، مسیحی یا اسلامی، اتفاق نظر کامل وجود دارد.

مضمون هنر و ادب اساساً بر یک نوع مبارزه استوار است. مبارزه‌ای که ممکن است به شکست یا پیروزی بینجامد ولی به هر حال همواره یک تراژدی یا مصیبت در آن نهفته است که باید روایت شود - روایتی که می‌تواند غم‌انگیز، خنده‌آور، طنزآمیز یا حماسه‌ای باشد - چه بسا حوادث و اتفاقات زندگی که در زمان واحد هم خنده‌آور و هم اشک‌آور است.

یکی از مهم‌ترین مبارزات مستمر و پایان‌ناپذیر تاریخ، درگیری بین زن و مرد است. این درگیری درست از آنموقع که زن از حق طبیعی و منطقی خویش برای نامگذاری بچه بنام خود محروم شد آغاز گردید، و در طول دوران‌های مختلف نظام‌های پدرسالاری تا کنون ادامه یافته است. مرد هیچ‌گاه ترس خود را از این که روزی زن در این نزاع تاریخی برای احقاق حق خویش پیروز خواهد شد از دست نداده است. نشانه این ترس در زنجیرها و قید و بندهایی که بصورت قوانین مقدس خشک، یا نظر به‌های علمی روانشناسانه و اخلاقیات خاص، یا حتی احساسات به ظاهر آراسته به عشق

و غیرت و حمایت، ولی در باطن سرشته به حسادت و مالکیت و سلطه و انحصار طلبی، بر دست و پای زن بسته شده بخوبی قابل رؤیت است. دلیل دیگری بر وجود این ترس در این حقیقت نهفته است که مرد هیچ گاه از کوشش خود برای تسخیر کردن آزادی زن و کنترل همه جوانب زندگی او، گاه با آگاهی کامل از آنچه که می کند و گاه حتی بدون درک انگیزه های واقعی خود، دست برنداشته است. گویی که به محض این که مرد از آقا بالاسری و حمایت خود نسبت به زن دست بردارد همه چیز زیر و رو خواهد شد، و زن از مقام پست تر به مقام برتر و از حالت ضعیفه بودن به موقعیت یک حاکم قدرتمند تغییر مکان خواهد داد.

در طول پنج یا شش هزار سال گذشته، مرد تمام توانایی ها و ابتکارات خود را برای به قید و بند کشیدن زن بکار گرفته است. ولی علی رغم این، او هیچ گاه نتوانسته ترس خود را از زلزله زایل کند و نیازی به مواظبت چهارچشمی او نداشته باشد. بنابراین، ترس دایمی مرد از زن باید بر یک اساس منطقی استوار شده باشد، و یک رشته از عوامل طبیعی اساسی انگیزه آن را سبب شده باشد. اولین دلیل اساسی این امر همان واقعیت یاد شده فوق بود که مرد با طبیعت در افتاد و وضعی غیر طبیعی را تحمیل کرد. چرا که زن از همان روزی که زن شده بود برای میلیون ها سال بچه می زاید، و بعنوان یک نتیجه طبیعی یک وضع طبیعی، بچه را به خود نسبت می داد. مرد تنها در دوران های اخیر به اسرار علمی حاملگی و وضع حمل پی برده است و پیش از آن روزگاران درازی را در جهل نسبت به این پدیده طبیعی به سر می برد، و طبعاً از چنین جهلی ترس زائیده شد. چنین بود که مرد در اثر جهل خود نسبت به مکانیزم بارداری، از زن و این قدرت تولید نسل او بترس افتاد، و چنانچه هزار سال اخیر برای رهایی او از ترسی که میلیون ها سال در وجودش ریشه دوانیده بود، کافی نبوده است. گذشته طولانی بشر، از زن تصویری بعنوان مادر آفریننده حیات و الهه قدیمی، در ذهن مرد ساخته بوده و دوران های نسبتاً کوتاه اخیر نتوانسته این تصویر را بالکل از ذهن مرد پاک کند.

داستان آدم و حوا چیزی جز تمیزی از ترس مرد از زن نیست. اگر این

ترس در کار نبود، لزومی به انتساب شر و گناه و شیطنت به خوا نیز نبود. زن بعنوان شیطان چیزی جز جسمیت دادن به ترس ذاتی مرد نیست. زنی که از چنان قدرت جادویی و تفتین برخوردار است که مرد را به دام می اندازد، او را از بهشت برین به زمین خاکی فرو می کشد و مرگ و نیستی و نابودی او را سبب می شود حتماً که باید موجودی مخوف و ترسناک باشد، و از کجا که امروز نیز چنین نباشد؟

روانشناسی رابطه بین ترس و تنفر را بخوبی روشن کرده است. ترس از یک سو تنفر می زاید و از سوی دیگر از تنفر تغذیه می کند. به این صورت، این دو در ارتباط متقابل یا یکدیگرند و پایایی هم زیست می کنند. فروید اذعان می کند که مرد نسبت به زن احساس تنفر دارد و او را به صورت یک منبع خطر می شناسد. او در اثر خود بنام نابوی بکارت می گوید: «... مرد عادت به آن دارد که نفرت درونی خود را در جهان برونی منعکس کند. یعنی آن را به یک شیئی مورد تنفر یا ناوابسته به خویش نسبت دهد. از طرف دیگر، مرد به زن بعنوان یک منبع خطر می نگرد و اولین رابطه جنسی بین او و یک زن همواره در هاله ای از خطر در ذهنش باقی می ماند». ^۱ می بینیم که فروید دانشمند و متمدن در احساس نسبت به زن، چندان با آن مرد قبایلی افریقایی فرق ندارد که معتقد است اگر زنی بران یک مرد پا گذارد مرد به ناتوانی جنسی گرفتار می شود و یا اگر مردی به زنی در ایام حیض دست زند جایجا خواهد مرد.

اگر ترس از زن اثر خود را در علم (روانشناسی) بجا گذاشته، هنر و بخصوص ادبیات نیز از این بیماری ریشه دار در امان نمانده است. ترس فروید از زن را می توان به نوعی دیگر در دلهره احساساتی برنارد شاو از جنس ماده دید. در واقع در جهان ادب، شاو تنها کسی نیست که این گونه احساس را بیان می کند، و بلکه این نوع تلقی را در آثار بسیاری دیگری از اهل ادب نیز می توان دید. از نویسندگان عرب من فقط از دو نفر از برجسته ترین آن ها یعنی توفیق الحکیم و عباس محمود العقاد را نام می برم. اندیشه فروید در باره خصوصیت انفعالی زن در آثار تولستوی نیز منعکس است. چخوف در یکی از

داستان‌هایش بنام عشق من ضعف و شکنندگی زن را تمجید می‌کند، عباس محمود العقاد در آثار متعددی که در باره وجوه مختلف زندگی در مصر و جهان عرب دارد، خود را مفتون این «خصوصیات زنانه» نشان می‌دهد:

طبیعت در وجود زن جایزه‌ای قرار داده که مردان برای تصاحب آن با یکدیگر باید مسابقه دهند. چنین است که زن در درون قفله انفعال جنسی به انتظار می‌نشیند تا برنده مسابقه به سراغ او بیاید. زن در برابر دعوت این مرد پاسخی که به یک نسبت از جبر و اختیار برخوردار است می‌دهد - اختیار در انتخاب از یک سو و اجبار منطقی شرایط که برای او راهی جز قبول نگذاشته است از سوی دیگر. تمود از کاملی از موقعیت زن را می‌توان در عکس العمل مرقان در برابر نزاع خروسان مشاهده کرد. مرغ با تحمل به انتظار نتیجه نزاع خروسان می‌نشیند و یا بدون این که نشانه‌ای از مقاومت از خود بروز دهد در برابر اراده خروس تمکین می‌کند.^۲

تمجید از خصوصیت انفعالی زن بعنوان طبیعت بنیادین او، طبعاً به تقبیح هر برخورد فعال و ایجابی زن منجر می‌شود، چرا که این گونه برخوردها با طبیعت و خصوصیات ذاتی و زنانه او متناقض شناخته می‌شود. چنین زنی یک موجود غیر طبیعی و یا نادرست است که باید مورد نفرت و تقبیح و یا حداقل تمسخر و انتقاد قرار گیرد.

نفرت مرد نسبت به زن قوی و غیر منفعل باعث آن شده که همه ترس‌های قدیمی و ریشه‌دار خود را در وجود او منعکس ببیند. از این رو است که قدرت و توانایی‌های مثبت زن همواره با بدی و خطر و نفاق و دروغ و مکر و حيله و فتنه و جادو و شیطنت مترادف شناخته شده است.

اگر آن گونه که عباس عقاد می‌گوید زن موجودی منفعل و در انتظار لراده مرد است تا دعوت او را پاسخی مشحون از جبر و اختیار بدهد پس چگونه این زن می‌تواند به گفته یک نویسنده دیگر مصری، زکی مبارک، همان ابلسی باشد که مرد را به دام خویش انداخته و او را از فردوس برین به خراب‌آباد زمین فرو کشید، و یا بگفته ابن مقفع، موجودی که عقل و مال و

جلال و حیثیت مرد را از او بر بایند؟ و یا چگونه این خصوصیت منفعلانه زن، آنچنان که در داستان یوسف اتفاق افتاد، یکباره به برخوردی فعال از طرف زن عزیز مصر تحول می یابد که بدانگونه که قرآن نقل می کند بدنبال یوسف می افتد و آنگاه که یوسف برای رهایی خویش از چنگ او فرار می کند پیراهن او را از قفا می درد؟ قرآن می گوید که یوسف در برابر این دلربایی زینبای دربار مصر به خدای پناه برد و گفت: «پناه بر خدا که او بهترین مأوای من است». که اگر یوسف به روشنی از طرف خدای هدایت نشده بود و از بندگان خالص او نبود به دام دعوت زن گرفتار می شد و در بدی و گناه سقوط می کرد.^۲

مرد با پذیرش فرض انفعالی بودن زن چاره دیگری نداشت جز این که برخورد غیر انفعالی او را بر مکر و حيله و ریا و فریب حمل کند. ادبیات عرب از داستان های زنان مکار و حيله گر مشحون است. حتی عباس عقاد که زن را آنگونه منفعل توصیف می کند، چند سطر پایین تر از مکر و ریای زنان سخن می راند و از آن، چنانکه گویی خاص زنان است، بدین گونه یاد می کند: «مکر زنان که باید گفت مخصوص زنان است یک خصوصیت طبیعی این جنس است که در تمام جوامع بدون استثنا وجود دارد. این خصوصیت تابع هیچ سنت و قانونی نیست و زن چه بخواهد یا نخواهد نمی تواند خود را از آن رها کند.»^۳ عقاد با این استدلال در واقع می خواهد چنین نتیجه بگیرد که حتی مکر و حيله زن از اراده فعال او ناشی نمی شود، و به این ترتیب هر گونه برخورد فعال زن را نفی کند. او به این ترتیب پا جای آن دسته از متفکران پیشین خود می گذارد که حتی نقش فعال حوا در گناه آدم را نفی می کردند و معتقد بودند که گناه آدم نه به ابتکار حوا که به اراده خدا یا اراده خود آدم صورت گرفته است.

چگونگی تلقی مرد از خصوصیات زن و فرونگری او، همراه با ترس دیرینی که نسبت به قدرت تولید مثل یا مکر و حيله او از خود نشان داده، ذهن مرد را همیشه در کابوسی خلاصی ناپذیر از شیخ این موجود مرموز در طول حیات بشر فرو برده است؛ بطوری که تأثیر آن را در کلیه متون ادبی قدیم و

جدید شرق و غرب می‌توان دید. ادبیات بشر عموماً از اشعار، داستان‌ها و روایات ترسناک از حرکات مرموز زن انباشته است. ولی علیرغم این که زن در اینگونه ادبیات بصورت موجودی خطا کار یا نامتعادل تصویر شده، ترس و نفرت شدید مرد از زن، بمصداق یک ضرب‌المثل قدیمی عرب، از فرط شدت به ضد خود استحاله یافته و به نوعی از عشق تبدیل شده است. چرا که یکی از وسایل دفاع در برابر یک موجود ترسناک و مرموز، تسلیم در برابر او و عشق به او است.

توضیح فوق شاید بتواند علت این را روشن کند که چرا رابطه بین زن و مرد در طول تاریخ همواره رابطه‌ای مرکب از دوستی و نفرت، درد و لذت، روی آوردن و پشت کردن، آسایش و فرسایش، سنگدلی و دل‌رحمی، صداقت و دو رویی، و انواع دیگر تناقضاتی بوده است که خاصه‌های اصلی آن احساس رایج بین زن و مرد معروف به «عشق» را تشکیل می‌داده است. نامگذاری «عشق» بر این احساس البته که درست نیست و رابطه احساسی نامبرده چیزی جز «تصاحب» نبوده است. در ادبیات عرب دو اصطلاح «عشق» و «زن» برای مرد مفهوم یکتایی داشته و از هر یک از دو اصطلاح، دیگری تداعی می‌شده است. به این ترتیب، تناقضات موجود در یکی عیناً به دیگری نیز انتقال می‌یافته است.

در ادبیات عرب نویسندگان زیادی به دشمنی با زن و تنفر از او شناخته شده‌اند که از آن میان می‌توان المعری، عباس عقاد و توفیق حکیم را نام برد. عقاد در ادبیات عرب به «دشمن زن» معروف است و در بسیاری از نوشته‌هایش نفرت و دشمنی خود را نسبت به زن نشان داده و از استاد خویش، شوپنهاور در این جهت پیشی گرفته است. عقاد زن را بعنوان کودک درشت‌هیکلی توصیف می‌کند که خصوصیات کودکی از قبیل سبکی، کم‌خردی، تقلید، وابستگی به دیگران، دروغ‌گویی و شیطنت و تظاهر را در خود حفظ کرده است. بنظر عقاد، این خصوصیات رفتاری از دوران‌های اولیه زندگی بشر وحشی در زن باقی مانده است، و گذشت اعصار و قرون نتوانسته در تعدیل و تلطیف یا پاکسازی طبیعت زن تأثیر بگذارد.^۵

ولی عقاد بلافاصله آنچه را که گفته فراموش می کند و به تناقض
گویی می پردازد. بدانگونه که همین موجود ناقص کودک مانند، یا منفعل
مرغ مانند، در نظر عقاد چنان استحال می یابد که از هر نیروی نیرومندتر
می شود تا آنجا که او در یکی از داستان هایش بنام ساره قهرمان داستان را
چنین توصیف می کند:

«او مظهر همان نیروی است که هر چه در هستی و انسان است در
ید قدرت او قرار دارد.»^۶

در جای دیگر، عقاد از نیروی ستمگر و مستبد سخن می گوید و
محبوب خویش را در شعر چنین وصف می کند:

محبوب من، تو چه ستم پیشه ای
و وای بر من

از یک حکومت تجاوزگر لب بسته.

بزرگ ترین ستمی که یک نفر می کشد

ستمی است که خود آن را روا بشمارد.

تو چه سنگدلانه به من زخم می زنی، ولی من

دستی را که چنین زخم می زند می بوسم.

و بدترین درد زخم

آن است که شخص زخمی از آن به وجد و شغف آید.^۷

می بینیم که چگونه نفرت می تواند به یک احساس عشقی، یک
احساس ناسالم که لذت را در شکنجه و درد می یابد، یک عشق مازوخیستی
که خواری و پستی را تا آنجا می پذیرد که حتی دست ضارب و شکنجه گر
خود را می بوسد، تبدیل شود. این مازوخیسم (خودآزایی)، در عین حال
بسرعت به یک سادیسم (دیگر آزاری) خشن تبدیل می شود و شخص را به
دشمنی مستقیم با زن می کشاند، تا آنجا که از دید او زن باید که چون
گوسفندی مطیع مرد باشد و با فتنه انگیزی و زیبایی خود او را تحت تأثیر قرار
ندهد. از نظر عقاد زیبایی زن یک زیبایی اصیل نیست و بلکه زیبایی او تنها
بدلیل این که بوسیله یک مرد مورد تحسین قرار می گیرد، عینیت می یابد.

بنا بر این، این مرد است که از آزادی و استقلال ذات برخوردار است و با استقلال خویش زیبایی را معنی و موجودیت می بخشد. زیبایی زن در واقع چیزی جز یک «زشتی» نیست.^۸

دشمنی و سادیسم عقاد نسبت به زنان تا آنجا پیش می رود که نه تنها بخود حق آزار و رنج و خیانت زنان را می دهد که دیگران را نیز به آن فرا می خواند و چنین می سراید:

تو باید خود را سرزنش کنی اگر

برای زن چیزی بخواهی که آفریدگار چنان نخواست است.

او را خیانت کن و هرگز با او صادق مباش

که بدینگونه با گرانقدرترین شیئی درون او صادق توانی بود.^۹

مراد عقاد آن است که مرد با خیانت به زن می تواند به دل و عشق او راه یابد. چرا که زن بنظر عقاد جز به کسی که به او خیانت کند وفادار نتواند بود، و تنها به مردی که از او دوری کند و نفرت بورزد عشق تواند یافت. زن تنها هنگامی که می خواهد «نه» بگوید «بله» خواهد گفت. زن معجونی از حيله و دروغ و لغزش و مکر و خدعه است، و هم چنانکه قرآن می گوید: «حيله آنان بواقع عظیم است.» عقاد تأکید می کند که مکر و خدعه طبیعت ذاتی زن است که در برابر هر مردی صرفنظر از این که دوست یا دشمن او باشد آن را به عنوان یک سلاح به کار می گیرد:

از سرزنش زن دست بکش که او را فایدتی ندهد

عشق به نیرنگ، طبیعت او است

و پوشش او، و رویه آرایش او

و ورزشی برای زنده داشتن خویش

و جنگ آزار او برای حيله زدن

به هر کس، چه دوست و چه دشمن.^{۱۰}

سادیسم و مازوخیسم دو روی یک سکه اند و بنا بر این شگفت آور نیست اگر مایه هایی از هر دوی آن ها را در نوشته ها و اشعار عقاد ببینیم. ولی عقاد در برخورد خود به زن مایه های سادیستی و دشمنی بیشتری از خود بروز

می دهد. او با استعانت از قرآن که می گوید «مردان قایم بر زنانند»، «و آنان را بر زنان مرتبتی هست» سعی می کند سلطه کامل مرد بر زن را توجیه کند. به نظر او زن در راستایی خرد و درستی رأی و پایداری تصمیم از مرد ضعیف تر است^{۱۱} و او را سعادت بی از این برتر نبود که فرمان مرد ببرد، و نه آرمانی فراتر از این که مرد مطاع خود را دوست بداند. مرد تواند که او را نوازش کند یا به زنجیر کشد— ولی زن در هر حال به فرمانبری او خوش باشد و رنج و راحت یا خواری و احترام او را به یک چشم ببیند.^{۱۲}

عقاد در واقع بر آن است که زن برای عشق به مرد آفریده شده ولی مرد برای آن آفریده شده است که با عشق به زن به خودش عشق بورزد. این اندیشه ظاهراً از فرهنگ مذهبی یهود و مسیحیت گرفته شده است که بر اساس آن، زن به صورت مرد آفریده شد و مرد بصورت آفریدگان و یا به تعبیری دیگری مرد سایه خدا در زمین است و زن سایه مرد.

ادبیات عرب عموماً از دو نوع زن سخن می گوید: یکی زن نابکار و معشوقه و دیگری زن باکره، مادر پاک طینت و یا زوجه پاکدامن مرد. ریشه این تقسیم بندی به آغاز نظام پدرسالاری در جامعه عرب برمی گردد که زن را بین دو گروه یکی زوجه و مادر و دیگری فاحشه و معشوقه تقسیم کرد و سپس فاحشگی و معشوقگی را با گناه و فساد و تبهکاری مترادف شمرد، چرا که این تظاهر جنسیت زن بود و جنسیت نیز کار شیطان یا حوا.

من آثار فراوانی از نویسندگان مرد شرق و غرب به زبان های مختلف را دیده ام، ولی در بین آنان به نویسنده ای برخورد کردم که، علیرغم شهرت به آزادیخواهی و دفاع از شرف و آزادی انسان، از این تفکر باستانی درباره زن خود را آزاد کرده باشد. تولستوی، نویسنده شهیر روسی، با همه عظمت ادبی خویش بهترین چیزی که درباره زن توانسته بگوید این است: «زن ابزار شیطان است. او از خود هوش و خردی ندارد ولی آنگاه که به فرمان شیطان تن دهد مخ او را بماریت می گیرد.»^{۱۳}

ادبیات عرب که بنوبه خود از تصویر چند گونه زن به عنوان شیطان مشحون است:

گاه وقتی که به او نظر می‌اندازی گویی که با طفل معصومی
روبرو هستی که چشمان بیگانه خود را در کمال سادگی طبیعی و شرم و
حیا و ترس کودکان خود به روی تو می‌گشاید. در یک نگاه بعدی، خود را
در برابر عجز و تابکاری می‌بینی که روزگار خود را در پشت هم‌اندازی و
فریب مردان و دیگر زنان سپری کرده است. او به روی تو می‌خندد و
چهره‌ای می‌نمایاند که خود را نه یک که صد چندان مفتون او یابی. ولی
فاصله‌ای نمی‌گذرد که خنده او بر تو، هم چون نگه کردن عاقل اندر سفیه، تو
را از شرم و حیا غیب عرق کند.^{۱۴}

با این سخنان، عقاد یکبار دیگر نظر پیش گفته خود را نقض می‌کند،
که زن موجود بیخردی است و بهره‌ای از انقیصه ندارد و باید که مرد او را در
چار دیواری خانه به بند گشود و بر او فرمان راند، چرا که زن از خرد و دین
و اخلاق بسیار کم بهره است و «بت‌پرستی است که هیچگاه به دین و ایمان
راه نبرده است.»^{۱۵}

تصویری که عقاد از زن ارائه می‌دهد تفاوت چندانی با تصویر زن در
ادبیات قدیم عرب و بخصوص داستان‌های هزار و یکشب ندارد. زن در این
داستان‌ها غالباً بصورت کنیزان باز بگر دلفریب، خدعه‌گران شیطان صفت،
پشت هم اندازان توطئه‌گر، عشق‌بازان آشوبگر و بالاخره وسوسه‌گران به عشق و
جنسیت، هم چون شیطین وسوسه‌گر تصویر شده است. «زن در تمام این
نقش‌ها، چه بصورت یک کنیز زر خرید یا سوگلی حرم، در واقع یک کنیز
بیشتر نبوده است. او حتی اگر که بصورت شاهدختی دلاور عاشق بیقرار خود
را به ترس و آمی داشت باید که او را «آقای من» می‌خواندند و هم چون مریم
زفاریه در خدمت نورالدین، به خدمت او کمر می‌بست. در بیشتر داستان‌ها
حتی چنین دخترانی در معرض خرید و فروش قرار می‌گرفتند و به این
صورت، خصوصیات یک کنیز زر خرید بتوان خصوصیات ثانوی، چهره
واقعی آنها را تحت الشعاع قرار می‌داد.»^{۱۶}

در هزار و یکشب صدها نمونه از این زنان تنه‌انگیز را که برای
رسیدن به تمسوی انواع محروم و جادو را به کار می‌گرفتند می‌توان دید. زن در
این داستان‌ها شوهر خود را طلسم می‌کند تا مانع دیدن او یا معشوق نشود.

جالب توجه این است که در این داستان‌ها کاربرد سحر همواره در انحصار زن است که آن را برای رسیدن به مطلوب و اقتادن در آغوش مرد دلخواه خویش بکار می‌گیرد. وسیله دیگری که زنان برای خواب کردن شوهر و فرار به سوی معشوق بکار می‌گیرند بنگ است. بدین گونه، هزار و یکشب تصویری از زن همراه با منطق و رفتار خاصی خود ارائه می‌دهد که در سرتاسر کتاب از داستان سلطان محمود صاحب جزایر سیاه در جلد اول، تا قصه قمرالزمان و معشوقه‌اش در جلد چهارم، بطور یکنواخت تکرار شده است.

در هزار و یکشب، مکر و حيله همواره با زن، عشق، جنسیت و پخته همراه است و مکر زنان در واقع ماده اصلی داستان‌های آن را تشکیل می‌دهند. این امر البته در داستان اساطیری خوا در فرهنگ عرب ریشه داشته است— علاوه بر این که قرآن نیز در داستان یوسف و زن عزیز مصر با تعبیر «مکر اینان به واقع عظیم است» به تصور ذاتی بودن مکر و حيله در طبیعت زن کمک کرده است.

نمونه‌های زن مشابه حوا یا همسر عزیز مصر در هزار و یکشب فراوان است. از نمونه‌های نوع اول که باعث نابودی و زیان مردان خود شده‌اند می‌توان از زن‌های داستان‌های خیاط و مباشر و مرد مسیحی نام برد. نمونه نوع دوم در داستان قمرالزمان شاهزاده شهرمان آمده است. در این داستان دوزن به نام‌های بدوز و حیات النفوس به عشق دو پسر قمرالزمان گرفتار می‌شوند، و هم چنان که زن عزیز مصر شکایت یوسف را به شوی خود برد، این دوشکایت دو پسر قمرالزمان را پیش پدر خود می‌برند، تا آنجا که جاکم دستور می‌دهد اگر در واقعه درگیری غلام با شیر، آن دو نجات نیابند کشته شوند. در پیش درآمد همین داستان است که زن در حالی که در روز زفاف در صندوقی بوسیله دیو حمل می‌شود تا خیانتی مرتکب نگردد چنین می‌سراید:

از داستان یوسف عبرت گرفت

از مکر زنان در امان بماند.

نمی‌داند که ابلیس

م را به خاطر زنان از بهشت بیرون کرد؟

در بسیاری از این داستان‌ها، آنچنان که در داستان وزیر ششم از هفت وزیر آمده است، زنان صرفاً به خاطر این که توانایی مکر و حيله خود را به رخ مردان محبوب خود بکشند و آنان را به مسخره گیرند دست به آن می‌زنند. گاه اینان بدانگونه که در داستان مزین بغداد و برادرهای اول و دوه از هفت برادر او آمده مکر و حيله را بافته و آشوب نیز همراه می‌کنند.

بارزترین شخصیت در بین زنان جادوگر و مکار در این داستان‌ها «شواهی» کهرمان داستان عمر نعمان و دو پسر او است. شواهی توانایی مکر و فریب را تنها در تقنین و دلربایی و عشق‌بازی نبود که به کار می‌گرفت و بلکه از آن‌ها در جنگ و سیاست نیز سود می‌جست. او در جنگ‌های متعددی مقام فرماندهی داشت که دشمن را شکست می‌داد و سرزمین‌ها را فتح می‌کرد. گاه لباس زهد می‌پوشید و دشمنان مسلمان خود را به مسخره می‌گرفت. او عمر نعمان و پسرش را می‌کشد و سال‌ها به انواع توطئه‌ها و فریب‌ها ادامه می‌دهد. در جنگ‌ها عموماً شواهی در محور جنگ‌های بین مسلمانان و مسیحیان قرار می‌گیرد و به هردوی آن‌ها نیرنگ می‌زند و باعث نابودی هردو گروه می‌شود. چنین است که در پایان داستان، نیرنگ جدیدی برای شواهی تدارک می‌بینند و او را بر دروازه بغداد به صلیب می‌کشند. داستان‌های هزار و یک شب بدین گونه عقده‌ها و نفرت‌های باطنی مرد نسبت به زن را می‌گشاید، و در پایان داستان‌هایی که شواهی و امثال او به صلیب کشیده می‌شوند خوانندگان مرد نفس راحتی می‌کشند.

شخصیت شواهی و نمونه‌های مشابه آن در داستان‌های هزار و یکشب در عین حال، خصوصیت غیرمنفعل آن زن عربی را منعکس می‌کند که در سیاست و جنگ شرکت داشت، زره می‌پوشید و هم چون هند بنت ربیع که در غزوه احد حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر را کشت و جگر او را در دهان گذاشت و بر جسد او به رقص و پایکوبی دست زد، در صف مقدم جبهه در جنگ‌ها به نبرد می‌پرداخت. بهمین علت، یک زن جنگجو در هزار و یکشب نه بصورت یک زن مسلمان و بلکه در چهره عفریتی جادوگر یا یک زن مسیحی تصویر شده است. این امر البته مانع از این نمی‌شود که زن

مسیحی با آن خصوصیت، در جنگ به دام عشق مردی مسلمان گرفتار نشود و اسلام اختیار نکند. «ابریزه» مسیحی یکی از این زنان است. او به عشق «شریکان» مسلمان گرفتار می‌شود، با عمر نعمان مسلمان ازدواج می‌کند و دختری بنام ریزان می‌زاید که در صف ارتش مسلمانان به جنگ می‌پردازد. یکی دیگر از این زنان مریم زنا ریه است که رسماً به اسلام می‌گردد و بخاطر اسلام به جنگ پدر و برادرانش بر می‌خیزد و آنها را می‌کشد و سرانجام به همین دلیل مورد حمایت خلیفه قرار می‌گیرد.

داستان‌های هزار و یکشب از یک سو چهره زن نیرومند عرب و شرکت فعال او در جنگ و سیاست و دین و اجتماع را قبل و بعد از اسلام بنمایش می‌گذارد و از سوی دیگر ارتباط این خصوصیت را یافته در فرهنگ عرب منعکس می‌کند. بیشتر زنان جنگجوی این داستان‌ها در فتنه انگیزی و دلربایی دست زن‌های مطرب و آوازه خوان و عاشق پیشه را از پشت می‌بندند. این زنان جز در آخرین لحظات جنگ، آنگاه که جنگ تن به تن آنان با دشمن به سرانجام خود نزدیک می‌شود، چهره خود را رونمی‌کردند، و همین خود ادامه جنگ را متوقف می‌کرد. بناگاه، این سوار دلاوری باک (زن عرب، هم چنان که در داستان هند بنت ربیعہ در غزوه احد دیده شد، غالباً به هنگام جنگ به زنی سواران سلحشور مرد درمی‌آمد) چهره خود رامی‌گشود، و با فتنه انگیزی خود درگیری جدیدی ایجاد می‌کرد که بمراتب از درگیری جنگ خطرناکتر بود. غالب زنان جنگجوی هم چون «دنه‌ما» در داستان دوم کنیز روز هفتم از مجموعه داستان‌های هفت وزیر، به این وسیله در جنگ پیروز می‌شدند.

زن عرب هم چنان که در جنگ و سیاست و فتنه انگیزی داستان‌ها دارد در هنر و ادب و علم نیز سرآمدها داشته است. زنان و کنیزان زیادی در این مقولات در زندگی واقعی عرب نامور شده‌اند. معروف است که هارون الرشید هر زنی را که حکیمانه او را پاسخ می‌گفت و یا شعر ناقصی را تکمیل می‌کرد و یا شعری تحسین انگیز از خود می‌سرود به عقد خویش در می‌آورد. برخی از این داستان‌ها در هزار و یکشب آمده و از سه زن شاعر که با قدرت

شعری خود اصمعی را مجاب کردند سخن رفته است. هزار و یکشب هم چنین واقعه‌ای از برخوردار هارون الرشید با یک دختر شاعر عرب و داستان‌هایی از زندگی اسحاق موصلی و کنیزان رامشگر او و یا وقایعی از ابونواس شاعر معروف عرب در این رابطه گزارش کرده است.

قدرت افسانه‌ای زنان در داستان‌های هزار و یکشب گاه بدانجا می‌رسد که زن بصورت پری جادوگری که مرد را به طلسم خویش مبتلا می‌کند تصویر می‌شود، و مرد برای وصال او یا کسب نظر ملاحظت آمیزش چه رنج‌ها که می‌بایست تحمل کند. از نمونه این زن‌ها یکی شمشه است در داستان جانشاه و دیگری «منارالسناء» در داستان حسن بصری. گلنار در داستان شاه «بدر با سم» یک جادوگر است که در دریا زندگی می‌کند و بر گروهی از زنان جادوگر فرمان می‌راند. هم چنین از زن جادوگر دیگری سخن می‌رود که بر یک سرزمین که مردم آن آتش و آفتاب را می‌پرستند حکومت می‌کند. داستان «لاب» شهبانوی پر قدرتی که مردان را برای سیری شهوت خویش تسخیر می‌کرد و برای انتقام از دشمن از جادو کمک می‌گرفت، و یابا استفاده از قدرت جادویی خویش گاه خود را بشکل پرنده و زمانی دیگر بصورت آدمی در می‌آورد، نیز قابل ذکر است. گلنار نیز گفته شده که در دریا فرومی‌شد و با دریاییان به گفتگو و احياناً جنگ و گریز می‌پرداخت.

زنان جادوگر جای وسیعی در داستان‌های هزار و یکشب اشغال کرده‌اند. این خود روشنگر آن است که قدرت زن پیوسته در وجدان قوم عرب پا برجا بوده است، و از دیر زمان و در طول قرن‌های میانه و تا به امروز، قدرت افسانه‌ای زن با قدرت پریان و شیطان‌ها و نیروهای مرموز جادوگر پیوند داده می‌شده است.

زن در ادبیات حماسی عرب نیز نقش برجسته‌ای دارد. یکی از داستان‌های حماسی معروف، سیره امیره ذات الهمه است ۱۷ که قاطمه بنت مظلوم قهرمان اصلی آن بشمار می‌رود. زنان قهرمان این داستان همگی سواران دلاوری هستند که در آوردگاه از قهرمانان مرد گوی سبقت را می‌ربایند. از قهرمانان اصلی داستان غالباً به صفت «قتالة الشجان»

(جنگجوی دلاور) یاد می‌شود و هم‌در جنگ با شمشیر بر دلاورترین مردان پیروز می‌شود و جز با مردی که بتواند در برابر قدرت سلاح او مقاومت کند ازدواج نمی‌کند. بدون تردید این حماسه مردمی بیانگر موقعیت زن عرب در جامعه آن روز بوده است.

خلاصه داستان امیره ذات الهمة چنین است:

پدرش آرزو داشت که صاحب پسری باشد تا میراث تاج و تخت او را که برادرش بدلیل اصالت خانوادگی بزور گرفته بود باز پس ستاند. ولی نوزاد دختر بود و پدر که تاج و تخت و مقام و آقایی خود را بر باد رفته می‌دید سخت اندوهگین و متاثر شد. پدر از شدت تأثر از قبول نوزاد دختر سر باز می‌زند و حتی به کشتن او بر می‌آید، که قابله پیشنهاد می‌کند دختر را به یکی از کنیزان سفید روی خود بنام سعدی واگذار کند. سعدی پرستاری طفل را بعهده می‌گیرد و او را فاطمه می‌نامد. فاطمه بدون این که پدر و خانواده حقیقی خود را بشناسد در دامان سعدی بزرگ می‌شود. در یکی از جنگ‌ها سعدی و فاطمه هر دو اسیر می‌شوند و فاطمه بمنوان غنیمت جنگی به تملک مردی به نام حارث از قبیله بنی طی در می‌آید و به خدمات سخت گماشته می‌شود. فاطمه به آرزوی این که روزی مردان قبیله‌اش برای نجات او و «مادرش» سعدی خواهند آمد زندگی ذلت بار جنیند خود را می‌پذیرد و به انتظار می‌نشیند. ولی این آرزو هیچگاه تحقق نمی‌یابد و فاطمه در می‌یابد که خود باید برای رهایی خویش دست بکار شود. فاطمه با پی بردن به نیروی شمشیر، به آموزش فنون جنگ و سلحشوری می‌پردازد.

اولین نمایش قدرت رزمی او وقتی رخ می‌دهد که یک سوار جنگی بمنوان این که او یک کنیز بیش نیست به صدد تجاوز جنسی او بر می‌آید. فاطمه بشدت در برابر او مقاومت می‌کند و با شمشیر خود او را بقتل می‌رساند. دلاوری رزمی فاطمه نظر از باب را جلب می‌کند، و از آن پس فاطمه بمنوان یک سوار جنگی در جنگ‌های بین قبیله طی و قبایل دیگر، از یابش را همراهی می‌کند. فاطمه ذات الهمة (فاطمه یا همت) در تمام نبردها پیروز می‌شود و غنائم و افتخارات زیادی برای از یابش کسب

می‌کند، تا آنجا که لقب «شیرزن قبیله طی» می‌گیرد و بعنوان پشیمان زن و مرد قبیله طی شناخته می‌شود.

فاطمه در یکی از مصاف‌های علیه قبیله بنی کلاب که پدرش نیز در آن شرکت داشت بر قبیله پیروز می‌شود و از جمله پدر خود را به اسارت به نزد قبیله طی می‌برد. قبیله طی به قتل پدر فاطمه حکم می‌دهند ولی معدی که او را شناخته است راز دیرین خانوادگی فاطمه را با او در میان می‌گذارد. فاطمه پدر خود را نجات می‌دهد و او را به نزد قبیله خودش بر می‌گرداند. فاطمه از این پس در میان قبیله خود زندگی می‌کند و افتخارات زیادی برای پدر و قبیله اش می‌آفریند، تا آنجا که نفوذ عمومی «ستمگزن» و پسرش که فروتوانی او در برابر دختر عمویش به اثبات رسیده بخاطر می‌افتد.

برای دفع این خطر، عمو صلاح را در آن می‌بیند که برادرزاده را بمقد بر سر خویش در آورد چرا که «اگر دختر به پسر او تعلق یابد حرمتش در هم می‌شکند، فعالیتش کاهش می‌یابد و توان و دلاوری از بین می‌رود». (این عبارت ماهیت ازدواج را که در نفی توان زن و فعالیت و حرمتش خلاصه می‌شود بخوبی بنمایش می‌گذارد.) ولی فاطمه انگیزه عمل را در می‌یابد و با این گفته پیشنهاد ازدواج را رد می‌کند که: «من شویی جز این شمشیر نمی‌خواهم». فاطمه شمشیر را بر گرفتن شوی ترجیح می‌دهد، چرا که شمشیر به او نیرو و عظمت می‌بخشد و با قدرت و دلاوری اش او را بر مردان چیره می‌کند، ولی ازدواج او را به مرحله زنی محکوم و تسلیم در برابر مرد فرو می‌کشد.

فاطمه تا آنجا به توان بازوی خود اطمینان داشت که هیچ مردی را هم‌آورد خود نمی‌دانست، و لذا اعلام کرد که «من جز با مردی که در آورد گاه بر من چیره شود ازدواج نخواهم کرد». پسر عموی فاطمه برای تحقق این شرط با او به نبرد برخاست ولی چنان در برابر تمام قبیله به فضاحت شکست خورد که نتوانست خشم و خواری خود را تحمل کند و لذا برای جبران آن به خلیفه وقت متصل شد. خلیفه فاطمه را به ازدواج با پسر عمو فرمان می‌دهد و فاطمه نیز آن را می‌پذیرد و به ازدواج او در می‌آید، ولی از تمایس جسمی او مانع

می شود. پسر به حيله متوسل می شود و به فاطمه نوعی ماده مخدر می نوشاند تا او را بیهوش کند و با او درآمیزد. فاطمه پس از بیهوش آمدن شوهر را به انتقام تهدید می کند ولی بهر حال پسری بنام عبدالوهاب را از او حامله می شود. جنگ بین عربان و رومیان شدت گرفته است و نیروهای نظامی خلیفه منصور عباسی در برابر تهاجم نیروهای رومی به تنگ آمده اند. خلیفه به بنی کلاب متوسل می شود و فاطمه ذات الهمة همراه قبیله خود به جنگ رومیان می شتابد، و به یمن مهارت جنگی و قدرت شمشیر و تیز هوشی او مسلمانان بر رومیان پیروزی می شوند. سیر جنگ چنان است که در هر نبرد که فاطمه حضور دارد پیروزی مسلمانان قطعی است و در هر کجا که فاطمه پیدا نیست مسلمانان شکست می خوردند، تا آنجا که سرنوشت و آینده دولت اسلامی به وجود فاطمه بستگی پیدا می کند و مسلمانان و رومیان متفقاً او را «نصف اسلام» بشمار می آورند. شایان توجه این که ارتش روم نیز تحت فرماندهی زنی بنام ملطیه دختر پادشاه روم در این جنگ وارد شده و همین زن است که قهرمانان ارتش اسلام را در غیاب فاطمه یکی پس از دیگری شکست می دهد و قسمتهایی از سرزمین کشور اسلامی را تسخیر می کند. ولی فاطمه با حضور خود ملطیه را شکست می دهد و بعقب می راند و برج و باروی او را به آتش می کشد و شهر ملطیه را که به نام همان فرمانده رومی نامگذاری شده به تصرف ارتش مسلمانان در می آورد.

این داستان حماسی قدرت زن را هم در میان عربان و هم در میان رومیان، بنمایش می گذارد تا آنجا که بزرگترین ارتش های جنگی تحت فرماندهی زنان و نه مردان قرار داشته اند. داستان های فولکلور عرب از زنان متعددی که در زندگی سیاسی و اجتماعی از قدرت قطعی برخوردار بوده اند نام می برد. در خود همین داستان حماسی امیره ذات الهمة از قهرمانان دیگری بنام میرونه دختر بطرق، زنانیر دختر شاه پولس، قناصه دختر مزاحم و شهبانو میمونه که هر یک در دلاوری همپای فاطمه ذات الهمة بوده اند و گاه در میدان جنگ بر او چیره می شدند نام برده می شود. این نمونه ها که بیانگر قدرت و امکانات نامحدود زن در زمان داستان بشمار می رود در بسیاری دیگر از

داستان‌های حماسی فولکلور عرب تکرار شده و مبین آن است که قهرمانگری زن و شرکت او در زندگی عمومی و اجتماع نه یک استثنا که یک قاعده بوده است.

فولکلور عرب بین دلاوری زن و دفاع از اسلام ارتباط برقرار می‌کند. در این داستان‌ها زن پشتیبان و مدافع اسلام است، و اخلاق مذهبی که از مهمترین آن‌ها پاکدامنی زن و دفاع از شرف خویش است چنان برای زن تثبیت شده که او تا سرحد جان پای آن‌ها ایستادگی می‌کند. این زن قهرمان غالباً در مسئله جنسیت راه زهد در پیش می‌گیرد، و بجای یک مرد با شمشیر خود یا اسلام ازدواج می‌کند و زندگی را یکسره به دفاع از دین می‌گذراند. گاه نیز بخاطر دین زندگی خود را وقف پسر خویش یا گرانبهارترین چیز دیگری می‌کند. گرچه داستان‌های حماسی فولکلور قدرت جنگاوری زنان و شرکت فعالشان در جنگ و سیاست را منعکس می‌کند ولی از پاکدامنی زن تصویر یک زندگی مستقل بدون شوهر، به صورت یک زن پارسای پرهیزگار جنگجو، ارائه می‌دهد، در حالی که شخصیت زن بعنوان یک همسر یا مادر تنها از خلال شخصیت شوهر یا پسر تعیین پیدامی‌کند. اگر شوهر خود یک قهرمان باشد زن در پیکار او را کمک می‌کند و خود تا سرحد مرگ به خدمت شوهر در می‌آید. نمونه چنین زنی عبله زن عنتره این شداد است که در برابر همه ناملایمات و شداید جنگی یکپارچه از شوهر خویش حمایت می‌کند تا اینکه عنتره همه جا پیروز می‌شود و به مقام سوار سواران می‌رسد. در حماسه حمزه عرب نیز زرش مهردکار (خورشید نیمروز) دختر انوشیروان است که قهرمانی‌های او را تحقق می‌بخشد.^{۱۸}

تفاوت داستان‌های فولکلور عرب با هزار و یکشب در آن است که زن جنگجوی دلاور در آن داستان‌ها صرف‌نظر از زهدگرایی جنسی و خودداری از ازدواج، یک موجود واقعی طبیعی است، در حالی که در هزار و یکشب این زن عموماً یک موجود شیطانی، پری، یا جادوگر است. ادبیات جدید عرب طبیعتاً از گذشته خود متأثر است، با این تفاوت که تصویر زن بصورت یک همسر یا معشوقه بر تصویر زن جنگجوی دلاور و

فعال در سیاست غالب شده است. با گسترش تمدن جدید و استقرار هر چه قویتر نظام طبقاتی پدرسالار و توسعه تبعیضات جنسی، نژادی و طبقاتی در جامعه عرب، بتدریج حالت انفعالی زن در ادبیات جدید عرب افزایش یافته است. ولی به همانگونه که هزار و یکشب زن قدرتمند فعال را بصورت یک پری یا جادوگر و شیطان تصویر می کرد، ادبیات جدید عرب نیز از چنین زنی همان تصویر را ارائه می دهد. با این تفاوت که در ادبیات جدید، زن نه بشکل و بلکه فقط در معنی چنین است، و خود هم چون سایر آدمیان در لباس آدمی می زید ولی مکرو افسون او، او را بیشتر در شمار جادوگران و شیاطین قرار می دهد.

زکی مبارک با توصیفی که از زن بعنوان موجودی قویتر از شیطان ها و ابلیسان در ضربه زدن به مرد ارائه می دهد، این تصویر را بخوبی منعکس می کند. عقاد نیز همین نظر را می دهد با این تفاوت که قدرت تخریبی و مکرو افسون زن را از طبیعت ضعیف او ناشی می داند. بنظر او، خوا تنها به دلیل ضعف نفس طبیعی زنانه خود، که نمی توانست در برابر میوه ممنوع خوددار باشد، خود و آدم را به خوردن آن واداشت و آدم را گمراه کرد. برای عقاد، درخت ممنوع در واقع «سمبل گرایش تسلیم طلبانه زن به لذت گناه، و مظهر طبع دمدمی مزاج، بدگمانی و ناتوانی، کنجکاوی جاهلانه، ضعف مقاومت، و ضعف او در کسب موفقیت ابومسیله ای جز دلربایی و خودنمایی و تحریک جنسی، بشمار می رود.»^{۱۹}

توفیق حکیم نیز به صفت «دشمن زن» آوازه یافته است، چرا که او نیز با تفاوت های ناچیزی نظراتی مشابه عقاد در باره زن دارد. حکیم در داستان الرباط المقدس* (پیوند مقدس) یک زن متعزذ را تصویر می کند. متعزذ این زن بنظر نویسنده، نه بخاطر جاه طلبی های سیاسی و اجتماعی او و بلکه بمنظور پرکردن خلأ عاطفی زندگیش صورت می گیرد. اندیشمند داستان (که خود نویسنده است) نتیجه می گیرد که زن همه انگیزه های مذهبی خود را از دست داده و بنا بر این بعهد او است که وجدان اخلاقی و دینی زن را بیدار کند. حکیم همانند عقاد زن را موجودی تصویر می کند که

جز در برابر غریزه و کششهای جسمی وفايي ندارد، و اهم چون ساره، قهرمان داستان عقاد، ارزشهای دینی، اجتماعی و فکری را تماماً نادیده می گیرد. خواننده آثار حکیم و عقاد نمی تواند این احساس را از خود دور کند که هر دو نویسنده از این موجود مؤنث پرتوان از نظر جنسی، که هیچ یک از ارزش های معمول مذهبی، اخلاقی و اجتماعی آنان را نمی پذیرد، ترسی خود آگاه یا ناخود آگاه در درون خویش بهمراه دارند. زن در تصویری که حکیم ارائه می دهد، سرگرمی و لذت را حق مشروع خویش می داند و از آن ها «به زبانی چنان مطمئن سخن می گوید که گویی آن ها را حق مادر زادی و مشروع خویش می شناسد».^{۲۰}

ادبیات جدید عرب در مقوله شرف منسوب به بکارت دختر نیز همان تلقی جامعه پدرسالار کهنه را ارائه می دهد. طه حسین، در قصه «علاء الکروان»، همین تلقی کهنه مفهوم شرافت خانوادگی را منعکس می کند. هنادی دخترک کوچک داستان به دست دایی خویش و با کمک مادر، که نویسنده آن قدر او را ناتوان تصویر می کند که نه تنها نمی تواند از دختر خویش دفاع کند و بلکه در عمل با برادرش همدست می شود، با چاقو کشته می شود. دایی قاتل نه فقط بجرم قتل تحت تعقیب قرار نمی گیرد که بعنوان غیرتمردی که از شرافت خانوادگی خویش دفاع کرده مورد احترام نیز هست. (یک ضرب المثل رایج عربی می گوید: «ننگ فقط به وسیله خون شسته می شود.») مهندس جوانی که دامن هنادی را لکه دار کرده نیز از تعقیب در امان می ماند و در آخر داستان با عشق آمنه، خواهر هنادی، پاداش خود را می گیرد. قصه در واقع از آنجا آغاز می شود که آمنه در صدد انتقام از این جوان که باعث قتل خواهرش شده برآمده است. به گفته خود آمنه: «چاره ای جز درگیری بین من و او نیست و دیر یا زود همه خواهند فهمید که آیا خون هنادی هدر شده، یا هنوز کسی در روی زمین باقی است که از خون ریخته شده انتقام بکشد».^{۲۱}

آمنه هیچ به اندیشه گرفتن انتقام از دایی خویش که خواهر او را به دست خود کشته است نمی افتد، چرا که نویسنده زن را بعنوان «عورتی که

باید پوشیده بماند، حرمتی که باید رعایت شود و ناموسی که باید محفوظ بماند» توصیف می‌کند. آمنه و مهندس جوان در یک مبارزه نا برابر از همه جهت درگیر می‌شوند. مهندس از یک طبقه اجتماعی بالا تر است و آمنه دختر بیسواد ی پیش نیست که زنانگی و قدرت دلربایی خود را در مبارزه بکار می‌گیرد. باین ترتیب، مبارزه یک مبارزه فکری، اجتماعی یا فرهنگی که ستم وارده بر زن را برای خواننده روشن کند نیست، بلکه مبارزه ای است که سلاح زن در آن تنها زنانگی، دلربایی، افسونگری، پس رفتن و پیش آمدن و بازیهای دیگر زنانه شیطانی است. البته مهندس جوان نیز در صدد برمی‌آید هم چنان که خواهر آمنه را فریب داد او را نیز فریب دهد، ولی فریبکاری آمنه بر او چیره می‌شود تا آنجا که حرص و شهوت او را تحریک می‌کند ولی در عین حال مانع از آن می‌شود که به او دست بزند. چرا که آمنه در یافته است که مرد وقتی از نظر جنسی زنی را تصرف کند او را هم چون تفالیه ای به دور می‌افکنند بهمان صورت که مهندس در مورد خواهرش هنادی عمل کرد. تا کتیک آمنه کار است و مهندس در دام عشق او می‌افتد. این عشق بنظر من تنها از محرومیت جنسی و تمایل نسبت به زنی که در دسترس مرد قرار نگرفته ناشی شده است و هیچ ارتباطی با عشق حقیقی نمی‌تواند داشته باشد، ولی نویسنده احساس مهندس نسبت به آمنه را گویی که یک عشق حقیقی توصیف می‌کند. نویسنده به این ترتیب ظاهراً می‌خواهد بگوید که زن برای این که بتواند عشق مردی را بخود جلب کند باید که به حيله و دلربایی متوسل شود و در عین حال از تماس جنسی او اجتناب کند. احساس نیرنگ آمیز آمنه نسبت به مهندس به چنان عشقی تبدیل می‌شود که بگفته نویسنده: «فکر آمنه تا می‌آمد به خود مشغول شود صورت مهندس جوان در برابر آن قرار می‌گرفت. چشمانش به هر طرف که کشیده می‌شد او را می‌دید. گوش هایش صدای او را می‌شنید. زندگی از همه طرف با مهندس پر شده بود و او در بین آمنه و هر چیز و هر کس و حتی خواهر نازنین و عزیزش و شیخ خونین او فاصله شده بود.»^{۲۲}

طه حسین در همین داستان زن را بصورت موجودی می‌بیند که تا از

دست دادن بکارت بیچاره می شود، و در انتقام ناتوان است و آن گاه که در عشق می افتد همه توان خویش را بیکباره از دست می دهد. او دایماً بدون اراده و توانی در مدار جاذبه مرد قرار می گیرد و به جز کشته شدن به دست مرد، بدلیل شرف خانوادگی، بدلیل عشق یا تنفر و انتقام، و یا تسلیم بلا اراده مرد از نظر مادی و معنوی و عاطفی اخلاقی شدن، سرانجامی ندارد. نویسنده گاه از زن هواداری نیز می کند ولی هواداری او از مقوله احساس ترحم مرد سنتی عرب، ترحم مرد نیرومند و الاجاه نسبت به زن ضعیف فرو پایه، فراتر نمی رود. او با احساس لذت به توصیف این مبارزه جنسی بین آمنه و مهندس می پردازد - مبارزه ای که در یک طرف مرد با تمام امکانات و توان خود قرار گرفته، و در طرف دیگر زن با ضعف ها و شکستگی ها و تسلیم طلبی هایش. رابطه ای که از هر دو طرف یک رابطه سادو - مازوخیستی است.

نویسنده دیگر مصری محمد عبدالحلیم عبدالله، برخلاف غالب نویسندگان عرب، با مجازات زنی که شرف یعنی بکارت خود را از دست داده موافق نیست. دلیل این امر نه در آن است که او تلقی دیگری از مفهوم شرف دارد و بلکه بنظر او زن با ازدست دادن بکارت، هوش و خرد خویش را نیز از دست می دهد، و بنابراین هم چون دیوانگان و سفیهان باید که از مجازات در امان باشد. به گفته خود او در داستان شمس الخریف (آفتاب پایین): « زن بهنگام از دست دادن بکارت، هوش خویش را نیز از دست می دهد چرا که در آن حال تحت نفوذ شیطان و جادوی فتنه است. بنابراین جامعه هم چنان که فعل در حال خواب را موجب مسئولیت نمی داند باید که عمل زن در این حالت را نیز ندیده بگیرد و مسئولیت را فقط متوجه مردی بداند که زن را فریب داده است.»^{۲۳}

عبدالحلیم در این جا با آنان که حوا را مسئول سقوط و گمراهی آدم می شمارند مخالفت می کند و او را بالکل از مسئولیت معاف می داند. شاید او خواسته هم چون طه حسین نسبت به زن ترحم بخرج دهد ولی ترحم او از تحقیری بمراتب شدید تر برخوردار است، چرا که او حتی ارزش تحمل مسئولیت را به زن نداده و او را به حد موجودی ناتوان، ناقص العقل و ابله پایین

آورده است. او در جای دیگر زن را هم چون بیماریا مرده ای تصویر می کند و از زبان قهرمان داستان خانم «ف» می گوید که زن «وقتی لغزید بر او مسئولیتی نیست، چرا که در آن حال هم چون آدم خوابیده، مریض یا مرده است. (و خندید.) پس مسئولیت واقعی بر متجاوز است و زن توان دفاع را ندارد.»^{۲۴}

عبدالحلیم تنها زینت زن را بکارت یا «مروارید عفت» او می داند که به شوهر پیشکش می کند و می گوید: «من برای خود موجودیت مستقل و بر پای بدون تو نمی شناسم.» به اعتقاد نویسنده، شرافت دختر، بمقتضای مثل مشهور جامعه ما، که یوسف وهبی هنرپیشه معروف تأثر آنرا کراراً بکار می گیرد، مانند چوب کبریت است که فقط یکبار محبوب و مورد استفاده قرار می گیرد. عبدالحلیم از دختری که بکارت خود را بوسیله یک مرد از دست داده بعنوان ظرف آلوده ای یاد می کند که کسی قبلاً از آن نوشیده است. قهرمان داستان او در برابر ممانعت معشوقه از هم خوابگی می گوید: «او ترسید که آبشخورش بار یک شود و دیگر نوشندگان سراغ او نیابند.»^{۲۵}

در بیشتر داستان های عبدالحلیم زن موجود منفعل ضعیفی است که تنها از خلال وجود یک مرد موجودیت پیدا می کند، و اگر مردی در کار نباشد زن یا در اندوه معشوق و یا به مرگ واقعی از بین می رود. اندوه عبدالحلیم نسبت به قهرمانان زنش اندوهی است که پیش از ترحم از سنگدلی و خشونت مایه می گیرد، و از این نظر تا حد زیادی به اندوه منفلوطی نسبت به قهرمانان زنش شباهت پیدا می کند. عبدالحلیم تقریباً همه قهرمانان زنش را به مرگ محکوم می کند و از جمله لیلی در لقیظه، زینب در شجرة اللیلاب، خانم «ف» در شمس الخریف و سمیره در من اجل ولدی. اگر زنی هم در داستان نمی میرد از تنهایی و بی مردی زندگیش تیره و تباه می شود.

زن در آثار نجیب محفوظ، یکی از معروفترین نویسندگان معاصر مصر، چه در جهل یا دانش، یا فقر یا ثروت، همواره زن است — زنی که شرفش حصول محور زندگی جنسی و پرده بکارتش دور می زند. او غالباً بدلیل بیچیزی شرف زنانگی خود را از دست می دهد. اگر نویسندگان مرد قبل از

نجیب محفوظ دلیل سقوط زن و از دست دادن شرف او را در غریزه جنسی، شهوت طلبی یا ضعف زنانگی و نقص عقلش می دانستند، نویسنده معاصر برای این امر علتی اقتصادی مانند فقر ارائه می دهد.

منهای این تفاوت، از نظر نجیب محفوظ در مفهوم شرف زن و این که شرف در حول و حوش اعضای جنسی او تمرکز یافته تغییری رخ نداده است.

گرچه محفوظ تحت تأثیر فرهنگ زمان خود، برای زن هم چون مرد حق کار و شرکت در تأمین مخارج خانواده قایل است ولی دزدانگی اخلاقی چنین تساوی حقی در مورد زن و مرد نمی شناسد. او دریکی از داستان هایش از زبان پدری به دخترش که جوان توانگری را از خود رانده است می گوید: «تو در برابر همه ما و به خصوص هفت برادرت مسئولی.»^{۲۶} مرد چه بصورت پدر یا شوهر مسئولیت اقتصادی تازه ای بر عهده زن قرار می دهد، ولی اگر در زندگی خصوصی اش زن هم چون مرد عمل کند محکوم به سقوط است. در واقع تنها زن است که به انحراف و سقوط کشیده می شود، و در بیشتر موارد از طرف نویسنده مورد مجازات قرار می گیرد.

علیرغم این که نجیب محفوظ در عباراتی از قبیل «جنگ، با آثار شرم مادی و اجتماعی خود، اولین عامل مصیبت جانگاہی بود که حمیده را به انحراف کشاند»^{۲۷} سعی می کند که به عوامل اقتصادی و اجتماعی در سقوط و انحراف زن نقش اساسی بدهد، در عین حال از زبان قهرمان خود، ابراهیم فرج، حمیده را «یک هرجایی طبیعی» و «از سلاله ابلیمان» می نامد. تصویری را که محفوظ از زن مساوی با مرد ارائه می دهد نیز تنها در حد یک تصویر مجرد ذهنی باقی می ماند. او اگر چه گاه صفات ایجابی مشهودی برای زن ارائه می دهد ولی چیزی نمی گذرد که این تصویر از هم فرو می باشد و زن در همان هیئت منفعل سنتی خویش مجدداً از خلال نوشته های محفوظ ظاهر می شود.

محفوظ در داستان *بدایه و نهایه* (یک آغاز و یک پایان) قهرمان داستان، نفیسه، را چنین وصف می کند: *پدر نفیسه همی میرد و جامعه نمی تواند جای او را بگیرد. نفیسه برای تأمین معاش خانواده به خیاطی رو می آورد.*

غم‌های زندگی از همه طرف او را محاصره می‌کند، محبت‌ها را از دست می‌دهد و غریزه زنانه او تنها چیزی است که از نقص و ضعف سالم مانده است. آتش بلوغ او را فرا می‌گیرد. سلیمان جابر اولین مردی است که بر سر راه او قرار می‌گیرد و در او این اعتماد را که او نیز زنی هم چون بقیه زنان است بر می‌انگیزاند. او در اولین برخورد با مرد به انحراف کشاننده می‌شود. ولی بدی اوضاع عمومی که «مقام و موقعیت و شغل‌های شرافتمندانه را در جامعه ما ارثی کرده است»^{۲۸} انحراف او را توجیه می‌کند. به این ترتیب، زن هم‌چنان بجز زنانگی و دلربایی خویش سلاح دیگری در اختیار ندارد. نویسنده یکجا از غریزه زنانگی زن به دفاع بر می‌خیزد و در جای دیگر به تناقض‌گویی می‌افتد و این غریزه را بدلیل این که باعث سقوط و انحراف زن می‌شود تحقیر می‌کند. بعلاوه که فقط زن است که به انحراف کشیده می‌شود، و در همین داستان محفوظ نفیسه را بدلیل این که خلاصی از انحراف را جز در مرگ نمی‌بیند به خود کشی محکوم می‌کند. در داستان دیگری، نجیب محفوظ از زبان یکی از کاراکترها می‌گوید: «زن در اصل معجون تازه‌ای است و تو باید بهر گونه که می‌خواهی او را شکل بدهی. بدان که او حیوانی از نظر عقل و دین ناقص است، پس تو باید با سیاست و چوبدستی این نقص‌ها را جبران کنی.»^{۲۹}

علیرغم اینکه نجیب محفوظ در مقوله عدالت اجتماعی گرایش مترقیانه‌ای از خود نشان می‌دهد ولی تا آنجا که به مسئله زن مربوط می‌شود نظرات چندان متفاوتی با پیشینیان خود ندارد. او به زن اجازه می‌دهد با شرط این که از حدود دین و اخلاق پا بیرون نگذارد. آموزش ببیند و برای کمک به پدر یا شوهر در تامین هزینه‌های زندگی به کار پردازد. اخلاق در این جا طبعاً به اخلاق نظام پدرسالاری و نظام ازدواج که بموجب آن فقط زن در معرض سقوط و انحراف است اطلاق می‌شود. محفوظ در یکجا شدت علاقه خود به نظام سوسیالیستی را از زبان یکی از قهرمانانش بیان می‌کند و خواستار برقراری نظامی انسانی تر و مرفه‌تر می‌شود: «امید اینکه آرزوها و رویاهایش بدون تجاوز به مفاهیم عقیدتی تحقق یابد، احساسی از خوشبختی

محفوظ بناچار به تناقض گویی می افتد. او کار و کاسبی را برای زن تجویز می کند بدون این که آزادی شخصی را برای او مجاز بشمارد. او اجازه عاشق شدن را به زن می دهد ولی وقتی که زن در دام عشق می افتد او را به سقوط و انحراف محکوم می کند. ازدواج را تنها وسیله شرعی و مجاز برای ارتباط بین زن و مرد می داند، ولی اگر زن ازدواج را پیشنهاد کند او را به محافظه کاری و فقدان احساس عشقی متهم می کند. حسنین یکی از قهرمانان محفوظ در باره دختری که ازدواج را پیشنهاد کرده است، می گوید: «او می خواهد با من ازدواج کند و نه اینکه عشق بورزد. این رمز سردی و محافظه کاری اوست.»^{۳۱} او در یک جا زن را بعنوان حیوانی که عقل و دین ناقصی دارد توصیف می کند و در جای دیگر چنان از او سخن می گوید که گویی بر همه هستی چیره است: «هیچ حرکتی از مردی رخ نمی دهد مگر اینکه زنی در پشت آن قرار دارد. زن در زندگی ما همان نقشی را دارد که نیروی جاذبه بین سیارات و ستارگان ایفا می کند.»^{۳۲}

جدایی بین عشق و ازدواج یکی از ثمرات آن اندیشه قدیمی مبتنی بر تمجید از عشق روحی (عشق رمانتیک) یا حب العذری بود که ازدواج را بخاطر این که با جنسیت سر و کار داشت گناه تلقی می کرد. این تفکر زنان را به دو دسته کاملاً متمایز تقسیم کرد: یکی زن دارای جاذبه جنسی و شهوی، دیگری مادر پاکدامن با گره تهنی از هر نوع جنسیت و شهوت.

ادبیات عرب نمونه های فراوانی از هر دو نوع متناقض زن را به ما ارائه می دهد. مادر در این ادبیات مظهر عشق پاک آسمانی است، و زن جنسی عشق آلوده زمینی را می نمایاند. احترام مقدسی که مرد عرب برای عشق به مادر قایل است در شعر و ترانه و داستان های ادبی بخوبی منعکس شده است. مازنی خطاب به مادرش می گوید: «تو ای بانوی من... تو را دوست دارم و بخاطر تو (زیست می کنم) و من بخاطر همه آنچه که هستم به تو میدونم.»^{۳۳} مازنی در باره زن معشوقه زبان دیگری دارد. او می گوید که انسان نخواهد توانست «در زندگی خوشبخت باشد مگر در سایه معشوقه زنی به روشنی بامداد، به زیبایی کاخ، به پاکی خورشید و به هست ارتشی ترسناک.»^{۳۴}

مازنی در این جا تناقض گویی می کند. معشوقه او جذابیت صبح را دارد و پاک نیز هست (با توجه به مفهوم پاکی که ضعف و انفعال و بکارت و تسلیم پذیری در آن نهفته است) و با همه این ها هم چون ارتشی نیرومند و خشن ترس آفرین است. این تناقض بنظر من ناشی از روحیه مردی است که زیبایی و پاکی و ترسناکی را بیکدیگر پیوند زده است. این روحیه کودکی است که از مادرش می ترسد و حساب می برد و در عین حال از دید او مادرش پاک و احترام انگیز است، تا آن جا که به مادر عشق می ورزد و بالاترین عشق خود را نثار او می کند.

به این دلیل است که زن جنسی در نظر مازنی موجودی شگفت و غیرقابل درک است و زنان (بجز مادرش) عموماً حیرت انگیزند: «زنان واقعاً که حیرت آورند و کسی که بتواند حقیقت آنان را دریابد هنوز از مادر نزاده است.»^{۳۵}

مازنی در توصیف زن به هذیان گویی دچار می شود. یکجا از زن تصویری فقط بعنوان ابزار تولید و حفظ نسل ارائه می دهد و زیبایی و جذابیت او را نوعی از کفر بشمار می آورد: «زن وسیله ای برای حفظ نسل است و زیبایی او شرک»^{۳۶} و جای دیگر می گوید: «زن نه می تواند جهان را بفهمد و نه این که در جامعه حل شود».^{۳۷} ولی او همین سخن را در جای دیگر نقض می کند و اذعان دارد که زن همه چیز حیات است و بلکه «او چکیده حیات است».^{۳۸}

مازنی دختر غربی را بخاطر این که می تواند با آزادی و اختیار به مرد دلخواه خود عشق بورزد می ستاید، و متقابلاً دختر مصری را که از چنین آزادی و اختیاری محروم است مذمت می کند. از نظر او ازدواج در مصر «چیزی نیست که به حال ادب و علم مفید باشد یا به ترقی اجتماعی کمک کند»^{۳۹} ولی تحسین او از زن آزاد غربی عمقی ندارد. او لیلی آزاد شده را بخاطر این که «شرف» و پاکدامنی اش را در برابر آزادی اش از دست داده است تحقیر می کند و این آزادی را پلید می شمارد. قهرمان داستان مازنی دانشجوی عربی است که برای وصال دختر محبوبش در صدد برمی آید سنت های کهنه دینت

و پاکبیر اجتماعی را زیر پا گذارد، ولی در عین حال دختر آزاد شده از همان سنت‌های کهنه را طرد می‌کند.

بزرگترین آرزوی قهرمانزنان مازنی در ازدواج خلاصه می‌شود. از نظر مازنی، جهان زن چیزی جز مرد و رؤیاهای شوهر کردن نیست. پس از ازدواج نیز زن بکاری جز هنر شوهرداری نمی‌پردازد، و مادران دختران را برای این هنر تربیت می‌کنند: «تو باید که هر روز برای او زن تازه‌ای باشی، زنی پرکار، وسوسه‌گر و دلربا.»^{۴۰} زن عرب به دست مادر یا خاله‌اش هنر دلربایی و وسوسه‌گری را می‌آموزد، همانگونه که در هزار و یکشب، زنان جادوگر و حيله‌گر چون شاهی و تودد و غیره افسون و جادو و تفتین را به زنان می‌آموختند.

مردی که زنی شاغل، با شخصیت و دارای اعتماد بنفس را به زنی بگیرد بصورت مردی ضعیف و بلااراده تصویر می‌شود^{۴۱} که اختراهای مادرش را در مورد بکار رفتن زن و پی آمدهای آن ندیده گرفته است. نجیب محفوظ چنین شوهری را «سست» می‌نامد چرا که نوعی از زندگی را پیش گرفته که زن در آن زمامدار و ارباب است. نویسنده، «رباب»، زن چنین مردی را به صورت زنی که شوهرش را دوست ندارد و به مرد دیگری عشق می‌ورزد و با او همخوابه می‌شود تصویر می‌کند. البته این خیانت زن از نظر نویسنده نابخشودنی است و لذا نویسنده او را در حین همخوابگی می‌میراند.

زن جنسی برای مرد نماینده یک ترس و خطر قدیمی است. از این رو، مرد می‌خواهد زن یا همچو مادرش پاک باشد و یا بمانند فرشته کودکی ضعیف و منفعل. در عین حال از یک سو کشش جنسی مرد وسوسه‌گری و دلربایی زن را می‌طلبد، و از سوی دیگر مرد به دلیل ضعف مقاومت خویش از روبرو شدن با این خصوصیات زن در هراس است. توفیق حکیم این تناقض در زندگی مرد را در توصیف سنیه قهرمانزن خویش در داستان *عودة الروح* توضیح می‌دهد: «سنیه با جسم و روح خود افسون می‌کرد. مژگان زیبای بانند خویش را پایین می‌انداخت و خنده وسوسه‌گر بسیار زنانه‌ای بر لبانش نقش می‌بست. او جز با شرم و حیا و ادب نگاهش را به جایی نمی‌انداخت.

ولی این‌ها خوی و رفتار طبیعی او نبود و بلکه او خود را به تصنع شرم‌آگین می‌نمود. این شاید ظریف‌ترین افسونی باشد که خاص زن مصری است. واقع این است که زن مصری ورزیده‌ترین زنی است که دریافته که با یک نظر نمی‌توان صید را به دام انداخت. از این زو، او برخلاف زن بی‌باک و گشاده‌روی غربی، تیرنگاه خود را به سادگی و مستقیم بر روی مرد مطلوب خویش نمی‌اندازد. او چشمانش را هم چون شمشیر در غلاف در لابلای مژگان فرو افتاده‌اش نگه می‌دارد، تا لحظه مناسب فرا رسد و سرش را بلند کند و با یک نظر صید خود را چون مرغ در دام افتاده در جای خود میخکوب کند.»^{۴۲}

توصیف فوق تا حد زیادی به زنان هزار و یکشب و ورزیدگی و مهارتشان در وسوسه و جادو و کشاندن مرد به شرک شباهت پیدا می‌کند. علیرغم تمایل شدید مرد عرب به این زنانگی جادوگرانه شیطان مانند، این تمایل جز برای شهوترانی یا فقط عشق بیش نیست. چرا که زنی که مرد عرب برای همسری یا بچه‌دار شدن می‌خواهد باید همانند مادرش پاک باشد و شرافت و پاکدامنی خود را حراست کند، و نه این که بمانند آن زن آزاد غربی خصوصیات زنانگی یا بی‌باکی از خود نشان دهد.

اکثر نویسندگان عرب معاصر، نفرت و ناخوشنودی خود از زن آزاد بی‌باک را پنهان نمی‌کنند. قهرمان یکی از داستان‌های عبدالحمید جوده السحار وقتی معشوقه‌اش کوثر را در لباس شیئا می‌بیند ناراحتی شدید خود را نشان می‌دهد: «خون در رگهایش بجوش آمده بود و از شدت ناراحتی خود را می‌خورد. کوثر در چشمان او منفورترین زن شده بود.»^{۴۳} البته طبیعی این بود که بدن زیبای معشوقه در حالت نیمه‌عریانی قهرمان داستان را بیشتر به او جذب کند؛ و مسلماً عکس‌العمل فوق‌تر به دلیل زشتی معشوقه، و بلکه بخاطر آن وجدان دفاعی که مرد محافظه‌کار سنتی به آن پناه می‌برد، صورت گرفته است. مرد در این جای بجای اذعان به این که رفتار خود او غیرطبیعی است، دختر را به منفور شدن و غیرطبیعی بودن متهم می‌کند.

بیشتر داستان‌های معاصر عرب این نوع مرد محافظه‌کار را به خواننده

ارائه می دهند— مردی که در برابر زن تحصیل کرده ای که آزادانه با مردان می جوشد و می رقصد عکس العمل شدید نشان می دهد. این مرد از زن پوشیده و زن بیچیزی که غالباً بعلت فقر به انحراف کشیده می شود نیز متنفر است؛ زن تحصیل کرده آزاد هم که به دلیل آزادیش به ورطه انحراف و سقوط کشیده می شود. در نتیجه مرد سرگردان و بیگس می ماند: «همه چیز بر سر او خراب شده بود و مرد سرگردان و بی هدف به راه افتاد، و در اعماق وجود خویش تنهایی و بیگسی و بیگانگی مطلق خود را در جهان احساس می کرد.»^{۴۴}

مرد عرب با افزایش اشتغال زن و شرکت او در جامعه، و بخصوص پس از گسترش اندیشه های سوسیالیستی در کشورهای غربی، سرگردانی و ناامنی بیشتری احساس می کند، و این خصوصیت روانی در ادبیات عربی نیز انعکاس پیدا می کند. البته مرد بیرون رفتن زن برای کار را تأیید می کند، ولی تنها هدف او از این کار آن است که زن تأمین بخشی از مخارج خانواده را عهده دار شود؛ و به همین دلیل، کار خارج برای او یک وظیفه ثانوی محسوب می شود، و وظیفه اصلی او هم چنان خانه داری و خدمت شوهر و بزرگ کردن بچه است. بنابراین، زن ایده آل در نظر مرد عرب و در ادبیات این قوم همان زیا زن آرام فرمانبردار قانع نامتهور، و به عبارت دیگر، زن پاکدامن فرشته خواست. ولی زن بی باک، جاه طلب، یا چشم و گوش باز متهور و نیرومند، غالباً سمبل هرزگی و فساد و عدم نجابت و بعبارت دیگر، یک زن هرجایی و روسپی بشمار می آید.

تقسیم بندی بین این دو نوع زن در کارهای نجیب محفوظ بخوبی آشکار است. در تالیه^{۴۵} معروف او امینه سمبل زن پاکدامن فرشته خواست که در برابر روسپی زنی به نام هانیه ام یاسمین قرار می گیرد. هم چنین کارا کتر دیگری بنام عایشه که دختری زیبا و محبوب است در برابر خدیجه بی باک و هرزه نقش ایفا می کند. حب القدری یا عشق زمانتیک در این قصه ها مشحون از قداست و پاکی است، و در برابر آن، جنسیت گناه آلود و لذت حرام در زندگی روسپیان و زنان هرجایی موج می زند.

نویسندگان عرب این تقسیم بندی را از ارزش های مخلوق نظام

پدرسالاری به آرث برده‌اند. در این نظام زن یا از مقوله مادر فرشته‌خوی پاک طینت، و همسر پاکدامن سردمزاج در خور احترام است و یا به مقوله روسپیان و معشوقگان داغ و افسونگر، ولی مطرود، تعلق دارد. عشق نیز در این نظام یا پاک و مقدس است و یا از مقوله عشق جنسی پست.

نجیب محفوظ سعی دارد تجاوز جنسی علیه زن را سمبلی از تجاوز بر یک قوم یا ملت بگیرد. درست در همان شبی که یاسین به نور کنیز زنش، تجاوز می‌کند و پدرش همسایه‌شان ام‌مریم را مورد تجاوز قرار می‌دهد، سربازان انگلیسی همان محله را اشغال می‌کنند. ولی علیرغم این سمبل‌گرایی، از نظر فردی، شرف زن از دید محفوظ با شرف مرد کاملاً متفاوت است. در داستان‌های او شرف زن بیش از هر چیز دیگر با رفتار جنسی زن ارتباط پیدا می‌کند.

با این همه جالب است که روسپیان در ادبیات عرب نقشی بمراتب مهمتر از زنان پاکدامن عقیف دارند. گویی که پاکدامنی و عفت جاذبه چندانی نه در زندگی واقعی و نه در داستان‌های تصویری هنرمندان ندارند. بنظر می‌رسد روسپیان سمبل زنان حقیقی‌اند، زنان بدون ماسک و حجاب: «یک روسپی یک زن حقیقی است، چرا که ماسک فریب را از چهره خود برداشته و دیگر به تظاهر به این که عشق می‌پورزد، و یا به ادعای پاکی و اخلاص، نیازی ندارد.»^{۲۹}

ادبیات معاصر عرب مشحون از این کاراکترهای روسپیان است. آثار نجیب محفوظ از این جهت برجستگی بیشتری دارد. او در باز کردن کاراکتر روسپیان در «غبار فضای انسانی» انباشته از عطفوت، و آماده درک این قربانیان جامعه، کوششی خاص دارد. ولی او تنها درک ناقصی از این مصیبت اجتماعی زن ارائه می‌دهد و هیچگاه نمی‌تواند عمق این مصیبت و علل حقیقی آن را درک و فاش کند.

نویسندگان و ادیبان عرب، چه در گذشته و یا حال، نتوانسته‌اند عمق مصیبت اخلاقی و جنسی زندگی زن را درک کنند و بنابراین هیچگاه در ارائه و بیان این موضوع موفق نبوده‌اند.

1. Sigmund Freud, *The Taboo of Virginity (1918)* in Standard Edition, Vol. 2. (Hogarth Press, 1957).
- ٢- عباس محمود العقاد، المرأة في القرآن، (انتشارات دارالاهلال، قاهره)، ص ٣٥.
- ٣- تفسير طبري، (المطبعة الميمنية، مصر)، ج ١٢، ص ٩٨ تا ١٠٣.
- ٤- عباس محمود العقاد، مأخذ بالآ، ص ١٧ و ١٨.
- ٥- عباس محمود العقاد، الانسان الثاني، ص ٧ و ٨.
- ٦- عباس محمود العقاد، سارة، سلسلة اقرأ، شماره ١٠٨، ص ١٢٩.
- ٧- عباس محمود العقاد، ديوان، ص ٣٠٢.
- ٨- عباس محمود العقاد، هذه الشجرة، ص ٤٢ تا ٥٠ ومطالعات في الكتب والحياة، ص ٦٧.
- ٩- عباس محمود العقاد، اعاصير مغرب، ص ٥٧.
- ١٠- همان مأخذ.
- ١١- عباس محمود العقاد، المرأة في القرآن الكريم، ص ٢٢ و ٢٣.
- ١٢- عباس محمود العقاد، ساعات، ص ٢٠ و ٢١.
- ١٣- تولستوى، خاطرات، ٣ اوت ١٨٩٨ يا به نقل عباس عقاد، هذه الشجرة، ص ٨٨.
- ١٤- عباس محمود العقاد، سارة ص ١١٥.
- ١٥- همان مأخذ، ص ٨٤.
- ١٦- سهير القلماوى، الف ليلة و ليلة، (دار المعارف، مصر، ١٩٧٦)، ص ٣٠٣.
- ١٧- نبيلة ابراهيم، سيرة الاميرة ذات الهمة، (دارالكتاب العربى للطباعة والنشر، قاهره).
- ١٨- به كتاب هاى داستان هاى فولكور زير مراجعه كنيد: عبدالفتاح مراد، سيرة الامير عنتر بن شداد، (مكتبة الجمهورية العربية، قاهره)؛ عبدالفتاح مراد، سيرة الامير حمزة البهلوان، (مكتبة الجمهورية، قاهره)؛ فاروق خورشيد، اضواء على السير الشعبى، (المكتبة الثقافية، قاهره) شماره ١٠١ ژانويه ١٩٦٤؛ و عبدالحميد يونس، دفاع عن الفولكور، (الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٧٣، قاهره).
- ١٩- عباس محمود العقاد، هذه الشجرة، ص ١٥.
- ٢٠- توفيق الحكيم، الرباط المقدس، (طبعة الآداب)، ص ١٧٢.
- ٢١- طه حسين، دعاء الكروان، (انتشارات دارالمعارف، قاهره)، ص ١٣٥.
- ٢٢- طه حسين، همان مأخذ، ص ١٥١.

- ٢٣- محمد عبدالحليم عبدالله، شمس الخريف، (مكتبة مصر، ١٩٥٤)،
ص ٢٠٦.
- ٢٤- همان مأخذ، ص ٢٠٦.
- ٢٥- همان مأخذ، ص ١٤٢.
- ٢٦- نجيب محفوظ، القاهرة الجديدة، (مكتبة مصر)، ص ٢١.
- ٢٧- نجيب محفوظ، زقاق المدق، ص ١٣٠.
- ٢٨- نجيب محفوظ، بداية ونهاية، ص ١٩٩.
- ٢٩- نجيب محفوظ، خان الخليلي، ص ٤٩.
- ٣٠- نجيب محفوظ، بداية ونهاية، ص ٣٠٢.
- ٣١- همان مأخذ، ص ٢٩٨.
- ٣٢- نجيب محفوظ، السراب، (مكتبة مصر)، ص ٣١٠.
- ٣٣- قصة حياة المازني، (كتب ثقافية)، شماره ٩٨، ص ٣٢.
- ٣٤- المازني، ابراهيم الكاتب، (طبعة مصر)، ص ١٥٢.
- ٣٥- المازني، ابراهيم الثاني، (كتب ثقافية)، شماره ٨٠، ص ١٦٣.
- ٣٦- المازني، ابراهيم الكاتب، (طبعة مصر)، ص ٢٤.
- ٣٧- همان مأخذ، ص ٦٨.
- ٣٨- همان مأخذ، ص ١٣١.
- ٣٩- همان مأخذ، ص ٣٠٤.
- ٤٠- المازني، ابراهيم الثاني، ص ٥٢.
- ٤١- نجيب محفوظ، السراب، ص ٢٤٩.
- ٤٢- توفيق الحكيم، عودة الروح، ج ١، ص ١٤١.
- ٤٣- عبدالحميد جودة السحار، قافلة الزمان، (مكتبة مصر، قاهره)، ص ٣٢٥.
- ٤٤- عبدالحميد جودة السحار، النقاب (مكتبة مصر)، ص ٢٨٤.
- ٤٥- داستان بلند نجيب محفوظ كه در سه جلد منتشر شده است: قصر الشوق،
زقاق المدق و السكرية.
- ٤٦- نجيب محفوظ، خان الخليلي، (مكتبة مصر)، ص ٤٠.

بخش چهارم

انکشاف راه

۱۸- پیشتازان آزادی زن

درین عرب

بخش شرقی جهان عرب زادگاه باستانی ترین تمدن های بشری تاریخ، یعنی مصر، بابل و بین النهرین بوده است. این تمدن ها، و بخصوص تمدن مصر، بعدها به جهان غرب گسترش پیدا کرد و الهام بخش بشر در توسعه هر چه بیشتر علوم و فنون بوسیله مشیل داران تمدن غرب در دوران های بعدی گردید. از سوی دیگر تمدن اسلامی نیز از جزیره العرب، تا اسپانیا در غرب و اندونزی در شرق، توسعه یافت و تأثیری عظیم در فرهنگ و تمدن بشری و تکامل تاریخ برجای گذاشت. ولی، علیرغم همه این سوابق تاریخی بزرگ، امروزه کشورهای عرب در زمره کشورهایی که از آن ها به عنوان «عقب ماندنی» و یا «جهان سوم» یاد می شود بشمار می آیند.

نیروهای استعمارگر که مصر و سایر کشورهای عرب را زیر سلطه خود گرفتند، توانستند دارائی های مادی و فرهنگی این کشورها را به غارت برند، بسیاری از حقایق تاریخی را لوٹ کنند، و سهم عظیم متفکران و دانشمندان عرب هم چون ابن سینا و ابن خلدون در پایه گذاری علوم و فنون بشری را منکر شوند، و نه تنها در تاریخ فرهنگی غرب که در شعور فرهنگی خود ملت های

عرب اخلال کنند.

به سختی می توان نقطه ای از جهان عرب را نشان داد که زیر چکمه های استعمار کوبیده نشده باشد، و یا خون خلق های عرب در مبارزه با اشغال خارجی و سلطه نظامی، اقتصادی و فرهنگی، در آن ریخته نشده باشد. این سرزمین ها امروزه نیز که ظاهراً استقلال یافته اند در معرض انواع سلطه های استعمار جدید سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قرار دارند، و در حالی که فقر و جهل و بیماری در اکثر این کشورها بیداد می کند غارتگران بزرگ بین المللی در اروپا و آمریکا به همدستی برخی از حکام محلی دست نشانده امپریالیسم و سرمایه داری جهانی مهمترین ثروت های بومی مردم آن ها را بطور منظم به غارت می برند. مردم عرب، زن و مرد، در برابر این تجاوزگران خارجی مستمراً مقاومت کرده اند. شورش های خونین مردم در کشورهای مختلف عربی در طول قرن اخیر، علیه نیروهای اشغالگر ترک، ایرانی، فرانسوی، انگلیسی و آمریکایی و حکومت های مرتجع دست نشانده محلی، حماسه های عظیمی از رشادت و فداکاری در تاریخ این قوم بوجود آورده است.

در میان کشورهای عربی، مصر به دلیل خصوصیت های تاریخی، فرهنگی، جغرافیایی و جمعیت معتابه خود نقش خاصی در نهضت فرهنگی سیاسی و ضد استعماری جهان عرب داشته است. این کشور هم چون بقیه جهان عرب در قرن نوزدهم میلادی در دنیایی از تاریکی بسر می برد. فقر و جهل مردم این کشور را اسیر خود کرده بود و حاکمان مستبد، به همدستی استعمار بیگانه، مرد و زن جامعه را در قید و بندهای اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی نگه داشته بودند. در این میان، زنان به حکم نظام پدرسالار طبقاتی استبدادی، سهم بیشتر و شدیدتری از این قید و بندها نصیبشان می شد. بیداری فکری عرب در اواخر قرن نوزدهم بدست سید جمال الدین اسدآبادی و شاگردانش از یک سو، و کسانی چون متفکر معروف عرب احمد فارس الشذیاق که در سال ۱۸۵۵ کتاب «الساق علی الساق» را نوشت از سوی دیگر آغاز شد. کتاب اخیر ظاهراً اولین کتابی است که آزادی زن عرب را نداده است. چکنی دیگر از این متفکران پیشرو رفاعة الطنطاوی بود.

که با انتشار کتاب المرشح الامین فی تعلیم البنات والبنین در سال ۱۸۷۲، و سپس کتاب تخلص الابریر فی تلخیص تاریخ در سال ۱۹۰۵، آموزش و آزادی زن را مورد تأکید قرار داد.

این پیشگامان نهضت بیداری عرب، در سازماندهی و به حرکت درآوردن مبارزات ضد استعماری، آزادیخواهانه و استقلال طلبانه توده‌های عرب نقش فعالی داشتند، و از خلال همین مبارزات در یافتن راهی که مسئله زن یکی از مسایل اساسی در مبارزه علیه استعمار و عقب ماندگی اجتماعی بشمار می‌رود. از بین اینان علاوه بر آنان که در بالا گفته شد، می‌توان از عبدالله ندیم و شیخ محمد عبده نیز نام برد. شیخ عبده در نقد موقعیت نازل اجتماعی زن مقالاتی نوشت و تعدد زوجات و حق طلاق یک جانبه برای مرد را به باد انتقاد گرفت و خواستار محور نظام کنیزداری و سوگیری بازی و تأمین برابری زن و مرد و پیاده کردن جوهر اسلام شد.

عبده بخاطر این اندیشه‌های ترقیخواهانه بارها از طرف مقامات و رهبران مذهبی اسلامی مورد حمله قرار گرفت، ولی او از ادامه تبلیغ افکار خویش دست بر نداشت. عبده می‌گفت یکی از بزرگ‌ترین عواملی که ضعف و انحطاط مسلمانان را باعث شده عقب ماندگی زن مسلمان و این واقعیت است «که زنان علی‌رغم احکام مذهبی و ضرورت‌های زندگی، حجاب نفوذناپذیری بین خود و علم ایجاد کرده‌اند». او در یک سخنرانی در انجمن خیریه اسلامی گفت: «ما امیدواریم که دخترانمان بتوانند تحصیل کنند. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید زنان را از خوبی همان باشد که بر آنان است، و آیات دیگری که اشتراک زن و مرد در وظایف دینی و دنیایی را ایجاب می‌کند. رها کردن دختران در دام جهل و گمراهی جنایت بزرگی است.»^۱

یکی از مهمترین آثار به زبان عربی در موضوع زن، کتاب تخریر المرأة تألیف قاسم امین در سال ۱۹۰۰، و سپس اثر بعدی او المرأة الجديدة منتشره در سال ۱۹۱۱، است. امین گرچه در نوشته‌هایش سواد آموزی را بمنظور تحکیم خانواده و تربیت صحیح کودکان خواستار می‌شد، و

نه تنها علیه میانی دین اسلام سستی نمی گفت که حتی از آن‌ها کمک می گرفت، معذالک از طرف مقامات الانهر و کسانی که خود از ارکان عمده حکومت استبدادی دست نشانده وقت انگلیس، اسماعیل خدیو، بشمار می رفتند بشدت مورد حمله قرار گرفت. قاسم امین از طرف خمینوتیز زیر فشار بود و سیاستمداران محافظه کار روزه از جمله مصطفی کامل که طی مقاله ای در روزنامه اللواه در سال ۱۹۰۱ دعوت به آزادی زن را مورد حمله قرار داد، نیز از طعن و حمله به امین ابا نداشتند. اللواه در آن هنگام بلندگوی عوامل ارتجاع سنتی بود. از نویسندگان دیگری که امین را مورد حمله قرار دادند، یکی عبدالحمید خیری بود که کتابی تحت عنوان *الدفع المتین فی الرد علی قاسم امین علیه آزادی زن نوشت*، و دیگری محمد احمد البولاقی نویسنده کتاب *الجلس الانیس فی التحذیر عما فی تحریر المرأة من التلیس*.

از سوی دیگر احمد لطفی السید و جمعی از همکارانش اندیشه های ترقیخواهانه روز را در روزنامه *الجریده* مطرح می کردند، و علاوه بر احمد لطفی نویسندگان عمده دیگری در این ایام از ایده آزادی زن حمایت کردند که از میان آن‌ها می توان *سعد زغلول*، *ولی الدین یکن*، *محمدحسین هیکل*، *طه حسین*، *سلامه موسی*، *مصطفی فهمی*، *فرح أنطون*، *احمد الزیات* و *مصطفی المنفلوطی* را نام برد. از نشریات دیگر روز *المنار* رشید علی رضا، *المقتطف* و *الهلال* نیز در صف طرفداران آزادی زن قرار داشتند.

از همان آغاز نهضت آزادی زن، زنان عرب نیز در اشاعه این فکر سهم داشتند. یکی از این زنان پیشرو عایشه الشیخوریه بود که به زبان های عربی، ترکی و فارسی در شعر و نثرید طولانی داشت. پس از او زینب فواز بود که در شعر و خطابه معروفیت خاصی پیدا کرد. ملک حفنی ناصف (۱۸۸۶ تا ۱۹۲۸) که به ناختمه البادیة (جستجوگر بیابان) شهرت داشت با توانایی چشمگیری برای آزادی زن قلم می زد. او با قاسم امین معاصر بود ولی نظراتش بیشتر دنیاله افکار طنطاوی بشمار می آمد. او خود نظرات طنطاوی را اصلاح طلبانه می دانست در حالی که قاسم امین به آن‌ها ارجح بیشتری می گذاشت.^۳

نویسنده گی ملک ناصف تا بدان حد بود که لطفی السید او را نمونه ای از بهترین نویسندگان زن که بر بسیاری از نویسندگان معروف مرد پیشی گرفته است توصیف کرد.^۴ او یکی از مبارزان سرسخت برای تأمین حق تحصیل دختران بود.

یکی دیگر از زنان نویسنده پیشگام آزادی زن، می زیاده بود که در سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ توانست علی‌رغم مخالفت شدید افکار اجتماعی حاکم، یک تالار ادبی در قاهره تأسیس کند. در این تالار روزهای سه‌شنبه هر هفته گروه زیادی از ادیبان و روشنفکران مصری و عرب در محفل ادبی او شرکت می‌کردند. او در آن موقع بیست سال بیشتر نداشت ولی نبوغ و برجستگی ادبی او تا آن حد بود که بزرگان فکر و ادب مصر آن روز را به محفل ادبی او جلب می‌کرد.

می زیاده از یک مادر فلسطینی و پدر لبنانی بود ولی در مصر می زیست، و علی‌رغم بیگانگی خود با جامعه مصر توانسته بود در جمع ادب مصر جای خود را باز کند، و در زمانی که زنان عرب حتی تحصیل کرده‌هاشان در درون حجاب زندانی شده بودند، او آزادانه با مردان همفکر خود رفت و آمد و گفتگو و مکاتبه داشت. مرگ می زیاده فاجعه‌ای بود که بخوبی قساوت و تنهایی و مشکلات وارده بر یک زن هنرمند تافته را در یک نظام مردسالار که زن را چیزی جز یک رحم بیچاره و یا مجرای برای تخلیه جنسی مرد نمی‌شناسد، منعکس می‌کرد. او بدلیل عشقی که به عباس عقاد نویسنده مصری پیدا کرد به یک بحران عاطفی شدید گرفتار شد. رابطه عشقی آنان بخاطر ایده‌های ارتجاعی عقاد درباره زن بهم خورد. می زیاده پس از آن علی‌رغم تمایلاتی که مردان مختلفی نسبت به او نشان می‌دادند در تنهایی کشته‌ای بسر می‌برد. او در بین آنان مردی پیدا نکرد که بتواند او را درک کند و با او بمثابة یک انسان- انسانی که قبل از آن که دلبری مجرای تناسلی یا رحم باشد انسانی صاحب فکر است- رفتار کند. هیچکس نتوانست اندوه و ناراحتی و گوشه‌نشینی او را درک کند، و بستگانش که او را دیوانه می‌پنداشتند برای معالجه در بیمارستان روانی

المصغور به لبنان بستری اش کردند. می وقتی که وارد بیمارستان می شد به اطرافش نظری انداخت و گفت: «آیا نمی شد برای من زندانی از این بهتر پیدا کرد؟»^۵ او عاجزانه از مسئولین بیمارستان می خواست که مرخصش کنند و برای این کار بارها به اعتصاب غذا متوسل شد. پس از چند ماه هیشی از پزشکان متخصص به وضع او رسیدگی کرد و نظر داد که او کاملاً سالم است، و دکتر مارتن پزشک فرانسوی در گواهی خود نوشت که هیچ بیماری جسمی یا روانی در او دیده نشده است. با همه این ها مسئولان بیمارستان به بهانه این که او برای تقویت خود احتیاج به مراقبت دارد از خروج او از بیمارستان مانع شدند.^۶ می زیاده سرانجام در حالی که هنوز در عنفوان جوانی بود در تنهایی مطلق در یک آپارتمان در قاهره در گذشت. به هنگام مرگ هیچکس در جوار او نبود. او نوشته ها، اشعار، مقالات و متون زیادی از سخنرانی هایی که در بیروت و مصر در ادب و هنر و استقلال و آزادی زن ایراد کرده بود از خود برجای گذاشت. او یکی از نوابع ادب عرب بشمار می آید ولی پاداش این نبوغ فکری را در تنهایی و اتهام دیوانگی و سپس مرگ زودرس خود دریافت کرد.

سرنوشت دردناک می زیاده سرنوشت هر زن آزادیخواهی است که در یک نظام مردسالار برای تغییر تلقی مترجمانه جامعه از زن تلاش کند. این همان سرنوشت زنان روشنفکر و تیزهوش (جادوگران اندیشمند) قرون وسطی است که به دیوانگی و تبهکاری یا افسونگری متهم می شدند - سرنوشتی نیز که زنان روشنفکر زمان ما را به تنهایی کشنده یا اتهام دیوانگی و روح نامتعادل انتظار می کشد.

در جوامع کشاورزی مانند مصر، اکثریت و سیع زنان از هزاران سال پیش بازو و بازوی مردان در کشتزارها کار می کنند، و اقتصاد و تولید به کد یمن و عرق چپین کشاورزان مرد و زن متکی است. اگر زنان زحمتکش این جوامع قبل از بر آمدن آفتاب به سوی مزارع نمی شتافتند هیچ یک از مردان مخالف آزادی زن (و مردان نا مخالف نیز) نمی توانستند هر صبحگاه صبحانه خود را آماده ببینند، پوشش تن بدست آورنده و یا کاغذی را که بر آند افکار

ارتجاعی خود را نسبت به زن قلم می‌زنند پیدا کنند. علیرغم همه این‌ها، حتی همین امروز هم در جامعه عربی ما تعداد غیراندکی از این مردان هستند که بیهانه حفظ زنانگی و شرافت زن، بیرون شدن زن برای کار یا تحصیل را نادرست می‌شمارند. اینان با چشم باز میلیونها زن کشاورزی را که هر روز برای کار از خانه بیرون می‌روند نادیده می‌گیرند. این مردان شاید چنین می‌پندارند که زنان کشاورز زن نیستند یا اینان و زنان خدمتکار خانه‌ها زنانگی و شرافت ندارند؛ والا چگونه می‌توانند سکوت مطلق خویش در برابر خروج روزانه این خیل عظیم زنان بسوی کار را توجیه کنند؟ و یا چگونه این مرد مدعی غیرت نسبت به زنانگی و شرافت زن می‌تواند در بازار حرکت کند و دخترک خدمتکاری را برای حمل وسایل و محمولات سنگین پشت سر خود بکشانند و حتی مویی از او هم تکان نخورد؟ اینان نه تنها از مشاهده گروه‌های عظیم زنان کارگر در مزارع و مشاغل و کارخانجات که به کارهای سخت‌تر و طولانی‌تری نسبت به مردان اشتغال دارند (چرا که باید هم به کار خانه و هم به کار بیرون پردازند) ککشان نمی‌گردد، که در خانه نیز در حالی که بر مسند خویش نشسته‌اند از این بکه زنانشان برای تامین خواسته‌های اینان و فرزندانشان یک ریز کار می‌کنند و یک لحظه آرام ندارند نیز با کب ندارند. این بخوبی نشان می‌دهد که غیرت این مردان نسبت به شرافت یا زنانگی زنان و مخالفت با بیرون رفتن زن، نه یک برخورد اخلاقی یا انسانی و بلکه برخوردی دقیقاً طبقاتی و استثمارگرانه است.

وضع کار زن در یک جامعه پدرسالار همیشه چنین است. این جامعه تنها به منظور استثمار شدید زن اجازه کار خارج خانه را به او می‌دهد؛ چرا که این زن یا اسم چون زن کشاورزی که تحت سلطه مطلق پدر یا شوهر و به حساب او کار می‌کند مطلقاً مزدی نمی‌گیرد، و یا در کارخانجات برای جبران کمبود نیروی مرد و با مزدی کمتر از مزد مرد و تحت سلطه او در کارخانه و خانه (همراه با کودکان) به کار گرفته می‌شود. ورود زن عرب به کار در کارخانجات، پس از جنگ جهانی اول و بدلیل کمبود نیروی کار مرد صورت گرفت. در این هنگام کشورهای عرب، هم چون سایر نقاط جهان،

برای جبران خرابیهای ناشی از جنگ و افزایش تولید، زنان را در صنایع بکار گرفتند. این اقدام، البته در ابتدا فقط زنان و دختران بیچیز و تهیدست را بخود جلب کرد. چرا که در بین این طبقه تهیدست محروم که باید همه روزه قوت لایموت خود را بهر وسیله ممکن فراهم کند تمام سنت های اخلاقی در برابر نیاز به غذا بسادگی درهم می شکند. مرد این طبقه بناچار باید خریدن نان را بر تهیه حجاب برای زن و دخترش مقدم دارد. و هم تهیدستی او را وامی دلزد که زن و دخترش را بعنوان خدمتکار به خانه مردان دیگر بفرستد و یا بدون توجه به سنت های اخلاقی مبتنی بر تحریم اختلاط زن و مرد، آنان را برای کار دوش به دوش مردان بیگانه به کارخانجات گسیل دارد. از این رو است که حجاب و زندانی شدن در خانه، یک تجمل اشرافی زنان طبقات متوسط و فوق متوسط و بالای جامعه است که برای اشتغال زنان و دخترانشان در خارج خانه نیاز اقتصادی ندارند.

در کشورهای عرب، اکثریت وسیع مردم در فقر اقتصادی شدید به سر می برند. طبقات فئودال و سرمایه دار و دولتهای حاکم از این واقعیت برای استثمار بیشتر آنها بهره می گیرند، و طاقت فرسا ترین شغل ها را با کمترین مزد به آنها واگذار می کنند. از این میان، زنان و کودکان باید به پست ترین آن کارها به مزد به مراتب کمتر و در شرایط ناگوارتر بپردازند. زن کارگر معمولاً در برابر ساعات کار بیشتر مزد کمتری دریافت می کند. بعلاوه که پس از پایان کار، مرد کارگر برای استراحت به خانه می رود، در حالی که زن باید در آنجا نیز به خدمت و تغذیه شوهر و فرزندانش بپردازد. زندگی این زنان کارگر در واقع به زحمتکشی در خارج و داخل خانه خلاصه می شود. یک زن کارگر شوهر دار هر لحظه به دلیل حاملگی و بچه داری کلر خارجش را ممکن است بسادگی از دست بدهد و اگر در خانه در خدمت شوهر و کودکانش قصور ورزد هر لحظه در خطر طلاق است.

اولین آمارگیری عمومی در سال ۱۹۱۴ در مصر نشان داد که تنها بیست هزار زن به کار مزدوری اشتغال دارند، که این رقم ۵ درصد کل مزدگیران را تشکیل می داد. در آن موقع، زنان و دختران طبقات تهیدست

برای کار در کارخانجات و ماشین های پنبه پاک کنی مجموع می آوردند. اینان در برابر ۱۴ ساعت کار روزانه، مزدی حداکثر برابر ۳ قروش و گاه فقط ۱۸ میلیم دریافت می داشتند. ولی همین مزد به هر حال بهتر از گرسنگی کشنده ای بود که حیات آنان را تهدید می کرد. در آن موقع هیچ قانونی برای حمایت کارگر زن یا مرد و یا تأمین حداقل شرایط بهداشتی کار وجود نداشت. زنان بدلیل پایین بودن ارزش اجتماعی شان، و عدم مهارت شخصی برای تأمین و یا بهبود شرایط کار، وضعی بر مراتب بدتر از مردان شان داشتند. این زنان در نتیجه شرایط غیر انسانی کار، ساعات کار طولانی و بدی تغذیه، بیش از چهار یا پنج سال در کار خود دوام نمی آوردند؛ و سپس بدلیل ناتوانی یا بیماری از کار مرخص می شدند و کارخانه دار آنان را هم چون ابزار پوسیده ای به دور می انداخت و جای شان را با کارگران زن جدیدی که برای تهیه لقمه نانی بر در کارخانه به انتظار صف کشیده بودند پر می کرد.

این زنان از کار افتاده که روح و جسم شان در خانه و کارخانه خسته شده بود، خود اولین زنان شورشی مصر در قرن بیستم بودند که با اعتصاب در کارخانجات و تظاهرات خیابانی، احترام به حقوق انسانی زن کارگر و وضع قانون برای محدود کردن ساعات کار و حق مرخصی بهنگام وضع حمل را خواستار شدند. در آن موقع زن کارگر مرخصی بخاطر وضع حمل نداشت و به ناچار روز بعد از وضع حمل بلا فاصله به سر کار خویش بازمی گشت. زنان بهنگام تقاضای کار سعی داشتند خود را مجرد بنمایانند (صاحب کار، دختران و زنان مجرد را بهتر بکار می گرفت) و وقتی که چنین زنی حامله می شد، چنانکه گویی بچه غیر مشروعی در شکم دارد، او سعی داشت حامله بودن خود را از صاحب کار پنهان بدارد. بسیاری از این زنان بهمین خاطر با وسایل روستایی خطرناک (مانند فرو کردن ساقه گیاهی بنام ملوخیه به داخل رحم) به سقط جنین متوسل می شدند. در اغلب موارد، این شیوه عمل به عفونت یا خونریزی شدید منجر می شد و مرگ زن را باعث می گردید.

در همین دوره، زنان طبقات بالایی جامعه مصر به تشکیل اولین سازمان زنان همت کردند. این سازمان در سال ۱۹۲۳ رسماً شروع بکار کرده

ولی اینان بدلیل موقعیت طبقاتی خویش و جدایی از طبقات محروم جامعه، هیچ درگی از حال زنان زحمتکش که تازیانه استثمار شدیداً گرده آن‌ها را می‌آورد، نداشتند. یکبار زنان زحمتکش در حال تظاهرات به سوی مرکز سازمان به راه افتادند ولی زنان اریستوکرات کوچکترین توجهی به خواست این زنان محروم نکردند. بزرگترین هم سازمان متوجه کشف حجاب بود. چیزی که برای اکثریت مطلق زنان کارگر و کشاورز بازچهره، اصلاً تازگی و اهمیتی نداشت.

زنان زحمتکش مصر (کارگر و کشاورز) در قیام ملی ضد استعماری سال ۱۹۱۹ شرکت وسیع داشتند و همراه با مردان در قطع سیم‌های تلفن و خرابکاری در خطوط راه‌آهن که مورد استفاده استعمارگران انگلیسی بود فعالانه دست اندر کار بودند. گروهی از همین زنان یکبار دلاورانه به یکی از بازداشتگاه‌های انگلیسی که عده‌ای از انقلابیون و میهن پرستان مصری در آن بازداشت بودند هجوم آوردند، و در نتیجه عده زیادی از ایشان به گلوله‌های سربازان انگلیسی کشته و مجروح شدند. همین زنان زحمتکش بودند که شهیدان زن انقلاب سال ۱۹۱۹ را به پیشگاه خلق تقدیم کردند. یکی از این شهیدان شفیقه محمد بود که در ۱۴ مارس ۱۹۱۹ بدست انگلیسی‌ها کشته شد. از دیگران می‌توان وحمدیه خلیل از کفر زغای در جمالیه^۸، سیده حسن، فهیمه ریاض و عایشه عمر با اضافه صد ها زن گمنام و تهیدست دیگر مصری را نام برد.

مردان طبقه زحمتکش کارگر و دهقان نیز در این انقلاب ملی سهم عظیمی داشتند، ولی سهم اینان نیز هم چون زنانشان هیچگاه در تاریخ مورد توجه قرار نگرفته است. تاریخ افتخارات این انقلاب خونین را بیشتر پهای مردان و زنان طبقه برین جامعه نگاشته است. تاریخ را همواره دارندگان مال و قدرت به کتابت در می‌آورند. مردان و زنان زحمتکش علیرغم این که با جان خویش آتش انقلاب را زنده نگه داشتند بهره‌چندانی از آن نگرفتند، و بلکه جاده صاف کن منافع طبقات برتر جامعه شدند.

جنبش زنان در مصر سرانجامی شبیه جنبش کارگری مصر در آن زمان

داشت. این جنبش ها بدون این که بتوانند مشکلات اکثریت قاطع زحمتکشان را حل کنند در نهایت به همدستی با دربار و اشراف حاکم سرمایه داری حاکم پرداختند و به منافع طبقه خود پشت کردند. سازمان زنان بخصوص چنان در خدمت دربار و احزاب ارتجاعی روز درآمد که خود را بالکل از فعالیت سیاسی بدور نگهداشت و تنها در چهار چوب خدمات اجتماعی به حیات بیروح خود ادامه می داد.

سازمان زنان در سال ۱۹۲۳ به دست هدی شعراوی تأسیس شد. این سازمان موفق شد که در سال ۱۹۲۴ سن ازدواج دختران را به ۱۶ سال بالا برد، ولی علیرغم تلاش های فراوان به رهبری هدی شعراوی و سیزده نفر از اعضای سازمان نتوانست موفقیتی در تغییر قانون احوال شخصیه و گرفتن حق رای برای زنان بدست آورد. اکنون نیز پس از گذشت ۵۳ سال از آن موقعه بدلیل عدم حمایت توده ای زنان از سازمانهایی از این قبیل، تغییر چندانی رخ نداده است. قانون فعلی ازدواج و طلاق در مصر، هم چنان تعدد زوجات و طلاق زن در هر لحظه را برای مرد مجاز می داند. گرچه برخی از کشورهای عرب از این نظر بر مصر پیشی گرفته اند و قوانین خود را با شرایط جدید زن عرب تطبیق داده اند. حق رأی زنان نیز در مصر تا سال ۱۹۵۶ بدست نیامده بود.

این تنها مصر نبود که شاهد شرکت زنان در انقلاب ضد استعماری و ضد استبدادی بود. زن در کشورهای مختلف عرب پابند مرد در جنبش های آزادیبخش و انقلابهای ملی شرکت داشته است. در سوریه زنان در انجمن های مخفی مقاومت علیه ترکان عثمانی فعال بودند. در سال ۱۹۱۹ اولین تظاهرات زنان در دمشق علیه اشغالگران فرانسوی با گلوله های سربازان این کشور به خاک و خون کشانده شد. زنان سوریه در انقلاب توده ای سال ۱۹۲۵ نیز شرکت فعال داشتند، و در فلسطین از هنگام صدر اعلامیه سازمان ملل برای تقسیم این کشور در سال ۱۹۴۸، زنان با حمل سلاح در نهضت مقاومت بگونه ای وسیع فعال بوده اند و قهرمانیهای فراوانی از خود نشان داده اند.

در عراق زنان پابند مردان در مبارزات ضد استعماری و ضد سلطنتی فعالانه شرکت کردند و از طریق این مبارزات به حقوق سیاسی ارزنده ای کثیر

دست یافتند، تا آنها که در کابینه های دولتی نیز شرکت کردند. در اردن، علیزخم قید و بندهایی که بر دست و پای زنان هم چنان باقی است، زنان تظاهرات و مبارزات باشکوه مختلفی در دفاع از زنان و مردان فدایی فلسطینی که در زندانهای اسرائیل گرفتار شده اند سازمان داده اند. در سودان، زنان علاوه بر شرکت فعال در مبارزات ضد اشغال انگلیسی ها، سازمان زنان متزقی ای بنیان نهادند که در کشورهای عربی معروفیت خاصی پیدا کرده است. فاطمه ابراهیم، قهرمان زن سودانی، سهم خاصی در این مبارزات داشته است. در الجزایر، مردم این کشور بزرگترین حماسه خونین ضد استعماری جهان عرب را با تحمل بیش از یک میلیون شهید زن و مرد در تاریخ ثبت کردند. جمیله بوحرید و جمیله بوغزه دو تن از زنان فراوانی بودند که در زندانهای فرانسویان در زیر شکنجه های شدید و طاقت شکن مقاومت کردند و با فداکاری خود دشمنان خلق الجزایر را بستوه آوردند.

در یمن جنوبی زنان و دختران عرب در مبارزات استقلال طلبانه کشور خویش پایه پای مردان جنگیدند. زنان و دختران فلسطینی در قهرمانی های خود در مبارزه بر ای استرداد خاک مقدس خویش از چنگال اشغالگران، حماسه های بی نظیری آفریده اند. دختران فلسطینی زیادی در طول سالهای اخیر با نفوذ به درون اراضی اشغال شده قهرمانانه فداکاری کرده اند. در درون اراضی اشغال شده نیز زنان در سازماندهی تظاهرات و اعتصابات ضد اسرائیلی نقش فعالی ایفا کرده اند. زنان در داخل ارگانهای سازمان آزادیبخش فلسطین نیز در سطوح مختلف به فعالیت مشغولند. قهرمانزنانی از قبیل لایلا خالد، فاطمه برناوی، امینه دحبور و شادیه ابوغزاله نمونه هایی از هزاران زن فلسطینی هستند که در راه آزادی وطن با جان خود فداکاری کرده اند.

در کویت، لیبی، تونس، مغرب، و سومالی زنان به درجات مختلف در راه تحقق آزادیهای انسانی برای مرد و زن مبارزه کرده اند. در نتیجه این مبارزات، زنان در برخی از کشورها به حقوق جدیدی از نظر اجتماعی و خانوادگی دست یافته اند، و قوانینی برای منع تعدد زوجات و برابری زن و مرد

در حق طلاق وضع شده است. زنان در اکثر کشورهای عربی از حق رأی برخوردارند. ولی علیرغم این واقعیت، شرکت زنان در فعالیت‌های سیاسی یا انتخابات هنوز بسیار محدود است. در سال ۱۹۵۶ (سال تصویب حق رأی برای زنان) تعداد زنانی که در مصر پای صندوق‌ها رفتند از یک درصد مردان تجاوز نکرد. این نسبت در سال ۱۹۷۲ به ۱۲ درصد رسید. چهار سال بعد تعداد زنان عضو مجلس خلق هنوز دو ونیم درصد کل اعضا بیشتر نبود.

با گذشت زمان، اکنون مشخص است که کسب حقوق سیاسی برای زنان، از قبیل حق رأی، تغییر چندانی در وضع زنان طبقه محروم ایجاد نکرده است. صرف‌نظر از این که این حقوق در جامعه به رسمیت شناخته شده یا نشده باشد، و یا زنان جامعه از این حقوق استفاده کرده و بعضاً بر کرسی‌های پارلمان نیز تکیه زده باشند، وضع اجتماعی زنان طبقه محروم در این جوامع تغییر چندانی نکرده و اینان هم چنان بصورت فرمانبرداران بی چون و چرای شوهر در خانه، و زندانی طبقه خود در جامعه، باقی مانده اند.

در واقع در هیچ کشوری در جهان، زنان به صرف تامین حقوق سیاسی محض نتوانسته‌اند به برابری حقیقی با مرد دست یابند. باید گفت که علیرغم همه ادعاهای کذایی و خطابه‌ها و مقالات ریز و درشت و گرم و گیرای مدعیان این آزادی‌ها، و سر و سینه زدن آنان برای ارزش‌های انسانی و دموکراتیک، مادام که نظام فئودالی یا سرمایه‌داری پدرسالار در یک جامعه حاکم است، همانطور که آزادی کارگران و دهقانان در انتخابات عمومی علیه منافع خود آنان بکار گرفته می‌شود، آوای زنان نیز در جهت ضد منافع واقعی خود زنان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

انقلاب سال ۱۹۵۲ مصر پنجاه درصد کرسی‌های مجلس خلق را به کارگران و کشاورزان اختصاص داد. ولی حتی یک کرسی نیز برای زنان در نظر گرفته نشد. پنجاه درصد کرسی‌های منظور شده برای کارگران و دهقانان نیز در عمل غالباً بوسیله نمایندگان طبقات دیگر که خود را به هیئت کارگر و دهقان می‌نمایاندند، اشغال می‌شد. تعریف کارگر و دهقان در قانون چنان گل و گشاد گرفته شده بود که حتی کسانی که دست به ابزار کارگری

با کشاورزی نژده بودند نیز مشمول آن می شدند. اگر برای زنان هم کرسی های معینی در مجلس اختصاص می یافت احتمالاً وضع همین می بود. در این صورت نیز این کرسی ها غالباً بوسیله زنان طبقات بالایی، که خود حامیان نظام طبقاتی حاکم بودند، پر می شد و شاید هم مردانی باز خود را به هیئت زنان می آراستند و این کرسی ها را اشغال می کردند!

علیرغم این که زن مصری در سال ۱۹۶۲ برای اولین بار وارد کابینه شد و پنج یا شش زن نیز به مجلس خلق راه یافته اند، اکثریت قاطع زنان مصر تا امروز در جهل و بدبختی غوطه ورنند و باید تمام روز و پاسی از شب را در مزارع، کارخانجات، ادارات و خانه های خود به زحمتکشی بگذرانند. (نسبت بیسوادان در بین زنان مصری در سال ۱۹۶۰ برابر ۸۴ درصد بود که تا سال ۱۹۷۶ به ۷۱ درصد کاهش یافته است.) این زنان یک زندگی خسته کننده و فرسایشی را تحت سلطه شوهر، پدر، برادر یا هر مرد دیگر از خانواده پدر سالار خود تا آخر عمر طی می کنند. حتی آن اقلیت کوچک زنانی که به تحصیلات متوسطه یا عالی دست یافته اند نیز، در درون سنت های کهنه اجتماعی، هم چنان تحت سلطه مرد اسیرند و کار خارج خانه تنها زحمت بیشتری بر دوش آن ها نهاده است.

از این جا می توان به اشتباه بزرگ برخی از زنان طرفدار آزادی زن، که تحقق آن را در تامین حقوق سیاسی یا شرکت در انتخابات و احزاب سیاسی و بالاخره احراز مقامات سیاسی در ردیف مردان خلاصه می کنند، پی برد. در واقع تنها از طریق یک سازمان مبارز و احزاب ترقی خواه و دموکراتیک و یک جنبش عمومی در جهت تحول زیربنایی اجتماعی آرمان های آزادی زن می تواند در جامعه تحقق یابد. بعبارت دیگر، حقوق مدنی و سیاسی زنان تنها وقتی ارزش حقیقی خود را می یابد که از درون یک نهضت لایبی توده ای تحقق پیدا کند.

اگر در یک نظام طبقاتی فئودالی یا سرمایه داری زنی به قدرت برسد، باز هم در مناسبات استثمار حاکم بر اکثریت قاطع زن و مرد جامعه تغییری پیدا نخواهد شد. شما در آمریکا اگر بجای نیکسون، فورد یا کارتر یک رئیس

جمهور زن هم می‌داشتید، نظام حاکم هم چنان یک نظام طبقاتی سرمایه‌داری پدرسالار متکی بر جنگ و استثمار و استثمار باقی می‌ماند. نخست وزیری گلدامایر در اسرائیل کوچکترین تأثیری در نظام متکی بر طبقات و سرمایه‌داری و جنگ نداشت. هم چنان که نخست وزیری ایندیرا گاندی در هند، و نخست وزیری باندرایا در سری لانکا، تأثیر چندانی در نظام پدرسالار حاکم متکی به حکومت مرد در خانواده، در آن جوامع نداشت، و اکثریت قاطع زنان این دو کشور هم چنان جسماً و روحاً زیر فشار استثمار در جامعه، و سلطه پدر و شوهر در خانه، دست‌وپامی‌زنند.

آزادی حقیقی و کامل در کشورهای عربی یا غرب یا خاور دور تنها در صورت محو نظام پدرسالار طبقاتی (فئودالی یا سرمایه‌داری) می‌تواند تحقق یابد. عبارت دیگر، آزادی زن جز در سایه یک نظام سوسیالیستی واقعی معنی پیدا نمی‌کند. نظامی که هنوز در هیچ جامعه‌ای و حتی در جوامعی که بطرف سوسیالیسم گام برمی‌دارند استقرار نیافته است. ولی آن روز که زنان بصورت یک نیروی سیاسی توانا برای تأمین حقوق خویش تشکل پیدا کنند، و چنین جامعه‌ای را پایه‌گذاری کنند، دور نیست، که حق‌گرفتنی است و نه دادنی - این درس را تاریخ به ما آموخته است.

مهم‌ترین دست‌آوردهای انقلاب سال ۱۹۵۲ مصر، شاید وضع محدودیت‌های سوسیالیستی در باره مالکیت زمین، نابودی فئودالیسم و ملی کردن بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ بود. دست‌آورد بعدی، منشور ملی مورخ ۲۱ مه ۱۹۶۲ بود که از جمله، «ضرورت نابودی بقایای زنجیرهایی را که جنبش آزادیخواهان زن را عقب می‌اندازد، برای شرکت فعال و مثبت زن در بنای زندگی جدید» مورد تأکید قرار می‌داد. انقلاب البته امکانات فراوانی را از نظر تحصیل و اشتغال برای زنان ایجاد کرد ولی علی‌رغم آن، اکثریت عظیم زنان هم چنان در زنجیرهای سنتی پیشین دست‌وپا می‌زنند. در برخی دیگر از کشورهای عرب مانند سودان، عراق، الجزایر، سومالی، یمن جنوبی و سوریه نیز علی‌رغم گرایش جامعه به نظام سوسیالیستی و اعلام مواضعی شبیه مهر در باره زنان، وضع در مورد اکثریت زنان زحمتکش تفاوت چندانی نگرفته

است. آنچه که ضرورت داشت این بود که این نظام‌ها همراه با وضع مقررات جدید سوسیالیستی در اقتصاد، مقرراتی در مورد رابطه مرد و زن، بمنظور لغو سلطه مرد در داخل خانواده و ایفای حقوق و آزادی‌های شخصی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی برای زن در حد حقوق مرد، نیز قابل می‌شدند. چنین چیزی تا کنون در هیچ یک از سرزمین‌های عرب صورت نگرفته است. محدودی از این کشورها حق طلاق مرد را محدود کرده‌اند و یا تعدد زوجات را ممنوع دانسته‌اند، ولی در اکثر کشورهای عرب قوانین ازدواج و طلاق و نسب و ارث و ولایت هم‌چنان سیادت مرد بر زن را حفظ کرده‌است. زن عرب در نتیجه افزایش آگاهی و آموزش و شرکت در تأمین هزینه خانواده از طریق کار خویش، توانسته است حقوق جدیدی در جامعه و خانواده بدست آورد. ولی این دست آوردها هیچ تأثیری در وضع اکثریت عظیم زنان نداشته است— میلیون‌ها زن بیسواد و زحمتکشی که هم‌چنان به کار مضاعف خود در خانه و بیرون خانه ادامه می‌دهند، و در عین حال باید تسلیم قوانین سنتی ازدواج و طلاق نیز باشند. اینان در زندگی خانوادگی و اجتماعی خود محکوم سنت‌های کهن و ارزش‌های اخلاقی دوگانه‌ای هستند که بار آنها تنها بر دوش زن حمل می‌شود و سختی‌های رابطه زناشویی و زیاده رویهای جنسی مرد را بر گردن زنان و دختران پارمی کند. این زنان باید هم‌چنان عواقب سوء غیر عادلانه حاکم، از تعدد زوجات، حق طلاق یک طرفه، مشکلات و مصائب مربوط به بیکارت، عفت و ختنه زنان، ترس از بارداری، چه در اثر ازدواج و چه بدون آن، تا مشکلات سقط جنین غیرقانونی و حتی سختی‌ها و نگرانی‌های مربوط به کنترل زاد و ولد، را نیز به تنهایی تحمل کنند.

مشکلات زنان عرب البته بسته به طبقه اجتماعی که بدان تعلق دارند متفاوت است. و به همان نسبت که زن به یک طبقه اجتماعی پایین‌تر تعلق پیدا می‌کند مشکلات بیشتری نصیبش می‌شود. ولی همه این زنان یک مصیبت مشترک دارند: مصیبت ازدواج و طلاق، چرا که به محض ازدواج، زن از هر طبقه‌ای که باشد به هر حال محکوم قانونی است که از آن تحت

عنوان «قانون احوال شخصیه» نام برده می شود. این قانون در کشوری مانند مصر، چه قبل از انقلاب ۱۹۵۲ و چه بعد از آن، چنانکه باید از طرف خاکمان یا سیاستمداران مورد توجه قرار نگرفته است. حتی محدود زنانی که به نمایندگی مردم در پارلمان راه یافتند بطور محسوسی از بحث و اقدام درباره این قانون خودداری کرده اند. اینان نیز این که نمی خواستند متهم به این شوند که توجه خود را به «مسایل زنانه» محدود کرده اند و یا شجاعت آن را نداشته اند که با نیروهای ارتجاعی و مذهبی سنتی، که در بخش های زیادی از جامعه به طور ریشه دازی نفوذ دارند، درگیر شوند. سیاستمداران، حتی آن ها که ادعای گرایش های سوسیالیستی دارند، جدیت و درک لازم برای رویارویی با مسایل مربوط به آزادی زنان و قانون احوال شخصیه را نداشته اند. اینان معتقدند که مسایل مربوط به روابط بین زن و مرد کوچکترین ارتباطی با «سیاست های برتر» و «موضوعات مهم جامعه» ندارد، و این سیاست ها و موضوعات مهم وقتی برای رسیدن به آن مسایل «جزیی» باقی نگذاشته است. در عین حال، اینان با علاقه شدید در هر اجتماع انتخاباتی یا گفتگوهای پراکنده اتحادیه سوسیالیست عرب یا مجلس خلق شرکت می کنند، و دعوت به مهمانی ها و اجتماعات تشریفاتی وقت گیری را که در زندگی دیپلماتیک کاملاً معمول است، با کمال اشتیاق می پذیرند.

«سیاست های برتر» یک کشور و «موضوعات مهم جامعه» البته که نه در سالن های سخنرانی و کریدورها و سالن هایی که این مردان و زنان در آن ها می لولند می تواند حل و فصل شود، و نه ارتباطی با آن ها دارد. این مسایل در واقع به حوادث کوچک و جزئیات زندگی روزانه میلیون ها مرد و زن مستقیماً ارتباط پیدا می کند. این موضوعات مثلاً به آن ظرفیت اجتماعی ما برمی گردد که اجازه دهد دهقانان به هنگام صبح پس از تخلیه ادراری که از خون آزاد باشد به سوی مزارع خود روان شوند. بیماری ادرار خونی (بیلهارتسیا) بنا به یک تخمین، برابر پنجاه درصد درآمد ملی مصر (زبان اقتصادی به کشور وارد می کند. سیاست ها و موضوعات مهم و برتر جامعه به آن ظرفیت اجتماعی برمی گردد که به هر کارگر اجازه دهد که هر روز صبح

قبل از رفتن به سر کار صبحانه‌ای از پنیر و باقلا داشته باشد تا بتواند بدون فرسودگی در برابر ماشین بایستد و کار کند. آن‌ها به این برمی‌گردند که مرد روستایی هر روز زن زحمتکشش را قبل از رفتن به سر مزرعه زیر کتک بگیرد و او را معلول نکند؛ به این برمی‌گردند که زنان کارمند به هنگام رفتن به سر کار در داخل وسایل نقلیه عمومی مورد آزار جنسی و بدنی قرار نگیرند؛ به این برمی‌گردند که زن مجاز باشد اگر خسته یا مریض است از تمکین جنسی به شوهر خودداری کند؛ و بالاخره به این که مرد به اندازه کافی به فرزندان خود برسد و هرگاه و بیگانه به آغوش معشوقه یا زن دیگری فرار نکند.

این اتفاقات بظاهر کوچک و جزئی زندگی روزانه، مانند خوردن، تخلیه ادرار، برقراری رابطه جنسی، هر روز صبح سر کار رفتن، اتوبوس و تراموا سوار شدن، همان چیزهایی هستند که یک جامعه، نظام یا کشور را شکل می‌دهند. این‌ها عناصر اولیا و مواد خام سیاست‌ها یا «سیاست‌های برتر»، «موضوعات مهم»، نبردهای اجتماعی بزرگ و شعارهای پرتین تمدن و پیشرفت بشری بشمار می‌روند. آنان که با «سیاست» سرو کار دارند ولی این‌گونه چیزها را از نظر دور می‌دارند حتی معنی کلمه سیاست را نیز نفهمیده‌اند. چرا که اگر دهقان هر دفعه که به مستراح می‌رود درد بکشد و خون ادرار کند طبعاً نمی‌تواند بطور موثر کار کند و تولید داشته باشد. زن یا مردی که از نظر جنسی ارضا نشده باشد نمی‌تواند با آرامش و بازدهی لازم کار کند. یک زن خانه‌دار اگر از نظر احساسی و جنسی سرکوب شود قادر نخواهد بود که بطور سازنده در زندگی اجتماعی شرکت داشته باشد. بعبارت دیگر، بشر در حالت کلی اگر مجاز نباشد آزادانه و سالم درباره جنسیت بیندیشد، آن را عمیقاً تجربه کند و با تفاهم بدان دست یازد، نخواهد توانست به کار و خلاقیت و تولید پردازد. کیفیت اندیشه و احساس و عمل مردم، همواره بازتاب‌های اقتصادی خود را به همراه دارد. بنابراین بهیچوجه نمی‌توان زندگی احساسی و جنسی مردم را از زندگی اقتصادی آنان جدا کرد. هر تجزیه‌ای بین این مظاهر حیات، یک تجزیه مصنوعی، و بنابراین مست، انحرافی و بیهوده است. تاریخ نژاد بشر نه آنگونه که برخی سوسیالیست‌ها

وانمود می کنند تنها مخلوق فعالیت اقتصادی است و نه به گونه ای که فرویدنیست ها گرایش داشتند تنها از روابط جنسی و غریزی بشر ساخته شده است، بلکه این تاریخ از ترکیب برابر و رابطه متقابل هردوی این ها برآمده و در تحول خود از هر دو عامل بطور یکسان تأثیر پذیرفته است.

بنابراین توجه به خواست آزادی زن، یا قوانین مربوط به ازدواج و طلاق، ارزش و موقعیت یک سیاستمدار سوسیالیست را پایین نخواهد آورد، و بلکه یک معیار اساسی برای شناخت یک سوسیالیست حقیقی، موضع او در برابر مسئله زن است؛ و هر چقدر یک مرد انسان تر و سوسیالیست تر باشد به همان نسبت در مورد مسئله زن اهتمام بیشتری خواهد داشت.

تغییر در قانون به تنهایی برای کسب آزادی واقعی کافی نخواهد بود. اگر کوشش های لازم سازمانی، سیاسی و فرهنگی برای تحقق یک تغییر قاطع در نهادهای حاکم بر زندگی زن و مرد و بخصوص مخون نظام پدرسالاری و ارزش ها و سنت های قائم بر آن در بین مردم صورت نگیرد هر قانون مترقی کلمات مرده ای بیش نخواهد بود.

مأخذ:

- ۱- عباس العقاد، محمد عبده، (طبعة التربية والتعليم، مصر)، ص ۲۹۹.
- ۲- سلامة موسى، مقدمة السبرهان، (مقدمة ای برابر مرد)، (طبعة سلامة موسى، قاهره)، ص ۲۹.
- ۳- مجدی ناصف، آثار یاخنة البادية، (طبعة المؤسسة المصرية)، ص ۳۵.
- ۴- ابراهیم عبده، تطور النهضة النسائية، (انتشارات الآداب، قاهره، ۱۹۴۵)، ص ۱۲.
- ۵- طاهر الطنحی، الساعات الأخيرة، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.
- ۶- همان مأخذ.
- ۷- هر قروش مصری در حال حاضر تقریباً برابر یک ریال ایرانی است. ۱۸ میلیم تقریباً برابر ۱/۵ ریال می شود.
- ۸- عبدالرحمن الرافعی، فی اعقاب الثورة المصرية، ج ۱، (مکتبة النهضة المصرية، قاهره، ۱۹۵۹)، ص ۲۱۱؛ دریه شفیق، ۱۹۵۵، ص ۱۱۹.
- ۹- محمد اتیس، السيد زینب حراز، التطور السياسي للمجتمع المصري الحديث، قاهره، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.

۱۹- کار و زن در جامعه عرب

به استثنای زنان زحمتکش کارگر و کشاورز و کنیزان و مستخدمان، زن در طول قرن‌های متمادی برای خدمت به شوهر و فامیل و فرزندان، در برابر لباس و غذا و مسکن، در چارذیواری خانه زندانی بوده است. چنین زنی جز در موارد ضروری مانند بیماری حاد از خانه بیرون نمی‌شده، و آن هم فقط به همراه مرد خانواده و در حالی که سراپا پوشیده بوده است. گاه اتفاق می‌افتاد که زن در بستر بیماری به حال نزع می‌افتاد و شوهر از این که دکتر مردی را به بالین او فراخواند آبا داشت.

جدایی اجتماعی بین زن و مرد به پیدایش یک رشته شغل‌های زنانه منجر شد، تا خدمت زنان پوشیده طبقات متوسط و عالی را بمهده بگیرد. از اولین نوع این شغل‌ها پرستاری بود، که در آغاز معمولاً تنها دختران تهیدست به آن می‌پرداختند. کار بیرون خانه برای زن به هر حال برای خانواده‌ای که می‌توانست قوت زنان خود را فراهم کند ننگ شمرده می‌شد.

حاکمان عرب برای تربیت قابله و پرستار، که به خدمت زنان طبقات بالا باید می‌پرداختند، مدارس حرفه‌ای تأسیس کردند. مثلاً محمد علی، حاکم مصر در نیمه‌های قرن نوزدهم میلادی، به نیاز زنان طبقه حاکم برای پرستار، قابله و حتی پزشک زن پی برد. برای این منظور او تعدادی کنیز سیاه‌سودانی را خرید و آنان را به یک نفر فرانسوی به نام کلوبه سپرد تا آنان را در رشته‌های پزشکی و جراحی مورد تعلیم قرار دهد. علاوه بر آن، تعدادی برده‌خواجه (اخته شده) به عنوان اولین دانشجویان رشته قابلیتگی ضمیمه مدرسه پزشکی ابوزعبل به تحصیل پرداخته بودند. در این دوران، ظهور یک زن

در معابر عمومی یک عمل زشت بشمار می آمد. هم چنین وقتی مدرسه قابلیت چیزی شبیه به تشریح بدنی را در برنامه درسی خود گنجانده، مردان مصری از این که این علم منافای اخلاق به دختران آموخته می شود اظهار نارضایتی و تنفر کردند.^۲

در سال ۱۸۴۲ اولین مدرسه قابلیت در مصر تأسیس شد. ۳۲ سال بعد (۱۸۷۳) تازه اولین مدرسه ابتدایی دختران بنام السیوفیه در مصر گشایش یافت، و اولین دانش آموزان آن کنیزان سفیدپوست خردسال بودند که برای خدمت در کاخ های خانواده های حاکم تربیت می شدند. در فاصله سال های فوق جز معدودی کلاس های پروکنده که به منظور تربیت دختران یتیم و تهیدست برای کار خانگی در خانه طبقات مرفه، یا تأمین احتیاجات ارتش مانند خیاطی لباس سربازان، این جا و آنجا وجود داشت هیچ مدرسه دخترانه دیگری ایجاد نشده بود.

حکومت مصر در آغاز معلمان و شاگردان مدارس پرستاری دخترانه را برای همیشه از ازدواج منع کرده بود تا بطور تمام وقت به وظایف شغلی خود بپردازند، و به این منظور از آنان تعهد می گرفت. دختران داوطلب این رشته ها (غیر از بردگان) عموماً بیخاطر نیاز شدید مادی خود به این شرط تن می دادند. دولت در واقع این نیاز به اشتغال آنان را مورد سوء استفاده استثمارگرانه خود قرار می داد، و این شرط را به آنان تحمیل کرد. به این ترتیب، بتدریج یک گروه اجتماعی، متشکل از دختران خانه مانده تنهای عصبی بیمار، در جامعه پیدا شد. چرا که برای یک زن، برقراری رابطه جنسی جز در داخل یک رابطه زن و شوهری، یا هم چون روسپیان که در جامعه بعنوان زنان منحرف فاسد بی قدر و شرافت شناخته می شدند، عملی نبود. برای یک خانواده مورد احترام، این ننگ بود که دختران خود را به چنین مدارسی بفرستد. دختران این خانواده ها در خانه می ماندند تا شیوه های شوهرداری و جلب رضایت او، بمنظور حفظ رابطه زوجیت و جلوگیری از طلاق یا اقدام شوهر به گرفتن زنان دیگر یا کنیز و معشوقه، را بیاموزند.^۳

آموزش رسمی متوسطه دختران تنها در سال ۱۹۰۰ میلادی با ایجاد

بخش آموزگاران زن در مدرسه سنیه آغاز شد. (آموزش متوسطه پسران هفتاد و پنج سال قبل یعنی در ۱۸۲۵ ایجاد شده بود.) از آن پس ۲۹ سال دیگر طول کشید تا دانشگاه مصر دزهای خود را به روی دختران باز کند و با ورود فقط چهار دختر دانشجو در سال ۱۹۲۹ به دانشگاه، آخرین سد تعلیمات زنان در مصر شکسته شد. از آن پس، گرایش دختران مصری، به مدارس، بخصوص پس از انقلاب ۱۹۵۲، بشدت فزونی یافت. ولی تا سال ۱۹۶۹ تعداد زنان شاغل با آموزش‌های علمی و فنی از ۱۸/۹ درصد کل زنان شاغل بالاتر نرفت. عبارت دیگر در این موقع اکثریت عظیم ۸۱/۱ درصد زنان شاغل هنوز در کشاورزی، خدمات خانگی و سطوح پایین اداری به کار اشتغال داشتند. اکثر زنانی که در بخش خدمات به کار مشغولند به عنوان خدمتکار به کارهای خانگی می‌پردازند. استثمار غیر قابل وصفی که این زنان خدمتکار از نظر اقتصادی، اجتماعی و جنسی در معرض آن بوده و هستند بر هیچکس پوشیده نیست. در آن موقع زنان شاغل در نیروی کار مزدبگیر (یعنی به استثنای زنان خانه‌دار و آن‌ها که بر روی مزارع خانوادگی کار می‌کنند) تنها شش درصد کل نیروی کار بالقوه زنان (زنان در محدوده سنی آماده بکار) و فقط شش و نیم درصد کل نیروی کار بالفعل مصر را تشکیل می‌دادند.^۴ این نسبت در سال ۱۹۷۶ به ۹/۲ درصد افزایش یافت.

به این ترتیب دیده می‌شود که اکثریت عظیم زنان زحمتکش مصری بر روی مزارع خانوادگی بدون دریافت مزد کار می‌کنند و یا خانه‌دارانی هستند که باز بدون مزد در خدمت شوهر، پدر یا خانواده درآمد دارند. این حکم در مورد غالب کشورهای عرب صادق است. مثلاً در سوریه، نیروی بالفعل زنان کارگر ۱۶/۱ درصد نیروی بالقوه کار زنان را تشکیل می‌دهد و از این عده ۸۸ درصد آنان بعنوان کشاورز در مزارع به کار مشغول اند و تنها ۱۲ درصد بقیه خدمات، صنعت، تجارت و ادارات و مؤسسات دولتی کار می‌کنند.^۵

زنان کشاورز در واقع حجم اصلی زنان عرب را تشکیل می‌دهند. ولی از آنجا که اینان معمولاً بدون مزد کار می‌کنند، در بیشتر آمارهای رسمی

مربوط به زنان شاغل اصلاً بحساب نمی‌آیند. مثلاً در آمارهای نیروی کار مصر، زنان کارگر معمولاً برابر ۹/۲ درصد نیروی کار کل به حساب می‌آیند. ولی اگر زنان دهقان را به این تعداد اضافه کنیم، تعداد زنان شاغل (با مزد و بدون مزد) چیزی در حدود نصف کل نیروی کار فعال را تشکیل خواهد داد. که یکی از بزرگترین نسبت‌های اشتغال زن در جامعه در سطح جهان خواهد بود.

کار مزدوری زن بدون شک نقش بزرگی در آزادسازی برخی از زنان مصر و بخصوص دارندگان تحصیلات عالی (که در سال ۱۹۶۶ فقط سه ده هزارم کل زنان را تشکیل می‌دادند) داشته است. استقلال اقتصادی محصول کار در خارج، علاوه بر آزادی‌های اجتماعی، به آنان اجازه داده است که علیرغم قوانین ستمگرانه ازدواج، حقوق تازه‌ای در خانواده برای خود بدست آورند. زنانی هستند که برای این که تسلیم این قوانین و قربانی بی‌عدالتی‌های آن نشوند از ازدواج سرباز می‌زنند. برخی دیگر پس از ازدواج، در برابر اجحاف‌ها و فشارهای شوهر و خانواده او، برای حفظ استقلال و آزادی خود تن به طلاق داده‌اند.

در حال حاضر در قوانین مصر هیچ تصریحی بر تبعیض بین زن و مرد در آموزش یا اشتغال نیست. قانون شماره ۲۱۰ سال ۱۹۵۹ در مورد استخدام دولتی در ماده ۶ خود شرطی جز این که داوطلب، مصری، با حسن سابقه، و دارای شرایط لازم از نظر سنی، تحصیلات و توانایی‌های مربوطه باشد، قید نکرده است. ولی تبعیض جنسی در اجرای عملی این قوانین همیشه به چشم می‌خورد. مثلاً قانون قضاوت شماره ۱۸ سال ۱۹۵۲ تصریح می‌کند که هرکس دارای شرایط و صلاحیت‌های لازم برای قضاوت باشد می‌تواند به این مقام منصوب شود. ولی مردان مسلط بر جامعه قضات، با استدلال به این که اسلام شهادت دو زن را برابر شهادت یک مرد قرار داده است، و با این نتیجه‌گیری که اهمیت قضاوت در حکم براتب از شهادت و روایت یک واقعه بیشتر است و بنابراین زن نمی‌تواند صلاحیت احراز مقام قضا را کسب کند، توانسته‌اند تا کنون از ورود زن مصری به دنیای قضاوت مانع شوند.

به این ترتیب، با این که در سال ۱۹۶۲ زن مصری به مسند وزارت راه
یاخته است. تاکنون نتوانسته به مقام قضا برسد، چرا که هنوز هم مردان مصری با
اندیشه قضاوت زن مصری مخالفت می کنند. یکی از آخرین نوشته هایی که
در این مقوله بنظر من رسید، در روزنامه الاخبار مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۷۶ بود.
نویسنده این مقاله مدعی شده بود که منصب قضا برای زن در اسلام حرام
است چرا که «لازم بتوضیح نیست که قضا در اسلام ده شرط دارد و بدون
تحقق تمام این شروط، قضاوت به کسی نیامده است، و این شرایط عبارتند از:
اسلام، عقل، مردی، آزادی (نابردگی)، بلوغ، عدالت، علم، سلامت
شنوایی، سلامت بینایی و سلامت زبان.»^۶ علاوه بر این زن مصری تا به
امروز از احراز مقامات اجرایی مستقل و حتی کدخدائی در ده محروم بوده
است.^۷

این یکی از تناقضات موجود در زندگی امروزین جامعه عرب است.
از یک طرف زنی می تواند وزیر شود و در این مقام هزاران زن و مرد زیر دست
او بکار پردازند و تصمیمات مهم و سرنوشت سازی در جامعه بگیرد، و از سوی
دیگر جامعه اجازه ندهد او در یک دادگاه کوچک محلی به عنوان قاضی به
حل و فصل نزاع ها و دعاوی شخصی پردازد، و یا در یک دهکده کوچک در
مقام کدخدا به مشکلات محدود ده برسد. آنان که با اشتغال زنان به مقام
قاضی یا کدخدا به مخالفت برمی خیزند دیده نشده که با وزیر شدن زن
مخالف باشند، و به این ترتیب تناقض فوق را عملاً به نمایش می گذارند. آیا
از دید اینان منصب وزارت نیاز به سلامت عقل، مردی، عدالت، علم و
سلامت زبان ندارد؟ یا این که چون انتصاب وزیر به دست رئیس دولت
انجام می شود، اینان تصمیم رئیس دولت را از احکام مقدس اسلام برتر و
بالا تر می دانند؟

کارگر مصری. تا سال ۱۹۵۹ مرخصی بخاطر وضع حمل نداشت.
در این سال قانون کار مقرراتی برای کارزن وضع کرد، که به موجب آن برای
زن به هنگام وضع حمل، پنجاه روز مرخصی با هفتاد درصد حقوق اصلی او
تعلق می گیرد. همین قانون زنان را بدلیل بهداشتی از اشتغال به برخی از
کارها منع کرده است. ولی این تحریم عملاً بیش از آنکه به نفع او باشد علیه

او مورد استفاده قرار می گیرد. چرا که برخی از صاحبکاران با استناد به این ماده قانونی از واگذاری کار به زنان اجتناب می کنند و بعد در برابر اصرار متقاضی او را با مزد کمتر به همان کار می گمارند، و یا کارهای پست تری که با توانایی های او تناسبی ندارد به او می دهند. این شیوه بخصوص در بخش خصوصی و رشته های تولیدی زیاد شیوع دارد.

زنان کارمند در ادارات دولتی و بخش عمومی مزد مساوی با مردان دریافت می کنند، ولی در استفاده از امکانات ترفیح یا انتصاب به مقامات بالا یا آموزش برای کارهای تخصصی هیچگاه با مردان برابر نیستند. در قانون بازنشستگی، تبعیض آشکاری بین زن و مرد وجود داشت که اخیراً تا حدی تعدیل شده است. در گذشته زن شوهر مرده نمی توانست علاوه بر حقوق یا مستمری خود از مستمری شوهرش نیز استفاده کند. ولی از سال ۱۹۷۱، بموجب یک اصلاحیه، زن می تواند علاوه بر حقوق یا مستمری خویش تا بیست و پنج لیره مصری در ماه از مستمری شوهر مرده اش نیز دریافت کند.^۸

ماده ۱۹ منشور ملی ژانویه ۱۹۵۶ تصریح می کند که «دولت باید تسهیلات لازم برای هم آهنگی کار بیرون و وظایف خانوادگی زنان را فراهم کند.» ولی تاکنون هیچ اقدامی از طرف دولت در این جهت صورت نگرفته است و اکثریت زنان زحمتکش هم چنان جسم و روحشان زیر لگدهای کار بیرون و درون خانه خرد می شود.

جامعه مصر و سایر کشورهای عرب هم چنان به زن به عنوان موجودی که برای ایفای نقش مادری و همسری از نظر خدمت در خانه و تربیت اطفال آفریده شده می نگرند. زنان تنها به این خاطر به بازار کار راه یافته اند تا نیاز اقتصادی جامعه و خانواده را تأمین کنند. زن به این شرط به کار بیرون مجاز است که پس از پایان کار به خانه برگردد و وظایف اصلی خویش در قبال شوهر و خانواده و کودکان را ایفا کند. علیرغم شعارهای توسیالیستی کشورهایمانند مصر، سوریه، سودان و... هیچیک از این کشورها قدمتی اساسی در راه رفع مشکلات زنان شاغل، که اولین آن ایجاد امکانات و موسساتی برای رهایی زن از زحمت پخت و پز و شستشو و خدمت و سرپرستی

اطفال است، بر نداشته اند. ایجاد این امکانات از هیچ اهمیت یا اولویتی نزد حاکمان و سیاستمداران عرب برخوردار نیست. زنان کارگر در این کشورها هنوز به صورت یک نیروی موثر و قوی متشکل نشده اند تا بتوانند برای تأمین خواسته های خود بر دولت و طبقات حاکم فشار وارد کنند. سازمان های زنان در کشورهای عرب نیز، یا تنها محفلی از زنان طبقات بالای جامعه است که به فعالیت های خیریه، سطحی مشغولند، و یا بخشی از سازمان های سیاسی موسوم به اتحادیه های سوسیالیستی است که از سوسیالیسم فقط نام آن را یدگ می کشند و در درون آن ها جز مجموعه منفعل و بزرگ کراتیکی از مردان و زنانی که مجری او امر مافوق اند کسی دیده نمی شود.

بدون شک، و به خصوص با توجه به اینکه اسلام به زن آزادی و استقلال در تصرف در اموال خویش را داده است و شوهر را حتی بر تصرف در اموال او نیست،^۱ کار مزدوری زن عرب باید به استقلال او از پدر و شوهر کمک کند. در عین حال، همین کار وقتی در یک نظام طبقاتی تبعیض آمیز صورت می گیرد، و یا در سایه خانواده ای که مرد در آن عرناً، قانوناً و شرعاً بر جسم و خرد زن مسلط است، خود نوع تازه ای از استثمار را به دنبال می آورد. آخر برای زنی که مالک جسم خویش نیست و نمی تواند در آن آزادانه تصرف کند چگونه آزادی تصرف در اموال می تواند وجود داشته باشد؟ و آیا زنی که هر لحظه در ترس از طلاق (به دست شوهر) بسر می برد می تواند از تصرف شوهر در اموالش مانع شود؟ و آیا زنی که به دست پلیس به خانه شوهر کشانده می شود و آزادی تصرف در حیاتش بدینوسیله از او سلب می گردد می تواند آزادی تصرف در اموالش را برای خود نگه دارد؟ به این دلیل، کار مزدوری نتوانسته زن عرب را بطور کلی آزاد کند و بلکه در اکثر موارد، مشکلات، مسئولیت ها و ناراحتی های تازه ای برای او نیز ایجاد کرده است.

یک تحقیق در مصر نشان می دهد که اشتغال زن به کار مزدوری تأثیری در نظام خانوادگی از نظر ریاست بر آن نداشته است. در این تحقیق می بینیم که فقط در غیاب زوج ریاست خانواده به زن منتقل می شود. مهم ترین نتایج حاصله از اشتغال زن بالا رفتن متوسط درآمد خانواده

بوده است.^{۱۰} از نتایج این تحقیق بر می آید که زن شاغل از طرف شوهر و خانواده تحت استثمار قرار می گیرد، و او هم چنان در زیر نفوذ و سلطه مرد در خانواده بسر می برد. از یک تحقیق دیگر چنین نتیجه گیری شده که حضور زن همراه با مردان دیگر در یک محل کار، به تغییر این اندیشه سنتی منجر شده است که زن صلاحیتی جز برای خانه داری ندارد. مرد از واقعیت کار دریافته که زن شاغل نیز می تواند همانند او با کفایت تمام مسئولیت بپذیرد، بگونه ای که او دیگر فرقی بین زن و مرد در هر کاری که از آنان برآید نمی بیند.^{۱۱}

این نشان می دهد که زن شاغل در مصر، از آنجا که باید بتهایی خدمت خانه و فرزندان را بعهده بگیرد، بمراتب پیش از مرد مانع جسمی و روحی می گذارد. علاوه بر این، او از آزادی های شخصی مرد برای تفریح و تفرج در خارج خانه یا در محیط کار نیز برخوردار نیست. محیط کار عموماً یک محیط مردانه است، و زنی که این خصوصیت محیط را پایمال کند مورد دشمنی و نفرت مرد قرار می گیرد— بخصوص اگر این زن از ذکاوت و کاردانی خاصی برخوردار باشد که با مردان همکارش رقابت کند.

کار برای بشر، چه مرد و چه زن، تنها در صورتی می تواند آزادی مطلوب جسمی و روحی انسان را تأمین کند که جامعه امکانات را بگونه ای عادلانه و براساس ظرفیت ها و استعداد های افراد، و نه تعلقات طبقاتی و جنسی آن ها، در اختیارشان قرار دهد.

علیرغم افزایش مداوم شمار زنان شاغل و تحصیل کرده در کشورهای عرب، اکثریت قاطع زنان عرب هم چنان در بی سوادی مطلق بسر می برند. نظام آموزشی تا بحال نقش قابل توجهی در محو اندیشه های کهن و سنتی، که هم چنان ذهن مرد و زن را زیر نفوذ خود دارد، نداشته است. به گونه ای که بیشتر زنان دانشجو و معلم کماکان در تار و پود سلطه ارتجاع، و خزعبلاتی که از آبا و اجدادشان شنیده اند، دست و پا بسته اند— همان خزعبلاتی که از طرف حاکمان و سیاستمداران عرب برای گمراهی خلق ها و ادامه استثمار بیرحمانه حاکم پیوسته تکرار می شود.

غالب رژیم‌های کشورهای عرب هم چنان از گرایش‌های مترقیانه و سوسیالیستی بدورند، و کماکان بصورت آشکار یا پنهان با نظام‌های سلطه‌گر بین‌المللی و امپریالیسم جهانی همکاری دارند. ادامه این وضع به ایجاد و تقویت دستگاه‌های تبلیغاتی و اطلاعاتی بینظور حفظ و اشاعه فرهنگ سطحی و ایده‌های ارتجاعی و گمراه‌کننده نیاز دارد. بهمین دلیل، نظام آموزشی در این کشورها هم چنان بصورت کهنه و بی‌هدف، جدای از واقعیت‌ها و نیازهای اجتماعی، متکی به تراوشات فکری نامرتب به علم و تهی از هر نظریه جامعی که از مشکلات و مسایل مبتلا به اکثر مردم تفسیر صادقانه و واقعی ارائه دهد، پابرجا مانده است. در این نظام آموزشی، از نوآوری و تحلیل و پویایی اندیشه خبری نیست، و بلکه مضمون آن را فقط فرمانبرداری و انفعال - به منظور تربیت ارتشی از بوروکرات‌های گوش‌بحرف کن و مطیع رئیسان و حاکمان، یا زنان خانه‌دار فرمانبر شوهر - تشکیل می‌دهد.

یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی که زن عرب در برابر اشتغال دارد همان قوانین کهنه ازدواج است که بر اساس آن شوهر می‌تواند زن را از اشتغال یا سفر و بیرون شدن از خانه منع کند. این خود یکی از مظاهر استثمارگرانه و در عین حال متناقض برخورد جامعه عرب به مسئله زن است. زنان، بخصوص در طبقات محروم، برای کسب درآمد به کار در کارخانجات، ادارات و مزارع تشویق می‌شوند و زیر فشار قرار می‌گیرند، در عین حال اینان برای کسب مجوز اشتغال باید نظر موافق شوهر خود را جلب کنند. شوهر از این نظر آزادی مطلق دارد و هر تصمیمی که بگیرد برای زن تعیین‌کننده است. ملاک شوهر در این تصمیم‌گیری صرفاً صلاحیت خود او است. به این ترتیب، زنان در یک استثمار دوگانه گرفتار شده‌اند - آنان از یک سو بوسیله کارفرما و دولت، و از سوی دیگر بوسیله شوهر تحت استثمار قرار گرفته‌اند. دولت به نیروی کار آنان شدیداً نیازمند است. از این رو در معدودی از کشورهای عرب، در اعطای حق مطلق اجازه کار به شوهر تردیدهایی دیده شده است. چرا که اگر شوهران نتوانند از این حق بطور نامحدود بهره‌برداری کنند عواقب

نامطلوب جبران ناپذیری برای اقتصاد کشور ممکن است در پی داشته باشد. نیروی کار زنان در بسیاری از موارد و بخصوص در مزارع، ادارات دولتی و برخی از رشته‌های تولید صنعتی و حرفه‌های خاص اهمیت حیاتی دارد، و بهیچ رو از آن نمی‌توان صرف‌نظر کرد. در نتیجه، کشورهای مختلف عرب به اتخاذ مواضع متناقض، و گاه ابهام‌آمیزی، در مورد حق کار برای زنان کشیده شده‌اند.

قوانین کار در کشورهایمانند مصر، سوریه و عراق به زن اجازه کار خارج خانه را داده است. در عین حال، بر اساس قوانین ازدواج و احوال شخصیه در این کشورها شوهر مطلقاً حق دارد که زن را از اشتغال در خارج، مسافرت و حتی بیرون شدن از خانه باز دارد. این موضع کشورهای عرب صریحاً با مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر که حق کار را یکی از حقوق اصلی و سلب ناشدنی زن و مرد در هر جامعه ان دانسته متناقض است. چنین موضعی با جمیع قوانین و ادیان آسمانی و زمینی که انسان را به کار و کوشش فرا می‌خوانند و آن را محترم می‌شماند نیز تعارض دارد. موضع کشورهای عرب در این باره حتی با اظهارات و اعلامیه‌های رسمی آنان در محافل بین‌المللی و داخلی، که در آن‌ها دم از آزادی و تأمین حقوق زنان عرب می‌زنند، نیز متناقض است. کشورهای عرب برای رسیدگی به قوانین احوال شخصیه، یک کمیته تحت نظارت اتحادیه عرب تشکیل داده‌اند. کمیته فوق صریحاً تصویب کرده که: «زن باید در انتخاب شغل آزادی کامل داشته باشد مگر این که زوجین بهنگام عقد ازدواج بر خلاف آن توافق کرده باشند. حتی در صورت اخیر نیز زن باید بتواند، اگر شرایط تازه‌ای پیش آمده باشد، برای کسب جواز اشتغال به دادگاه مراجعه کند.» ولی علیرغم محدودیت‌های یادشده در این تصویبنامه (که باز هم آزادی کامل و بدون قید و شرط کار برای زن را نپذیرفته است)، غالب کشورهای عرب توصیه‌های آن را نادیده گرفته‌اند و تغییر در قوانین احوال شخصیه آن‌ها در این جهت رخ نداده است. این وضع حتی در کشورهایی که قدم به راه رشد سوسیالیستی گذارده‌اند نیز صادق است. فی‌المثل در سوریه اتحادیه زنان کشور در تحقق این خواست خود مبینی

بر حق اشتغال زنان و از دست ندادن حق سرپرستی بر فرزند بخاطر اشتغال، هنوز نتوانسته توفیقی بدست بیاورد.^{۱۲}

قانون احوال شخصیه مصر حق شوهر برای منع اشتغال همسر را هم چنانکه به رسمیت می شناسد. در لایحه جدیدی که هنوز بصورت قانونی در نیامده، تنها تغییراتی جزئی که اصل منطله شوهر بر زن را خدشه دار نمی کند پیش بینی شده است.^{۱۳} به موجب این لایحه زن می تواند بهنگام عقد ازدواج، حق اختیار شغل را برای خود شرط کند. در غیر این صورت حق سنتی شوهر بر منع از اشتغال زن هم چنان بقوت خود باقی خواهد ماند. علاوه بر این، در حالی که زن بهنگام ازدواج این حق را برای خود شرط کند، شوهر باز هم می تواند در مواردی که اعمال حق زن با مصالح خانواده منافات داشته باشد از اشتغال او ممانعت کند.

این نمونه ها نشان می دهد که حکومت های عرب چگونه در به رسمیت شناختن حق انسانی کار برای زن، که در تمام عهدنامه ها و قوانین بین المللی و از جمله مصوبات کمیته مخصوص اتحادیه عرب صریحاً بر آن تاکید شده، با تردید و احتیاط قدم بر می دارند. همه ما می دانیم که شوهران چگونه از حق خود بهره برداری می کنند، و چگونه تحت عنوان مصالح خانواده و فرزندان، به لطایف الحیل حقوق زن را زیر پا می گذارند. اینان در واقع از مصالح خانواده تنها مصلحت خود را در نظر دارند و در این مسیر از موضع گیری علیه مصالح فرزندان یا جامعه نیز ابا نمی کنند. اینان بر اساس مصلحت شخصی خویش تصمیم می گیرند که یا زن را از حق کار بیرون خانه محروم کنند، یا با اجازه کار از مزد او بهره بگیرند و عملاً در داخل و خارج خانه او را در خدمت خویش درآورند.

یکی از مهم ترین انگیزه هایی که شوهر را به مخالفت با اشتغال زن و می دارد ترس از این واقعیت است که درآمد مستقل بتدریج شعور انسانی و شخصیت زن را بیدار می کند، و در نتیجه زن در برابر اهانت ها و تحقیرها و کجک های شوهر بیادگی گذشته تسلیم نمی شود. این وضع دیگر به مرد اجازه نخواهد داد که بی پروا و بدون توجه به احساسات زن خویش، به ازدواج

مجدد یا عشق بازی با دیگر زنان پردازد؛ و یا او را بصورت حیوانی می‌دهد.
به یک زندگی خالی و یک نواخت در چار دیواری خانه محبوس کند.
نمونه برخورد های شوهرانی که از حق قانونی خویش برای به زنجیر
کشیدن زنان و استعمار آنان سود می‌جویند در مطبوعات عرب فراوان دیده
می‌شود. آخرین موردی که بنظر من رسید خبری در روزنامه اخبارالایوم بود با
این تیترا: «اخطار شوهر به زن: شغلت را فوراً ترک کن. و دادگاه می‌گوید:
زن شاغل بدون اجازه شوهر ناشزه است.»^{۱۱} داستان از این قرار بوده که یک
دختر دبیرستانی را پدرش شوهر می‌دهد و تحصیل او قطع می‌شود. دختر ده
سال با شوهرش می‌گذراند و بعد فراغتی در زندگی او پیدا می‌شود که برای پر
کردن آن دنبال کار می‌رود و به شغلی پذیرفته می‌شود. ولی این امر با
مخالفت شوهر روبرو می‌شود و او از زن می‌خواهد که کار را ترک کند. زن
به خواست شوهر تن نمی‌دهد و تقاضای طلاق می‌کند. وکیل مدافع شوهر در
دادگاه اظهار می‌دارد که زن، بخاطر این که بدون اجازه شوهر کار گرفته،
ناشزه بشمار می‌آید. دادگاه این گفته وکیل شوهر را می‌پذیرد و حکم می‌کند
که زن با قبول کار بدون اجازه شوهر عدم تمکین کرده است...

اصلاحیه پیشنهادی بالا در قانون احوال شخصیه مصر، مبنی بر این که
زن بتواند به هنگام عقد ازدواج آزادی اشتغال را برای خود شرط کند، روشن
است که جز اقلیت ناچیزی از زنان تحصیل کرده مستقل و آشنای به حقوق
خویش را سود نخواهد داد، و اگر نه اکثریت قاطع دختران، و حتی
درس خوانده ها و شاغلان آنها، بدلیل سلطه کامل سنت های اجتماعی و
خانوادگی، از آشنایی یا ایقائی این حق قبل از ازدواج محروم خواهند ماند.
این اصلاحیه تا حد زیادی به آن حق قدیمی مندرج در قانون شبیه است که به
زن اجازه می‌دهد که در عقد ازدواج، حق طلاق را برای خود شرط کند. این
حق علاوه بر این که محدودیتی در حق طلاق در هر لحظه برای شوهر ایجاد
نمی‌کند و تنها مشابه آن را برای زن امکان می‌دهد، در عمل تنها بوسیله عده
بسیار معدودی از زنان مورد استفاده قرار می‌گیرد. چگونه در یک جامعه سخت
سنتی می‌توان انتظار داشت که دختری که برای اولین بار در سنین نوجوانی بر

مرد مغرور عقد می‌تشنند بر تضمین چنین شرطی در قرارداد ازدواج اصرار بورزد؟
و یا چگونه از یک مرد در چنین جامعه‌ای انتظار می‌رود که غرور مردی خود
را در پیش دوست و فامیل درهم شکند و به این پیش شرط یا هر پیش شرط
مشابه دیگری به هنگام ازدواج تن دهد؟ این خلاف همه نظامی است که بر
اساس آن مردی که برای ازدواج با یک زن پیشقدم می‌شود و به خواستگاری
او می‌رود باید در مرتبه برترینی قرار داشته باشد. در این رابطه طرفینی، او
است که باید نظر موافقش جلب شود و ابتدائاً بر این ازدواج تصمیم بگیرد، و
بنابراین هم او است که شرایط قرارداد را دیکته می‌کند، و نه دخترک
کوچکی که ازدواج بوسیله پدر یا خانواده بر او تحمیل می‌شود و در بیشتر موارد
حق انتخاب شوهر نیز از او سلب شده است، چه برسد به این که شرطی هم
بتواند برای ازدواج قایل شود و آن را در عقد بگنجانند.

برای بیشتر مردان عرب، کار بیرون خانه زن اهانتی به مردانگی آنان
بشمار می‌رود. مردانگی و «غیرت» مرد اقتضا دارد که او معاش زن را بنحو
متعارف تأمین کند و اجازه ندهد زن او در ادارات و معابر با وسایل نقلیه
عمومی با مردان بیگانه برخورد داشته باشد. البته مرد روشنفکر تحصیلکرده
عرب بر این عقده‌ها غالب شده است. ولی به جز اینان که اقلیت کوچکی
بشمار می‌روند، مردان عرب هم‌چنان در قید و بند این ایده‌ها گرفتارند. یک
مرد عرب ممکن است به دلایل اقتصادی به زن اجازه دهد در بیرون به کار
بپردازد، ولی در عین حال از این که نتوانسته خود تأمین مخارج خانوادگی را
مستقلاً به عهده بگیرد پیوسته رنج ببرد. زن چنین مردی نیز ممکن است در این
احساس با او شریک باشد و به شوهر خود به دیده تحقیر بنگرد. از طرف
دیگر، زنی از این که شوهرش به دلیل بی‌نیازی اقتصادی به او اجازه کار
نداده ممکن است آن را با افتخار به رخ دیگران بکشد. همه این احساسات و
اندیشه‌های انحرافی روشنگر این واقعیت است که کار زن در خارج خانه،
مادام که در چارچوب یک جامعه طبقاتی و در یک نظام پدرسالار صورت
بگیرد، به تنهایی به آزادی حقیقی زن منجر نخواهد شد.

مآخذ:

- ١- احمد عزت عبدالكريم، التعليم فى عهد محمد على، (مكتبة النهضة المصرية، ١٩٣٨)، ص ٢٩٧.
- ٢- ابراهيم عبيد، درزيه شفيق، تطور النهضة النسائية من عهد محمد على الى عهد فاروق، (انتشارات الآداب، قاهره، ١٩٤٥)، ص ٤١.
- ٣- زينب فريد، تطور تعليم البنات فى مصر فى العصر الحديث، (رساله فوق ليسانس، منشور نشده، دانشكده ادبيات، نوامبر ١٩٦١).
- ٤- المرأة المصرية فى عشرين عاماً (١٩٥٣ تا ١٩٧٢)، (مركز الابحاث والدراسات السكانيه، الجهاز المركزى للتنمية العامة والاحصاء)، ص ٥١ تا ٧٢.
- ٥- الاتحاد العام النسائى، لجنة الدراسات المركزية، المرأة العربية فى القطر السورى، ص ٤٩.
- ٦- روزنامه الاخبار، قاهره، ١٢ ژانويه ١٩٧٦، زير عنوان «جولة فى طريق التصحيح» بقلم احمد فتحى القاضى.
- ٧- نصار، حقوق المرأة فى التشريع الاسلامى والدولى المقارن، (دار النشر والثقافة، اسكندريه، مصر، ١٩٥٧)، ص ١٤٧.
- ٨- قانون المعاشات المصرى، شماره ٦٢، ١٩٧١.
- ٩- احمد خيرت، مركز المرأة فى الاسلام، (انتشارات دار المعارف، قاهره، ١٩٧٥)، ص ٦.
- ١٠- سنية خليل، اشتغال المرأة واثره فى بناء الاسرة ووظائفها (رساله فوق ليسانس، منشور نشده، دانشگاه اسكندريه، ١٩٦٣)، ص ٥٤٧.
- ١١- كاميليا عبدالفتاح، سيكولوجية المرأة العاملة، (مكتبة القاهرة الحديثة، ١٩٧٢)، ص ١٨٤.
- ١٢- الاتحاد العام النسائى، المرأة العربية فى القطر العربى السورى، (المطبعة والجريدة الرسمية، ١٩٧٤)، ص ٢٨.
- ١٣- روزنامه الامرام، (قاهره)، ٢٩ فوريه ١٩٧١.
- ١٤- روزنامه اخبار اليوم، (قاهره)، ٢٦ ژوئيه ١٩٧٥، ص ١٠.

۲۰- ازدواج و طلاق

قوانین ازدواج و طلاق در کشورهای عربی عمدتاً بر شریعت اسلامی پایه‌گذاری شده است، که آن نیز بنوبه خود از قرآن، حدیث و اجتهادات فقهای دین و یا اجماع آنان گرفته می‌شود. آیات قرآنی و احادیث پیامبر نه در یک زمان معین کوتاه، و بلکه در طول چندین سال، تنزیل و روایت شده است. از آنجا که هر آیه و یا حدیث به یک واقعه و حادثه خاص در یک زمان و مکان معین مربوط می‌شود، مجموعه این آیات و روایات دستورالعمل‌ها و مقررات متفاوت و گاه متضادی را در بر می‌گیرد، و حداقل این که جهت دستورات و احکام بر روی یک خط واحد مشخص قرار نگرفته است. این وضع بخصوص در مورد مسایل مربوط به زنان و زندگی آنان صادق است.

شریعت اسلامی صریحاً به بریدن دست دزد حکم کرده است. ولی در نظام جزایی کشورهای عرب، و منجمله مصر، این حکم پذیرفته نشده و به جای آن مجازات‌های دیگری برای دزد وضع گردیده است. هرکس که تاریخ کشورهای عرب را مطالعه کند بسادگی درمی‌یابد که سلطه سیاسی در این کشورها همواره توانسته قوانینی مخالف با شریعت اسلام وضع کند و به مرحله اجرا بگذارد. ارگان‌های مذهبی هیچگاه نتوانسته‌اند از صدور این قوانین غیر شرعی (مخالف شرع) مانع شوند، و گاه با بدنبال کشیدن دین از سیاست، به کمک هیئت حاکمه نیز شتافته‌اند و تفسیر و تعبیرهای تازه‌ای از شریعت در جهت نیازها و تمایلات حاکمان و سیاستمداران ارائه داده‌اند. در واقع به همان گونه که کلیسا در اروپا برای تطبیق با عصر جدید به نوآوری‌های زیادی دست زد، مؤسسات اسلامی و مجتهدان آن نیز اندیشه‌ها و تفسیرهایشان برای هماهنگی با شرایط زمان دچار تغییر و تحول شده است.

قدرت‌های سیاسی حاکم در هر دوره از تحولات اجتماعی، احکام مذهبی مربوط به روابط اقتصادی جامعه را برای تطبیق با شرایط و مقتضیات جدید تولید سرعت تغییر می‌دادند، ولی این قدرت‌ها در تغییر قوانین مذهبی مربوط به ازدواج و حیات زن چنین سرعتی را از خود نشان ندادند. دلیل این موضعگیری روشن است: قدرت‌های سیاسی حاکم نه فقط نماینده یک جامعه طبقاتی که نماینده یک جامعه پدرسالار مبتنی بر سلطه بی‌خون و چرای مرد نیز بودند. به علاوه بسیاری از تغییرات اقتصادی و اجتماعی که در جامعه رخ می‌داد آنقدر ریشه دار و عمیق نبود که به ریشه استعمار حاکم صدمه زند، و تنها یک طبقه اجتماعی حاکم را با یک طبقه دیگر (همراه با یک نظام تولیدی جدید) جانشین می‌کرد.

بنابراین شگفتی ندارد اگر هنوز غالب زنان اروپایی و آمریکایی پس از ازدواج نام خانوادگی خود را از دست می‌دهند، و نام خانوادگی شوهر جای آن را می‌گیرد. بسیاری از آنان تا به امروز حتی بدون اجازه شوهر حق تصرف آزادانه در اموال خود را ندارند. در این دو مقوله، زنان عرب از هم جنسان خود در اروپا و آمریکا وضع بهتری دارند: اینان پس از ازدواج هم‌چنان نام خانوادگی خود را حفظ می‌کنند، و بدون نیاز به اجازه شوهر می‌توانند آزادانه در اموال خود دخل و تصرف کنند. این دو امتیاز زن عرب از بقایای جامعه مادرسالار عرب قبل از اسلام به ارث رسیده است، و به دلیل وسعت نظر مردم پیامبر مسلمانان و نگرش آزادگرایانه او نسبت به زن در مقایسه با سایر پیامبران و رهبران مذهبی و سیاسی، دو امتیاز فوق برای زنان در جامعه اسلامی پایدار ماند. ولی علیرغم باقی ماندن نام خانوادگی زن پس از ازدواج (که طبعاً نام خانوادگی پدر او است) و برخلاف حق تصرف آزادانه زن در اموال خود - که در تئوری پذیرفته شده است -، قید و بندهای شرعی و عرفی و قانونی بر دست و پای زن و قدرت شوهر بر امر و نهی زن در رفت و آمد زن از خانه، حقوقی از این قبیل را برای اکثریت قاطع زنان از هرگونه فایده عملی تهی می‌کنند. قدرت‌های سیاسی حاکم در برخی از کشورهای عرب مانند یمن جنوبی، تونس و سومالی توانسته‌اند برخی از قوانین شرعی ناظر به ازدواج،

طلاق و سقط جنین را نقض کنند و قوانین تازه‌ای بجای آن‌ها بگذارند. در این قوانین، تعدد زوجات ممنوع اعلام شده، آزادی مرد در طلاق محدود گردیده، سقط جنین با شرایط خاصی مجاز شناخته شده و میراث مرد و زن بزرابر اعلام شده است.

حاکمان سیاسی در کشورهای اسلامی اختلاف چندانی با یکدیگر در تفسیر و تأویل احکام شریعت و تطبیق آن با شرایط زمانی خود و نیازهای اقتصادی جامعه ندارند. ولی روحانیان و فقهای دین، بسته به کیفیت رابطه‌ای که با قدرت‌های سیاسی حاکم دارند و منافع اجتماعی خاصی را که دنبال می‌کنند، و با درجه سطح فرهنگی و فکری خود، در تعبیر و تفسیر احکام و مقررات مذهبی، گرایش‌های گوناگون و گاه متضادی را از خود بروز می‌دهند.

شیخ محمد عبده یکی از پیشگامان روحانیت ترقی‌خواه اسلام در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم بود که با تعدد زوجات به مخالفت برخاست، و گفت که اگر این شیوه ازدواج در صدر اسلام سودمند بوده است اکنون برای امت اسلامی بدون شک زیانبار است. شیخ احمد ابراهیم، یک روحانی صاحب نظر دیگر مصری،^۴ در این مقوله اظهار داشت:

ما باید به وضع قانون جامع جدیدی در احوال شخصیه (ازدواج و طلاق) دست بزنیم. برای این کار باید نظرات بزرگان مذاهب و فقهای متبحر را به مقتضای نهضت علمی و تحولات فکری جدید از تواریحی کرد، و دوفقه را مبنای قانون جدید قرارداد: یکی فقه احکام شریعت پاک اسلامی و دیگری فقهی که از احوال مردم به دست آید و با دست‌آوردهای علم در تحولات زمان و مکان هماهنگ باشد.^۵

اسلام یکی از انعطاف‌پذیرترین و عقلی‌ترین ادیان جهان بشمار می‌رود. دلیل این امر را باید در بازبودن باب اجتهاد دید. پیشوایان دین اسلام و حتی احمد بن حنبل (پیشوا و رئیس فرقه حنبلی، یکی از مذاهب چهارگانه اصل سنت که خشک‌تر و انعطاف‌ناپذیرتر از سایرین بشمار می‌رود) اجتهاد

را ضروری دانسته‌اند، و وجود مجتهد مستقل مطلق را فرض و واجب کفایی گرفته‌اند که هیچ زمانی از آن خالی نتواند بود. ابن تمیمه باب اجتهاد را برای همه مسلمانان باز می‌دانست و التزام به یک مذهب معین را قایل نبود. او در مورد آزادی و استقلال مجتهدان از پیشوایان چهارگانه مذاهب اهل سنت می‌گوید: این اختلاف در بینش و استدلال نیست. که فقط اختلاف در زمان است. اگر امام (مذهب) نیز اکنون در میان ما می‌ریست همین نظر را می‌داد.

در مطالعه مسئله تعدد زوجات در دین اسلام، اختلاف نظر فراوانی بین علمای دین بیچشم می‌خورد. گروهی از اینان معتقدند که اسلام اصولاً تعدد زوجات را منع کرده است و برای اثبات نظر خود به آیه سوره نساء استناد می‌کنند که: «آنچه که از زنان می‌خواهید، دو یا سه یا چهار نفر را به نکاح خویش درآورید، و اگر ترسید که عدالت نکند پس یکی را». «و نخواهید توانست بین زنان عدالت کنید اگرچه به آن بکوشید.»^۱ اینان استدلال می‌کنند که آیه‌های فوق با تضمین شرط عدالت بین زنان و این واقعیت که تحقق این شرط برای مرد محال است عملاً تعدد زوجات را حرام کرده است، چرا که تعدد خود به معنای تفضیل و برتری دادن یکی بر دیگری است؛ برتری دادن زن جدید بر زن سابق. و همین برتری دادن کافی است که برقراری عدالت بین زنان را برای مرد، حتی اگر پیامبر نیز باشد، محال گرداند. حتی خود محمد پیامبر خدا نتوانست بین زنانش به عدالت رفتار کند. عدالت اقتضا می‌کرد که پیامبر شب‌های خود را به تساوی بین زنانش تقسیم کند و یکی را بر دیگری ترجیح ندهد. ولی محمد نیز انسان بود و همیشه از او بر نمی‌آمد که این تقسیم عادلانه را در عمل به تحقق رساند. او عایشه را بر دیگر زنان ترجیح می‌داد و بیش از دیگران او را دوست می‌داشت. خود عایشه نقل می‌کند:

سوده بنت زمعه (یکی دیگر از زنان پیامبر) پیر شده بود. پیامبر، صلی الله علیه و سلم، زیاد پیش او نمی‌رفت. سوده موقعیت مرا در نزد پیامبر و علاقه او به مرا می‌دانست. لذا از ترس این که پیامبر بکسره او را ترک نکند و او از چشم پیامبر بیفتد به محمد گفتم: ای رسول خدا نوبت! پیش

غایشه بگذران. من آن را قبول دارم. پیامبر، صلی الله علیه وسلم، نیز آن را پذیرفت و به مناسبت این آیه قرآن نازل شد: «و اگر زنی نگران نشوز یا اعراض از جانب شوهرش بود (باکی بر آنان نیست که بین خود صلح کنند، و صلح بهتر است...).»^۳

علاوه بر این، در کتاب طبقات الکبری در مورد حفصه زن پیامبر می گوید که: «حفصه از خانه اش بیرون رفت، پیامبر ذنبال کنیزش فرستاد که به خانه حفصه بیاید. حفصه که برگشت و پیامبر را با کنیزش در خانه خود دید گفت: ای پیامبر خدا، در روز من، در خانه من و در فراش من؟ و پیامبر گفت: ساکت باش که بخدا قسم من دیگر هرگز به او دست نخواهم زد، و تو نیز از این جریان با هیچ کس سخن مگو.»^۴

دسته ای از علمای دین اسلام معتقدند که در مورد طلاق نیز برخلاف آنچه که در غالب کشورهای عرب و از جمله مصر رایج است، اسلام برای مرد آزادی مطلق قایل نشده است. به نظر اینان شوهر باید برای تحقق طلاق به قاضی مراجعه کند و خودسرانه نمی تواند به طلاق زن دست بزند.

اکنون بجا است که نظری اجمالی به قوانین مربوط به ازدواج و طلاق در برخی از کشورهای اسلامی بیندازیم. تونس با تصویب قانون ازدواج و طلاق در سال ۱۹۵۶ که بموجب ماده ۱۸ آن تعدد زوجات منع شده است، پیشرو کشورهای عرب در اصلاح قوانین احوال شخصیه بوده است. ماده های ۳۰ به بعد این قانون، طلاق را فقط در صلاحیت دادگاه می داند که به موجب تقاضای مرد یا زن برای این امر تشکیل می شود. قانون احوال شخصیه سال ۱۹۵۳ سوریه در ماده ۱۷ خود شرط می کند که «اگر محقق باشد که مرد به نفقه زن قادر نیست، باید که برای ازدواج خود از قاضی جواز بگیرد.» ماده ۲۷ همین قانون در مورد طلاق متعه که شوهر به حق زن تجاوز کند او را به ادای خسارت زن ملزم می کند.

قانون احوال شخصیه سال ۱۹۷۱ جمهوری دموکراتیک یمن موادی مشابه قانون سوریه در بر دارد. قانون احوال شخصیه سال ۱۹۵۹ عراق در بند چهارم از ماده سوم درباره تعدد زوجات تصریح می کند که:

- ازدواج با یک زن جدید بدون اجازه دادگاه مجاز نیست. اجازه دادگاه در صورت تحقق دو شرط زیر داده می شود:
- ۱- شوهر امکانات مالی برای نفقه بیش از یک زن داشته باشد.
 - ۲- مصلحت مشروعی برای ازدواج جدید وجود داشته باشد.

در بند پنجم همین قانون قید می شود که اگر دلایلی بر عدم عدالت بین زن ها وجود داشته باشد تعدد زوجات مجاز نخواهد بود، و تشخیص آن به عهده قاضی گذارده شده است. در بند ششم قانون تصریح شده است که: «هرکس برخلاف مفاد بندهای ۴ و ۵، عقد ازدواج زن جدیدی برای یک مرد زن دار را جاری کند، به حداکثر یک سال زندان یا جریمه ای معادل یکصد دینار و یا هردوی آن ها محکوم خواهد شد.» بموجب این قانون، قاضیان بر تحقیق سه شرط در صدور جواز ازدواج نظارت دارند، و این نظارت - آنگونه که در قانون مورد اشاره است - تنها به توانایی مالی محدود نمی شود، و بلکه دو شرط عدالت بین زن ها و وجود یک مصلحت مشروع از قبیل عذر و یا ضرورت نیز به آن اضافه شده است. علاوه بر این، بموجب این قانون، شوهری که بدون مراجعه به دادگاه و اخذ جواز به ازدواج مجدد بپردازد مورد تعقیب قرار می گیرد. در مورد طلاق، قانون عراق از شوهر می خواهد که برای صدور آن به دادگاه مراجعه کند و حکم طلاق بگیرد. در مواردی که این امر بدلایلی ممکن نباشد حکم طلاق باید در زمان عده در محکمه ثبت شود و تا ثبت حکم، حالت ازدواج از نظر دادگاه هم چنان برقرار خواهد ماند.

قانون احوال شخصیه سال ۱۹۵۷ کشور مغرب در بند اول فصل سی ام تصریح می کند که در صورت احتمال عدم عدالت بین زنان، تعدد زوجات مجاز نیست. هم چنین در فصل سی و یکم این قانون آمده است که زن سابق مرد می تواند برای گرفتن حکم در مورد ازدواج مجدد شوهر و ضررهای ناشی از آن به دادگاه مراجعه کند.

قانون احوال شخصیه سال ۱۹۶۱ پاکستان از شوهر می خواهد که برای طلاق و تعدد زوجات از دادگاه مجوز کسب کند و دلایل خود را برای اقدام به آن به دادگاه ارائه دهد. مردی که بدون گذار از این مراحل قانونی به

طلاق یا تعدد زوجات اقدام کند، علاوه بر زندان و جریمه نقدی، موظف می شود که خسارت زن را نیز بپردازد.

از آنچه که در بالا گذشت به روشنی می توان دید که قانون ازدواج و طلاق مصر از عقب مانده ترین و ستم بارترین قانون های ضد زن در کشورهای عرب است. این قانون که در سال ۱۹۲۹ تصویب شده با گذشت نیم قرن هنوز مبنای تعیین سرنوشت زنان بشمار می رود، و به شوهران اجازه می دهد هم چنان به شیوه های قرون وسطایی به سرکوب و استثمار زنان خود ادامه دهند. اتحاد زنان مصر و گروه های مختلف زنان و مردان ترقیخواه برای اصلاح این قانون تا بحال بکرات مبارزه کرده اند ولی این مبارزات سودی نداشته است. برخی می پندارند که شریعت اسلامی مانع اصلاح این قانون شده است، ولی این شریعت در کشورهای اسلامی دیگر چنین اثری نداشته است. در خود مصر نیز شریعت اسلامی نتوانست پس از انقلاب ۱۹۵۲ از اصلاحات در سایر قوانین و از جمله، تحدید مالکیت و بندهایی از قانون مجازات عمومی مربوط به مجازات دزدی و زنا که صریحاً با احکام اسلامی مغایرت دارد، مانع شود.

قانون ازدواج و طلاق مصر تا همین امروز هنوز آزادی طلاق و تعدد زوجات را برای مرد به رسمیت می شناسد. یک مرد مصری با زن و ده فرزند یا بیشتر تا در برابر زنی قرار می گیرد که دل او را می رباید می تواند بلافاصله او را به عقد خویش درآورد و زن قبلی خود را با ده تا بیچه اش با یک طلاق ساده رها کند. نمونه این مصیبت ها در جامعه مصر ما به کرات اتفاق می افتد. آخرین موردی که شخصاً آن را خواننده ام خبری بود در روزنامه اخبار الیوم قاهره مورخ ۶ مارس ۱۹۷۶ تحت عنوان «پدر به انجمن اولیا رفت، و زن و فرزندانش از خانه بیرون رفتند.»

داستان به روایت روزنامه فوق چنین بوده است: مردی برای حضور در انجمن اولیای مدرسه ای که دخترش در آنجا تحصیل می کرده دعوت می شود. مرد به مدرسه می رود و آنجا با خانم مدیر مدرسه آشنا می شود. خانم مدیر در جمع اولیا درباره انجمن و وضع تحصیلی دختران شروع به صحبت

می‌کند، ولی مرد فریفته او می‌شود تا آنجا که به سخنان او اصلاً توجهی ندارد. پسر از این جلسه مرد بارها به بهانه گفتگو درباره وضع تحصیلی دختر و در واقع دیدار خانم مدیر به مدرسه می‌رود. تا این که یک روز همراه خانم مدیر به خانه می‌آید و او را به عنوان زن تازه خویش به زنش معرفی می‌کند. زن سابق چمدان‌های خود را می‌بندد و همراه فرزندان به خانه خویشان خود می‌رود. زن که دو فرزند دانشگاهی و یک دبیرستانی از مرد دارد برای نفقه خود به دادگاه مراجعه می‌کند، و دادگاه مقرر می‌دارد که مرد برای مخارج زن و فرزندانش ماهیانه ۷۰ لیره مصری به زن بپردازد.

آیا ستم جنسی بزرگتری از این وجود دارد؟ کدام دین و مذهب می‌تواند از این تبعیضات غیرمسئولانه جنسی دفاع کند؟ آیا باید هر شوهری که فریفته زنی می‌شود حق داشته باشد زن خود را طلاق دهد و فرزندان را آواره کند؟ و آیا باید هر جریانی از این قبیل به پرداخت نفقه ماهانه‌ای معادل ۷۰ لیره یا ۷۰ میلیم، بسته به توانایی مادی مرد، خاتمه یابد؟

این شرایط زیست مرد در مصر و برخی دیگر از کشورهای عرب تا به امروز است. اخیراً لایحه جدیدی برای اصلاح قانون ازدواج و طلاق مصر پیشنهاد شده است. به نوشته روزنامه‌ها، اصلاحیه پیشنهادی چند سال است که از طرف مقامات مذهبی مورد مخالفت قرار گرفته و سرانجام به بالا رین هیئت علمی اسلامی به نام مجمع البحوث الاسلامیه برای اظهار نظر نویی تسلیم شده است. تغییرات پیشنهادی مقامات مذهبی در روزنامه الاهرام مورخ ۲۹ فوریه ۱۹۷۶ منتشر شد. بموجب این تغییرات، در جوهر قانون قدیمی تغییری داده نخواهد شد، و حق تبعیض آمیز مرد در طلاق هم‌چنان باقی خواهد ماند. چرا که لایحه تصریح می‌کند که طلاق فقط از ناحیه مرد می‌تواند صورت بگیرد، و تنها شرایطی برای اجرای طلاق در نظر می‌گیرد— عبارت از این که مرد در حال طلاق دیوانه، مست، بیهوش و یا غضبناک نباشد. لایحه مذکور تعیین حال شوهر را به عهده خود او گذاشته است. (برای من غیر قابل فهم است که چگونه شخص در حالی که خود هم مدعی و هم قاضی است می‌تواند علیه خود حکم کند.) یکی از اصلاحات لایحه جدید آن است که

گفتن سه بار «انت طالق» از طرف شوهر در یک مجلس، یا گفتن «انت طالق ثلاثاً» فقط یک طلاق (و نه سه طلاق) بشمار می آید و شوهر می تواند دوبار دیگر به زن رجوع کند و او را طلاق دهد. ولی اگر در بین این طلاق ها زن شوهر دیگری اختیار کند و از او طلاق بگیرد و به شوهر اول بازگردد، مرد باز می تواند تا سه بار زن را طلاق دهد.

با همه این ها لایحه جدید از اقدامات مربوط به قطعیت طلاق سخن می راند و می گوید: اگر زن و شوهر بر تحقق طلاق اختلاف داشتند طلاق جز در صورتی که اقدامات مربوط به حکمیت تصریح شده در قرآن کریم انجام شود، و عدم موفقیت آن در اصلاح بین زن و شوهر محرز گردد، قطعیت نخواهد یافت. در عین حال، «قطعیت» شرط وقوع طلاق بشمار نمی آید. معنی این حرف آن است که طلاق بدون قطعیت و بدون اقدامات مربوط به حکمیت تصریح شده در قرآن می تواند صورت بگیرد. این چه معنی می دهد؟ و چگونه قانون بگونه ای متناقض درباره طلاق نظر می دهد و می گوید که طلاق بدو صورت می پذیرد - طلاق که پس از آن حق دو طلاق دیگر برای مرد محفوظ می ماند و در عین حال مرد حق ازدواج با چهار زن دیگر را نیز پیدا می کند؟ تنها امتیازاتی که زن در این لایحه جدید بدست آورده یکی این است که او می تواند از سکونت در یک خانه واحد همراه با همشو (هوزی) خود امتناع کند، و یا با ازدواج جدید شوهر، از او طلاق خود را بخواهد. ولی با توجه به حال معظم زنان شوهردار و بخصوص روستاییانی که بدون مزد برای شوهر و خانواده خویش کار می کنند، کدام زنی است که از این حق خود استفاده کند، و در جامعه ای که زن در خانه و بازار به استعمار کشانده می شود، و سنت های پوسیده اجتماعی زن را در معرض انواع آوارگی های اقتصادی و اخلاقی قرار داده، زن زندگی بدون مرد را برای خود اختیار کند؟

البته «حقوق» دیگری نیز در لایحه فوق الذکر برای زن پیش بینی شده است. از جمله این که زن می تواند بدون اجازه شوهر و بشرط همراهی یکی از محارم مرد (پدر یا برادر) به سفر حج برود. در عین حال اگر شوهر به سفری

می رود زن ملزم است که او را همراهی کند. در مورد آیین بیت الطاعة نیز دیگر نمی توان از پلیس برای اجرای آن کمک گرفت. ولی تمامی این ها از دید من تعدیلات ناچیزی بیش نیست که نه اساس بیت الطاعة را نفی می کند و نه در جوهر ستم واقع بر زن شوهردار تغییری می دهد— و این با روح شریعت اسلامی که اساس آن «آمیزش به معروف یا رها کردن به معروف»^۵ است به شدت تناقض دارد.

مسئله طلاق و تعدد زوجات در مصر فقط مشکل زنان نیست که مشکل مرد و زن و فرزند، همه است. داستان های دردناک کودکانی که به علت طلاق بی سرپرست شده اند، زنان مطلقه ای که جز خودفروشی راهی برای ادامه معاش نیافته اند، و دخترکانی که پدران شان آن ها را ترک کرده و به معشوقه ها یا زن های جدیدی روی آورده اند، در جراید و روزنامه ها به فراوانی یافت می شود. طلاق گاه برای زن دقیقاً یک نوع آزادی و رهایی از زیج های خانوادگی و زندگی با شوهر نامطلوب است، ولی او هیچگاه نمی تواند بدون موافقت شوهر به این آزادی دست یابد. این شوهر است که در هر صورت باید تصمیم به طلاق بگیرد، و یک کلمه که از دهان او خارج شود به آن تحقق می بخشد. ولی او درست به دلیل همین قدرت یک طرفه خود، گاهی فقط از روی دشمنی و عناد و سوء استفاده از این حق قانونی خویش، از ادای این کلمه سر باز می زند— گاه حتی پیش می آید که او زن سرکش خود را به آیین بیت الطاعة با استفاده از نیروی پلیس به خانه می کشاند و درست در همین موقع زن خود را با زن جدیدی که به عقد خویش درآورده روبرو می کند.

ولی شاید مصیبت بارتر از همه حالات، موردی باشد که زن در حالی که هیچ شغل و درآمدی ندارد طلاق داده می شود و او باید که به نفقه ناچیزی سر کند که بسختی از شوهر قابل وصول است، و گاه حيله ها و تشریفات قانونی یا ضعف اجرای آن به شوهر اجازه می دهد که از پرداخت آن به سادگی سر باز زند. یکی از حیرت آورترین احکامی که اخیراً درباره نفقه به نظر من رسید خبری بود در روزنامه الاخبار مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۵ تحت

* توضیح این اصطلاح را بعداً در همین فصل می بینید. م .

عنوان «زنی که بدون اجازه شوهر به حج رفته حق نفقه ندارد.» متن حکم دادگاه و خبر به نقل از روزنامه مذکور چنین است:

خانمی که بدون اجازه شوهر به حج برود حق نفقه ندارد... چرا که پرداخت نفقه از طرف شوهر در برابر خانه ماندن زن است... و بنابراین زنی که بدون اجازه شوهر به حج می رود در مدت حج حق نفقه ندارد... همسر یکی از صاحب منصبان عالی رتبه عرض حالی به دادگاه داده بود مبنی بر این که شوهرش در طول مدت حج او از پرداخت نفقه سر باز زده است. در رسیدگی به این عرض حال، دادگاه حکم کرد که زن چون بدون اجازه شوهر به حج رفته است و از آنجا که پرداخت نفقه به ازای خانه ماندن زن بر عهده شوهر است، او حقی از این بابت بر شوهر خود ندارد.

لزومی ندارد که به تفصیل به مقوله نامربوط نفقه پردازیم. کافی است همین قدر توجه شود که نفقه یک پرداخت موقت برای یک مدت محدود بیش نیست— چیزی که می تواند با کوچکترین بهانه ای قطع شود و پس از آن، و یا پس از پایان مدت عده، زن باید بار زندگی را بدون درآمد و تأمین معاش به تنهایی بدوش بکشد.

کار مزدوری البته که زندگی یک زن را می تواند تأمین کند و درآمد مستمر حاصله از آن برای تأمین معاش او تضمین خوبی است. ولی زن مطلقه ای که بدون شغل و درآمد در جامعه بیکار بگردد و خود مسئول تحصیل معاش خویش از چنگال جامعه باشد چاره ای ندارد جز این که (اگر راه و رسم کار را می داند) به دزدی پردازد و یا با فروش تن خویش قوت لایمونی بدست آورد— راه هایی که سرانجام به زندان ختم می شود. زندان القناطر در حومه قاهره مملو از زنان بزهکار است— ساختمانی بزرگ، خپله و زشت سنگی و زرد رنگ، با ردیفی از پنجره های باریک میله ای در وسط قطعه زمینی سبز و نزدیک باغ های گل.

من یک بار از این زندان دیدن کردم. در آنجا من با نمونه های متعددی از زنان مطرود جامعه، زنانی که به دلیل سنت های پوسیده اجتماعی یا دلایل دیگر از کار و تحصیل محروم شده اند و بجا و نابجا شوهرانشان آنان

را طلاق داده‌اند و زرها کرده‌اند و حتی از عدالت قانونی نیز محروم شده‌اند، روبرو شدم. در جامعه‌ای که قانون، تنها زنان روسپی را مجازات می‌کند و به مردان هم‌خوابه آن‌ها کاری ندارد، از عدالت قانونی هم برای زنان خبری نمی‌تواند باشد. زنان دیگری هم که سر و کارشان به زندان نیفتاده دلیلی نیست که از زندگی بهتری برخوردار باشند. بسیاری از آنان بخاطر عدم امکانات اقتصادی، زندگی تحقیرآمیزی را در بین خویشان و آشنایان خود می‌گذرانند. اینان پس از پایان مدت نفقه، یا به خاطر لقمه‌ای نان باید مرتب از خانه این خویش و آشنا به خانه دیگری بروند و سر بار آنان شوند، و یا بعنوان مستخدم در خانه‌ها - شغنی که با انواع اهانت‌ها و تعرضات گاه جنسی همراه است - به کار مشغول شوند.

لایحه جدید قانونی در مورد نفقه نیز اصلاحات ناچیزی را پیشنهاد کرده که به هیچ وجه در اساس مسئله تغییری نمی‌دهد. از جمله این که لایحه می‌گوید: اگر شوهری بدون رضایت زن یا خطای موجهی از ناحیه زن، او را طلاق دهد موظف است علاوه بر نفقه مبلغی حداکثر معادل نفقه یکسال - که میزان آن به توانایی شوهر بستگی دارد - به زن بپردازد. از این جا فهمیده می‌شود که شوهر می‌تواند در مقابل مبلغی پول، زنش را بدون این که خطایی کرده یا به طلاق رضایت داده باشد به سادگی طلاق دهد - یک چک سفید امضای قانونی برای ارضای خواهش‌های جنسی مردان ثروتمند جامعه. و تازه زنی که بدون رضایت خود یا خطایی که از او سر زده باشد این گونه طلاق داده می‌شود با دریافت یک سال نفقه چه می‌تواند بکند؟ و یا برای زنی که ده سال یا سی سال با شوهرش زیسته و تمام جوانی و نیرو و فرزندان خود را تقدیم شوهر کرده، اکنون با مبلغی که اگر یک سال او را سیر کند سال دیگر او را کفاف نخواهد کرد، این اضافه پرداخت چه دردی را دوا تواند کرد؟ و در شرایط امکانات محدود اشتغال و فراوانی بیکاران در جستجوی کار، آیا برای چنین زنی کاری جز معامله بر روی بدن خود باقی می‌ماند؟ بلکه باید گفت: زنی که جوانی و طراوت خود را در طول سال‌ها به پای شوهرش ریخته است و سپس چون لته کهنه‌ای به بیرون انداخته می‌شود، حتی از این امکان درآمد نیز نمی‌تواند برخوردار باشد.

بسیاری از دختر کانی که به خودفروشی پناه برده‌اند در واقع قربانیان پدرانی هستند که زنان و کودکان صغیر خود را برای وصال به یک خواسته جنسی جدید رها کرده‌اند. در جامعه علل و عوامل فراوانی مادر را پس از طلاق به تربیت و سرپرستی کودکان وامی‌دارد. این علل و عوامل عبارتند از: وضع اجتماعی نازل زن، حرص و اشتیاق زن به وظیفه مادری که اجتماع بر او واجب کرده است، ترس زن از سرزنش‌های اجتماعی که معمولاً زنی را که در تربیت فرزند کوتاهی کند بمراتب پیش از مردی که مرتکب همان کوتاهی شود مورد ملامت قرار می‌دهد، عشق و علاقه انسانی و مادری نسبت به فرزند، کم‌امیدی او به بچه دار شدن از طریق ازدواج مجدد (یک مثل رایج عربی می‌گوید: ازدواج با زن مطلقه هم چون خوردن غذای شب مانده است)، قید و بندهای محدود کننده آزادی شخصی و اجتماعی زن، و بالاخره آزادی بی قید و بند مرد طلاق دهنده که هر جور بخواهد لایالی بگری کند و یا به ازدواج مجدد پردازد بدون این که لحظه‌ای هم به سرنوشت پسران و دختران خود بیندیشد. همه این عوامل مجموعاً زن مطلقه را وامی‌دارد که نسبت به سرنوشت فرزندان خود و آینده آنان بیشترین مسئولیت را در خود احساس کند و سرپرستی آنان را با علاقه و مسئولیت به عهده بگیرد. در مورد مردان این استثنایی است که یکی از آنان پس از طلاق زن توجه خاصی نسبت به سرپرستی و تربیت فرزندان از خود نشان دهد—بخصوص با توجه به این که اکثر اینان تنها به این دلیل زن خود را طلاق می‌دهند که با زن دیگری ازدواج کنند. در این حالت یا مرد به کلی فرزندان سابق خود را همراه زن به امان خدا رها می‌کند و یا این که آنان را به زن جدید خود می‌سپارد، و فرزندان محروم شده از محبت مادری باید زندگی ناگوار را با زن پدر جدید خود تحمل کنند. نمونه‌های رفتار خشن این گونه زنان با فرزندان شوهر، که معمولاً با حمایت شوهر نیز همراه است، در جامعه ما کم شنیده نشده است. با همه این احوال، لایحه جدید رسماً سرپرستی مادر از فرزند را در سن ۷ سالگی پسر و ۹ سالگی دختر قطع می‌کند. پسر پس از ۷ سالگی می‌تواند آزادانه تصمیم بگیرد که با مادر یا پدر خویش بماند، ولی دختر ۹ ساله (با دو سال رشد سنی بیشتر) از این آزادی نیز محروم است و خواه ناخواه

باید تحت سرپرستی پدر قرار گیرد. این چگونه عدالتی است که سرنوشت و آینده دختر را بدینگونه به بازی می گیرد، و دختر ۹ ساله ای را که احیاناً برای باقی ماندن پیش مادر خویش به ضجه و ناله پرداخته، به زور نزد پدر و نامادری اش می فرستد؟

می گویند دختر بیش از پسر به سرپرستی مرد نیاز دارد. در صورتی که هیچ دلیل علمی یا تجربی برای توجیه این ادعا وجود ندارد. متخصصان زندگی کودکان می دانند که تجاوزات جنسی به پسر بچه ها اگر از دختر بچه ها بیشتر نباشد کمتر نیست. از طرف دیگر، این نیز بدلائل مختلف روشن است که مادران بمراتب بیش از پدران به مصالح و سرنوشت دختر و پسر خویش علاقه و اشتیاق نشان می دهند و بر روی آن وقت و نیرو می گذارند. پس این جدایی غیر منطقی بین پسر و دختر در سن کودکی و غصب حق زن بیفیع مرد چه معنا دارد؟ علاوه بر این، مطالعات مربوط به دخترکانی که به خود فروشی کشانده شده اند نشان می دهد که اکثر اینان قربانیان پدرانی هستند که این دختران را بخاطر زن تازه و یامعشوقه تازه خویش رها کرده اند، و همه آنان بدون استثنا قربانیان خانواده های تهیدستی اند که طلاق و تعدد زوجات شالوده آن ها را بهم ریخته است.

البته قانون جدید، در اصلاحات پیشنهادی خود تصریح کرده که پس از پایان مدت حضانت قانونی مادر بر فرزندان، اگر صلاح فرزند اقتضا کند، می توان فرزند را برای مدتی دیگر تحت سرپرستی مادر قرار داد، ولی مادر برای این مدت اضافی حق مطالبه نفقه ای باین منظور ندارد. سؤال این است که آیا حضانت نوعی مهمانی است که میزبان باید هزینه آن را داوطلبانه تامین کند، یا این که صلاح خود کودک چنین اقتضایی را داشته و در این صورت چرا مادر نباید هزینه آن را دریافت کند.

تردید نیست که تهیدستی و عدم درآمد مالی نقش مهمی در مصیبت های زنان مطلقه علاقمند و نگران سرنوشت فرزندان ایفا می کند، و بنابراین، اولین گام در راه آزادی زن از ستم و خشونت جنسی و اقتصادی آن است که زن به کار پردازد و مزد کار خویش را از طریق حکومت و نه از دست شوهر دریافت کند.

شاید یکی از ظالمانه ترین سنت های اجتماعی که در قانون ازدواج و طلاق مصر و برخی دیگر از کشورهای عرب برسمیت شناخته شده، آیین «بیت الطاعة» در رابطه با رفتاری از زن باشد که از آن تحت عنوان «نشوز» نام برده می شود. کلمه «ناشز» در جامعه ما بسیار مصطلح است و معمولاً به زنی اطلاق می شود که از فرمان شوهر خود، اگر چه او مست، لایابالی، خاکی، دزد و یا در کار قاچاق مواد مخدر باشد، سرپیچی کند. اگر شوهر زن خود را با دلیل یا بیدلیل بزند و او به خانه بستگان خود پناه ببرد و از شوهرش طلاق بخواهد، شوهر (اگر بخواهد) می تواند به استناد قانون بیت الطاعة - پلیس را به دنبال او بفرستد تا او را به زور به خانه شوهر برگرداند. چنین زنی اگر بهر نحو از رفتن به خانه شوهر سر باز زند از نظر قانونی «ناشز» شناخته می شود. بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی مدت ها است که این قانون ظالمانه را لغو کرده اند ولی مصر، این پیشگام جنبش های مترقیانه جهان عرب، و مهد تمدن و فرهنگ قوم عرب، کماکان این سنت را در قانون ازدواج و طلاق خود حفظ کرده است.

روزنامه الاخبار مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۷۴ در صفحه اول خود خبری از یک دادرسی در موضوع احوال شخصیه تحت عنوان «اگر بیت الطاعة در کوه «درنکه» باشد زن می تواند از اطاعت شوهر سر باز زند» آورده است. روزنامه می نویسد:

دادگاه استیناف احوال شخصیه در اسبوط حکم مهمتی صادر کرد به این مضمون که حکم اطاعت زن یک کشورز بخاطر این که خانه ای که شوهر برای زنش فراهم کرده در کوه «درنکه» قرار دارد و این نقطه پناهگاه مجرمان و فراریان از قانون است و خود کوه در سالهای چهل (میلادی) پناهگاه «الخط» یکی از سران شورشی مشهور بوده است، لغو شده است. دادگاه در حکم صادره گفته است که: «این مکان صلاحیت اطاعت ندارد، چرا که فرض بر آن است که بیت الطاعة در بین همسایگانی باشد که زن در میان آن ها احساس ایمنی کند، و در کوه های نام برده چنین همسایگانی وجود ندارند... حکم به ریاست عبدالوارث، عبدالحلیم عبدالله رئیس دادگاه صادر شد.

روشن است که این فکر که زن به اجبار به زندگی با شوهر وادار می شود اصلاً به ذهن قاضی خطور نکرده است، و بلکه دادگاه در مورد بیت الطاعه فقط به این نکته پرداخته که آیا آن خانه دارای همسایه هست یا نیست.

کسانی که مدعی اند که بیت الطاعه از دین اسلام گرفته شده یا بی اطلاع اند و یا مغالطه ای بیش بکار نمی برند. پیامبر مسلمان خود بارها در روایاتی که از او نقل شده تأکید کرده است که زن نباید به زندگی با شوهری که دوست نمی دارد و یا از او متنفر است وادار شود، و بلکه حق اساسی او است که قبل از ازدواج مردی را که به او علاقمند است خود انتخاب کند. علاوه بر این، در اسلام به زن حق داده شده که اگر به خدعه یا اجبار به مردی شوهر داده شد ازدواج رافسخ کند، و هیچکس نمی تواند او را به زور به نزد کسی برود که او نمی خواهد. پیامبر خود عقد ازدواج خنساء بنت خدام را که از انصار بود، بعلت این که پدرش برخلاف تمایل دختر، او را به مردی نکاح کرده بود، فسخ کرد.^۶

قانون ازدواج و طلاق در جامعه عربی ما چیزی جز یکی از بقایای قوانین جامعه فئودالی و پدر سالار نیست که زن را بمثابة قطعه زمینی می انگاشت و مرد می توانست ملکیت کامل زن را بدست آورد و هر چه که بخواهد با او بکند. مرد این شیئی تحت تملک خویش را می توانست استثمار کند، بزند، هر لحظه بخواهد از طریق طلاق بفروشد، و یا علاوه بر او زن دوم و سوم و چهارمی را بخرد. حق زن در این میان همین بود که شوهر بین او و سایر زنان خود به «عدالت» رفتار کند. این که چگونه مردی می تواند بین زن قدیمی خود و عروس تازه اش به عدالت رفتار کند، و یا اینکه چه مرجعی می تواند عدالت یا عدم عدالت شوهر را اثبات کند برای من قابل فهم نیست. در مقابل این آزادی های بی حد و حصر مرد در طلاق، موادی از قانون که بر اساس آن قاضی اجازه طلاق را به زن می دهد چنان محدود و مشروط است که بسختی مورد عملی پیدا می کند. قانون در مورد حالاتی که قاضی می تواند به زن اجازه طلاق دهد می گوید:

اگر مرد سه سال یا بیشتر زندانی شود، زن می تواند تقاضای طلاق کند. ولی تنها پس از اینکه ثابت شود که حکم زندان برای سه سال یا بیشتر صادر شده و به مرحله نهایی رسیده و در مورد شوهر به اجرا گذارده شده و حداقل از تاریخ اجرای آن یکسال گذشته، می تواند اجازه طلاق را صادر کند. هم چنین زن می تواند در حالات قطع نفقه از طرف شوهر، یا ابتلای شوهر به دیوانگی یا جذام، یا کتک زدن شوهر در حدی که زن را ضرری برسد (مفهوم مخالف این عبارت آن است که زدن تاحدی که به زن ضرر نرساند مجاز است) و یا غیبت شوهر برای مدتی طولانی، می تواند از دادگاه تقاضای طلاق بکند.^۲

قانون تصریح می کند که در صورت اثبات هر یک از این حالات برای قاضی، او می تواند جواز طلاق را صادر کند. علاوه بر این، در همین حالات یاد شده نیز استثناهایی پیش بینی شده است. مثلاً در مورد ابتلای شوهر به دیوانگی یا پیسی و جذام، اگر زن بهنگام ازدواج به وجود آن ها در شوهر آگاه بوده و یا در صورت ابتلای شوهر پس از ازدواج، زن نسبت به ادامه ازدواج رضایت نشان داده، دیگر نمی تواند بخاطر آن تقاضای طلاق بکند.

این نمونه ای از قانون طلاق حاکم در بیشتر کشورهای عرب امروز است. قانون البته از کشور تا کشوری دیگر تفاوت های سطحی و جزئی با یکدیگر پیدا می کند، ولی جوهر و اساس آن در این کشور ها یکی است، که بر مبنای آن مرد حق دارد به دلخواه و در هر زمان و احیاناً بدون اطلاع زن او را طلاق دهد. مثلاً در مصر دیده شده که مرد بدون اطلاع قبلی زن، طلاقنامه او را از طریق پست برایش فرستاده است. در آن کشورهای عرب دیگری که آزادی مطلق مرد در طلاق را محدود کرده اند، باز هم حق طلاق مرد مانند زن تماماً به قاضی واگذار نشده و یا شرایط سختی که در مورد حق زن در طلاق در نظر گرفته اند برای مرد منظور نشده است. و تازه قاضی خود چگونه کسی است؟ مگر نه این که او نیز مردی از مردان یک نظام پدرسالار قنودالی یا سرمایه داری است؟ و آیا نظام قضایی کشور نیز، هم چون پلیس، یکی از ابزارهای حکومت طبقاتی نیست که منافع طبقه حاکم را از طریق اجرای عدالت لفظی یک طرفه پاسداری و حمایت می کند؟

برای زن عرب امکان ندارد مادام که ساخت طبقاتی و پدر سالار جامعه برقرار مانده است به برابری با مرد برسد. نهاد طلاق، هم چون نهاد فحشا و همانند نهاد فرزندان غیر مشروع، از نهاد های اجتناب ناپذیر رشد و استمرار نظام طبقاتی پدر سالار است. طلاق بدین منظور ایجاد شده تا مرد بتواند با حداقل هزینه (که عبارت از نفقه یا بقیه مهر برزده باشد) از زن از چشم افتاده اش خلاص شود، و در عین حال بهنگام جدایی اگر نطفه ای احیاناً در رحم زن بسته شده باشد تصاحب آن را برای خود تضمین کند. از این رو، زن باید برای مدت معینی (که در اسلام این مدت سه ماه تعیین شده و آن را عده می نامند) تحت مراقبت قرار گیرد تا مباد نطفه مرد دیگری در رحم او شکل ببندد و طفل پس از تولد مدعی میراث و ترکه مرد اول باشد.

از هنگام پیدایش خانواده پدرسالار و طبقات در جامعه، و در طول دورانهای برده داری و فئودالیسم، حتی طلاق در کلیه نظام های اجتماعی به دست مرد بوده است. جامعه طبقاتی مرد سالار زن را بصورت کالایی در آورده است. نه بامهریه و کابین قابل خریداری است، و با نفقه و یا بخشودگی مهر فروخته می شود. جامعه سرمایه داری کشاورزان را، نه بدلیل انسانی و بلکه بخاطر اینکه به نیروی کار آنان در صنایع نیاز داشت، از بردگی فئودال ها آزاد کرد، و بدین ترتیب کشاورزان را به نیروی کاری که بصورت کالا در بازار به ثمن بخش برای سرمایه دار قابل خرید است (هم چنان که زن به ثمن بخشی بنام مهر خریداری می شود) تبدیل کرد - نیروی کاری که در هر زمان سرمایه دار به آن نیازی نداشت به بیرون افکنده می شود تا بصورت یک نیروی ذخیره به حالت گرسنه در بازار کار باقی بماند و بهنگام نیاز باز به ثمن بخشی قابل خرید باشد.

مرد عرب می تواند در خلال عده به زن مطلقه خود رجوع کند و لو این که زن دیگر به برقراری رابطه زن و شوهری تمایل نداشته باشد؛ چرا که در طول عده، زن هنوز ملک مرد بحساب می آید. یعنی در طول عده زن هنوز هم زن شوهر سابق خود هست و هم نیست. او در این مدت نمی تواند به عقد مرد دیگری در آید و بلکه در گرو اشاره شوهر سابق خود است تا زمان عده به سر

آید، و اگر در طول آن مدت مرد او را به خود بازنگرداند زن برای ازدواج مجدد آزاد می شود.

نظام سرمایه داری همانگونه که کشاورزان را برای تامین نیروی کار مورد نیاز خود از بردگی فئودالها آزاد کرد، زنان را نیز از بندگی خانه نشینی نجات داد تا آنان را به بازار کار گسیل دارد. بهمین دلیل در برخی از جوامع سرمایه داری به زنان نیز حقی مشابه مردان برای طلاق داده شده است. سرمایه داری به این ترتیب خواسته است تا تحرک و آزادی بیشتری به زن داده شود، و قید و بندهای سنتی خانوادگی و محدودیت های اعمال شده از راه شوهر نتواند از گسیل شدن نیروی زن به بازار کار جلوگیری کند. نتیجه این تحولات استقرار قوانین ازدواج و طلاق جدیدی در این جوامع بنام قوانین مدنی است. در این قوانین ارتباط بین مذهب و ازدواج گسسته شده، و این عمل، هم چون جدایی دین از سیاست، در جوامع سرمایه داری پیشرفته نه به دلایل انسانی و ترحم به حال زن و بلکه به این خاطر صورت گرفته است که چرخهای استشار اقتصادی با سرعت هرچه بیشتر و اصطکاک هرچه کمتر بحرکت درآید. سرمایه داری بدون شک در حد یک قابله، نیروهای تولیدی و امکانات اقتصادی شگرفی را برای پیشرفت در جامعه آزاد کرده است. ولی تا آنجا که به انسانیت مرد و زن مربوط می شود، این پدیده جدید، غول بیرحمی بیش نبوده است.

این تحولات شاید بتواند دلیل افزایش نسبت طلاق در جوامع سرمایه داری پیشرفته در برابر جوامع عقب مانده فئودالی، و یا در شهرها در برابر دهات، و یا در بین زنان شاغل به کار مزدوری در برابر زنان خانه دار و زنان کشاورز مزد بگیر، را توضیح دهد. یک مطالعه در مورد طلاق در مصر^۸ نشان می دهد که نسبت طلاق در قاهره و اسکندریه، $\frac{2}{9}$ به ازای هر هزار نفر سکنه آنها است. این دو بزرگترین شهرهای مصر بشمار می روند و شرکت های بزرگ، صنایع و ادارات دولتی بیشتر در این دو شهر و حومه آنها متمرکز شده، و نسبت بیشتری از زنان آنها در مقایسه با سایر نقاط مصر - به کار مزدوری اشتغال دارند. نسبت طلاق در مناطق دیگر مصر بصورت زیر گزارش شده است: کفرالشیخ $\frac{1}{2}$ ، سوهاج $\frac{1}{3}$ ، منوفیه $\frac{1}{4}$ والدقهلیه $\frac{1}{9}$.

وضع در اکثر کشورهای عرب کم و بیش بهمین گونه است. در سوریه آمار نشان داده که تعداد طلاق بین زنان شاغل به کار مزدوری، نسبت به زنان متکی به درآمد شوهر، بگونه فاحشی بیشتر است: در بین گروه اول، نسبت طلاق ۲/۲ درصد و در بین گروه دوم ۰/۶ درصد است. هم چنین دختران شاغل بکار مزدوری نسبت به دختران خانه نشین گرایش کمتری به ازدواج نشان می دهند. در سوریه نسبت زنان شوهر دار بین زنان شاغل به کار مزدوری ۴۶/۷ درصد است ولی از زنان دیگر ۷۸/۲ درصدشان شوهر دارند.^۱ این البته که کاملاً طبیعی است. زنی که بتواند از درآمد مستقل خویش خود را تغذیه کند، مانند زنی که برای تغذیه خود به ازدواج نیازمند است و یا از طلاق هراس دارد، حاضر به قبول عبودیت مرد نیست.

از مسئله غذا که بگذریم و به جنسیت و نیاز زن برای ارضای جنسی برسیم، این نیاز زن عرب دیگر تنها وسیله ازدواج قابل تأمین است. تا به امروز در تمامی کشورهای عرب، ارتباط جنسی برای دختر قبل از ازدواج بالکل ممنوع است. استمنای نیز در جوامع عرب حرام و ممنوع تلقی می شود. زن بی شوهر یا مطلقه یا بیوه، بدون ازدواج از برقراری رابطه جنسی محروم است، و اگر ازدواج نکند باید هم چنان بحالت باکره یا عزب باقی بماند— گاه زنی جرأت به خرج می دهد و با برقراری رابطه جنسی آزاد بایک مرد، خوشنامی خود را به خطر می اندازد، ولی با صرف ارتکاب این عمل از نظر اجتماعی به حدیک زن آلوده تحقیر شده و گاه روسپی تنزل می کند.

با همه این احوال، جامعه عرب در سالهای اخیر شاهد پیدایش تعداد روز افزونی از زنان شاغل بوده که توانسته اند با استقلال روحی و اخلاقی از تن دادن به نهاد پدر سالار ازدواج و طلاق سرباز زنند و روش زندگی دلخواه خویش را برگزینند، و درعین حال احترام و شناسایی جامعه را نیز نسبت به خود جلب کنند. ولی اکثریت قاطع زنان عرب هم چنان برای اشباع نیازهای ضروری جسم خویش به اجبار باید به ازدواج تن دهند، و از نرس گرسنگی و آوارگی و سرزنش مردم، از شنیدن کلمه طلاق برخود بلرزند و هر رفتار نوانسانی شوهر را بدون این که لب به شکایت بکشایند برخود تحمل کنند.

گاه چنان که در روستاهای مصر معمول است یک زن باید خدمت همشو
(هوی) ی خود را نیز بعهده بگیرد. زنان کشاورز مصری گاه برای ارضای شوهر
و کاهش خشونت های او، و یا اگر خود نتوانسته اند پسری برای شوهر بزنایند به
این امید که شاید زن دیگری بتواند چنین کند، در صدد پیدا کردن زن دیگری
برای شوهر خود بر می آیند. بدبخت ترین زن روستایی آن است که نتواند
برای شوهر خود پسر بزیاید. کمترین خشونت که این زن از شوهر خود می بیند،
سلیقه هایی است که به وسیله دست های سنگین مرد، گاه و بیگاه، بیجهت و
با جهت، بر گونه های او فرود می آید و یا صدای درشت و خشمگین او است
که با فریاد «علی الطلاق بالثلاثه» (توسه طلاقه ای) با شدت هرچه تمام تر
به چهره زن می خورد.

گاه برای زن شرایط چنان سخت می شود که طلاق همراه با
گرسنگی و بی خانمانی را بر زندگی با شوهر ترجیح می دهد. ولی درهای
طلاق تماماً به روی او بسته است: قانون سخت و قاطع جلو او را گرفته است،
قاضی نیز بنوبه سرد بشدت در برابر او ایستاده، و از همه مهمتر، خانواده خود
زن، بخصوص در روستاهای عرب، نیز او را با فشار شدید از این کار منع
می کنند. چرا که در جوامع غیر صنعتی پیشرفته، خانواده نه یک خانواده
سلولی محدود به پدر و مادر و فرزندان، که یک خانواده بزرگ، شامل یک
مادر بزرگ و پدر بزرگ و تعدادی از پدران و مادران و عموها و خالوها و برادر
و خواهر و فرزندان است. خانواده های بزرگ این چنینی، هم چنان شکل
رایج خانواده در ستمکده های عرب بوده و ازدواج و طلاق زنان را در دست
دارند. خانواده در هر حال بسته به مصالح خود و نه مصالح زن به ازدواج یا
طلاق او اقدام می کند. گاه زن باید از شوهر تهیدستی جدا شود تا به ازدواج
مرد دیگری (تواند) تر) در آید، و گاه زن بهیچوجه قادر به گرفتن طلاق نیست و
بلکه خانواده او بساطر این که قادر به تغذیه او و احیاناً فرزندانش نیست او را
به زور کتک به خانه شوهرش باز می گرداند. این اعمال وحشیانه همه روزه
تحت پوششی ضحیم از ارزش های دینی، اخلاقی و انسانی، و در زیر چرمی از
کلمات و مواعظ بطنین احکام اسلامی در باب وظایف زن در فراموشداری و

اطاعت از شوهر و حمایت از اصالت و نجابت خانوادگی و تربیت فرزندان و غیره، در گوشه و کنار جهان اسلام صورت می‌گیرد.

در طرف مقابل، مرد عرب علیرغم این که مالک خانواده و فرزندان بشمار می‌آید، ظاهراً و ظیفه‌ای در نگهداری از اصالت خانواده و فرزندان بر دوش ندارد؛ و بلکه قانون و عرف و شرع به مرد اجازه داده که زن را بهر نحو که می‌خواهد ببازی بگیرد. قانون و شریعت به مرد اجازه می‌دهد که تا چهار زن بطور همزمان در نکاح خویش داشته باشد، ولی بدلیل مقررات مربوط به عده و آزادی طلاق و امکان رجوع به زن در هر لحظه در طول مدت عده، مرد در واقع می‌تواند حتی بیش از چهار زن را اسیر و تیول خویش کند. او می‌تواند چهار زن را در خانه نگهدارد و چهار زن را در حال عده، و هرگاه خواست به یکی از زنان عده خود رجوع کند، یکی از زنان خانه خود را طلاق دهد. به این ترتیب مرد می‌تواند در هر زمان هر تعداد زن را در حال عده یا در خانه اسیر خود کند، و با آورد و برد این زنان از خانه به عده و بالعکس و طلاق مازاد، سر نوشت آنان را ببازی بگیرد و هیچ باکی هم از بهم ریختن خانواده و ارکان آن نداشته باشد. این شیوه عمل بخصوص پس از لغو نظام برده داری و کنیزبازی در سومالی بین مردان ثروتمند این کشور رواج یافت. رژیم جدید سومالی از سال ۱۹۶۹ تلاشهای زیادی از طریق آموزش و قانونگذاری برای منسوخ کردن این شیوه عمل بکار برده است، ولی عادات کهنه بخصوص در جامعه ان که نوگرایی در آن به کندی صورت می‌گیرد، بسختی از بین می‌رود.

در جوامع عرب اشکال دیگری از ازدواج انتقالی، که چیزی بین ازدواج و نازدواج بشمار می‌رود، تحت پوشش شریعت برای مردان مسلمان مجاز شمرده شده است. یکی از آنها مهر شرطی است که چیزی شبیه ازدواج موقت بشمار می‌رود و در سومالی و برخی دیگر از کشورهای اسلامی رواج دارد. دیگری خطبة السرية (عقد مخفی) است که مرد زنی را برای آن که زن دیگرش بخشم نباید پنهانی بعقد خویش در می‌آورد. این گزینه از رواج‌ها گاه به حوادث غیر قابل تصویری منجر می‌شود. گاه دو زن یک مرد به تصادف در یک محل با یکدیگر روبرو می‌شوند و راز پنهان مرد آشکار می‌شود، و یا فرزندان

یکی با فرزند دیگری در یک مدرسه بهم می‌رسند و تازه در می‌یابند که پدر آن‌ها یکی است.

اسلام هم چنین ازدواج با زن غیر مسلمان را برای مرد مجاز می‌داند، ولی زن مسلمان جز با مرد مسلمان نمی‌تواند ازدواج کند. ازدواج با زنان اهل کتاب (آنان که به کتابهای آسمانی دیگر بجز قرآن اعتقاد دارند) بین مردان مسلمان از صدر اسلام همیشه معمول بوده است. ولی زن مسلمان هیچگاه چنین آزادی در ازدواج نداشته، و در صورت ازدواج با یک غیر مسلمان، از دین خارج می‌شده است.

در جامعه عربی چیزی بنام ازدواج مدنی آنگونه که در غرب رایج است وجود ندارد. جامعه اروپا همراه با پیشرفت‌های علمی و صنعتی بتدریج از سلطه کلیسا بر قوانین و مقررات اجتماعی خود آزاد شد، و از جمله انحصار کلیسا در برقراری عقد ازدواج، که بر اساس آن باید مبلغی به ازای هر ازدواج به صندوق کلیسا پرداخته می‌شد، نیز در هم شکست. با رهایی جامعه از سلطه کلیسا، قانون ازدواج مدنی بتدریج جای ازدواج کلیسایی را گرفت و هر مرد و زن اروپایی این امکان را یافتند که خارج از محدودیت‌های کلیسا با یکدیگر ازدواج کنند و آن را در دفاتر رسمی دولتی (غیر شرعی) به ثبت برسانند.

ازدواج مدنی اکنون در جهان اسلام و عرب، و جوامعی که مسلمان و غیر مسلمان آن زندگی می‌کنند، مطرح شده است. این ازدواج هم چنان در اسلام ممنوع شمرده می‌شود، و معنای این ممنوعیت چیزی جز جلوگیری از ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان نیست. این حقی است که اسلام به مرد مسلمان داده ولی زن مسلمان را از آن محروم کرده است.

ما در مصر نوعی از ازدواج به نام ازدواج عرفی داریم. این یک ازدواج شرعی است که در محاضر رسمی ثبت نمی‌شود. دلیل کار در این است که اگر زن مقرری بازنشستگی از دولت می‌گیرد این مقرری قطع نشود (مقرری با ثبت ازدواج قطع می‌شود)، و شوهر بتواند از آن استفاده کند. من خود زنان متعددی از همسایگان و نزدیکان خویش را می‌شناسم که به ازدواج

عرفی شوهر کرده‌اند. زنی که به این ازدواج تن داده غالباً زندگی نامطمئنی را می‌گذراند. او گاه بصورت یک زن مخفی دوم زندگی می‌کند، و عموماً در ترسی ممتد از جانب دولت، جامعه و یا شوهر به سر می‌برد، و چه بسا که سرانجام تنها و بی‌کس به سرنوشت خویش رها می‌شود.

زن عرب البته که اگر بتواند بکار پردازد و مزدی که استه‌لال اقتصادی و اخلاقی او را دربر داشته باشد بدست بیاورد، نیاز به حمایت کس دیگری نخواهد داشت. امروز زن عرب در غالب کشورها، و حتی در عربستان سعودی، به بازار کار راه یافته است و توانسته به تنهایی معاش خود را تأمین کند و احياناً از ازدواج سرباززند یا شوهر مطلوب خود را انتخاب کند، و یا بدون توجه به عکس العمل جامعه، شوهر نامطلوب خود را رها کند. از طرف دیگر، ایده‌های سوسیالیستی نو امروزه در بسیاری از جوامع عرب نفوذ کرده و شیوه تفکر بسیاری از زنان و مردان را تغییر داده است. این ایده‌ها گرچه هنوز در اکثر موارد از حد شعارهای توخالی تجاوز نکرده، ولی تا همین حد نیز این تأثیر را داشته که زن عرب را برای تحقق آزادی هرچه بیشتر به مبارزه وادارد. در اثر همین مبارزات، در کشورهایی چون یمن جنوبی، عراق، تونس و سومالی قوانین تازه‌ای وضع شده و برخی از حقوق از دست رفته زن به او باز گردانده شده است.

افزایش استقلال زن در اثر پیدایش امکانات اشتغال و کار مزدوری، در آمار زیر که در مصر گرفته شده قابل مشاهده است: در این کشور نسبت زنانی که ازدواج نکرده اند از ۱۲/۱ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۱۹/۷ درصد در سال ۱۹۷۶ افزایش یافته است. متقابلاً نسبت زنان شوهر دار از ۶۷/۵ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۶۴/۷ درصد در سال ۱۹۷۶ پایین رفته است. آمارهای بدست آمده از تونس نشان می‌دهد که ده سال پس از تصویب قانونی که حق طلاق را برای مرد و زن در برابر دادگاه برابر قرار داده، نسبت طلاق عموماً بالا رفته، و علاوه بر آن نسبت طلاق بین زنان شاغل به کار مزدوری در مقایسه با زنان خانه دار افزایش محسوس داشته است. بسیاری از مردان عرب از این پدیده بعنوان عاملی تهدید کننده، که هم چون جامعه پیشرفته غربی نهاد

ازدواج را در جامعه عرب در خطر نابودی قرار داده، یاد می‌کنند، و ما را زنه‌ها می‌کشند. «جوامع صنعتی معتقدند که از روال قدیمی موصوفت به برتری مرد بر زن، به روال جدیدی که از آن تحت عنوان برابری زن و مرد یاد می‌شود، تحول یافته‌اند. این برابری در واقع عامل اصلی نابودی نهاد ازدواج است. در جامعه سنتی، مرد نسبت به زن احساس برتری داشت و برای حمایت از او اخلاقاً احساس وظیفه می‌کرد. به همین دلیل او قبل از اینکه به طلاق زن اقدام کند زوی مسئله می‌اندیشید و تامل می‌کرد و بسادگی رشته ازدواج را از هم نمی‌گسست.»^{۱۱} به زعم برخی دیگر از اندیشمندان عرب، دلیل افزایش طلاق را باید در استقلال اقتصادی زن عرب و آزادی او از سلطه مرد جستجو کرد.^{۱۲} این نظر باید درست باشد. واقعاً زنی که می‌تواند خود گلیم خویش را از آب بیرون کشد، چرا به تحقیر و خواری زندگی درون نهاد ازدواج و خانواده پدرسالار تن بدهد؟

طبیعی است که بسیاری از مردان عرب در برابر تحول اجتماعی و نیاز اقتصادی موجود، که زنان را هرچه بیشتر به کار در تولید و صنعت و بازرگانی و حرفه‌های مختلف می‌خواند، مقاومت می‌کنند. ولی آهنگ خروج زنان بسوی کار به مراتب قوی‌تر از آن است، و هیچ نیرویی دیگر نخواهد توانست زن را به درون چارندویاری خانه باز گرداند. امروزه دیگر روشن است که بزرگ خانواده سنتی عرب بسیاری از وظایف خود را به مؤسسات دولتی جدید واگذارده است. جوامع عرب دیگر آن جامعه‌های قبیله‌ای پدرسالار گذشته نیستند. دولت بسیاری از قدرت‌های پدر و شوهر خانواده را از آن‌ها گرفته است. بنا بر این دیری نخواهد پایید که خانواده، نقش (فونکسیون) خود را برای همیشه از دست بدهد، و همراه آن سلطه مرد بر خانواده نیز به پایان برسد. حمایت خانواده و تامین امنیت آن در گذشته به عهده مرد عرب بود، ولی در زمان ما دولت با تشکیل پلیس و سازمانهای امنیتی خود این وظیفه مرد و تعقیب متجاوزان به حقوق خانواده را در سطح کشور بعهده خود گرفته است. یکی از مواردی که هنوز موضوع کشمکش بین مرد و ارگانهای قضایی و کیفری دولتی است، خونخواهی و انتقام از تجاوزگران به خانواده

است. این مسئله بخصوص در مصر علیا یا جنوب مصر رواج بیشتری دارد. اکثر مردی از یک خانواده کشته شود باید که قاتل یا مرد دیگری از خانواده او به عنوان قصاص بقتل برسد. این سنت البته که در مورد زنان معمول نیست. در فرهنگ این خانواده ها گویی که زن نه یک انسان حقیقی بلکه یک شیئی^{۱۲} بیش نیست. زن ممکن است خود سبب نزاعی شود که به قتل و سپس قصاص منجر گردد، ولی او خود هیچگاه «خونی» نتواند بود که انتقام و قصاص بطلبد. مرد مصر علیا هنوز توسل به پلیس دولتی را برای خونخواهی ننگ خود می داند و شرافت او افترا می کند که بدون تراستند به ابزار امنیت دولتی، خود راساً به خونخواهی کشته خانواده دست بکار شود.

یکی دیگر از موارد مورد کشمکش بین دولت و مرد، مسئله کار مزدوری زن است. در این جا نیز قوانین کار و ازدواج با یکدیگر تعارض پیدا می کنند. خانواده پدر سالار در برابر دولت در یک نبرد بازنده درگیر شده و قدم بقدم از مواضع خود در تولید، قانونگزاری، آموزش و پرورش، تعقیب و مجازات، تنظیم خانواده و غیره، در حال عقب نشینی است.^{۱۳} ظواهر امر در جامعه صنعتی پیشرفته غرب حاکی از آن است که تجربه های مستمر تکامل صنعتی، بتدریج پایه های موروثی خویشاوندی و روابط خونی را در هم خواهد کوبید و خانواده را به تمامی آن به سوی زوال سوق خواهد داد. هم اکنون انواع روابط آزاد بین زن و مرد و ازدواج های غیر قانونی متعددی در غرب شیوع یافته، که قوانین و سنن نو ظهور خود را نیز بتدریج پایه گذاری کرده است. همه این ها دلالت بر آن دارد که خانواده پدر سالار بزرگ یا کوچک، در جوامع روبه رشد یا پیشرفته، از ارزش ها و معیارهای اخلاقی پایدار تهی است.^{۱۴} این حقیقتی است که باید برای آن دسته از مردان عرب که خانواده را نهاد مقدس و پایدار ازلی و ابدی می پندارند و هر گونه تعرض به آن را تعرض به دین و مقدسات تلقی می کنند، توضیح داده شود.

دین البته که نقش عظیمی در حمایت از نهاد خانواده در - معه عرب ایفا می کند، ولی دین هرگز نتوانسته مانع از آن شود که قدرت دولتی بسیاری از اختیارات مرد در درون خانواده را از او سلب کند. در جوامع صنعتی

دین بالکل از قدرت دولتی جدا شده است و کلیسا در برابر هجوم تکنولوژی و نظام سرمایه داری، که بر روی بسیاری از مقدسات مسیحی و یهودانیه چنگ انداخته است، به درون حصارهای قرون وسطایی خود عقب نشینی کرده است. ولی در غالب کشورهای اسلامی و عربی، دین هنوز در حکومت رست دارد، و این خود یکی از عواملی است که بسیاری از اندیشمندان عرب را از نقد علمی یا تحلیل موضوعی خانواده، و دیگر گونهای روشنی که در سطح جهانی بر آن عارض شده، ناتوان کرده است. اندیشه آزاد علمی در باره دین و یا حتی در باره حکومت، سیاست، جنسیت و طبقات، هنوز در غالب کشورهای عرب یک تابو است.

«تابوهای سه گانه»^{۱۵} مذهب، جنسیت و مبارزه طبقاتی باید یا بالکل ندیده گرفته شوند و یا بسیار محتاطانه مورد اشاره قرار گیرند. اندیشمندان و روشنفکران عرب از نوشتن در باره آنها و یا حداقل مطالعه عمیق آنها هراس دارند. به این دلیل، کوشش های اکثریت جنبش های اصلاح طلبانه اجتماعی در جهان عرب و اسلام تنها در سطح محدود مانده است، و هیچگاه نتوانسته به عمق جوهر مسایل اجتماعی نفوذ کند. این بمعنای آن نیست که تحولات فکری جهان اسلام را که با کوشش پیشگامانی چون سید احمد خان (۱۸۱۷-۱۸۹۸) در هند، حاج سالم (۱۹۵۵-۱۸۸۴) در اندونزی، شیخ محمد عبده (۱۹۰۵-۱۸۴۹)، طه حسین (۱۹۷۳-۱۸۹۱) و قاسم امین در جهان عرب، نامق کمال (۱۹۴۰-۱۸۸۸) و توفیق فکرت (۱۹۱۵-۱۸۷۰) در ترکیه، و رهبرانی که در تمام جهان اسلام تاثیر گذاشته اند چون محمد اقبال (۱۹۳۸-۱۸۷۶) و سید جمال اسد آبادی (۱۸۹۷-۱۸۴۷)، بدست آمده بتوانیم منکر شویم. ولی نمونه طه حسین - که بگمان من از همه این نویسندگان و اندیشمندان عمیق تر و آزاد تر می اندیشید - مشکل بزرگ آزاد اندیشی را بخوبی به نمایش می گذارد. او بخاطر آزاد اندیشی هایش از طرف رهبران مذهبی متهم به بیدینی (الحاد) شد و پس از آن از برخی از مواضع خود عقب نشینی کرد و نظرات گذشته خود را تغییر داد.

سلاح تکفیر و اتهام بیدینی در برابر هر اندیشمند آزاد اندیشی بکار گرفته می شود. این سلاح بخصوص از طرف کسانی که بشدت به

منابع و ثروت‌های مردم عرب سرگرمند، چه آنان که در مقام هیئت‌های مدیره شرکت‌های بین‌المللی بکار مشغولند و یا در پایتخت‌های غربی و برخی از کشورهای عرب بر سرنوشت این مردم حکم می‌رانند. به وقور علیه کسانی که به «تابوهای سه گانه» نزدیک می‌شوند، بکار گرفته می‌شود. ولی روشنفکران و متفکران عرب روزه روز شجاعت بیشتری در انتقاد از خفتان و ناعدالتیهای حاکم بر مرد و زن عرب از خود نشان می‌دهند. زن عرب نیز، بخصوص در مقابله با اجتماع سرکوبگر، جرأت و شهامت بیشتری یافته است. او بخوبی دریافته که در مبارزه مرگ و زندگی برای رهایی خویش چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نخواهد داد.

ولی آزادی مابه‌ازایی دارد که زن عرب باید آن را از راحتی، سلامتی و نگرش دشمنانه جامعه در برابر خود بردارد. ولی او اگر بخواهد به عبودیت و خواری خود در برابر جامعه پدر سالار ادامه دهد نیز باید از سلامت و شخصیت و آینده خویش بهایی سنگین بردارد. در این صورت، چرا او بهایی در برابر آزادی خود بردارد و بلکه با آن عبودیت مستمر خود را بخرد؟

به اعتقاد من، بهایی که برای عبودیت پرداخته می‌شود، اگر چه راحتی و آرامش خیال را نیز به همراه بیاورد، بمراتب از بهایی که برای آزادی باید پرداخت، اگر چه همراه با تهدید و دشمنی از طرف جامعه باشد، بمراتب سنگینتر خواهد بود. برای یک زن بدون شک باز گرفتن خویش، و شخصیت و انسانیت کامل خود، بمراتب از رضایت یک جامعه مرد سالار ارزش و اهمیت بیشتری دارد، و ارتقای فکری زن در کار خلاق درون جامعه از ارتقای در پخت و پز و شستشو و خدمت خانواده بمراتب برتر است.

زن عرب باید که برای دست‌یابی به آزادی عمل در میدان اندیشه مورد نظر خود به کوشش‌های خویش بیفزاید. هم اکنون نیز زن عرب در مسیر رهایی خویش، اگر چه بکندی ولی استوار پیش می‌رود. امروز در خیابانهای قاهره، دمشق، بغداد، تونس، الجزیره، رباط و کویت، شمار روز افزونی از دختران و زنان شاغل در رشته‌هایی که در گذشته مخصوص مردان بود دیده می‌شوند. اینان با گامهایی نه کاملاً استوار و گاه در تزلزل بین کارگاه از

یک سو، خانه و ازدواج از سوی دیگر، به پیش می روند و چه بسا که برخی گمان
آنان آینده فکری خویش را در برابر شوهر و خانه او قربانی کنند. ولی
دیگران - ولو که چندانی نیستند - به آن توانایی دست یافته اند که شوهر را در
برابراینده علمی و فکری خود به قرین نگاه بفرستند.

زن عرب اگر برآستی در طلب آزادی است باید که در زندگی
خصوصی و عمومی خویش مواضعی شجاعانه اتخاذ کند. او باید از خویش
انسانی بیزد که پیش از آن که دارای مجرای جنسی و زهدان باشد از خریدی
اندر چشمه مولد و آفریننده برخوردار باشد. او باید دریابد که وظیفه اساسی او
در زندگی، تولید فکری در هر رشته دلخواه او است. او باید با منطقی که مرد
را تولید کننده و زن را مصرف کننده می شناسد، و از این مقدمه به آن نتیجه
می رسد که مرد انسانیت و ارزش و شرف بیشتری دارد بپذیرد. او باید منطقی
را که می خرید مرد برای کار بیرون خانه، و زن برای کار درون خانه ساخته
شده است در هم بگوید. او باید این استدلال را که در رابطه جنسی چون مرد
حالت فاعلیت دارد و زن حالت قابلیت، پس مرد از غریزه جنسی قویتری
برخوردار است باطل کند. او باید این افسانه را که علت اساسی عقب افتادگی
و ضعف زن، دین اسلام و فرهنگ رقی است در هم بشکند. چرا که فرهنگ
غربی و مسیحیت و ادیان مرد گرایانه دیگر نه تنها بیشتر از اسلام به زن ارزش
نمی دهند که گاه کمتر هم داده اند.

زن عرب باید که تاریخ جامعه مادر سالار قبل از یهودیت و مسیحیت
را مطالعه کند تا دریابد که چگونه در آن جامعه، زن آزادانه در کار و تولید
دست داشت، و سپس از جهان تولید و مردان و زندگی اجتماعی کنار گذاشته
شد. زن عرب باید که به مطالعه تطبیقی ادیان بپردازد و به بیند که اختلاف
بین ادیان در مسایل مربوط به زن نه جوهری که عرضی است. این
اختلاف های فرعی حتی در یک دین در سرزمین های مختلف بیچشم
می خورد. مثلا اسلام در هند از اسلام در پاکستان و هر دوی آنها از اسلام در
عربی ما را گشتی با همستان پیوسته می نماید. این است که هر جامعه ای از دین
موسسه ای متناسب با شرایط اقتصادی و اجتماعی نظام سیاسی خود ارائه

برای زن عرب هم چنین مهم است که این حقیقت را دریابد که سلب حقوق او و خواری اجتماعی اش بخاطر عوامل مذهبی مربوط به اسلام، مسیحیت یا هر دین دیگری نیست. زن تنها بدلیل عوامل اقتصادی ای که تحول نظام مادر سالار به نظام پدر سالار طبقاتی را موجب شد، حقوق و شخصیت انسانی خود را از دست داده است. او باید ادیان باستانی مصر و هند و یونان را مورد مطالعه قرار دهد و ببیند که چگونه اندیشه خدا در این مذاهب بیشتر به جنس زن ارتباط می یابد تا به جنس مرد. الهه موث در این ادیان سبب معرفت و خرد و نیکی و وفور و تولید بوده است. زن عرب باید داستان آدم و حوا را به دقت بخواند تا دریابد که اول حوا با معرفت رابطه پیدامی کند و او است که به تمییر تورات ابتدا از درخت معرفت می خورد و سپس آن را به آدم می خوراند. از یس الهه باستانی مصر الهه معرفت و آفرینش است، و هموست که اوزیریس را می آفریند.

برای زن عرب این مهم است که تحقیق کنند چرا از این اساطیر تاریخی همیشه تفسیری وارونه عرضه شده، و زن در این اساطیر مرخوردی کم خرد و کم معرفت تصویر شده و شوهر او بمثابه عقل او وانمود شده است. چرا حقایق زیادی در تاریخ بشر پنهان شده و چرا الهه زن از تمدنی که امروز در آن به سر می بریم بالکل ناپدید شده است؟

زن عرب هم چنین باید که در برابر زنان غربی احساس تحقیر نکند، و نپندارد که میراث فرهنگی شرق یا عرب بر خورده تحقیر آمیزتر از فرهنگ غربی نسبت به زن داشته است. فرهنگ ما نقاط قوت و ضعف زیادی در خود دارد و این بر زن عرب است که آن را به تمامی مورد مطالعه قرار دهد. در تاریخ عرب و آغاز اسلام اندیشه های پیشرفته ای در برخورد به زن وجود دارد، و متقابلاً اندیشه های ضد زن که باید مورد نقد قرار گیرد و با یک دید علمی فارغ از ترس از مقدسات تحلیل شود نیز در آن فراوان است. بالاترین مقدسات در زندگی ما انسان است، و انسان نیز جز مرد یا زن نیست. مقدس تر از هر چیز برای ما آن است که زن یک انسان بشمار رود - انسانی با عقل و بدن کامل. اولین شخصی با مقدسات دشمنی با زن است، دشمنی ای که بانفی عقل او

صورت می گیرد و او را کم خرد یا بی خرد بشمار می آورد، و یا مانند آنچه که بعنوان خسته دختران در برخی از جوامع عرب معمول است با تعرض به بدن او انجام می شود. این بالاترین دشمنی با مقدسات است، این دشمنی با انسانیت زن و تبدیل او به ابزار زایش، ابزار جنسیت، ابزار خدمت و یا ابزار «سرف» است.

برای زن عرب مهم است که علاوه بر تاریخ، به مطالعه اقتصاد و سیاست نیز بپردازد و پیشرفت های جنبش های آزادیبخش عرب و غیر عرب را دنبال کند، تا دریابد که جنگ های آزادیبخش، تأثیر مهمی در تسریع آزادی زن عرب دارد. جنگ آزادیبخش الجزایر بسیاری از مشکلات زن الجزایری را رو کرد و راه حل های جدیدی را برای آزادی زن در این کشور پیش پا گذارد. جنگ آزادیبخش فلسطین نیز زن را در مهن فعالیت های خارج خانه و از جمله جنگ و پیکار قرار داده است. زن عرب باید بداند که مسئله آزادی زن عرب نه یک امر مربوط به اسلام یا آزادی جنسی یا دشمنی با مرد و یا یک حرکت مخالف با سنت های شرقی است، و بلکه این اساساً یک مسئله سیاسی و اقتصادی است. جنبش آزادی زن عرب جنبشی ضد استعماری در درون و برون جهان عرب است، جنبشی است علیه تمامی انواع قید و بندها و استثمار اقتصادی، جنسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی.

مآخذ:

- ۱- مجله كلية الحقوق للباحث القانونية والاقتصادية، سال اول، شماره اول، قاهره، ۱۹۴۵.
- ۲- قرآن، سوره النساء، آیه ۳.
- ۳- محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، (دارالتحریر، قاهره، ۱۹۷۰)، ص ۳۶.
- ۴- همان مأخذ، ص ۱۳۴، ۱۳۵.
- ۵- قرآن، سوره البقرة، آیه ۲۳۱.
- ۶- نک صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۸ و العصابة، ج ۸، ص ۶۵ و عبدالله عقیفی، المرأة العربية فی جاهلیتها و اسلامها، ج ۲ ص ۶۰.
- ۷- نک احکام الاحوال الشخصية فی الشريعة الاسلامية، عبدالوهاب خلاف، مطبعة دارالکتب المصرية، چاپ دوم، ۱۹۳۸، ص ۱۶۵.